

صحابه‌ای که مشروعیت خلافت ابوبکر را قبول نداشتند

مقدمه:

پاسخ

۱. ابن تیمیه : چه کسی گفته است برای امامت ، نیاز به اجماع است !؟
۲. علمای اهل سنت : اجماع جمیع اهل حل و عقد بر ابوبکر حاصل نشد!!
- أ، ب - ماوردی و ابو یعلی : خلافت ابوبکر ، با بیعت حاضرین مشروع شد
- ج - قرطبی : خلافت ابوبکر تنها با بیعت یک نفر مشروع شد
- د- جوینی : خلافت با بیعت یکی از اهل حل و عقد مشروع می‌شود !
- ه- عضدی الدین ایجی : خلافت ابوبکر و عثمان تنها با بیعت یک نفر مشروع شد !

نتیجه :

۳. عدم مقبولیت ابوبکر در نزد بسیاری از اعضای اهل حل و عقد
۱. **عدم بیعت حضرت فاطمه علیها السلام و مخالفت ایشان با ابوبکر**
بیعت بر زنان نیز لازم است

بیعت مردان در عقبه اول و دوم طبق شروط بیعت زنان بود و یکی از شروط آن بحث خلافت است:

مواردی از بیعت زنان

بیعت زنان در عقبه دوم:

بیعت زنان در فتح مکه با پیامبر (ص):

عمر از زنان بیعت گرفت:

چگونگی بیعت زنان با پیامبر(ص) :

بیعت زنان در غدیر خم با حضرت علی (ع) در منابع شیعه:

در بیعت عثمان حتی از زنان مشورت گرفته شد:

نتیجه

۲. **امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام**

صحیح بخاری : انصار و امیرمؤمنان و زبیر و اطرافیان با بیعت ابوبکر مخالفت کردند .

صحیح بخاری: امیرمؤمنان تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد
عبد الرزاق با سند صحیح: هیچ یک از بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند
ابو نعیم با سند صحیح: حضرت علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر امتناع کرد
عبد الملک شافعی: حضرت علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر امتناع کرد
ابو سعد آبی: حضرت علی علیه السلام، عباس و بستگان و طرفداران، برای تعیین
خلیفه‌ای دیگر جمع شدند

نظر محققین شیعه: حضرت علی علیه السلام حتی یک لحظه هم بیعت نکرد
طریقه بیعت حضرت علی علیه السلام در کتب اهل سنت
معاویه خطاب به امیرمؤمنان علی علیه السلام: در همه موارد بیعت با خلفا، تو را به اکراه
می بردند!

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ به معاویه: به اکراه بردن من برای بیعت، دلالت بر ذم
خلفا دارد

ابن ابی الحدید: امیرمؤمنان علیه السلام را به زور برای بیعت بردند
ابن قتیبه: تهدید امیرمؤمنان (ع) به قتل و اجبار به بیعت
مسعودی: ابوبکر روی دست حضرت علی علیه السلام دست کشید:
ابن حزم: اجماعی که علی (ع) در آن نباشد ملعون است
۳ و ۴. امام حسن و امام حسین علیهما السلام
بیعت حسنین علیهما السلام با وجود سن کم، مشروع و ضروری بود
بیعت حسنین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر با پیامبر (ص) در کودکی:
حسنین (علیهما السلام) در حکم بالغ بودند:

۵. جماعتی از بنی هاشم

مدارک بیعت نکردن بنی هاشم با ابوبکر:

ابوالفداء متوفای ۷۳۲:

ابن الوری متوفای ۷۴۹

مقام و منزلت بنی هاشم

برگزیده بودن بنی هاشم نزد خدا

بنی هاشم بهترین قبایل:

بنی هاشم برترین افراد روی زمین:

ابن تیمیه : طبق اجماع اهل سنت بنی هاشم برترین قریشند:

۶. جناب سلمان فارسی رضوان الله علیه

منابع بیعت نکردن جناب سلمان

یعقوبی متوفای ۲۹۲

ابو سعد آبی متوفای ۴۲۱

رافعی قزوینی متوفای ۶۲۳

ابو الفداء متوفای ۷۳۲

ابن الوردی متوفای ۷۴۹

عبد الملک عاصمی شافعی متوفای ۱۱۱۱

عدم بیعت جناب سلمان در روایات شیعه :

مقام و منزلت سلمان فارسی

سلمان منا اهل البیت :

بررسی سند:

خدا سلمان را دوست دارد:

بررسی سند این روایت:

بهشت مشتاق سلمان است :

حور العین مشتاق سلمان است:

سلمان دریای علوم است :

سلمان علم اولین و آخرین را داشت:

سلمان علم الکتاب داشت :

سلمان فاضل، عالم و زاهد بود:

سلمان سرشار از علم و حکمت بود:

سلمان مانند لقمان حکیم است:

سلمان از صحابه جلیل القدر و دارای مقام الهی بود

قلب سلمان مملو از نور است :

سلمان جوینده دین است :

سلمان همنشین مخصوص پیامبر(ع) بود:

سلمان زینت اهل اصفهان است:

سلمان از فقهاء و محدثین است:

۷. جناب ابوذر رضوان الله علیه

منابع مخالفت ابوذر با خلافت ابوبکر

یعقوبی متوفای ۲۹۲

فاضل آبی متوفای ۴۲۱

ابوالفداء متوفای ۷۳۲

ابن الوردی متوفای ۷۴۹

عبد الملک شافعی متوفای ۱۱۱۱

مدارک شیعه :

مناقب و فضائل ابوذر

خلق و خوی ابوذر مانند عیسی بن مریم بود:

ابوذر مناقب فراوان دارد:

ابوذر از کبار و فضلاء صحابه است :

پیامبر(ص) هرآنچه برای خود می خواست برای سلمان نیز می خواست :

ابوذر صندوق علم پیامبر(ص) بود:

ابوذر از اعلام و زهاد صحابه بود:

ابوذر راستگوترین فرد روی زمین :

۸. جناب مقداد رضوان الله علیه

مدارک عدم بیعت جناب مقداد

یعقوبی متوفای ۲۹۲

ابو سعد آبی متوفای ۴۲۱

ابو الفداء متوفای ۷۳۲

ابو الوردی متوفای ۷۴۹

عاصمی شافعی متوفای ۱۱۱۱

مخالفت جناب مقداد با بیعت ابوبکر در روایات شیعه:

مقام و منزات جناب مقداد

خدا مقداد را دوست دارد :

مقداد از فضلاء و برگزیدگان صحابه بود:

مقداد از اولین کسانی بود که اسلام را اظهار کرد :

بهشت مشتاق مقداد است:

۹. جناب عمار رضوان الله علیه

مدارک مخالفت حضرت عمار با بیعت ابوبکر

یعقوبی متوفای ۲۹۲

ابو الفداء متوفای ۷۳۲

ابن الوردی متوفای ۷۴۹

عبد الملک شافعی متوفای ۱۱۱۱

عدم بیعت وی در کتب علمای شیعه

مقام و منزلت حضرت عمار

بهشت مشتاق عمار است:

حور العین مشتاق عمار است:

عمار ملاک حق در هنگام فتنه است :

دشمنی و خشم عمار، دشمنی و خشم خداست:

عمار مع الحق و الحق مع عمار:

عمار بهترین امر را اختیار می کند:

عمار از نجیبان بود:

هرکس عمار را سب کند خدا نیز او را سب می کند:

کسی که عمار را لعن کند مورد لعن خداوند قرار می گیرد:

کسی که عمار را تحقیر کند خدا نیز او را تحقیر می کند:

کسی که بغض عمار را داشته باشد خدا نیز بغض او را خواهد داشت:

کسی که عمار را سفیه بداند خدا سفیهش می‌کند:

خون و گوشت عمار بر آتش حرام است:

وجود عمار سرشار از ایمان است :

قاتل و دشمن عمار در آتش است:

عمار فضائل فراوان دارد:

۱۰. سعد بن عبادۀ

منابع مخالفت سعد از بیعت

طبری متوفای ۳۱۰

ابن تیمیه متوفای ۷۲۸

سعد بن عبادۀ حتی با عمر بیعت نکرد

هجوم بر سعد بن عبادۀ

مرگ مشکوک سعد بن عبادۀ

مناقب سعد بن عبادۀ

از مشاهیر صحابه و متقدمین به اسلام :

از اصحاب بدر و بیعت کنندگان در عقبه بود:

پرچمدار پیامبر (ص) در بین انصار در جنگ بدر و سایر جنگ‌ها:

اهل جود و بخشش :

۱۱. ابوسفیان بن حرب

منابع تخلف ابوسفیان از بیعت

یعقوبی متوفای ۳۱۰

بلاذری متوفای ۲۷۹

ابوالفداء و ابن الوردی

ابو سعد آبی متوفای ۴۲۱

۱۲. فروة بن عمر

فروه از مجاهدان در رکاب پیامبر (ص) بود:

فروه از بزرگان بود:

۱۳. أَبَانُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ أُمِيَّةَ

مدارک تخلف ابان از بیعت ابوبکر:

ابی نعیم متوفای ۴۳۰

ابن عبدالبر متوفای ۴۶۳

ابن عساکر متوفای ۵۷۱

ابن اثیر جزری متوفای ۶۳۰ه

سخاوی متوفای ۹۰۲

۱۴. خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ

منابع تخلف خالد از بیعت با ابوبکر:

یعقوبی متوفای ۲۹۲

طبری متوفای ۳۱۰

ابو هلال عسکری متوفای ۳۹۵

ابی نعیم متوفای ۴۳۰

ابن عبدالبر متوفای ۴۶۳ه

ابن عساکر متوفای ۵۷۱

ابن اثیر متوفای ۶۳۰ه

ابوریع کلاعی اندلسی متوفای ۶۳۴

ابن ابی الحدید متوفای ۶۵۵

أبو الفداء متوفای ۷۳۲

ابن الوردی متوفای ۷۴۹

ابن خلدون متوفای ۸۰۸

عاصمی المکی متوفای ۱۱۱۱

تخلف خالد از بیعت ابوبکر در منابع شیعه

جایگاه خالد بن سعید بن العاص : وی قبل از ابوبکر اسلام آورد و از طرف پیامبر (ص)

استاندار بود

۱۵. عمرو بن سعید

مدارک تخلف عمرو بن سعید از بیعت ابوبکر:

ابی نعیم متوفای ۴۳۰ ه

ابن عبدالبر متوفای ۴۶۳

ابن عساکر متوفای ۵۷۱

جایگاه عمرو بن سعید بن العاص

وی از مهاجرین به حبشه بود

از طرف رسول خدا (ص) فرماندار بود

۱۶. الحباب بن المنذر

منابع عدم بیعت حباب بن منذر با ابوبکر:

بخاری متوفای ۲۵۶

طبری متوفای ۳۱۰

جایگاه حباب بن منذر

حباب، مشاور نظامی پیامبر صلی الله علیه وآله بود:

از خطبای انصار بود:

۱۷. عتبه بن ابی لهب

مناقب عتبه بن ابی لهب : پیامبر برای وی دعا کرده و از اسلامش خشنود شد :

۱۸. حسان بن ثابت:

جایگاه حسان بن ثابت

همراهی جبرئیل با حسان در هجو مشرکان:

حسان، مؤید به روح القدس بود:

شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله در ایام نبوت بود:

۱۹. براء بن عازب

تخلف براء بن عازب از بیعت ابوبکر

یعقوبی متوفای ۲۹۲

ابوالفداء متوفای ۷۳۲

ابن الوردی متوفای ۷۴۹

مناقب براء بن عازب

فقیه بزرگ بود:

صحابی جلیل که روایات فراوانی را از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است:

از اعیان صحابه بود:

۲۰. ابی بن کعب

مدارک عدم بیعت ابی بن کعب با ابوبکر :

یعقوبی متوفای ۲۹۲

أبو الفداء متوفای ۷۳۲

ابن الوردی متوفای ۷۴۹

تخلف ابی بن کعب از بیعت ابوبکر در منابع شیعه

مناقب ابی بن کعب

سید القراء :

کاتب وحی بود:

سرور مسلمانان بود:

پیامبر صلی الله مأمور قرائت قرآن برای بن کعب بود:

ابی بن کعب دارای مناقب فراوانی است:

ابی قرآن را جمع کرد و بر پیامبر صلی الله علیه وآله عرضه کرد:

جامع و سرآمد علم و عمل بود :

۲۱. عباس عموی پیامبر(ص)

مدارک عدم بیعت عباس با ابوبکر:

یعقوبی متوفای ۲۹۲ه

ابن عبدالبر متوفای: ۳۲۸ه

ابوسعید آبی متوفای ۴۲۱

عاصمی مکی متوفای ۱۱۱۱

مناقب عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

عباس منی وانا منه:

آزار عباس آزار رسول خداست:

دشنام عباس دشنام پیامبر صلی الله علیه وآله است:

۲۲. فرزندان عباس

۲۳. زبیر

مدارک مخالفت و عدم بیعت زبیر با ابوبکر:

صحیح بخاری متوفای ۲۵۶

یعقوبی متوفای ۲۹۲

ابن عبد البر متوفای: ۳۲۸

ابوسعبد ابی متوفای ۴۲۱

ابوالفداء متوفای ۷۳۲

ابن الوردی:

عاصمی مکی متوفای ۱۱۱۱هـ

مناقب زبیر در کتب اهل سنت

زبیر حواری پیامبر(ص) بود:

زبیر از نجباء بود :

۲۴. طلحة بن عبید الله

مناقب طلحه در کتب اهل سنت

طلحه از عشره مبشره بود:

طلحه از خطبای اصحاب پیامبر(ص) بود:

طلحه از خطبای قریش بود:

۲۵. عبادة بن صامت

مناقب عباده

عباده از سادات صحابه بود:

عباده از اعیان بدری بود:

از بیعت کنندگان در عقبه بود:

عباده فقیه در دین بود:

۲۶. حذیفه بن یمان

حذیفه صحابی جلیل بود :

صاحب سر پیامبر صلی الله علیه واله بود:

حذیفه از کبار صحابه بود:

۲۷. عبدالله بن مسعود (در منابع شیعه)

۲۸. بریده سلمی (در منابع شیعه)

۲۹. خزیمه بن ثابت (در منابع شیعه)

۳۰. سهل بن حنیف (منابع شیعه)

۳۱. أبو ایوب الأنصاری (منابع شیعه)

ابوایوب میزبان پیامبر صلی الله علیه واله هنگام ورود به مدینه :

۳۲. أبو الهیثم بن التیهان

مدارک تخلف ابوالهیثم از بیعت ابوبکر

ابن ابی الحدید متوفای ۶۵۵

تخلف ابو الهیثم از بیعت ابوبکر در منابع شیعه:

جایگاه ابوالهیثم : از دوازده نقباء بیعت کنند در عقبه بود

۳۳. زید بن وهب (منابع شیعه)

۳۴. تمام انصار

۳۵. طایفه‌ای از خزرجیان

۳۶. طایفه بنی اسد

۳۷. قبیله فزاره

۳۸. گروهی از قریش

۳۹. مانعین زکات

مخالفت مانعین زکات با ابوبکر:

عبد الرزاق صنعانی متوفای : ۲۱۱

نوبختی متوفای ۳۱۰

ابی اعثم متوفای ۳۱۴ه

حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵

ابوالفداء متوفای ۷۳۲

ابن کثیر متوفای ۷۷۴

سیوطی متوفای ۹۱۱

علت ندادن زکات به ابوبکر

ابوبکر شایستگی تطهیر و تزکیه اموال را ندارد:

دعای ابوبکر مایه آرامش نیست:

پیامبر باید خلیفه تعیین کرده باشد !

خلیفه باید از اهل بیت باشد و ابوبکر جزو اهل بیت نیست :
مانعین زکات مرتد بودند یا مسلمان؟ (حکم مانعین زکات):
با مانعین زکات چکار کردند؟

سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در رابطه با مانعین زکات
حضور ثعلبه در دو جنگ بدر و احد:

ثعلبه و امتناع از پرداخت زکات:

بیعت و خلافت ابوبکر چگونه بیعتی بود؟

۱. بیعت نسنجیده و ناگهانی (فلته)

معنی فله

۲. بیعت ناحق و اعتراف به حق علی (ع)

اعتراف ابوبکر و عمر بر حقانیت علی علیه السلام

اعتقاد عامه مهاجرین و انصار بر حق علی علیه السلام

اعتراف معاویه بر غصبی بودن خلافت شیخین

اعتراف یزید بر غصب کردن حق حضرت علی علیه السلام

۳. بیعت اجباری

۴. خلافت بدون مشورت و مراعات حقوق دیگران

۵. خلافت با غصب حق

۶. خلافت ابوبکر، افترا به پیامبر:

۷. خلافت فاجرانه

۸. خلافت استبدادی

۹. بیعت و خلافت کمر شکن

۱۰. اقرار ابوبکر به عدم شایستگی برای بیعت

۱۱. پشیمانی ابوبکر از بیعت و خلافت

اقداماتی که اهل سقیفه برای خلافت ابوبکر انجام دادند

۱. تطمیع مردم (رشوه و پیشنهاد مقام و منصب)

رشوه به مردم :

رشوه به زنان مهاجرین وانصار :

معنی رشوه:

حکم رشوه:

پیشنهاد پست و مقام به عباس عموی پیامبر(ص):

۲. ایجاد رعب و وحشت در بین مردم (با همکاری بنی اسلم)

۳. استخدام اعراب جهت بیعت گرفتن اجباری از مردم

۴. تهدید و ضرب و شتم صحابه

تهدید حضرت علی علیه السلام به قتل و نقشه ترور آن حضرت :

تهدید به آتش کشیدن خانه حضرت زهراء علیها السلام:

ضرب و شتم زبیر:

لگد مال کردن سعد بزرگ قبیله خزرج:

ضرب و شتم حباب منذر صحابی بزرگ:

ضرب و شتم مقداد در سقیفه :

ضرب و شتم بریده :

۵. پر خاشگری عمر به سلمان

۶. اخراج ام ایمن(دایه پیامبر) از مسجد

۷. اخراج ام سلمه از مسجد

۷. جلوگیری از خروج صحابه از مدینه (بازداشت خانگی)

۸. قتل و کشتار مخالفان

قتل مشکوک سعد:

قتل مالک بن نویره و تجاوز به همسرش:

کشتار دسته جمعی قبایل توسط حزب سقیفه:

۹. جعل حدیث و تراشیدن ادله باطل

هدف خلفاء از جعل این حدیث از دیدگاه جرجی زیدان

جواب از استدلال خلفاء به عدم جمع نبوت و خلافت:

جلوگیری از نقل روایات پیامبر (ص)

مقدمه:

شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام معتقد هستند که امامت منصبی است الهی و انتصابی که خداوند تک تک جانشینان آخرین پیامبرش را انتخاب و از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم معرفی کرده است.

اما از دیدگاه اهل سنت، خلافت و امامت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک مقام الهی و انتصابی نیست؛ بلکه مقامی است سیاسی، دنیوی و عرفی که منشأ مشروعیت چنین حکومتی، انتخاب مردم و اجماع مسلمانان و یا اجماع اهل حل و عقد است که برای تطبیق شریعت، حفظ مصالح مسلمانان و دفاع از حریم کشور اسلامی ایجاد می شود.

آن ها معتقد هستند که خداوند در باره خلافت بعد از پیامبر، هیچ آیه ای در قرآن کریم نیاورده است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ اشاره ای در باره خلافت بعد از خودش نکرده است.

تنها دلیل آن ها برای اثبات مشروعیت خلافت ابوبکر، اجماع صحابه و یا اجماع اهل حل و عقد است.

ابن تیمیه بعد از اینکه می گوید برای خلافت، اجماع همه مسلمانان شرط است، معتقد است خلافت ابوبکر توسط جمهور امت اتفاق افتاد و با اوبیعت کردند

وی در کتاب منهاج السنه بر این نکته پافشاری می کند که اجماع مسلمانان و اهل حل و عقد با ابوبکر بیعت کردند و با بیعت خود امامت او را تثبیت کرده و او را به قدرت و سلطنت رساندند :
وی در منهاج السنه اجماع اهل حل و عقد را در خلافت شرط دانسته و می گوید:

فإنه لا يشترط في الخلافة إلا اتفاق أهل الشوكة والجمهور الذين يقام بهم الأمر بحيث يمكن أن يقام بهم مقاصد الإمامة.

همانا در خلافت شرط نیست مگر اتفاق و اجماع همه اهل شوکت و جلال و همچنین جماعتی که بوسیله آنها امر قوام پیدا می کند بطوری که مقاصد امامت بوسیله آنها ممکن است.

ابن تیمیه الحرائی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنه النبویه، ج ۸، ص ۳۳۶، تحقیق: د. محمد رشاد

سالم، ناشر: مؤسسه قرطبه، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ

در اینجا ابن تیمیه بیعت تعداد چهار نفر، یک نفر و دونفر را برای بیعت کافی نمی‌داند بلکه قائل است که با اجماع اهل حل و عقد پیمان خلافت بسته می‌شود
وی بعد از این که ثابت کرد اجماع اهل حل و عقد در بیعت شرط است، بیعت ابابکر را اجماعی دانسته و می‌گوید:

وَأَبُو بَكْرٍ بَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ الَّذِينَ هُمُ بَطَانَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِينَ بِهِمْ صَارَ لِلْإِسْلَامِ قُوَّةٌ وَعِزَّةٌ وَبِهِمْ قَهْرُ الْمُشْرِكِينَ وَبِهِمْ فَتَحَتْ جَزِيرَةُ الْعَرَبِ فَجُمُحُورُ الَّذِينَ بَايَعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ.

مهاجرین و انصاری که یاور پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و اسلام بوسیله آنها قوت و عزت گرفت و به وسیله آنها مشرکین مغلوب شده و جزیره العرب فتح شد، با ابوبکر بیعت کردند و تمام کسانی که با رسول صلی اله علیه و آله بیعت کرده بودند با ابوبکر نیز بیعت کردند.

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۵۳۱، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ

و در جای دیگر از کتابش ادعا می‌کند که حضرت علی علیه السلام و تمام بنی هاشم و تمام مردم با ابوبکر بیعت کردند:

وَأَمَّا عَلِيُّ وَبَنُو هَاشِمٍ فَكُلُّهُمْ بَايَعَهُ بِاتِّفَاقِ النَّاسِ لَمْ يَمْتِ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا وَهُوَ مَبَايَعٌ لَهُ.

و اما علی علیه السلام و بنی هاشم به همراه جمیع مردم، با ابوبکر بیعت کردند و هیچ کس از آنها از دنیا نرفتند مگر اینکه بر این بیعت ثابت بودند.

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۳۳۰، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ

و در جلد ۸ از کتابش اجماع امت بر خلافت ابوبکر را بزرگترین اجتماع دانسته و می‌گوید:

أَنَّ يُقَالُ **إِجْمَاعُ الْأُمَّةِ** عَلَى خِلاَفَةِ أَبِي بَكْرٍ كَانِ أَعْظَمَ مِنْ إِجْتِمَاعِهِمْ عَلَى مَبَايَعَةِ عَلِيٍّ.

گفته می‌شود که اجماع امت بر خلافت ابوبکر، بزرگتر از اجتماع امت بر بیعت با علی علیه السلام بوده است

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۳۳۸، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ

بنابراین ابن تیمیه شرط به خلافت رسیدن را بیعت تمام اهل حل و عقد و اجماع امت دانسته و بیعت با ابوبکر را نیز به اتفاق اهل حل و عقد و اجماع مسلمانان، نسبت می‌دهد.

حال با این بیان می‌خواهیم بدانیم که آیا واقعا چنین بوده است که تمام مردم با ابوبکر بیعت

کردند؟ یا اینکه این یک ادعایی است که ابن تیمیه از خودش اختراع کرده است؟

ما در این مقاله ثابت خواهیم کرد که چنین اجماعی، افسانه‌ای بیش نیست و بزرگان اصحاب با خلافت ابوبکر مخالف بوده اند؛ بنابراین تنها دلیل خلافت ابوبکر نیز از اعتبار ساقط و عدم مشروعیت خلافت او ثابت می‌شود.

پاسخ

۱. ابن تیمیه : چه کسی گفته است برای امامت ، نیاز به اجماع است !؟

همچنان که قبلاً ذکر شد ابن تیمیه خلافت و امامت ابوبکر را با اجماع امت ثابت می‌کرد ولی در آخر کتاب منهاج السنه بر خلاف حرف‌های قبلیش، اجماع را در منعقد کردن امامت ابوبکر و هر کس دیگر، شرط نمی‌داند که این نشان از بی‌پایگی حرف‌های او دارد.

وی می‌گوید :

وأيضا فنحن نشير إلى ما يدل على أن الإجماع حجة بالدلالة المبسوطة في غير هذا الموضوع ولكل مقام مقال ونحن لا نحتاج في تقرير إمامة الصديق رضي الله عنه ولا غيره إلى هذا الإجماع ولا نشترط في إمامة أحد هذا الإجماع.

ما به ادله حجیت اجماع با ادله مبسوط در غیر این مقام اشاره خواهیم کرد ، و هر موضوعی جای خود را می‌خواهد اما ما در ثبوت امامت ابوبکر و کسی دیگر نیازی به اجماع نداریم و این اجماع را در امامت احدی شرط نمی‌دانیم .

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحليم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنه النبویه، ج ۸، ص ۳۴۴، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسه قرطبه، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ

بنابراین با تعارضی که در کلام ابن تیمیه دیده می‌شود، معلوم می‌شود خود او نیز در وجود چنین اجماعی در بیعت ابوبکر شک داشته است.

۲. علمای اهل سنت : اجماع جمیع اهل حل و عقد بر ابوبکر حاصل نشد!!

این ادعا که خلافت نیازمند اجماع اهل حل و عقد است، با دیدگاه بزرگان اهل سنت در تضاد است؛ مشاهیری مثل: ماوردی شافعی، متوفای ۴۵۰ هـ ابویعلی حنبلی متوفای ۴۵۸ هـ ابو حامد غزالی دانشمند نامدار اهل سنت متوفای ۴۷۸ هـ، قرطبی مفسر بلندآوازه اهل سنت متوفای ۶۷۱ هـ عضد الدین ایچی متکلم سنی مذهب متوفای ۷۵۶ هـ ابن عربی مالکی متوفای ۵۴۳ هـ و بسیاری از بزرگان سنی

مذهب که همگی صراحتاً گفته‌اند که در انتخاب ابوبکر اجماعی در کار نبوده است. همچنین روایاتی نیز بر این مطلب وجود دارد!

أ، ب - ماوردی و ابو یعلیٰ : خلافت ابوبکر ، با بیعت حاضرین مشروع شد

ماوردی شافعی و ابو یعلیٰ حنبلی در احکام السلطانیة (هر دو عالم کتابی با همین نام دارند) به این نکته اشاره کرده‌اند که مشروعیت خلافت ابوبکر بخاطر بیعت عده محدودی بوده است در این باره گفته‌اند:

قَدْ اختلف العلماء في عدد من تنعقد به الإمامة منهم على مذاهب شتى ؛ فقالت طائفة لا تنعقد إلا بجمهور أهل العقد والحل من كل بلد ليكون الرضاء به عامًا والتسليم لإمامته إجماعًا ، وهذا مذهب مدفوع ببيعة أبي بكر رضي الله عنه على الخلافة باختيار من حضرها ولم ينتظر بيعته قديم غائب عنها من تنعقد به الإمامة.

به تحقیق علماء در تعداد بیعت کنندگان که در انعقاد امامت نقش دارد، اختلاف کرده اند که بعضی از آنها بر مذاهب گوناگونی هستند طایفه‌ای گفته‌اند که امامت جز با اجماع اکثریت اهل حل و عقد از هر شهری منعقد نمی‌شود؛ تا این رضایت عموم مردم از آن استنباط شود و همه مردم تسلیم امامت او باشند، این دیدگاه مردود است به واسطه بیعت با ابوبکر بر خلافت که تنها حاضران با او بیعت کردند و اصلاً منتظر آمدن و بیعت غائبان نشدند.

الأحكام السلطانية للماوردی: ۳۳ص والأحكام السلطانية لأبي يعلى محمد بن الحسن الفراء: ص ۱۱۷.

یعنی تنها حاضران در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند و او را انتخاب کردند و اصلاً منتظر دیگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله که همه آنها در جیش اسامه یا در جاهای دیگر حضور داشتند، نماندند و ابوبکر را انتخاب کردند.

ج - قرطبی : خلافت ابوبکر تنها با بیعت يك نفر مشروع شد

قرطبی نیز، مشروعیت خلافت ابوبکر را با بیعت یک نفر (عمر) دانسته و می‌نویسد:

فإن عقدها واحد من أهل الحل والعقد فذلك ثابت ويلزم الغير فعله خلافا لبعض الناس حيث قال : لا تنعقد إلا بجماعة من أهل الحل والعقد ودليلنا أن عمر رضي الله عنه عقد البيعة لأبي بكر.

اگر امامت و خلافت توسط یک نفر از اهل حل و عقد منعقد شد، بر دیگران لازم است که آن را قبول کنند بر خلاف عده‌ای از مردم که می‌گویند خلافت و امامت منعقد نمی‌شود مگر با جماعت اهل حل و عقد ولی دلیل ما این است که عمر (که یک نفر بود) با ابوبکر بیعت کرد.

الأنصاری القرطبی، ابو عبد الله محمد بن أحمد (متوفای ۶۷۱هـ)، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۹، ناشر: دار الشعب القاهرة.

در اینجا قرطبی بر این مطلب اشاره می‌کند که بیعت با ابوبکر توسط جمیع اهل حل و عقد نبود، دلیل این مطلب را فقط بیعت عمر با ابوبکر می‌داند که گروهی نبوده است.

د- جوینی : خلافت با بیعت یکی از اهل حل و عقد مشروع می‌شود !

عبد الملک جوینی در الارشاد خلافت ابوبکر را با بیعت یک نفر از اهل حل و عقد مشروع دانسته و می‌گوید:

« اعلّموا أنّه لا يشترط في عقد الإمامة ، الإجماع؛ بل تنعقد الإمامة وإن لم تجمع الأمة على عقدها ، والدليل عليه أنّ الإمامة لما عُقدت لأبي بكر إبتدّر لإمضاء أحكام المسلمين ، ولم يتأنّ لانتشار الأخبار إلى من نأى من الصحابة في الأقطار ، ولم ينكر منكر . فإذا لم يشترط الإجماع في عقد الإمامة ، لم يثبت عددٌ معدود ولا حدٌ محدود ، فالوجه الحكم بأنّ الإمامة تنعقد بعقد واحد من أهل الحلّ والعقد»

بدانید که در بستن پیمان امامت، نیازی به اجماع مردم نیست و اگر چه مردم اجماع نکنند، پیمان امامت بسته می‌شود؛ دلیلش این که چون پیمان امامت به سود ابوبکر بسته شد اجرای احکام اسلامی را به دست گرفت و تأمل به انتشار انتخابات در همه جا نکرد. یعنی ابو بکر منتظر نشد که کلیه مردم و اصحاب که در جاهای مختلف بودند رأی بدهند فقط برای عده‌ای از دور وریان اکتفا کرد. هیچ کس هم این کار را بر او ناپسند نشمرد پس اگر اجماع در عقد امامت شرط نباشد و ثابت نشود که یک عده معدودی و یک حدّ محدودی باید وارد رأی دادن شوند امکان دارد که امامت به خواست یک نفر از اهل حلّ و عقد باشد

جوینی ، عبد الملک، متوفای ۴۷۸ ق، الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أول الاعتقاد، ص ۱۶۸، بیروت، دار الکتب العلمیة، : ۱۴۱۶ ق،

چاپ: اول

این عبارت نشان می‌دهد که اجماع امت و اجماع اهل حل و عقد با ابوبکر بیعت نکردند.

ه- عضد الدین ایچی : خلافت ابوبکر و عثمان تنها با بیعت يك نفر مشروع شد !

عضد الدین ایچی در کتاب المواقف بر این نکته تاکید دارد که بیعت ابوبکر اجماعی نبوده

است:

وإذا ثبت حصول الإمامة بالاختيار والبيعة فاعلم أن ذلك لا يفتقر إلى الإجماع إذ لم يقم عليه دليل من العقل أو السمع بل الواحد والإثنان من أهل الحل والعقد كاف لعلمنا أن الصحابة مع صلابتهم في الدين اکتفوا بذلك كعقد عمر لأبي بكر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان.

زمانی که ثابت شد امامت از طریق انتخاب و بیعت مردم صورت می‌پذیرد، باید توجه داشت که این امر، به اجماع تمام اهل حلّ و عقد نیاز ندارد؛ زیرا هیچ دلیل عقلی یا نقلی در این مورد وجود ندارد. بلکه وجود یک یا دو تن از اهل حلّ و عقد برای ثبوت امامت و وجوب پیروی مردم از او کفایت می‌کند؛ چرا که ما می‌دانیم صحابه با آن استواری در دین، به یکی دو تن بسنده کرده‌اند، مانند بیعت عمر با ابو بکر و بیعت عبد الرحمن بن عوف با عثمان. الإیجی، عضد الدین (متوفای ۷۵۶هـ)، کتاب المواقف، ج ۳، ص ۵۹۱. تحقیق: عبد الرحمن عمیره، ناشر: دار الجیل، لبنان، بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۷م.

تا آن جائی که می‌گوید:

ولم يشترطوا اجتماع من في المدينة فضلا عن إجماع الأمة هذا ولم ينكر عليهم أحد وعليه

انطوت الأعصار إلى وقتنا هذا.

و در عقد امامت، اجتماع تمام اهل حل و عقد مدینه را شرط نکرده‌اند تا چه رسد به اینکه بگویند تمام علما و مجتهدان ممالک مختلف اسلامی باید جمع شوند، با این حال هیچ کس او را نفی و انکار نکرد. از آن پس تا کنون نیز بر همین اساس - یعنی اکتفا نمودن به یک یا دو تن در عقد امامت - عمل شده است. الإیجی، عضد الدین (متوفای ۷۵۶هـ)، کتاب المواقف، ج ۳، ص ۵۹۱. تحقیق: عبد الرحمن عمیره، ناشر: دار الجیل، لبنان، بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۷م.

نتیجه :

بنابراین اعتقاد به اینکه اجماع مسلمانان و اهل حل و عقد در بستن پیمان خلافت و امامت ابوبکر نقش داشت است، این ادعایی بیش نیست که مشهور علمای اهل سنت این را رد کرده و بر این نکته تاکید می‌کنند که اجماعی در بیعت ابوبکر رخ نداده است و مشروعیت خلافت ابوبکر را به خاطر بیعت کردن یک یا دو نفر با او می‌دانند. و می‌گویند وی به خاطر همین یک یا دو نفر مشروع شد و دیگران نیز مجبور به بیعت با او و اطاعت او امر وی شدند.

۳. عدم مقبولیت ابوبکر در نزد بسیاری از اعضای اهل حل و عقد

جواب سوم اینکه افراد زیادی از صحابه بودند که با خلافت ابوبکر موافق نبوده و از بیعت با او امتناع کردند که نشان از این دارد که اجماعی در خلافت ابوبکر رخ نداده است؛

۱. عدم بیعت حضرت فاطمه علیها السلام و مخالفت ایشان با ابوبکر

حضرت زهرا علیها السلام تا آخر عمر با ابوبکر بیعت نکرد
غزالی در سرالعالمین و ابی جزم در الشامل فی الصناعات الطیبه درباره مخالفت و عدم حضور
حضرت فاطمه علیها السلام در بیعت با ابوبکر چنین می نویسند:
وهذا منصوص أيضا فإن العباس وأولاده وعلیاً وزوجته وأولاده لم يحضروا حلقة البيعة
وخالفكم أصحاب السقيفة.

این نیز منصوص است (با روایات ثابت شده) که همانا ابن عباس و فرزندانش، علی علیه السلام و همسرش
و فرزندانش در حلقه بیعت حاضر نشدند و اصحاب سقیفه نیز با شما مخالفت کردند (و خواستار خلافت غیر ابی
بکر بودند).

الغزالی، ابو حامد محمد بن محمد (متوفای ۵۰۵هـ)، سرّ العالمین و كشف ما فی الدارین، ج ۱، ص ۱۸ تحقیق: محمد حسن محمد حسن
إسماعیل و أحمد فرید المزیدی، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۳م.
أبی الحزم القرشی، علاء الدین ابن النفیس، (المتوفی: ۶۸۷هـ) الشامل فی الصناعات الطیبیة، ج ۱، ص ۴
حضرت فاطمه علیها السلام نه تنها تا آخر عمر با ابوبکر بیعت نکرد بلکه تا آخر عمر از ابوبکر و
عمر ناراضی و خشمناک بود و با این حالت نارضایتی هم از دنیا رفتند.

بخاری در صحیح خود در این باره می گوید:

فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى
تُؤْفِقَتْ.

حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر ابوبکر غضب نمود و از وی قهر کرد تا
روزی که از دنیا رفت.

البخاری الجعفی، ابو عبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۱۲۶، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر:
دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

وی در جای دیگر نیز درباره عدم تکلم حضرت با ابوبکر چنین می نویسد:

فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُؤْفِقَتْ.

فاطمه علیها السلام در حال خشم و غضب ابو بکر را ترک نموده و بر او همچنان غضبناک ماند و با او حرف
نزد تا وفات نمود.

البخاری الجعفی، ابو عبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر:
دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

بنابراین عدم بیعت و خشم دائمی حضرت فاطمه علیها السلام از خلافت ابوبکر، نه تنها نشان از غیر مشروع بودن حکومت ابوبکر دارد، بلکه یکی از ادله‌ای است که ثابت می‌کند که اجماعی درباره بیعت ابوبکر همچنان که ابن تیمیه قائل است، رخ نداده است.

بیعت بر زنان نیز لازم است

اگر ادعا شود که بیعت بر زنان لازم نیست، می‌گوییم: همچنان که بیعت در اسلام بر مردان لازم است بر زنان نیز لازم است همچنانکه خداوند در سوره ممتحنه در این باره می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترای پیش دست و پای خود نیاورند و در هیچ کار شایسته‌ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است.

سوره ممتحنه آیه ۱۲

بیعت مردان در عقبه اول و دوم طبق شروط بیعت زنان بود و یکی از شروط آن بحث خلافت است:

بیعت عقبه حلقه اصلی تشکیل حکومت اسلامی در مدینه بود؛ در این بیعت، به گفته صحابه، همان شروط بیعت با زنان مطرح شده است، و یکی از این شروط اطاعت از حاکم اسلامی است. این بدان معنی است که اصل بیعت، برای تشکیل حکومت اسلامی، همان چیزی است که بر مردان لازم است، بر زنان نیز لازم است.

ابن کثیر درباره شباهت بیعت مردان در عقبه اولی با بیعت النساء می‌نویسد:

عن عبادة وهو ابن الصامت قال كنت ممن حضر العقبة الاولى وكنا اثني عشر رجلا فبايعنا

رسول الله على بيعة النساء.

عباده گوید: ما دوازده نفر بودیم که با پیامبر صلی الله علیه وآله در عقبه اولی طبق بیعت زنان بیعت کردیم.

ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء إسماعیل بن عمر القرشی (متوفای ۷۷۴هـ)، البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۵۰، ناشر: مكتبة المعارف -

بيروت.

ابن هشام نیز می‌نویسد:

قال ابن اسحاق وكانت بيعة الحرب حين أذن الله لرسوله صلى الله عليه وسلم في القتال شروطا سوى شرطه عليهم في العقبة الأولى كانت الأولى على بيعة النساء وذلك أن الله تعالى لم يكن أذن لرسوله صلى الله عليه وسلم في الحرب.

ابن اسحاق گفت: بیعت حرب (عقبه دوم) زمانی بود که به رسول الله صلی الله علیه و آله اذن در جنگ داده شده بود، شروطی داشت غیر از شرطی که در عقبه اولی بود و عقبه اولی طبق بیعت زنان بود و آن این بود که قبل از بیعت عقبه دوم اذن به جنگ و حلال شمردن خون‌ها داده نشده بود.

الحمیری المعافری، ابومحمد عبد الملك بن هشام بن أيوب (متوفای ۲۱۳هـ)، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۳۰۲، تحقیق طه عبد الرءوف سعد، ناشر: دار الجبل، الطبعة: الأولى، بیروت - ۱۴۱۱هـ

در جای دیگر نیز گوید:

حتى إذا كان العام المقبل وافى الموسم من الأنصار اثنا عشر رجلا فلقيه بالعقبة قال وهي العقبة الأولى فبايعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم على بيعة النساء وذلك قبل أن تفرض عليهم الحرب

چون سال آینده شد در موقع حج دوازده مرد از انصار آمده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در عقبه نخست دیدار کرده و به بیعت نساء با او دست فرمانبری دادند و این پیش از آن بود که جنگ بر ایشان واجب گردد

الحمیری المعافری، ابومحمد عبد الملك بن هشام بن أيوب (متوفای ۲۱۳هـ)، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۷۹، تحقیق طه عبد الرءوف سعد، ناشر: دار الجبل، الطبعة: الأولى، بیروت - ۱۴۱۱هـ

ابن حجر نیز می گوید :

الطبراني من حديث جرير قال بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على مثل ما بايع عليه

النساء.

جریر گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و آله بر مثل آنچه که زنان بیعت کردند بیعت کردیم.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۶۷، تحقیق: محب الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفة - بیروت

و گفتیم که یکی از شروط بیعت زنان با پیامبر صلی الله علیه و آله که در بیعت عقبه و قبل از وجوب جهاد، همین شرط با مردان نیز مطرح شده است این است که در امر امارت و حکومت با شخص شایسته خلافت نزاع نکنند و همیشه مطیع فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند

احمد بن حنبل در این باره چنین نقل می کند:

۲۲۷۵۲ حدثنا عبد الله بن حدثني أبي ثنا يعقوب ثنا أبي عن ابن إسحاق حدثني عبادة بن الوليد بن عبادة بن الصامت عن أبيه الوليد عن جدّه عبادة بن الصامت وكان أحد الثقباء قال بايعنا

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْعَةَ الْحَرْبِ وَكَانَ عِبَادَةً مِنَ الْإِثْنَى عَشَرَ الَّذِينَ بَايَعُوا فِي الْعَقَبَةِ
الْأُولَى عَلَى بَيْعَةِ النِّسَاءِ فِي السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي عُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَمَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَلَا نُنَازِعُ فِي الْأَمْرِ
أَهْلَهُ وَإِنْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ.

وليد از جدش چنین نقل می کند: عبادۀ که یکی از نقباء بود گوید: با رسول خدا صلی الله علیه واله در بیعت
حرب (عقبه دوم) بیعت کردیم و عبادۀ از جمله دوازده نفری بود که در عقبه اولی بر طبق بیعت النساء بیعت کردند که
در سختی و آسانی، خرسندی و ناخرسندی، و به هنگام برتری یافتن دیگران بر ما، گوش به فرمان باشیم و بر سر امر
(رهبری) با آن که شایسته آن است به ستیز برنخیزیم و در همه جا، سخن حق بر زبان آوریم و در راه خدا از نکوهش
هیچ نکوهشگری هراسی به دل راه ندهی.

الشیبانی، ابوعبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۱۶، ش ۲۲۷۵۲، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

وی همچنین در جای دیگر چنین نقل می کند:

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا وكيعٌ ثنا أسامةُ بن زيدٍ عن عبادة بن الوليد بن عبادة بن
الصَّامِتِ عن جدِّه عبادة بن الصَّامِتِ قال بايَعنا رسولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ
فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ وَالْمَنْشَطِ وَالْمَكْرَهِ وَإِنْ لَا نُنَازِعُ الْأَمْرَ أَهْلَهُ وَأَنْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا وَلَا نَخَافُ
فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ.

عبادۀ گوید: با رسول خدا صلی الله علیه واله چنین بیعت کردیم که: در سختی و آسانی، خرسندی و
ناخرسندی، و به هنگام برتری یافتن دیگران بر ما، گوش به فرمان باشیم و بر سر امر (رهبری) با آن که شایسته آن
است به ستیز برنخیزیم و در همه جا، سخن حق بر زبان آوریم و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهشگری هراسی به
دل راه ندهی.

الشیبانی، ابوعبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۱۹، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

علماء اهل سنت به این مسئله نیز اشاره کرده اند که مقصود از «وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ» خلافت و

حکومت و نصرت است:

زرقابی می گوید:

وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَي الْمَلِكِ وَالْإِمَارَةِ.

مقصود از امر، ملک و امارت است.

الزرقانی، محمد بن عبد الباقي بن يوسف (متوفای ۱۱۲۲هـ) شرح الزرقانی علی موطأ الإمام مالک، ج ۳، ص ۱۲، ناشر: دار الکتب

العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ

سندی نیز در حاشیه بر نسائی می گوید:

وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَي الْإِمَارَةَ أَوْ كُلِّ أَمْرٍ.

واینکه در امر نزاع نکنیم یعنی در امارت و هر امری.

السندی ، أبو الحسن نور الدین بن عبدالهادی (متوفای ۱۱۳۸هـ)، حاشیة السندی علی النسائی، ج ۷، ص ۱۳۸، تحقیق: عبدالفتاح أبو غدة ، ناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب ، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م.

بنابراین مشخص می‌شود که زنان با رسول خدا (ص) بیعت کرده‌اند و یکی از شروط آن، بحث اطاعت مطلق از حاکم و منازعه نکردن با شخص شایسته حاکمیت است، و فرق اساسی بیعت زنان و مردان ، در عدم وجوب جهاد بر زنان است .

مواردی از بیعت زنان

در تاریخ ثبت شده است که زنان دوشادوش مردان در زمینه‌های مختلف با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت می‌کردند که به مواردی اشاره می‌کنیم:

بیعت زنان در عقبه دوم:

در بیعت عقبه همچنان که مردان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، زنانی نیز که در آن عقبه شرکت داشتند، با حضرت بیعت کردند.

ابن هشام بعد از اینکه نام مردان بیعت کننده در بیعت عقبه را ذکر می‌کند، دو نفر از زنان را نام می‌برد که در بیعت عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند

وی درباره بیعت نسیبه دختر کعب بن عمر می‌نویسد:

قال ابن اسحاق جیمع من شهد العقبة من الأوس والخزرج ثلاثة وسبعون رجلا وامرأتان منهم یزعمون أنهما قد بايعتا وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصافح النساء إنما كان يأخذ عليهن فإذا أقرن قال اذهبن فقد بايعتكن.

من بنی مازن بن النجار ومن بنی مازن بن النجار نسیبه بنت کعب بن عمرو بن عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن وهي أم عمارة كانت شهدت الحرب مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وشهدت معها أختها.

ابن اسحاق گفته است مجموع کسانی که از دو قبیله اوس و خزرج در عقبه حاضر بودند ، ۷۳ مرد و دو زن بودند که آن دو نیز با پیامبر (ص) بیعت کرده بودند ؛ و حضرت با زنان دست نمی‌داد و تنها از آنها پیمان می‌گرفت ؛ وقتی که اقرار می‌کردند ، می‌فرمود : بروید که من با شما بیعت کردم .

و دو زن نیز در آن شب در بیعت مزبور حاضر بودند که یکی نسیبه دختر کعب از قبیله بنی مازن بن نجار بود، و در جنگهای رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت می‌جست، و خواهرش نیز در بیعت حاضر بود.

الحمیری المعافری، ابومحمد عبد الملك بن هشام بن أيوب (متوفای ۲۱۳هـ)، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۳۱۲، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، ناشر: دار الجيل، الطبعة: الأولى، بيروت - ۱۴۱۱هـ

همچنین درباره بیعت ام منیع می نویسد:

ومن بنی سلمة أم منیع واسمها اسماء بنت عمرو بن عدي بن نابی بن عمرو بن غنم بن

كعب بن سلمة.

از قبيله بنی سلمه ام منیع که نامش اسماء دختر عمرو بود.

الحمیری المعافری، ابومحمد عبد الملك بن هشام بن أيوب (متوفای ۲۱۳هـ)، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۳۱۳، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، ناشر: دار الجيل، الطبعة: الأولى، بيروت - ۱۴۱۱هـ

شبيه همین عبارت در آدرس های ذیل نیز آمده است :

ابن كثير الدمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفای ۷۷۴هـ)، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۱۲، اسم طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن كثير الدمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفای ۷۷۴هـ)، البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۶۸، ناشر: مكتبة المعارف -

بيروت،

بیعت زنان در فتح مکه با پیامبر (ص):

بعد از فتح مکه زنان به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده و با حضرت درباره آن شش

شرط که در آیه فوق ذکر شد، بیعت می کردند

قرطبی در ذیل آیه «یا ایها النبی إذا جاءک المؤمنات بیايعنک» درباره بیعت زنان بعد از فتح مکه

چنین نقل می کند:

لما فتح رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة جاء نساء أهل مكة **بیايعنه** فأمر أن يأخذ عليهن

ألا يشركن.

زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله مکه را فتح کرد زنان مکه آمدند و با حضرت بیعت کردند پیامبر صلی الله

علیه وآله نیز از آنها پیمان گرفت که شرک نورزند.

الأنصاری القرطبي، ابو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح (متوفای ۶۷۱هـ)، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۷۱، ناشر: دار

الشعب - القاهرة.

بخاری نیز روایتی را از ام عطیه درباره بیعتشان با پیامبر صلی الله علیه وآله در ذیل آیه فوق

چنین نقل می کند:

حدثنا أبو معمر حدثنا عبد الوارث حدثنا أيوب عن حفصة بنت سيرين عن أم عطية رضي

الله عنها قالت **بایعنا** رسول الله صلى الله عليه وسلم فقراً علينا أن لا يشركن بالله.

ام عطیه گوید: ما با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کردیم و حضرت هم این آیه را قرائت کردند.

البخاری الجعفی، ابو عبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری ج ۴، ص ۱۸۵۶، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

وی همچنین در جای دیگر از عایشه درباره بیعت زنان با پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل می کند:

حدثنا مَحْمُودٌ حدثنا عبد الرزاق أخبرنا معمر عن الزهري عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي يبايع النساء بالكلام بهذه الآية لا يُشركن بالله شيئاً.

عروه از عایشه نقل می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله با زنان با کلام طبق این آیه (لَا يُشْرِكُنَ بِاللَّهِ شَيْئًا) بیعت کردند.

البخاری الجعفی، ابو عبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری ج ۶، ص ۲۶۳۷، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

محمد بن منکدر درباره این بیعت از زبان امیمه بنت رقیقه چنین نقل می کند:

مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ عَنْ أُمِّمَةَ بِنْتِ رُقَيْقَةَ أَنَّهَا قَالَتْ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي نِسْوَةٍ بَايَعْنَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ فَقُلْنَ يَا رَسُولَ اللَّهِ نُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ لَا نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا نَسْرِقَ وَلَا نَزْنِيَ وَلَا نَقْتُلَ أَوْلَادَنَا وَلَا نَأْتِيَ بِيَهْتَانٍ نَقْتَرِيهِ بَيْنَ أَيْدِينَا وَأَرْجُلِنَا وَلَا نَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا اسْتَطَعْتُنَّ وَأَطَقْتُنَّ قَالَتْ فَقُلْنَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَرْحَمُ بِنَا مِنْ أَنْفُسِنَا هَلُمَّ نُبَايِعْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنِي لَا أَصَافِحُ النِّسَاءَ إِلَّا قَوْلِي لِمِائَةِ امْرَأَةٍ كَقَوْلِي لِامْرَأَةٍ وَاحِدَةٍ أَوْ مِثْلَ قَوْلِي لِامْرَأَةٍ وَاحِدَةٍ.

محمد بن منکدر از امیمه دختر رقیقه نقل می کند که گفت همراه تنی چند از بانوان برای بیعت کردن به حضور پیامبر (ص) رفتیم و گفتیم با تو با این شرطها بیعت می کنیم که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهیم و دزدی نکنیم و زنا ندهیم و فرزندان خود را نکشیم و هیچ دروغ و تهمت بر کسی نبندیم و در مورد هیچ کار پسندیده یی از فرمان تو سرکشی نکنیم، پیامبر (ص) فرمود البته در آنچه که توان و یارای آن را داشته باشید، امیمه می گوید در این هنگام گفتیم خدا و رسول خدا بر ما از خود ما مهربان ترند، سپس گفتیم آیا با ما مصافحه نمی کنی؟ فرمود من با زنها مصافحه نمی کنم و همانا سخن من به یک زن همچون سخن من برای صد زن است.

مالک بن انس ابو عبدالله الأصبحی (متوفای ۱۷۹هـ)، موطأ الإمام مالک، ج ۲، ص ۹۸۲، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - مصر.

ابی حیان اندلسی نیز درباره بیعت زنان از اسماء چنین نقل می کند:

كانت بيعة النساء في ثاني يوم الفتح على جبل الصفاء ، بعدما فرغ من بيعة الرجال ، وهو على الصفا وعمر أسفل منه يبايعهن بأمره ويبلغهن عنه ، وما مست يده عليه الصلاة والسلام يد

امرأة أجنبية قط . وقالت أسماء بنت يزيد بن السكن : كنت في النسوة المبايعات ، فقلت : يا رسول الله ابسط يدك نبايعك ، فقال لي عليه الصلاة والسلام : إني لا أصافح النساء لكن آخذ عليهن ما أخذ الله عليهن . وكانت هند بنت عتبة في النساء ، فقرأ عليهن الآية.

اسماء گوید من با زنان بیعت کنند بودم که به پیامبر (ص) گفتم : یا رسول الله کردند دست خود بگشا تا با تو دست بیعت بدهیم فرمود من به زنها دست نمی دهم.

أبي حيان الأندلسي، محمد بن يوسف (متوفى ٧٤٥هـ)، تفسير البحر المحيط، ج ٨، ص ٢٥٥، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود - الشيخ علي محمد معوض، شارك في التحقيق (١). د. زكريا عبد المجيد النوقى (٢). د. أحمد التجولى الجمل، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م .

آلوسی در تفسیر روح المعانی درباره بیعت زنان و هند چنین می نویسد:

وممن بايعنه عليه الصلاة والسلام في مكة هند بنت عتبة زوج أبي سفيان ففي حديث

أسماء بنت يزيد بن السكن كنت في النسوة المبايعات وكانت هند بنت عتبة في النساء فقرأ صلى

الله تعالى عليه وسلم عليهن الآية فلما قال : على أن لا يشركن بالله شيئاً.

از جمله زنانی که در مکه با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کرد هند زن ابوسفیان بود و در حدیثی از اسماء هست که گوید: ما از جمله زنان بیعت کننده بودم و هند نیز در بین زنان بود که پیامبر صلی الله علیه وآله این آیه را تلاوت کرد.

الآلوسی البغدادي الحنفي، أبو الفضل شهاب الدين السيد محمود بن عبد الله (متوفى ١٢٧٠هـ)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم والسیع المثانی، روح المعانی ج ٢٨، ص ٨١، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

ابن اثیر نیز درباره بیعت زن صفوان چنین می گوید:

فَاخْتَةُ بِنْتُ الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْمُخَزُومِيَّةِ... كَانَتْ زَوْجَ صَفْوَانَ بْنِ أُمِيَّةَ بْنِ خَلْفِ الْجُمَحِيِّ ،

أَسْلَمَتْ يَوْمَ الْفَتْحِ ، وَبَايَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ النِّسَاءِ اللَّاتِي بَايَعْنَهُ.

فلاخته دختر ولید بن مغیره روز فتح مکه مسلمان شد و به همراه زنان دیگر با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کرد.

ابن اثیر الجزری، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفى ٦٣٠هـ)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ٧، ص ٢٣٢ تحقيق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م .

عمر از زنان بیعت گرفت:

ابن عاشور درباره بیعت گرفتن عمر از زنان در مکه چنین می نویسد:

وجلس عمر بن الخطاب يأخذ البيعة من النساء على ذلك ، وممن بايعته من النساء يومئذٍ

هند بنت عتبة زوج أبي سفيان وكبشة بنت رافع .

عمرنشست و از زنان بیعت می‌گرفت و از کسانی که با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کردند هند دختر عتبه و زن ابوسفیان بود همچنین کبشه.

محمد الطاهر بن عاشور (متوفای ۱۲۸۴هـ)، التحرير والتنوير، ج ۲۸، ص ۱۶۶، ناشر: دار سخنون للنشر والتوزيع - تونس - ۱۹۹۷م

چگونگی بیعت زنان با پیامبر(ص) :

با توجه به اینکه در این بیعت پیامبر صلی الله علیه وآله با زنان مصافحه نکرد پس چگونه با آنها بیعت کرد؟

اندلسی در تفسیر المحرر الوجیز چگونگی بیعت با زنان را چنین نقل می‌کند:

وروي من حديث عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده ورفع النقاش عن ابن عباس وعن

عروة بن مسعود الثقفي انه عليه السلام غمس يده في إناء فيه ماء ثم دفعه إلى النساء فغمسن أيديهن فيه.

پیامبر صلی الله علیه وآله دست مبارکش را در ظرفی که آب داشت فرو برد سپس زنها دستشان را در آن فرو بردند.

الأندلسی، ابومحمد عبد الحق بن غالب بن عطية (متوفای ۵۴۶هـ)، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، ج ۵، ص ۳۰۰، تحقیق: عبد السلام عبد الشافی محمد، ناشر: دار الکتب العلمیة - لبنان، الطبعة: الاولى، ۱۴۱۳هـ - ۱۹۹۳م.

بیعت زنان در غدیر خم با حضرت علی (ع) در منابع شیعه:

علامه مجلسی درباره بیعت زنان با حضرت علی علیه السلام در غدیر خم چنین نقل می‌کند:

كان وقت الظهيرة فصلی ركعتين ثم زالت الشمس فأذن مؤذنه لصلاة الظهر فصلی بهم الظهر و جلس ع في خيمته و أمر عليا ع أن يجلس في خيمة له بإزائه ثم أمر المسلمين أن يدخلوا عليه فوجا فوجا فيهنثوه بالمقام و يسلموا عليه بإمرة المؤمنين ففعل الناس ذلك كلهم ثم أمر أزواجه و سائر نساء المؤمنين معه أن يدخلن عليه و يسلمن عليه بإمرة المؤمنين ففعلن.

و آن وقت نزدیک ظهر بود، پس پیامبر صلی الله علیه وآله دو رکعت نماز بجا آورده ظهر شد و اذان گوی آن حضرت برای نماز ظهر اذان بگفت، حضرت با ایشان نماز ظهر را خوانده و در خیمه و چادر خود نشست و به علی علیه السلام دستور فرمود: در چادری برابر چادر او بنشیند، سپس به مسلمانان دستور فرمود: دسته دسته نزد او بروند و منصب جدید او را مژده دهند و به عنوان امارت و فرمانروائی مؤمنین بر او سلام گویند، پس مردمان این کار را کردند، سپس به همسران خود و زنان دیگر مسلمانان که همراه او بودند دستور فرمود پیش او بروند و به امارت مؤمنین بر او سلام کنند آنها نیز انجام دادند.

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ج ۲۱، ص ۳۸۸، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م.

در بیعت عثمان حتی از زنان مشورت گرفته شد:

ابن کثیر در این باره مشورت با مردم در خصوص خلافت عثمان می نویسد:

ثم نهض عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه يستشير الناس فيهما ويجمع رأي المسلمين برأي رؤس الناس واقياهم جميعا واشتاتا مثنى وفرادى ومجتمعين سرا وجهرا حتى خلص إلى النساء المخدرات في حجابهن وحتى سال الولدان في المكاتب وحتى سأل من يرد بمن الركبان والاعراب إلى المدينة في مدة ثلاثة أيام بلياليها.

عبدالرحمان بن عوف برخاست و در مورد آنها (حضرت علی و عثمان) با مردم مشورت شد و نظر مسلمانان را بر سر رای روسای مردم و فرماندهان آنها، دو نفر دونفر، فردی و جمعی، مخفیانه و آشکارا، جمع شد حتی از زنان پس پرده هم و از کودکان در مکتب‌خانه‌ها و سواران و اعرابی که به مدینه وارد می‌شدند، به مدت سه شبانه روز سؤال شد.

ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء إسماعیل بن عمر القرشی (متوفای ۷۷۴هـ)، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۴۶، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

الصالحی الشامی، محمد بن یوسف (متوفای ۹۴۲هـ)، سبل الهدی والرشاد فی سيرة خير العباد، ج ۱۱، ص ۲۷۷، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۴هـ.

نتیجه

بنابراین، همچنانکه مردان و وظیفه دارند با حاکم اسلامی بیعت، زنان نیز به عنوان یک شهروند باید با حاکم اسلامی بیعت کنند؛ و یکی از شروط بیعت زنان، اطاعت مطلق از رهبر است. اما حضرت فاطمه زهراء علیها السلام با ابوبکر که خود را خلیفه پیامبر (ص) و حاکم اسلامی می‌دانست، بیعت نکرد. این نشان می‌دهد که ایشان ابوبکر را به عنوان خلیفه و حاکم اسلامی قبول نداشت و لذا بیعت نکرد. این عدم بیعت حضرت دلیل بر غیر شرعی بودن خلافت ابوبکر است.

۲. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام

علی علیه السلام که هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله، مشغول غسل و کفن و دفن حضرت بودند و در اجتماع ادعایی ابن تیمیه برای بیعت ابوبکر نبودند؛ بلکه از بیعت با او نیز تخلف کردند.

صحیح بخاری : انصار و امیرمؤمنان و زبیر و اطرافیان با بیعت ابوبکر مخالفت کردند .

در کتاب صحیح بخاری عدم حضور و مخالفت حضرت علی علیه السلام چنین نقل شده است:

... عن عمر : حين توفى الله نبيّه صلى الله عليه وسلم أنّ الأنصار خالفونا، واجتمعوا بأسرهم فى سقيفة بنى ساعدة وخالف عنا على والزبير ومن معهما .

عمر گوید: * بعد از وفات پیامبر صلی اله علیه وآله، انصار با ما در امر خلافت ابوبکر مخالفت کردند و همه آنها در سقیفه جمع شدند و علی علیه السلام و زبیر و همراهان آن دو نیز با ما مخالفت کردند.
البخارى الجعفى، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل (متوفى ۲۵۶هـ)، صحيح البخارى، ج ۶، ص ۲۵۰۵، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

صحيح بخارى: امير مؤمنان تا شش ماه با ابوبكر بيعت نکرد

اینکه امیر المؤمنین علیه السلام در شش ماه اول خلافت ابوبکر و تا زمانی که حضرت زهرا سلام الله علیها زنده بود، با ابوبکر بیعت نکرد، از قطعیات تاریخ است که حتی بخاری و مسلم نیز آن را نقل کرده‌اند. بخاری نقل می‌کند:

حدثنا يحيى بن بكيرٍ حدثنا الليثُ عن عُقيلٍ عن بنِ شِهَابٍ عن عُرْوَةَ عن عَائِشَةَ ... وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوفِّيتُ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا وَكَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُوفِّيتُ اسْتَنَكَرَ عَلِيٌّ وَجُوهَ النَّاسِ فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ وَلَمْ يَكُنْ يَبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ.

فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شش ماه زنده بود، وقتی از دنیا رفت، شوهرش او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد و خود بر او نماز خواند. تا فاطمه علیها السلام زنده بود، علی علیه السلام در میان مردم احترام داشت؛ اما وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، مردم او را روی گرداندند و این جا بود که علی علیه السلام با ابوبکر مصالحه و بیعت کند. علی علیه السلام در این شش ماه که فاطمه علیها السلام زنده بود، با ابوبکر بیعت نکرده بود.

البخارى الجعفى، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل (متوفى ۲۵۶هـ)، صحيح البخارى، ج ۴، ص ۱۵۴۹، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

عبد الرزاق با سند صحيح : هیچ يك از بني هاشم تا شش ماه بيعت نکردند

همچنین بنا به نقل عبد الرزاق، استاد بخاری، امیر مؤمنان علیه السلام و هیچ یک از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند:

فقال رجل للزهري: فلم يبايعه علي ستة أشهر؟ قال: لا، ولا أحد من بني هاشم.

مردی به زهری گفت: آیا درست است که علی در طول شش ماه بیعت نکرد؟ پاسخ داد: علی و هیچیک از بنی هاشم در طول این مدت بیعت نکردند.

الصنعاني، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفى ۲۱۱هـ)، المصنف، ج ۵، ص ۴۷۲، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي، ناشر: المكتبة الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۳هـ؛

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفى ۳۱۰هـ)، تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۲۳۶، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛
الاسفرائني، الإمام أبي عوانة يعقوب بن إسحاق (متوفى: ۳۱۶هـ)، مسند أبي عوانة، ج ۴، ص ۲۵۱، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

ابو نعيم با سند صحيح : حضرت علي عليه السلام از بيعت با ابوبكر امتناع كرد

ابو نعيم اصفهانی نیز در باره تخلف حضرت علی علیه السلام می گوید:

الزهري ، عن عروة، عن عائشة رضي الله عنه، عن أبيها : أن عليا تخلف عن بيعة أبي بكر.

عائشه از پدرش نقل می کند که علی علیه السلام از بیعت با بکر تخلف کرد.

أبو نعيم ، أحمد بن عبد الله بن أحمد الاصبهاني (المتوفى : ۴۳۰هـ) ، تثبيت الإمامة وترتيب الخلافة ، ج ۱ ، ص ۵۵ و ص ۲۶۱

عبد الملك شافعي : حضرت علي عليه السلام از بيعت با ابوبكر امتناع كرد

عبدالمالك شافعی درباره تخلف حضرت علی علیه السلام می نویسد:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب

وابناه والزبير والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغيرهم وخالد بن سعيد بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فمنهم من أسرع بيعته ومنهم من تأخر حيناً إلا ما روى عن سعد بن عبادة فإنه لم يبايع أباً بكر ولا عمر إلى أن مات.

در آن روز سعد بن عباده، گروهی از خزرجیان، علی علیه السلام، و پسرانش، زبیر، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله، بنی هاشم، طلحه، سلمان، عمار، ابوذر، مقداد و غیر آنها و خالد از بیعت ابوبکر تخلف کردند سپس همه آنها بیعت کردند و عده ای از آنها با عجله و عده ای با تاخیر با ابوبکر بیعت کردند مگر سعد بن عبده که تا هنگام مرگش با ابوبکر و عمر بیعت نکرد.

العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (متوفى ۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالي في أبناء الأوائل والتوالي، ج ۲، ص ۳۳۲، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود- علي محمد معوض، بيروت، ناشر: دار الكتب العلمية. ۱۴۱۹هـ- ۱۹۹۸م

ابو سعد أبي : حضرت علي عليه السلام ، عباس و بستگان و طرفداران ، براي تعيين خليفه اي ديگر جمع شدند

در مخالفت حضرت علی علیه السلام از بیعت ابوبکر همین بس که حضرت با عباس، و گروهی از نوادگان و طرفداران آنها برای تبادل نظر درباره بر گرداندن حکومت و خلافت در خانه یکی از انصار جمع شدند که ابوسفیان و زبیر نیز به آنها ملحق شدند
ابوسعد این اجتماع را چنین گزارش می دهد:

قيل لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم - اجتمع عليّ والعباس وجماعة من حفدتهم ومواليهم في منزل رجل من الأنصار لإجالة الرأي ، فبدر بهم أبو سفيان فجاء حتى طرق الباب ؛ فقال: أنشدكم الله أن تكونوا أول من قطع رحم بني عبد مناف ، ثم جاء الزبير يهدج حتى طرق الباب ، فقال : أنشدكم الله والخنولة ، والصفورة ، فلما حضر أرم القوم عن الكلام ، فلما رأى أبو سفيان ذلك قال : مجدّد قديمٌ أثل بشرف الأبد ، يا بني عبد مناف ؛ ذبوا عن مجدكم ، وانصحوا عن سؤددكم ، وإياكم أن تخلعوا تاج كرامة ألبسكم الله إياه ، وفضلكم بها ، إنها عقب نبوة ، فمن قصر عنها اتبع.

وقال الزبير : قد سمعتم مقالته ، فابذلوا الشركة ، وأحسنوا النية ؛ فلن يستغنى من استحق هذا الأمر عن مقاتل يقاتل معه ، وموئل يلجأ إليه ، والمقاتل معكم خيرٌ من المقاتل لكم . فقال العباس : قد سمعنا مقالتكم ، فلا لقلّة نستعين بكم ، ولا لظنّة نترك آراءكم ، ولكن لالتماس الحق ؛ فأمهلونا نراجع الفكرة . فإن يكن لنا من الإثم مخرجٌ يصير بنا وبهم الحق صرير الجدجد ، ونبسط أكفا إلى المجد ؛ لا نقبضها أو تبلغ المدى ؛ وإن تكن الأخرى فلا لقلّة في العدد ، ولا لوهن في الأيد . والله لولا أن الإسلام قيد الفتك لتدكدت جنادل صخرٍ يسمع اصطكاكها من محل الأثيل . قال : فحل علي رضي الله عنه حبوته ، وكذا كان يفعل إذا تكلم ؛ وجثا على ركبتيه وقال : الحلم صبرٌ ، والتقوى دين ، والحجة محمدٌ صلى الله عليه وسلم - والطريق الصراط . إيهأ رحمكم الله ، شقوا متلاطمات أمواج الفتن ، بحيازيم سفن النجاة ، وعرجوا عن سبيل المنافرة ، وحطوا تيجان المفاخرة ، أفلح من نهض بجناح ، واستسلم فأراح . ما آجن لقمه تغص أكلها ومجتنى الثمرة لغير إيناعها كالزارع في غير أرضه أما لو أقول ما أعلم لتداخلت أضلاعٌ تداخل دواره الرحا . وإن أسكت يقولوا جزع ابن أبي طالب من الموت . هيهات هيهات بعد اللتيا والتي . والله لعلي أنس بالموت من الطفل بثدي أمه ، ولكني أدمجت على مكنون علمٍ لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى البعيدة . ثم نهض وفرقهم ، وأبو سفيان يقول : لشيء ما فرقنا ابن أبي طالب.

گفته شده که زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله از دنیا رفتند، علی علیه السلام ، عباس، وگروهی از نوادگان آنها وموالی آنها در منزل مردی از انصار اجتماع کردند برای بر گرداندن خلافت در این هنگام ابوسفیان سر رسید و در زد و گفت: شما را به خدا قسم می دهم آیا می خواهید اولین کسی باشید که از فرزندان عبد مناف قطع رابطه کنید

سپس زبیر با صدای لرزان آمد و در زد و گفت: شمارا به خدا قسم می‌دهم ای دایی‌ها و دامادها زمانی که او حاضر شد تمام قوم ساکت شدند و حرفی نزدند هنگامی که ابوسفیان این صحنه را دید گفت: این بزرگی کهنی و اصل مسرت بخشی است ای عبد مناف بزرگی و عظمت خود را بر گردانید و بپرهیزید از اینکه تاج کرامت را رها کنید خدا این لباس خلافت را بر شما پیوشاند و شما را به وسیله آن فضیلت دهد همانا خلافت دنباله نبوت است کسی که از آن کوتاهی کند پیروی می‌شود زبیر گفت: به تحقیق گفتار او را شنیدید پس مشارکت کنید و نیت خودتان را نیکو کنید و کسی که مستحق این امر خلافت است بی نیاز از جنگجویان نیست تا به همراه او جنگ کنند و پناهگاهی که تکیه گاه داشته باشد و جنگ با شما بهتر است از اینکه بر نفع شما جنگ شود عباس گفت: گفتار شما را شنیدیم و کمک ما از شما بخاطر کمی یار نیست و بخاطر بد گمانی نظرات شما را ترک نمی‌کنیم لکن ما از شما حقیقت را می‌خواهیم پس به ما مهلت بدهید تا فکر کنیم اگر راه خروجی از این گناه باشد هر آن از آن بیرون می‌رفتیم و دستمان را به شکوه باز می‌کردیم و آن را نمی‌بستیم تا مدت تمام شود نه بخاطر کمی در تعداد و نه بخاطر کمی متفقین و به خدا قسم اگر اسلام کشتن به غفلت مقید نکرده بود کوه‌ها متلاشی می‌شدند و صدای اصطکاک آن از ائیل (محل نزدیک مدینه) شنیده می‌شد.

پس (از سخنان عباس و ابوسفیان) امیر المؤمنین علیه السلام دامن ردا را گشود و بر دو زانو نشست - و این کار عادت او به هنگام سخن گفتن بود - و گفت: بردباری زیوری زیباست و تقوا دیانت و حجت گویا (وجود و شیوه عمل) محمد صلی الله علیه و آله، و راه (درست رساننده به هدف) مسیر مستقیم هموار و در نوردیده است خدا به شما رحم کند امواج فتنه‌ها را با کشتیهای نجات بشکافید و از راه اختلاف و پراکندگی و دشمنی کنار آید و تاجهای تفاخر و برتری جویی را از سر بنهید! آن کس که با داشتن بال و پر (یار و یاور) قیام کند یا در صورت نداشتن نیروی کافی، راه مسالمت پیش گیرد و راحت شود رستگار شده است. این (زاممداری بر مردم) آبی متعفن و لقمه‌ای گلوگیر است (و اگر فرمان الهی نباشد تن به آن در نمی‌دهم)! (این را نیز بدانید) کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند همانند کسی است که بذر را در زمین نامناسب، همچون کویر و شوره زار بپاشد (که سرمایه و نیروی خود را تلف کرده و نتیجه‌ای عاید وی نمی‌شود).

اگر ساکت بمانم می‌گویند از مرگ ترسیده. هرگز، آن هم با آن همه مبارزات و جنگها! به خدا قسم عشق پسر ابو طالب به مرگ از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است. سکوت محض اسراری است که در سینه دارم که اگر بگویم همه شما مردم همچون ریسمانهای بسته در دلو در اعماق چاه به لرزه خواهید آمد.

الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین (متوفای ۴۲۱هـ)، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۶، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوظ، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م.

نظر محققین شیعه: حضرت علی علیه السلام حتی يك لحظه هم بیعت نکرد

البته از دیدگاه شیعه، امیرمؤمنان علیه السلام هیچگاه با خلفا بیعت نکرد؛ چنانچه شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌گوید:

قد اجمعت الأمة على أن أمير المؤمنين عليه السلام تأخر عن بيعة أبي بكر ... والمحققون

من أهل الإمامة يقولون: لم يبايع ساعة قطّ.

اجماع امت است که امیر المؤمنین علیه السلام در آن شش ماه بیعت نکرده است . و بعد از آن مدت اهل سنت می گویند که بیعت کرده است . محققین از شیعه بر این عقیده هستند که علی علیه السلام حتی یک ساعت هم با خلفا بیعت نکرده است .

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری البغدادی (متوفای ۴۱۳ هـ)، الفصول المختارة، ۵۶، تحقیق السید علی میر شریفی ، ناشر: دار المفید - بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م

طریقه بیعت حضرت علی علیه السلام در کتب اهل سنت

با نگاه به کلمات خود حضرت علی علیه السلام و منابع دیگر به وضوح معلوم می شود که بیعت ایشان با (البته گفته شده که طبق دیدگاه شیعه حضرت هیچگاه بیعت نکرد) ابوبکر با اجبار و تهدید و هجوم بوده است.

معاویه خطاب به امیرمؤمنان علی علیه السلام : در همه موارد بیعت با خلفا ، تو را به اکراه می بردند !

یکی از مدارک و دلائلی که هجوم به خانه ی حضرت علی علیه السلام را تایید می کند نامه ای است که معاویه به عنوان طعن و انتقاد برای حضرت علی - علیه السلام - فرستاده است. او در نامه ی خود پس از یادآوری مقاومت و سرسختی علی - علیه السلام - در بیعت نکردن با خلیفه ی اول، چنین می نویسد:

وأنت في كل ذلك تقاد كما يقاد البعير المخشوش حتى تبایع وأنت كاره.

دستگاه خلافت تو را مهار کرد و بسان شتر سرکش برای بیعت سوق دادند.

الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: ۳۲۸هـ)، العقد الفريد، ج ۴، ص ۳۱۲، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الثالثة، ۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹م.

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ به معاویه : به اکراه بردن من برای بیعت ، دلالت بر ذم خلفا دارد

امیرالمؤمنین - علیه السلام - در پاسخ نامه ی معاویه، موضوع را بطور تلویح اشاره کرده و مظلومیت خود را این چنین بیان فرموده:

وقلت : إني كنت أقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى أبایع ، ولعمر الله ، لقد أردت أن تدم فمدحت ، وأن تفضح فافتضحت ، وما على المسلم من غضاضة في أن يكون مظلوما ما لم يكن شاكا في دينه ، ولا مرتابا بيقينه ، وهذه حجتي إلى غيرك قصدها.

در نامه ی خود نوشته بودی که من بسان شتر سرکش برای بیعت سوق داده شدم. به خدا سوگند خواستی از من انتقاد کنی، ولی در واقع مرا ستایش کردی، و خواستی مرا رسوا کنی، اما خود را رسوا کردی، هرگز بر مسلمان ایرادی نیست که مظلوم واقع شود. تا هنگامی که در دین خود تردید نداشته ، و در یقین خود شک ننماید.

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای ۶۰۸هـ)، التذکرۃ الحمدونیة، ج ۷، ص ۱۶۶، تحقیق: إحسان عباس، بکر عباس، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۶م

ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۱۰۶، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

این جمله نشان می دهد که امتناع حضرت از بیعت در حدی بوده است که به زور او را به بیعت وادار کردند

ابن ابی الحدید : امیرمؤمنان علیه السلام را به زور برای بیعت بردند

ابن ابی الحدید در جای دیگر جریان هجوم عمر با جماعتی از اعوان خود به خانه فاطمه علیها السلام را چنین ترسیم می کند:

ثم دخل عمر فقال لعلي : قم فبايع ، فتلكأ واحتبس ، فأخذ بيده ، وقال : قم ، فأبى أن يقوم ، فحمله ودفعه كما دفع الزبير ، ثم أمسكهما خالد ، وساقهما عمر ومن معه سوقاً عنيفاً ، واجتمع الناس ينظرون ، وامتألت شوارع المدينة بالرجال ، ورأت فاطمة ما صنع عمر ، فصرخت وولولت ، واجتمع معها نساء كثير من الهاشميات وغيرهن ؛ فخرجت إلى باب حجرتها ، ونادت : يا أبا بكر ، ما أسرع ما أغرتم على أهل بيت رسول الله والله لا أكلم عمر حتى ألقى الله.

سپس عمر داخل شد و به علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: برخیز و بیعت کن، حضرت خودداری فرموده و ابا و امتناع نمودند، عمر دست حضرت را گرفت و گفت: برخیز و بیعت کن، حضرت از برخاستن خودداری نمود، عمر و یاران او همگی همانطور که زبیر را گرفته بودند علی بن ابیطالب را گرفته و به شدت دفع نمودند، و خالد و عمر با جمیع همراهانشان با وضع بسیار فظیح و فجیعی با شدت و غلظتی هر چه تمام تر آنها را به مسجد بردند، مردم نیز در تمام شوارع و کوچه های مدینه جمع شده و نگاه می کردند. چون فاطمه این عملیات خشن را از عمر دید، ناله کرد، فریاد زد، ولوله نمود و به دنبال علی از منزل به سوی مسجد خارج شد و جماعتی بسیار از زنان بنی هاشم با فاطمه به سوی مسجد رفتند. فاطمه آمد تا در حجره خود در مسجد ایستاد و چون نظرش بر ابو بکر افتاد گفت: ای ابو بکر چقدر زود از روی عصیبت جاهلی و نخوت و حمیت نفسانی بر اهل بیت رسول خدا یورش بردید و تاختید، سوگند به خدا که دیگر من با عمر سخن نمی گویم تا آن که خدای خود را ملاقات کنم.»

ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۳۱، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

ابن قتیبه : تهدید امیرمؤمنان (ع) به قتل و اجبار به بیعت

ابن قتیبه دینوری درباره اجبار و تهدید حضرت علی علیه السلام برای بیعت با ابوبکر می نویسد:

فقالوا له : بايع . فقال : إن أنا لم أفعل فمه ؟ ! قالوا : إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب

عنقك ! قال : إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله . وأبو بكر ساكت لا يتكلم.

گفتند با ابوبکر بیعت کن . حضرت علی علیه السلام فرمود : اگر من بیعت نکنم ، چه می شود ؟ گفتند : قسم به خدای که شریک ندارد ، گردنت را می زنیم . حضرت فرمود : در این هنگام بنده خدا و برادر پیامبر را کشته اید . ابوبکر ساکت شد و چیزی نگفت .

الدينوري، ابو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (متوفى ٢٧٦هـ)، الإمامة والسياسة، ج ١، ص ١٦، تحقيق: خليل المنصور، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م

مسعودي : ابوبکر روی دست حضرت علی علیه السلام دست کشید :

و از همه جالب تر این که در بعضی از منابع آمده است که حضرت علی علیه السلام را کشان کشان بردند به طرف ابوبکر و گفتند که باید بیعت کنی . دست علی علیه السلام مشت بود ؛ تمام مخالفین جمع شدند تا مشت آن حضرت را باز کنند و در درون دست ابوبکر قرار دهند، اما نتوانستند. ابوبکر جلو آمد و دست خود را بر روی دست بسته امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان بیعت کشید. مسعودی در این باره چنین نقل می کند:

فوجهوا إلى منزله فهجموا عليه وأحرقوا بابه ، واستخرجوه منه كرها ، وضغطوا سيدة النساء بالباب ، حتى أسقطت محسنا ، وأخذوه بالبيعة فامتنع ، وقال : لا أفعل : فقالوا نقتلك فقال : إن تقتلونني فاني عبد الله وأخو رسوله ، وبسطوا يده فقبضها ، وعسر عليهم فتحها ، فمسحوا عليه وهي مضمومة.

آنگاه آن مردم متوجه منزل علی علیه السلام شده و بر آن بزرگوار هجوم کردند، درب خانه او را سوزانیدند، آن برگزیده خدا را بدون رضایت او از منزل خارج کردند، فاطمه زهراء را بوسیله لنگه درب طوری فشردند که محسن خود را سقط کرد.

پس از این جنایات خواستند از علی علیه السلام بیعت بگیرند ولی علی قبول نکرد و فرمود: من این کار را نمیکنم، گفتند: ترا خواهیم کشت، فرمود: اگر مرا بکشید من بنده خدا و برادر رسول او صلی الله علیه و آله هستم، خواستند مشت علی علیه السلام را باز کنند ولی آن حضرت مشت خود را بست و آنان نتوانستند آن را باز کنند پس از روی ناچاری با پشت دست آن بزرگوار در صورتی که بسته بود بیعت و مسح کردند.

مسعودی، علی بن حسین ،متوفای ٣٤٦، إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب، ص ١٥٤-١٥٥، بيروت ، دارالاصول ، الطبعة الثانية

١٤٠٩ هجری

این عبارت در بحار الانوار نیز آمده است:

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۸، ص ۳۰۹، تحقیق: محمد باقر البهبودی، ناشر: مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م.

ابن حزم : اجماعی که علی(ع) در آن نباشد ملعون است

ابن حزم گفته است :

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ كُلِّ إِجْمَاعٍ يُخْرِجُ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ بِحَضْرَتِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ.

لعنت خداوند بر هر اجماعی که علی بن ابوطالب بیرون از آن باشد و صحابه‌ای که در خدمت او هستند، در آن اجماع نباشند.

ابن حزم الظاهری، علی بن أحمد بن سعید أبو محمد (متوفای ۴۵۶هـ)، المحلی، ج ۹، ص ۳۴۵، تحقیق: لجنة إحياء التراث العربی، ناشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت.

وی همچنین در جای دیگر از کتابش می‌نویسد:

قال أبو محمد أف لكل إجماعٍ يُخْرِجُ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

ابو محمد گفت: اف بر هر اجماعی که که علی علیه السلام بیرون از آن باشد

ابن حزم الظاهری، علی بن أحمد بن سعید أبو محمد (متوفای ۴۵۶هـ)، المحلی، ج ۵، ص ۱۲۷، تحقیق: لجنة إحياء التراث العربی، ناشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت

بنا بر این ، حتی طبق نظر اهل سنت ، اجماع با ابوبکر تا شش ماه مورد لعنت خداوند بوده است.

۳ و ۴. امام حسن و امام حسین علیهما السلام

امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز از بیعت با ابوبکر سر باز زدند با اینکه در روایات اهل سنت سروران اهل بهشت معرفی شده‌اند؛ چنانچه ابن ابی شیبه از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل کرده که حضرت فرمودند:

الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة.

حسن و حسین سروران اهل بهشتند.

ابن ابی شیبة الكوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای ۲۳۵هـ)، الكتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۶، ص ۳۷۸، تحقیق: كمال يوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹هـ

عبدالملك عاصمی شافعی در این باره در کتابش می‌نویسد:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب

وابناه والزيبر والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغيرهم وخالد بن سعيد بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فمنهم من أسرع بيعته ومنهم من تأخر حيناً إلا ما روى عن سعد بن عبادة فإنه لم يبايع أباً بكر ولا عمر إلى أن مات.

العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (متوفى ١١١١هـ)، سمط النجوم العوالي في أبناء الأوائل والتوالي، ج ٢،

ص ٣٣٢، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود - علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية

بيعت حسنين عليهما السلام با وجود سن کم ، مشروع و ضروري بود

اگر کسی اشکال کند که علت عدم بیعت امام حسن و امام حسین علیهما السلام با ابوبکر بخاطر این بود که آنها هنوز به سن تکلیف نرسیده بودند، در جواب می گوئیم این چنین نیست چون هر چند حسنین علیهما السلام بالغ نبودند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها مانند اشخاص صالح برای بیعت برخورد کرده و از آنها بیعت گرفته اند :

بیعت حسنین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر با پیامبر (ص) در کودکی:

ابن عبد ربه در این باره می گوید :

جعفر بن محمد عن أبيه قال بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين وعبد الله

بن جعفر وهم صغار ولم يبايع قط صغير إلا هم.

جعفر بن محمد از پدرش نقل می کند که حسن و حسین و عبدالله بن جعفر در حالی که کودک بودند با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند و و در هیچ کس در حال کودکی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نکرد مگر آنها .

الأندلسي، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفى: ٣٢٨هـ)، العقد الفريد، ج ٤، ص ٣٥٩، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان،

الطبعة: الثالثة، ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م.

حسنيين(عليهما السلام) در حکم بالغ بودند:

در جریان مباحله با نصاری نجران مشهود است که حضرت آن دو را نیز به همراه خود برد و در کتابهای مهم اهل سنت در ذیل آیه مباحله به این امر اشاره شده است.
مسلم در کتاب صحیحش می نویسد:

ولمّا نزلت هذه الآية : «فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم» دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم

علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال : اللهم هؤلاء أهلي.

پس از نزول این آیه رسول خدا علی، فاطمه، حسن و حسین را صدا زد، آنگاه چنین دعا کرد: خداوندا اینان خاندان من هستند.

النيسابوري القشيري ، ابوالحسين مسلم بن الحجاج (متوفای ۲۶۱هـ)، صحيح مسلم، ج ۴ ، ص ۱۸۷۱، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

الترمذی السلمي، ابو عيسى محمد بن عيسى (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۲۵، تحقيق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

سیوطی جریان مباحله را چنین ذکر می کند:

أخرج الحاكم وصححه وابن مردويه وأبو نعيم في الدلائل عن جابر قال « قدم على النبي صلى الله عليه وسلم العاقب ، والسيد ، فدعاهما إلى الإسلام فقالا : أسلمنا يا محمد قال : كذبتما إن شئتما أخبرتكما بما يمنعكما من الإسلام . قالا : فهات . قال : حب الصليب ، وشرب الخمر ، وأكل لحم الخنزير ، قال جابر : فدعاهما إلى الملاعنة ، فوعدها إلى الغد ، فغدا رسول الله صلى الله عليه وسلم ، وأخذ بيد علي ، وفاطمة ، والحسن ، والحسين ، ثم أرسل إليهما فأبيا أن يجيباه ، وأقرا له ، فقال : والذي بعثني بالحق لو فعلا لأمطر الوادي عليهما ناراً . قال جابر : فيهم نزلت ﴿ تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم . . . ﴾ الآية . قال جابر : أنفسنا وأنفسكم رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلي ، وأبناءنا الحسن والحسين ، ونساءنا فاطمة .

دو نفر از چهره های سرشناس مسیحی به نام عاقب و سید محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، به آن دو فرمود: مسلمان شوید، گفتند: ما مسلمانی، فرمود: دروغ می گوئید، اگر به خواهید ثابت می کنم که شما مسلمان نیستید. گفتند: ثابت کن، فرمود: علاقه شما به صلیب و شراب نوشیدن و خوردن گوشت خوک، سپس آنان را به مباحله فرا خواند، و قرار شد صبح روز بعد حاضر شوند، هنگام صبح رسول خدا در حالی که دست علی را گرفته بود و فاطمه و حسنین با وی بودند از مدینه بیرون رفت و سید و عاقب را دعوت به مباحله نمود ولی نپذیرفتند و تسلیم شدند، رسول خدا فرمود: قسم به آنکه مرا به حق مبعوث کرده است اگر دعوت به مباحله را می پذیرفتند از آسمان آتش بر آنان می بارید، جابر می گوید: این آیه در شأن خاندان پیامبر نازل شد: { تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم . . . } سپس گفت: مراد از انفسنا رسول خدا و علی است و مراد از ابناؤنا حسن و حسین و از نساءنا فاطمه است.

السيوطي، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفای ۹۱۱هـ)، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۳۱، ناشر: دار الفكر - بيروت -

۱۹۹۳.

این روایات ثابت می کند که پیامبر (ص) با عبارت «ندع» در مورد حسنین علیهما السلام صحبت می کند؛ یعنی آنها را مخاطب حکم شرعی قرار می دهد و شخص غیر ممیز را نمی توان مخاطب حکم شرعی قرار داد. همچنین مباحله که یک حکم شرعی است، توسط حسنین علیهما

السلام صورت می‌گیرد. بنابراین حسنین علیهما السلام در آن زمان نه تنها ممیز بودند، بلکه لیاقت اثبات حقانیت اسلام را نیز دارند و دعای آنها مستجاب است.

بنابراین عدم بیعت حسنین علیهم السلام، نشان از عدم مشروعیت خلافت ابوبکر دارد.

۵. جماعتی از بنی هاشم

مدارك بیعت نکردن بنی‌هاشم با ابوبکر:

ابوالفداء متوفای ۷۳۲:

ابوالفداء در باره مخالفت گروه بسیاری از بنی هاشم از بیعت با ابوبکر می‌نویسد:

فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، وانثال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزيبر وعتبة بن أبي لهب وخالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسي وأبي ذر وعمار بن ياسر والبر بن عازب وأبي بن كعب ومالوا مع علي بن أبي طالب، وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف ... عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن

عن أول الناس إيماناً وسابقه ... وأعلم الناس بالقرآن والسنن

وآخر الناس عهداً بالنبی من ... جبریل عون له في الغسل والكفن

من فيه ما فيهم لا يمترون به ... وليس في القوم ما فيه من الحسن

وكذلك تخلف عن بيعة أبي بكر أبو سفيان من بني أمية

عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم هم به طرف ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند. گروهی از مردم و نیز از بنی هاشم و زبیر و عتبه و خالد بن سعید بن عاص و مقداد بن عمر و سلمان و ابی ذر و عمار و براء بن عازب و ابی بن کعب، بیعت نکردند و در خانه‌ی علی - علیه السلام - به عنوان تحصن و اعتراض جمع شدند و به همین جهت عتبه ابی لهب چند شعر گفته است:

نمی‌دانم چرا امر خلافت و جانشینی از بنی هاشم برگشت و بعد از آن از ابی الحسن علی - علیه السلام -

مگر نه اینکه او اولین ایمان آورنده‌ی به اسلام از بین مردم و سابقین ایشان بود و نه اینکه او داناترین مردم به قرآن خدا و سنن پیامبر می‌باشد؟ مگر نه اینکه او نزدیک‌ترین شخص به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود و او کسی بود که جبریل در غسل و کفن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کمک‌کننده‌ی او بود، مگر جز علی - علیه السلام - مجمع اوصاف و کمالات کیست؟ آنچه اوصاف و کمال که در او جمع شده است در باقی مردم وجود ندارد.

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفای ۷۳۲هـ)، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۰۷، طبق برنامه الجامع الكبير

ابن الوردی در این باره می گوید:

وبادروا 'سقیفة بنی ساعدة' فبايع عمر أبا بكر وأئثال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة **خلا جماعة من بني هاشم**، والزبير، وعتبة بن أبي لهب، وخالد بن سعيد بن العاص، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب، وأبو سفيان من بني أمية؛ ومالوا مع علي رضي الله عنهم وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف	عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن
عن أول الناس إيماناً وسابقة	واعلم الناس بالقرآن والسنن
وآخر الناس عهداً بالنبي ومن	جبريل عون له في الغسل والكفن
من فيه ما فيهم لا يمترون به	وليس في القوم ماله فيه من الحسن

و به تشکیل سقیفه بنی ساعده مبادرت کردند، سپس عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم هم به طرف ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند. گروهی از مردم و نیز از بنی هاشم و زبیر و عتبه و خالد بن سعید بن عاص و مقداد بن عمر و سلمان و ابی ذر و عمار و براء بن عازب و ابی بن کعب، بیعت نکردند و در خانه ی علی - علیه السلام - به عنوان تحصن و اعتراض جمع شدند و به همین جهت عتبه ابی لهب چند شعر گفته است:

نمی دانم چرا امر خلافت و جانشینی از بنی هاشم برگشت و بعد از آن از ابی الحسن علی - علیه السلام - مگر نه اینکه او اولین ایمان آورنده ی به اسلام از بین مردم و سابقین ایشان بود و نه اینکه او داناترین مردم به قرآن خدا و سنن پیامبر می باشد؟ مگر نه اینکه او نزدیک ترین شخص به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود و او کسی بود که جبریل در غسل و کفن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کمک کننده ی او بود، مگر جز علی - علیه السلام - مجمع اوصاف و کمالات کیست؟ آنچه اوصاف و کمال که در او جمع شده است در باقی مردم وجود ندارد.

ابن الوردی، زین الدین عمر بن مظفر (متوفای ۷۴۹هـ)، تاریخ ابن الوردی ج ۱، ص ۱۳۴، ناشر: دار الکتب العلمیة - لبنان / بیروت

، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶م

مقام و منزلت بنی هاشم

در روایات مختلف، برای قبیله بنی هاشم مناقبی ذکر شده است که به مواردی اشاره می کنیم .

برگزیده بودن بنی هاشم نزد خدا

مسلم روایتی را درباره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:

حدثنا محمد بن مهران الرازي ومحمد بن عبد الرحمن بن سَهْم جميعا عن الوليد قال بن مهران حدثنا الوليد بن مسلم حدثنا الأوزاعي عن أبي عمارة شَدَادِ أَنَّهُ سَمِعَ وَائِلَةَ بن الأَسْقَعِ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ .

وائله گوید از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: خدا کنانه را از فرزندان اسماعیل برگزید و قریش را نیز از کنانه و بنی هاشم را از قریش و من را از بنی هاشم برگزید.

النيسابوري القشيري ، ابوالحسين مسلم بن الحجاج (متوفى ۲۶۱هـ)، صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸۲، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

همچنین ترمذی نیز چنین نقل می کند:

حدثنا خلاد بن أسلم حدثنا محمد بن مُصْعَبٍ حدثنا الأوزاعي عن أبي عمارة عن وائلة بن الأَسْقَعِ رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله اصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل واصطفى من ولد إسماعيل بني كنانة واصطفى من بني كنانة قريشاً واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم .

الترمذی السلمي، ابو عيسى محمد بن عيسى (متوفى ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۸۳، تحقيق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

وی در ادامه حدیث می گوید:

قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح.

الترمذی السلمي، ابو عيسى محمد بن عيسى (متوفى ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۸۳، تحقيق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

همچنین سیوطی در کتاب الحاوی للفتاوی روایتی در این خصوص با تفصیل بیشتر چنین نقل می کند:

إن الله اصطفى من ولد آدم إبراهيم واتخذه خليلاً واصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل ثم اصطفى من ولد إسماعيل نزار ثم اصطفى من ولد نزار مضر ثم اصطفى من مضر كنانة ثم اصطفى من كنانة قريشاً ثم اصطفى من قريش بني هاشم ثم اصطفى من بني هاشم بني عبد المطلب ثم اصطفاني من بني عبد المطلب.

السيوطي، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفى ۹۱۱هـ)، الحاوی للفتاوی فی الفقه وعلوم التفسیر والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون ج ۲، ص ۲۰۰، تحقيق: عبد اللطيف حسن عبد الرحمن، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م.

بنی هاشم بهترین قبایل:

احمد بن حنبل روایتی را درباره فضیلت خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله این چنین نقل می‌کند:
حدثنا عبد الله قثنا أبو هاشم زياد بن أيوب قثنا عبید الله بن موسى قثنا إسماعیل یعنی بن
أبي خالد عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحارث بن نوفل عن العباس قال قلت يا رسول
الله إن قريشا جلوس فتذاكروا أنسابهم فجعلوا مثلك مثل نخلة في كبوة من الأرض فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم إن الله يوم خلق الخلق جعلني في خير الفرقين خيرا ثم جعل القبائل جعلني
في خير قبيلة يعني خير ثم جعل البيوت فجعلني في خير بيوتهم فأنا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا.

عباس گوید به پیامبر صلی الله علیه وآله گفتم: قریش نشسته بودند و درباره نسبهایشان مذاکره می‌کردند که
مانند تورا این طور قرار دادند که مثل تو مانند مثل درخت خرمایی است که بر روی بر زمین افتاده است پیامبر صلی
الله علیه و آله فرمودند: خداوند زمانی که مخلوقاتش را آفرید مرا در بهترین دو گروه قرار داد. سپس قبائل را قرار
داد ورا از بهترین قبيله قرار داد سپس خاندان را قرار داد و من را از بهترین خاندان قرار داد و من در بهترین انها قرار
داد و من از نظر نفس بیت و خاندان بهترین هستم.

الشيباني، ابو عبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، فضائل الصحابة ج ۲، ص ۹۳۷، تحقیق د. وصی الله محمد عباس، ناشر: مؤسسه
الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م

بنی هاشم برترین افراد روی زمین:

ابن کثیر روایتی را از عایشه درباره برتری بنی هاشم در کل زمین چنین نقل می‌کند:
حديث موسى بن عبیده حدثنا عمرو بن عبدالله بن نوفل عن الزهري عن أبي أسامة أو أبي
سلمة عن عائشة رضي الله عنها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لي جبريل قلبت الأرض
من مشارقها ومغاربها فلم أجد رجلا أفضل من محمد وقلبت الأرض مشارقها ومغاربها فلم أجد
بنی أب أفضل من بنی هاشم.

ابی سلمه از عایشه نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: جبرئیل به من گفت: شرق و غرب
زمین را زیرو کردم و لی مردی را از محمد افضل ندیدم و باز مشارق و مغارب زمین را زیرو و کردم ولی کسی را
افضل از بنی هاشم پیدا نکردم.

ابن كثير الدمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفای ۷۷۴هـ)، البداية والنهاية ج ۲، ص ۲۵۷، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.
السيوطي، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفای ۹۱۱هـ)، الحاوي للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث
والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون، ج ۲، ص ۲۰۱، تحقیق: عبد اللطيف حسن عبد الرحمن، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة:
الأولى، ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م.

ابن تیمیه : طبق اجماع اهل سنت بنی هاشم برترین قریشند:

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه درباره فضیلت بنی هاشم نقل می کند:

وهذا مذهب أهل السنة والجماعة الذين يقولون بنو هاشم أفضل قریش وقریش أفضل

العرب والعرب أفضل بني آدم .

این مذهب اهل سنت و جماعت است کسانی که می گویند بنی هاشم افضل ترین قریش هستند و قریش

افضلترین عرب و عرب هم افضلترین بنی آدمند.

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنه النبویه، ج ۷، ص ۲۴۴، حقیق: د. محمد رشاد

سالم، ناشر: مؤسسه قرطبه، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

۶. جناب سلمان فارسی رضوان الله علیه

سلمان فارسی صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله از کسانی بود که از بیعت با ابوبکر تخلف

کرد

منابع بیعت نکردن جناب سلمان

يعقوبی متوفای ۲۹۲

يعقوبی نیز مخالفت سلمان از بیعت با ابوبکر را چنین گزارش می دهد:

تخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار ، ومالوا مع علي بن أبي طالب ، منهم

: العباس بن عبد المطلب ، والفضل بن العباس ، والزيير بن العوام بن العاص ، وخالد بن سعيد ،

والمقداد بن عمرو ، وسلمان الفارسي ، وأبو ذر الغفاري ، وعمار بن ياسر ، والبراء بن عازب، وأبي

بن كعب .

اليعقوبی، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای ۲۹۲هـ)، تاريخ اليعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴، ناشر: دار صادر بيروت.

ابو سعد آبی متوفای ۴۲۱

عده ای از صحابه سرشناس پیامبر صلی الله علیه وآله مانند عباس، براء، مقداد، ابوذر، هیثم بن

تیهان، حذیفه و سلمان شبانه درباره برگرداندن حکومت و خلافت به عنوان شورا بین مهاجرین با هم

مشورت می کردند که این نشان از مخالفت و نارضایتی بزرگان صحابه از خلافت ابوبکر است.

ابوسعد و ابن ابی الحدید این جریان را به طور تفصیل چنین بیان می کنند:

روی أحمد بن أبي طاهر في كتاب 'المتثور والمنظوم' بإسناد له عن البراء ابن عازب قال

: لم أزل لبني هاشم محبا ؛ فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم تخوفت أن تتمالأ قریش علی

إخراج هذا الأمر من بني هاشم ؛ فأخذني ما يأخذ الواله العجول مع ما في نفسي من الحزن لوفاة النبي صلى الله عليه وسلم - وقد ملأ الهاشميون بيتهم ، فكنت أتردد بينهم وبين المسجد .
أتفقد وجوه قريش ، فإني كذلك إذ فقدت أبا بكر وعمر ، ثم لم ألبث إذ أنا بأبي قد أقبل في أهل السقيفة ، وهم يحتجزون الأزر الصنعانية ، لا يمرون بأحد إلا خطبوه ، فإذا عرفوه قدموه فمدوا يده ، فمسحوها على يد أبي بكر ، وقالوا له : بايع . شاء ذلك أو أبى ، فأنكرت عند ذلك عقلي ، وخرجت مسرعاً حتى انتهيت إلى بني هاشم - والباب مغلق - فضربت الباب عليهم ضرباً عنيفاً ، وقلت : قد بايع الناس أبا بكر بن أبي قحافة . فقال العباس : ترحت أيدىكم إلى آخر الدهر ؛ أما إني قد أمرتكم فعصيتموني . قال البراء : فمكثت أكابد ما في نفسي ، ورأيت في الليل المقداد بن الأسود ، وعبادة بن الصامت ، وسلمان الفارسي ، وأبا ذر وأبا الهيثم بن التيهان ، وحذيفة بن اليمان . وإذا هم يريدون أن يعود الأمر شورى بين المهاجرين .

وبلغ ذلك أبا بكر وعمر فأرسلا إلى أبي عبيدة بن الجراح وإلى المغيرة بن شعبة ، فسألهما عن الرأي ؛ فقال المغيرة : أرى أن تلقوا العباس فتجعلوا في هذا الأمر نصيباً له ولعقبه ؛ فتقطعوا بذلك ناحية علي بن أبي طالب . فانطلق أبو بكر وعمر وأبو عبيدة والمغيرة ، حتى دخلوا على العباس في الليلة الثانية من وفاة النبي صلى الله عليه وسلم ، فحمد أبو بكر الله وأثنى عليه وقال : إن الله ابتعث لكم محمداً صلى الله عليه وسلم نبياً ، وللمؤمنين ولياً ، فمن الله عليهم بكونه بين ظهرانيهم ، حتى اختار له ما عنده فخلى على الناس أمورهم ، ليختاروا لأنفسهم في مصلحتهم ، متفقين لا مختلفين ، فاختروني عليهم والياً ، ولأمورهم راعياً ؛ فتوليت ذلك عليهم ، وما أخاف بعون الله وتسديده وهناً ولا حيرة ولا جبناً ، وما توفيقى إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب . وما انفك يبلغني عن طاعنٍ يقول بخلاف عامة المسلمين ، يتخذكم لجئاً فتكونوا حصنه المنيع ، وخطبه البديع . فإما دخلتم فيما اجتمع عليه الناس ، أو صرفتموهم عما مالوا إليه ، وقد جئنا ونحن نريد أن نجعل لك في هذا الأمر نصيباً ، يكون لك ويمون لمن بعدك إذ كنت عم رسول الله صلى الله عليه وسلم . وإن كان الناس قد رأوا مكانك من رسول الله ومكان أصحابك فعدلوا هذا الأمر عنكم ، وعلى رسلكم بني هاشم ؛ فإن رسول الله (ص) منا ومنكم . فقال عمر : إي واله وأخرى أنا لم نأتكم حاجةً إليكم ، ولكننا كرهنا أن يكون الطعن فيما اجتمع عليه المسلمون منكم ، فيتفاقم

الخطب بكم وبهم . فانظروا لأنفسكم ولعامتكم . فحمد الله العباس وأثنى عليه ثم قال : إن الله ابتعث محمداً (ص) - كما وصفت - نبياً . وللمؤمنين ولياً ، فمن الله به على كل حتى اختار له ما عنده ، فخل الناس على أمرهم مختاروا لأنفسهم ، مصيبين للحق ، لا مائلين بزبغ الهوى . وإن كنت برسول الله (ص) طلبت فحقنا أخذت ، وإن كنت بالمؤمنين طلبت فنحن منهم ، ما تقدمنا في أمركم فرطاً ، ولا حللنا وسطاً ، ولا برحنا سخطاً . وإن كان هذا الأمر إنما يجب لك بالمؤمنين فما وجب إذ كنا كارهين . وما أبعد قولك إنهم طعنوا عليك من قولك إنهم مالوا إليك وأما ما بذلت فإن يكن حقا أعطيتناه فأمسكه عليه ، وإن يكن حق المؤمنين فليس لك أن تحكم فيه . وإن يكن حقنا لم نرض منك ببعضه دون بعض . وما أقول هذا أروم صرفك ، ولكن للحجة نصيبها من البيان . وأما قولك : إن رسول الله منا ومنكم ، فإن رسول الله (ص) كان من شجرة نحن أغصانها وأنتم جيرانها . وأما قولك : يا عمر إنك تخاف الناس علينا ، فهذا الذي تقدمتم به أول ذلك . والله المستعان.

براء بن عازب می گوید: «پیوسته دوستدار بنی هاشم بودم. چون پیامبر درگذشت، ترسیدم که قریش به رد خلافت از بنی هاشم آهنگ کنند، این احتمال بر سرگشتگی و پریشانی من از مرگ پیامبر، می افزود. پیوسته میان بنی هاشم - که نزدیک پیکر رسول خدا در حجره بودند- و سران قریش آمد و شد داشتم که ناگاه ابو بکر و عمر ناپدید شدند و گوینده ای خبر داد که قوم در سقیفه بنی ساعده اند. دیگری گفت: با ابو بکر بیعت کرده اند. دیری نپایید که ابو بکر نزد حاضران سقیفه آمد. جامه های صنعانی بر تن کرده بودند و با هر کس رویارو می شدند او را به جبر می کشیدند و دستش را برای بیعت بر دست ابو بکر می نهادند، خواسته یا ناخواسته وقتی چنین دیدم از شدت اندوه و با توجه به غم حاصله از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، بکلی هوش از سرم رفت. با سرعت از میان جمع بیرون پریدم تا که به مسجد رسیدم، سپس نزد بنی هاشم آمدم، در خانه به رویشان بسته بود، به شدت در زدم و فضل بن عباس در را برویم گشود، گفتم: مردم با ابو بکر بیعت کردند. عباس گفت: «آه! تا ابد دستها تان بر خاک باد، بشما دستور دادم چه کنید ولی مخالفتم کردید». در آن حوالی درنگ کردم تا دردی که در جانم بود تحمل نمایم. چون شب شد مقداد و ابو ذر و سلمان و عمار بن یاسر و عباد بن صامت و حذیفه بن یمان و زبیر بن عوام ، هیثم بن تیهان را دیدم که می خواهند امر خلافت به عنوان شورا بین مهاجرین بر گردد.

براء می گوید: این خبر به ابو بکر و عمر رسید. سراغ ابو عبیده بن جراح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان نظر خواستند. مغیره گفت: نظر من این است که با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در این امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند. و بدین وسیله فکر خود را در باره

علی بن ابی طالب راحت کنید، چرا که اگر عباس بن عبد المطلب با شما باشد دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی طالب به تنهایی بر شما آسان می‌شود.

براء می‌گوید: ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن جراح و مغیره بن شعبه آمدند و در شب دوم از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عباس بن عبد المطلب وارد شدند.

ابو بکر سخن آغاز کرد و خداوند عز و جل را حمد و ثنا نمود، و سپس چنین گفت:

خداوند محمد را برای شما بعنوان پیامبر و برای مؤمنین بعنوان صاحب اختیار مبعوث نمود و بر آنان منت نهاد که او را در میان ایشان قرار داد. تا آنکه برای او پیشگاه خود را اختیار کرد و امر مردم را به خودشان سپرد تا مصلحت خویش را با اتفاق - نه باختلاف - برای خود انتخاب کنند. مردم هم مرا بعنوان حاکم بر خود و مسئول امورشان انتخاب کردند. من هم آن را بر عهده گرفتم و به کمک خداوند از سستی و حیرت و وحشت، ترسی ندارم و توفیق من جز از خداوند نیست.

ولی من طعن زنده‌ای دارم که خبرش به من می‌رسد و بر خلاف عموم مردم سخن می‌گوید او شما را پناهگاه خود قرار داده، و شما هم قلعه محکم او و شأن و مقام تازه او شده‌اید. شما باید همراه مردم در آنچه بر آن اجتماع کرده‌اند داخل شوید و یا آنها را از آنچه بدان تمایل نشان داده‌اند منصرف کنید.

ما نزد تو آمده‌ایم و می‌خواهیم برای تو در این امر خلافت نصیبی قرار دهیم که برای تو و نسل بعد از خودت باشد، چرا که تو عموی پیامبر هستی! اگر چه مردم مقام تو و رفیقت را دیدند و با این حال امر خلافت را از شما دو نفر منصرف کردند.

عمر گفت: «ای و الله شما ای بنی هاشم آرام باشید که پیامبر از ما و از شما است، و ما از این جهت که به شما احتیاج داشته باشیم نزد شما نیامده‌ایم، بلکه کراهت داشتیم که در آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کرده‌اند مخالفتی باشد و در نتیجه کار بین شما و آنان بالا بگیرد. پس به صلاح خود و عموم مردم فکر کنید». سپس عمر ساکت شد.

عباس سخن آغاز کرد و گفت: خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را - همان طور که گفتی - به پیامبری مبعوث کرد و برای مؤمنین صاحب اختیار قرار داد. اگر این امر خلافت را بعنوان پیامبر صلی الله علیه و آله طلب نموده‌ای که حق ما را گرفته‌ای، و اگر بعنوان مؤمنین طلب نموده‌ای پس ما هم از مؤمنین هستیم و در باره خلافت تو نظری ندادیم و مورد مشورت و نظرخواهی قرار نگرفتیم، و ما خلافت را برای تو دوست نمی‌داریم، چرا که ما هم از مؤمنین بودیم و نسبت به تو کراهت داشتیم.

و اما این سخنت که «در این امر خلافت برای من نصیبی قرار دهی»، اگر این امر فقط برای توست آن را برای خود داشته باش که ما به تو احتیاجی نداریم، و اگر حق مؤمنین است تو حق نداری به تنهایی در حق آنان حکم نمائی، و اگر حق ما است ما از تو به قسمتی از آن راضی نمی‌شویم! و اما سخن تو ای عمر که «پیامبر از ما و از شما است»، پیامبر صلی الله علیه و آله درختی است که ما شاخه‌های آن و شما همسایگان آن هستید. پس ما از شما به او سزاوارتریم.

و اما آن سخنت که «ما می ترسیم کار بین شما و ما بالا بگیرد»، این کاری که شما انجام دادید آغاز همان اختلاف است. و خدا است که از او کمک خواسته می شود. سپس از نزد عباس بیرون آمدند.

الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین (متوفای ۴۲۱هـ)، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۷، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوظ، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۱۳۸، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

رافعی قزوینی متوفای ۶۲۳

رافعی قزوینی در کتاب تاریخش در این باره چنین می گوید:

أبنا علي بن عبد الله نبأ أبو زرعة عبد الكريم بن إسحاق بن سهلويه نبأ أبو بكر الدينوري إجازة سمعت أبا هنصور عبد الله بن علي الأصبهاني ببرو جرد سمعت أبا القاسم الطبراني ثنا أحمد بن عبد الوهاب بن نجدة عن أشياخه قال لما كان يوم السقيفة اجتمعت الصحابة على سلمان الفارسي فقالوا يا أبا عبد الله إن لك سنك ودينك وعملك وصحبتك من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقل في هذا الأمر قولاً يخلد عنك فقال كويم أكرشوبد ثم غدا عليهم فقالوا ما صنعت أبا عبد الله فقال كفتم أكر بكار بريد ثم أنشأ يقول :

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف
عن هاشم ثم منهم عن أبي الحسن
أليس أول من صلى لقبلته
وأعلم القوم بالأحكام والسنن
ما فيهم من صنوف الفضل يجمعها
وليس في القوم ما فيه من الحسن

روز سقیفه صحابه بر اطراف سلمان جمع شدند و به گفتند ای ابا عبدالله تو سنت ، عملت ، و همراهیت با پیامبر صلی اله علیه وآله بیشتر بود در مورد این امر (غضب خلافت) کلامی جاویدان بگو سلمان گفت گویم اگر شنوید سپس با مداد آمد اصحاب گفتند چکار کردی ای ابا عبدالله گفت: گفتم اگر بکار بريد سپس این شعر را سرود: نمی دانم چرا امر خلافت و جانشینی از بنی هاشم برگشت و بعد از آن از ابی الحسن علی - علیه السلام - مگر نه اینکه او اولین نماز گذار به قبله بود نه اینکه او داناترین مردم به احکام و سنن پیامبر می باشد؟ و آنچه از صنوف فضل در آنها جمع است و در هیچ قومی چنین نیکی نیست.

الرافعی القزوینی، عبد الکریم بن محمد (متوفای ۶۲۳هـ)، التدوین فی أخبار قزوين، ج ۱، ص ۷۸، تحقیق: عزیز الله العطاری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۹۸۷م.

ابو الفداء متوفای ۷۳۲

ابوالفداء ، سلمان را از مخالفین خلافت ذکر کرده و چنین می گوید:

فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، واثال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزيير وعتبة بن أبي لهب وخالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن عمرو **وسلمان الفارسي** وأبي ذر وعمار بن ياسر والبر بن عازب وأبي بن كعب ومالوا مع علي بن أبي طالب، وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف	عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن
عن أول الناس إيماناً وسابقه	وأعلم الناس بالقرآن والسنن
وآخر الناس عهداً بالنبى من	جبريل عون له في الغسل والكفن
من فيه ما فيهم لا يمترون به	وليس في القوم ما فيه من الحسن
وكذلك تخلف عن بيعة أبي	بكر أبو سفيان من بني أمية

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفى ٧٣٢هـ)، المختصر في أخبار البشر، ج ١، ص ١٩، طبق برنامجه الجامع الكبير

ابن الوردي متوفى ٧٤٩

در تاريخ ابن الوردي اين موضوع نيز اين گونه نقل شده است:

وبادروا 'سقيفة بني ساعدة' فبايع عمر أبا بكر واثال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم، والزيير، وعتبة بن أبي لهب، وخالد بن سعيد بن العاص، والمقداد بن عمرو، **وسلمان الفارسي**، وأبو ذر، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب، وأبو سفيان من بني أمية؛ ومالوا مع علي رضي الله عنهم وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف	عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن
عن أول الناس إيماناً وسابقة	واعلم الناس بالقرآن والسنن
وآخر الناس عهداً بالنبى ومن	جبريل عون له في الغسل والكفن
من فيه ما فيهم لا يمترون به	وليس في القوم ما لله فيه من الحسن

ابن الوردي، زين الدين عمر بن مظفر (متوفى ٧٤٩هـ)، تاريخ ابن الوردي، ج ١، ص ١٣٤، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت

، الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م

با اين گزارش تاريخی که ذکر شد، سلمان از بيعت با ابوبکر تخلف کرد که نتیجه آن عدم اتفاق

اهل حل وعقد در بيعت با ابوبکر است.

عبد الملك شافعي تخلف کنندگان از بیعت که سلمان نیز از آنها بود، چنین می‌شمارد:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب وابناه والزبير والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغيرهم وخالد بن سعيد بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فمنهم من أسرع بيعته ومنهم من تأخر حيناً إلا ما روى عن سعد بن عبادة فإنه لم يبايع أباً بكر ولا عمر إلى أن مات.

در آن روز سعد بن عبادة، گروهی از خزر جیان، علی علیه السلام، و پسرانش، زبیر، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله، بنی هاشم، طلحه، سلمان، عمار، ابو ذر، مقداد و غیر آنها و خالد از بیعت ابوبکر تخلف کردند سپس همه آنها بیعت کردند و عده ای از آنها با عجله و عده ای با تاخیر با ابوبکر بیعت کردند مگر سعد بن عبادة که تا هنگام مرگش با ابوبکر و عمر بیعت نکرد.

العاصمی المکی، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعی (متوفى ۱۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالی فی أبناء الأوائل والتوالی، ج ۲، ص ۳۳۲، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیة.

عدم بیعت جناب سلمان در روایات شیعه :

شیخ صدوق (ره) دوازده نفر از صحابه از جمله سلمان را نام می‌برد که با شجاعت تمام در مقابل ابوبکر علم مخالفت برداشته و او را غاصب خلافت حضرت علی علیه السلام دانستند و با بیان ادله درباره خلافت حضرت علی (ع)، ابوبکر را رسوا کردند تا آنجا که تا سه روز از خانه خود بیرون نیامد:

حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال : حدثني أبي ، عن جده أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال : حدثني النهيكي قال ، حدثنا أبو محمد خلف بن سالم قال : حدثنا محمد بن جعفر قال : حدثنا شعبة ، عن عثمان بن المغيرة ، عن زيد بن وهب قال : كان الذين أنكروا على أبي بكر جلوسه في الخلافة وتقدمه على علي بن أبي طالب عليه السلام اثني عشر رجلا من المهاجرين والأنصار وكان من المهاجرين خالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن الأسود وأبي بن كعب وعمار بن ياسر وأبو ذر الغفاري وسلمان الفارسي وعبد الله بن مسعود وبريدة الأسلمي وكان من الأنصار خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وسهل بن حنيف وأبو أيوب الأنصاري وأبو الهيثم بن التيهان وغيرهم فلما صعد المنبر تشاوروا بينهم في أمره ، فقال بعضهم : هلا نأتيه فننزله عن منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وقال آخرون : إن فعلتم ذلك أعنتم على

أنفسكم وقال الله عز وجل " ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة ولكن امضوا بنا إلى علي بن أبي طالب عليه السلام نستشيريه ونستطلع أمره فأتوا عليا عليه السلام فقالوا : يا أمير المؤمنين ضيقت نفسك وتركت حقا أنت أولى به وقد أردنا أن نأتي الرجل فننزله عن منبر رسول الله صلى الله عليه وآله فإن الحق حقا ، وأنت أولى بالامر منه فكرهنا أن ننزله من دون مشاورتك ، فقال لهم علي عليه السلام : لو فعلتم ذلك ما كنتم إلا حربا لهم ولا كنتم إلا كالكحل في العين أو كالملاح في الزاد ، وقد اتفقت عليه الأمة التاركة لقول نبيها والكاذبة على ربها ولقد شاورت في ذلك أهل بيتي فأبوا إلا السكوت لما تعلمون من وغر صدور القوم وبغضهم لله عز وجل ولأهل بيت نبيه عليهم السلام وإنهم يطالبون بثارات الجاهلية والله لو فعلتم ذلك لشهروا سيوفهم مستعدين للحرب والقتال كما فعلوا ذلك حتى قهروني وغلبوني على نفسي ولبيوني وقالوا لي : بايع وإلا قتلناك فلم أجد حيلة إلا أن أدفع القوم عن نفسي وذاك أني ذكرت قول رسول الله صلى الله عليه وآله " يا علي إن القوم نقضوا أمرك واستبدوا بها دونك ، وعصوني فيك . فعليك بالصبر حتى ينزل الامر ، ألا وإنهم سيغدرون بك لا محالة فلا تجعل لهم سبيلا إلى إذلالك وسفك دمك ، فإن الأمة ستغدرك بك بعدي كذلك أخبرني جبرئيل عليه السلام عن ربي تبارك وتعالى " ولكن اتوا الرجل فأخبروه بما سمعتم من نبيكم ولا تجعلوه في الشبهة من أمره ليكون ذلك أعظم للحجة عليه [وأزيد] وأبلغ في عقوبته إذا أتى ربه وقد عصى نبيه وخالف أمره قال : فانطلقوا حتى حفوا بمنبر رسول الله صلى الله عليه وآله يوم جمعة فقالوا للمهاجرين : إن الله عز وجل بدا بكم في القرآن فقال : " لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والأنصار " فبكم بدا .

وكان أول من بدا وقام خالد بن سعيد بن العاص بادلاله ببني أمية . فقال : يا أبا بكر اتق الله فقد علمت ما تقدم لعلي عليه السلام من رسول الله صلى الله عليه وآله ألا تعلم أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لنا ونحن محتوشوه في يوم بني قريظة ، وقد أقبل على رجال منا ذوي قدر فقال : " يا معشر المهاجرين والأنصار أوصيكم بوصية فاحفظوها وإني مؤد إليكم أمرا فاقبلوه ، ألا إن عليا أميركم من بعدي وخليفتي فيكم ، أوصاني بذلك ربي وإنكم إن لم تحفظوا وصيتي فيه وتأووه وتنصروه اختلفتم في أحكامكم ، واضطرب عليكم أمر دينكم ، وولي عليكم الامر شراركم ألا وإن أهل بيتي هم الوارثون أمري ، القائلون بأمر أمتي ، اللهم فمن حفظ فيهم وصيتي فاحشره في

زمرتني ، واجعل له من مرافقتي نصيبا يدرك به فوز الآخرة ، اللهم ومن أساء خلافتي في أهل بيت فأحرمه الجنة التي عرضها السماوات والأرض " . فقال له عمر بن الخطاب : اسكت يا خالد فلست من أهل المشورة ولا ممن يرض بقوله ، فقال خالد : بل اسكت أنت يا ابن الخطاب فوالله إنك لتعلم أنك تنطق بغي لسانك ، وتعتصم بغير أركانك ، والله إن قريشا لتعلم [أنني أعلاها حسبا وأقواها أدبا وأجملها ذكرا وأقلها غنى من الله ورسوله و] إنك ألامها حسبا ، وأقلها عددا وأخملها ذكرا ، وأقلها من الله عز وجل ومن رسوله. وإنك لجبان عند الحرب ، بخيل في الجذب ، ليئم العنصر ما لك في قريش مفخر ، قال : فأسكته خالد فجلس . ثم قام أبو ذر - رحمة الله عليه - فقال بعد أن حمد الله وأثنى عليه : أما بعد يا معشر المهاجرين والأنصار لقد علمتم وعلم خياركم أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : " الأمر لعلي عليه السلام بعدي ، ثم للحسن والحسين عليهما السلام ، ثم في أهل بيتي من ولد الحسين " فأطرحتم قول نبيكم . وتناسيتم ما أوعز إليكم ، واتبعتم الدنيا ، وتركتم نعيم الآخرة الباقية التي لا تهدم بنيانها ولا يزول نعيمها ، ولا يحزن أهلها ولا يموت سكانها وكذل الأمم التي كفرت بعد أنبيائها بدلت وغيرت فحاذيتموها حذو القذة بالقذة ، والنعل بالنعل ، فعما قليل تذوقون وبال أمركم وما الله بظلام للعبيد [ثم قال :
ثم قام سلمان الفارسي - رحمه الله - فقال : يا أبا بكر إلى من تستند أمرك إذا نزل بك القضاء ، وإلى من تفزع إذا سئلت عما لا تعلم ، وفي القوم من هو أعلم منك وأكثر في الخير أعلما ومناقب منك ، وأقرب من رسول الله صلى الله عليه وآله قرابة وقدمه في حياته قد أوعز إليكم فتركتم قوله وتناسيتم وصيته فعما قليل يصفوا لكم الأمر حين تزوروا القبور ، وقد أثقلت ظهرك من الأوزار لو حملت إلى قبرك لقدمت على ما قدمت ، فلو راجعت إلى الحق وأنصفت أهله لكان ذلك نجاة لك يوم تحتاج إلى عملك وتفرد في حفرتك بذنوبك عما أنت له فاعل ، وقد سمعت كما سمعنا ورأيت كما رأينا ، فلم يروحك ذلك عما أنت له فاعل ، فالله الله في نفسك فقد أعذر من أنذر .

ثم قام المقداد بن الأسود - رحمة الله عليه - فقال : يا أبا بكر إربع على نفسك ، وقس شبرك بفترك وألزم بيتك ، وابك على خطيئتك فإن ذلك أسلم لك في حياتك ومماتك ، ورد هذا الأمر إلى حيث جعله الله عز وجل ورسوله ولا تركز إلى الدنيا ولا يغرنك من قد ترى من أوغادها فعما

قليل تضحل عنك دنياك ، ثم تصير إلى ربك فيجزيك بعملك وقد علمت أن هذا الامر لعلي عليه السلام وهو صاحبه بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وقد نصحتك إن قبلت نصحي .
ثم قام بريدة الأسلمي فقال : يا أبا بكر نسيت أم تناسيت أم خادعتك نفسك أما تذكر إذا أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله فسلمنا على علي بإمرة المؤمنين ، ونبينا عليه السلام بين أظهرنا فاتق الله ربك وأدرك نفسك قبل أن لا تدركها وأنقذها من هلكتها ، ودع هذا الامر ووكله إلى من هو أحق به منك ، ولا تماد في غيك ، وارجع وأنت تستطيع الرجوع فقد نصحتك نصحي وبذلت لك ما عندي ، فإن قبلت وفقت ورشدت . ثم قام عبد الله بن مسعود فقال : يا معشر قريش قد علمتم وعلم خياركم أن أهل بيت نبيكم صلى الله عليه وآله أقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله منكم وإن كنتم إنما تدعون هذا الامر بقرابة رسول الله صلى الله عليه وآله وتقولون : إن السابقة لنا فأهل نبيكم أقرب إلى رسول الله منكم وأقدم سابقة منكم . وعلي بن أبي طالب عليه السلام صاحب هذا الامر بعد نبيكم فأعطوه ما جعله الله له ولا ترتدوا على أعقابكم فتنقلبوا خاسرين . ثم قام عمار بن ياسر فقال : يا أبا بكر لا تجعل لنفسك حقا جعله الله عز وجل لغيرك ، ولا تكن أول من عصى رسول الله صلى الله عليه وآله وخالفه في أهل بيته واردد الحق إلى أهله تخف ظهرك وتقل وزرك وتلقى رسول الله صلى الله عليه وآله وهو عنك راض ، ثم يصير إلى الرحمن فيحاسبك بعملك ويسألك عما فعلت .

ثم قام خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين فقال : يا أبا بكر أأست تعلم أن رسول الله صلى الله عليه وآله قبل شهادتي وحدي ولم يرد معي غيري ؟ قال : نعم ، قال : فاشهد بالله أنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : " أهل بيتي يفرقون بين الحق والباطل ، وهم الأئمة الذين يقتدى بهم " .
ثم قام أبو الهيثم بن التيهان فقال : يا أبا بكر أنا أشهد على النبي صلى الله عليه وآله أنه أقام عليا فقالت الأنصار : ما أقامه إلا للخلافة ، وقال بعضهم : ما أقامه إلا ليعلم الناس أنه ولي من كان رسول الله صلى الله عليه وآله مولاه ، فقال عليه السلام : " إن أهل بيتي نجوم أهل الأرض فقدموهم ولا تقدموهم " .

ثم قام سهل بن حنيف فقال : اشهد أنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله قال على المنبر : " إمامكم من بعدي علي بن أبي طالب عليه السلام ، وهو أنصح الناس لامتي "

ثم قام أبو أيوب الأنصاري فقال : اتقوا الله في أهل بيت نبيكم وردوا هذا الامر إليهم فقد سمعتم كما سمعنا في مقام بعد مقام من نبي الله صلى الله عليه وآله " أنهم أولى به منكم " ثم جلس .
ثم قام زيد بن وهب فتكلم وقام جماعة من بعده فتكلموا بنحو هذا ، فأخبر الثقة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أن أبا بكر جلس في بيته ثلاثة أيام فلما كان اليوم الثالث أتاه عمر بن الخطاب وطلحة والزبير ، وعثمان بن عفان ، وعبد الرحمن بن عوف ، وسعد بن أبي وقاص ، وأبو عبيدة بن الجراح مع كل واحد منهم عشرة رجال من عشائريهم . شاهرين السيوف فأخرجوه من منزله وعلا المنبر ، وقال قائل منهم : والله لئن عاد منكم أحد فتكلم بمثل الذي تكلم به لنملان أسيافنا منه ، فجلسوا في منازلهم ولم يتكلم أحد بعد ذلك

عثمان بن مغيرة از زيد بن وهب نقل می کند که گفت: کسانی که نشستند ابو بکر در مقام خلافت و پیشی گرفتن او بر علی بن ابی طالب (ع) را انکار کردند، دوازده نفر از مهاجران و انصار بودند، از مهاجران خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود و ابی بن کعب و عمّار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و عبد الله بن مسعود و بریده الاسلمی، و از انصار خزیمه بن ثابت و ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن تیهان و جز آنها. چون ابو بکر به منبر رفت با خود مشورت کردند، بعضی از آنها گفتند: بهتر است برویم و او را از منبر پیامبر خدا (ص) پایین بکشیم، دیگران گفتند: اگر چنین کنید خود را به زحمت انداخته‌اید و خداوند فرموده است: «خود را با دست خود به هلاکت نیندازید» بلکه ما را نزد علی بن ابی طالب (ع) ببرید تا با او مشورت کنیم و از فرمان او اطلاع حاصل کنیم، آنها نزد علی (ع) رفتند و گفتند: یا امیر المؤمنین، خود را ضایع کردی و حقی را که تو به آن شایسته‌تر بودی رها ساختی و ما اراده کرده‌ایم که آن مرد را از منبر پیامبر خدا (ص) پایین بکشیم، زیرا که حق، حق توست و تو به این کار از او شایسته‌تری، ولی ناخوش داشتیم که بدون مشورت تو او را پایین بکشیم.

علی (ع) به آنان فرمود: اگر چنین کنید برای آنها جز دشمن در حال جنگ نخواهید بود و چیزی جز مانند سرمه چشم یا نمک توشه نخواهید بود (یعنی تعداد شما در برابر آنها اندک است) و امت که سخن پیامبر را رها کرده و به خدا دروغ بسته است، بر این کار اتفاق کرده‌اند، و من با اهل بیت در این باره مشورت کرده‌ام و آنها جز سکوت نخواسته‌اند و این به جهت خشمی است که در سینه‌های این قوم است و با خدا دشمنی و اهل بیت پیامبرش دشمنی دارند و آنان خون‌های جاهلیت را مطالبه می‌کنند، به خدا سوگند اگر چنین کنید، آنان شمشیرهای خود را عریان می‌کنند و آماده جنگ می‌شوند، همان گونه که این کار را کردند و مرا مقهور و مغلوب ساختند و اعتراف مرا خواستند و به من گفتند: بیعت کن و گر نه تو را می‌کشیم و من چاره‌ای نیافتم جز اینکه این قوم را از خودم دفع کنم، و این بدان جهت بود که سخن پیامبر (ص) را به یاد آوردم که فرمود: یا علی، قوم امر تو را شکستند و بدون تو در آن استبداد کردند و در باره تو مرا نافرمانی کردند، بر تو باد صبر تا امر خدا فرود آید، آگاه باش که آنان به زودی و حتماً به تو نیرنگ خواهند کرد، نگذار آنها به خوار کردن تو و کشتن تو راه پیدا کنند، چون امت پس از من با تو نیرنگ

خواهند کرد، جبرئیل به من از جانب پروردگرم چنین خبر داده است. شما نزد آن مرد بروید و آنچه را که از پیامبرتان شنیده‌اید به او بگویید و او را در کارش در شبهه باقی نگذارید، تا این کار حجت بزرگی برای او باشد و کیفر او را وقتی نزد پروردگارش رفت در حالی که پیامبرش را عصیان کرده و فرمان او را مخالفت نموده، بیشتر کند.

راوی گفت: آنها رفتند و روز جمعه دور منبر پیامبر جا گرفتند و به مهاجران گفتند: همانا خداوند در قرآن با

شما شروع کرده و فرمود: «همانا خداوند از پیامبر و مهاجران و انصار درگذشت» پس با شما شروع کرده است.

۱- نخستین کسی که شروع کرد و برخاست، خالد بن سعید بن عاص بود که نسبتی با بنی امیه داشت. پس گفت: ای ابو بکر از خدا بترس، تو خود می‌دانی که پیامبر خدا (ص) پیشتر در باره علی (ع) چه گفته است، آیا نمی‌دانی که پیامبر خدا (ص) به ما که در روز بنی قریظه دور آن حضرت بودیم و به مردان صاحب منزلت ما فرمود: ای گروه مهاجران و انصار، به شما وصیتی می‌کنم آن را حفظ کنید و من چیزی را به شما می‌رسانم، آن را بپذیرید، آگاه باشید که علی (ع) امیر شما پس از من و جانشین من در میان شما است، پروردگرم این موضوع را به من سفارش کرده و اگر شما وصیت مرا در باره او حفظ نکنید و او را یاری نکنید، در احکام دیتان دچار اختلاف می‌شوید و کار دیتان بر شما مضطرب می‌شود و بدترین‌های شما بر شما حاکم می‌شوند، آگاه باشید که اهل بیت من وارثان امر من و قیام‌کنندگان به امر امت من هستند، خداوند، هر کس در باره آنان سفارش مرا حفظ کند، او را در جرگه من محشور فرما و از رفاقت من او را بهره‌ای ده که با آن سعادت آخرت را دریابد، خداوند، هر کس پس از من در باره اهل بیت بدی کند، بهشت را که پهنایی چون آسمان‌ها و زمین است، بر وی حرام کن.

عمر بن خطاب گفت: ساکت باش ای خالد، که تو اهل مشورت نیستی و سخن تو قابل قبول نیست، خالد گفت: بلکه تو ساکت باش ای پسر خطاب، که به خدا سوگند که تو خود می‌دانی که با زبانی جز زبان خودت سخن می‌گویی و به افرادی جز افراد خودت تکیه کرده‌ای، و به خدا سوگند که قریش می‌داند که من از نظر شرافت خانوادگی بزرگ‌ترین آنها و از نظر ادب قوی‌ترین آنها و از نظر نام و نشان نیکوترین آنها و از نظر بی‌نیازی به خدا و رسولش کمترین آنها هستم و تو از نظر شرافت خانوادگی پست‌ترین آنها و از نظر تعداد کمترین آنها و از نظر نام و نشان گمنام‌ترین آنها هستی و با خدا و رسولش رابطه کمتری داری و تو موقع جنگ ترسو و در قحط سالی بخیل هستی و نژاد پستی داری و در قریش افتخاری نداری، راوی می‌گوید: خالد او را ساکت کرد و نشست.

۲- سپس ابو ذر (ره) برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: اما بعد، ای گروه مهاجران و انصار شما می‌دانید و نیکان شما می‌دانند که پیامبر خدا (ص) فرمود: کار خلافت پس از من مال علی (ع) سپس حسن و حسین، سپس در خاندان من از نسل حسین قرار دارد، شما سخن پیامبر خودتان را کنار گذاشتید و در آنچه به شما تأکید کرده بود خود را به فراموشی زدید؟ و تابع دنیا شدید و نعمت‌های آخرت را ترک کردید. همان جایی که سرای جاویدان است و بنیان آن خراب نمی‌شود و اهل آن اندوهگین نگردد و ساکنان آن نمی‌میرند، و چنین بودند امت‌هایی که پس از پیامبران کافر شدند و (دین خدا را) تبدیل کردند و تغییر دادند و شما دقیقاً همانند آنها شدید، به زودی وبال کارتان را خواهید چشید و خداوند بر بندگان ستمکار نیست، سپس گفت:

۳- آنگاه سلمان فارسی (ره) برخاست و گفت: ای ابو بکر! وقتی قضاوتی برای تو رسید، به چه کسی کار خود را واگذار می‌کنی؟ و وقتی از آنچه نمی‌دانی پرسیده شدی، به چه کسی پناه خواهی برد؟ در حالی که در میان قوم، دانشمندتر از تو و در کار خیر، کارتر از تو و سرافرازتر از تو، و از نظر پیشینه و خویشاوندی به رسول خدا (ص)، نزدیک‌تر از تو وجود دارد؟ او به شما تأکید کرد و شما سخن او را رها کردید و سفارش او را از یاد بردید، بزودی هنگامی که قبرها را زیارت کردید کار بر شما روشن خواهد شد، در حالی که پشت تو از سنگینی‌ها سنگین شده است. اگر آن را به قبر خود حمل کنی به پیشینه خود برگردی، پس اگر به سوی حق برگشتی و در باره اهل آن با انصاف رفتار نمودی، این کار باعث نجات تو خواهد بود در روزی که به عمل خود نیازمندی و در گودی قبر با گناهانت از آنچه انجام داده‌ای تنها ماندی، تو همان را شنیدی که ما شنیدیم و همان را دیدی که ما دیدیم ولی این کار تو را از آنچه می‌کنی باز نداشته است، در باره خود از خدا بترس که کسی که بیم داده شد، عذر او پذیرفته نیست.

۴- سپس مقداد بن اسود (ره) برخاست و گفت: ای ابو بکر! از جایگاه خود تجاوز مکن و وجب خود را با اندازه میان انگشت ابهام و سبابه مقایسه کن (یعنی از حد خود تجاوز مکن) و به خطای خود گریه کن که این در زندگی و مرگ برای تو مناسب‌تر است و این کار را به آنجا که خدا و رسولش قرار داده بازگردان، به دنیا تکیه مکن و با فرومایگانی که می‌بینی، به خود مغرور مباش، به زودی دنیای تو خراب خواهد شد و به سوی پروردگارت بازخواهی گشت و او مطابق با عملت به تو جزا خواهد داد، تو خود می‌دانی که این کار از آن علی (ع) است و او پس از پیامبر صاحب آن است، همانا تو را نصیحت کردم، اگر تو نصیحت مرا بپذیری.

۵- سپس بریده‌الاسلمی برخاست و گفت: ای ابو بکر! فراموش کردی یا خودت را به فراموشی زدی یا خودت را فریب دادی؟ آیا به یاد نمی‌آوری هنگامی را که پیامبر خدا (ص) به ما فرمان داد که به علی (ع) به عنوان امیر مؤمنان سلام بدهیم در حالی که پیامبر در میان ما بود؟ از پروردگارت بترس و پیش از آنکه نتوانی، نفس خود را دریاب و آن را از هلاکت نجات بده و این امر را رها کن و آن را به کسی که شایسته‌تر از توست واگذار، و به گمراهی خود اصرار موز، و برگرد که می‌توانی برگردی، به تحقیق که من تو را نصیحت کردم و آنچه نزد من بود به تو گفتم، پس اگر بپذیری موفق می‌شوی و هدایت می‌یابی.

۶- سپس عبد الله بن مسعود برخاست و گفت: ای گروه قریش! شما می‌دانید و نیکان شما می‌دانند که اهل بیت پیامبران به آن حضرت از شما نزدیک‌ترند، و اگر شما این کار را به سبب نزدیکی به پیامبر خدا (ص) ادعا می‌کنید و می‌گویید: ما سابقه‌دار هستیم، خاندان پیامبران از شما به پیامبر نزدیک‌تر و از نظر شما سابقه‌دارترند و علی بن ابی طالب (ع) صاحب این امر پس از پیامبران است، پس آنچه را که خدا برای او قرار داده به او بدهید و به گذشته‌های جاهلی برنگردید که از زیانکاران خواهید شد.

۷- سپس عمار یاسر برخاست و گفت: ای ابو بکر! برای خود حقی را قرار مده که خدا آن را به غیر تو داده است و نخستین کسی مباش که پیامبر خدا (ص) را نافرمانی کرد و در باره خاندان او به مخالفت برخاست و حق را به اهل آن برگردان تا بار تو سبک شود و وبال تو کم گردد و در حالی با پیامبر ملاقات کنی که او از تو راضی است، سپس به سوی خداوند رحمان بازگردی، و او تو را مطابق عملت محاسبه کند و از آنچه کرده‌ای از تو بپرسد.

۸- سپس خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین برخاست و گفت: ای ابو بکر! آیا نمی‌دانی که پیامبر خدا (ص) شهادت مرا به تنهایی قبول کرد و کس دیگری را جز من نخواست؟ گفت: آری می‌دانم. گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: خاندان من میان حق و باطل جدایی می‌اندازند و آنان پیشوایانی هستند، که باید به آنان اقتدا شود.

۹- سپس ابو الهیثم بن تیهان برخاست و گفت: ای ابو بکر ما شهادت می‌دهیم که پیامبر خدا (ص) علی (ع) را بلند کرد و انصار گفتند: او را جز برای خلافت بلند نکرده است و بعضی‌ها گفتند: او را بلند نکرد مگر برای اینکه مردم بدانند که او ولیّ هر کسی است که پیامبر مولای اوست، پس فرمود: همانا اهل بیت من مانند ستارگان هستند آنها را پیش بیندازید و از آنان پیشی نگیرید.

۱۰- سپس سهل بن حنیف برخاست و گفت: شهادت می‌دهم که از رسول خدا (ص) بر منبر شنیدم که فرمود: پیشوای شما پس از من علی بن ابی طالب است، و خیرخواه‌ترین کس برای امت من است

۱۱- سپس ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: در باره خاندان پیامبرتان از خدا بترسید و این کار را به آنان بازگردانید، شما هم مانند ما در جاهای متعدد شنیده‌اید که پیامبر فرمود: آنها به خلافت اولی‌تر از شما هستند، سپس نشست

۱۲- آنگاه زید بن وهب برخاست و سخن گفت و گروهی پس از او برخاستند و مانند او سخن گفتند، شخص موثقی از اصحاب رسول خدا (ص) خبر داد که ابو بکر سه روز در خانه‌اش نشست، روز سوّم محمد بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عرف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح هر کدام همراه ده نفر از مردان قبیله‌شان در حالی که شمشیرها را برهنه کرده بودند، آمدند و ابو بکر را از منزلش بیرون آوردند و به منبر بالا بردند و گوینده‌ای از آنان گفت: به خدا سوگند اگر از شما کسی برگردد و دوباره آن سخنان را بگوید، شمشیرهای خود را از او پر می‌کنیم، پس آنها در خانه‌هایشان نشستند و پس از آن کسی سخن نگفت.

الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی اکبر الغفاری، ناشر: جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمیة - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

مقام و منزلت سلمان فارسی

سلمان از جمله معدود صحابه‌ای است که در منقبت و فضیلت او روایات فراوان دیده می‌شود:

سلمان منا اهل البیت :

رسول خدا صلی الله علیه وآله در موارد فراوان و به مناسبت‌های مختلف فرموده است: سلمان منا اهل البیت» که این تعبیر از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله، گواهی و شهادت آن حضرت، بر پاکی و طهارت عظمت معنوی سلمان است:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سلمان منا أهل البيت وإن الجنة تشتاق إلى أربعة حدثنا بذلك أبو القاسم الرازي قال ثنا أبو زرعة قال ثنا أبو نعيم ثنا الحسن بن صالح عن أبي ربيعة البصري عن الحسن عن أنس بن مالك عن رسول الله.

الأنصاري، عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان ابومحمد (متوفى ٣٦٩ هـ)، طبقات المحدثين بأصبهان والواردين عليها، ج ١، ص ٢٠٥، تحقيق: عبدالغفور عبدالحق حسين البلوشي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.

بررسی سند:

روایت اسناد زیادی دارد که ما دومین سندی که در طبقات المحدثین آمده است را مورد بررسی قرار می دهیم :

١. عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان:

ابو نعيم اصفهانی درباره او می گوید:

عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان أبو محمد توفي سلخ المحرم سنة تسع وستين وثلاثمائة يعرف بأبي الشيخ أحد الثقات والأعلام.

عبدالله بن محمد یکی از ثقات و اعلام است.

الأصبهانی، ابو نعيم أحمد بن عبد الله (متوفى ٤٣٠ هـ)، تاريخ أصفهان ، ج ٢، ص ٥١، تحقيق : سيد كسروی حسن ، ناشر : دار الكتب العلمية - بيروت ، الطبعة : الأولى ، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م .

ذهبی درباره او گوید:

الامام الحافظ الصادق محدث اصفهان أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان المعروف بأبي الشيخ صاحب التصانيف.

ابو محمد امام حافظ و صادق و محدث اصفهان بود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ١٦، ص ٢٧٦، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، محمد نعيم العرقسوسى ، ناشر : مؤسسة الرسالة - بيروت ، الطبعة : التاسعة ، ١٤١٣ هـ .

صفدی نیز درباره او می نویسد:

كان حافظا عارفا بالرجال والأبواب.

او حافظ و عارف به رجال و ابواب بود.

الصفدى، صلاح الدين خليل بن أيبك (متوفى ٧٦٤ هـ)، الوافي بالوفيات، ج ١٧، ص ٢٦٣، تحقيق أحمد الأرنؤوط وتركى مصطفى، ناشر: دار إحياء التراث - بيروت - ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م.

ب. عبد الله بن محمد الرازي:

ابو نعيم اصفهانی در توصیف او گوید:

عبد الله بن محمد بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ بن داود.... كثير الحديث صاحب أصول ثقة.

الأصبهاني، ابو نعيم أحمد بن عبد الله (متوفى ٤٣٠هـ)، تاريخ أصبهان، ج ٢، ص ٣٧، تحقيق: سيد كسروي حسن، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.

سمعاني در توثيق او می گوید:

كان ثقة كثير الحديث صاحب أصول.

عبدالله بن محمد ثقة و كثير الحديث و صاحب اصول بود.

السمعاني، أبو سعيد عبد الكريم بن محمد ابن منصور التميمي (متوفى ٥٦٢هـ)، الأنساب، ج ٣، ص ٢٤، تحقيق: عبد الله عمر البارودي، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٩٨م

ذهبی درباره او لفظ امام را بکار برده و گوید:

الإمام المحدث الثقة أبو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد الكريم.

او امام محدث و ثقة بود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ١٥، ص ٢٣٣، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ.

ج. أبو زرعته:

ذهبی درباره او گوید:

عبيد الله بن عبد الكريم أبو زرعة الرازي الحافظ أحد الأعلام.

ابوزرعه حافظ و یکی از اعلام بود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، ج ١، ص ٦٨٣، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة، الطبعة: الأولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.

ابن حجر عسقلانی نیز درباره وثاقت او گوید:

عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ أبو زرعة الرازي إمام حافظ ثقة مشهور.

العسقلانی الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابو الفضل (متوفى ٨٥٢هـ)، تقريب التهذيب، ج ١، ص ٣٧٣، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ - ١٩٨٦.

ابوالفرج در خصوص او گوید:

أبو زرعة عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد الرازي كان من كبار الحفاظ وسادات أهل

التقوى.

ابوزرعه از كبار و حفاظ و از سادات اهل تقوى بود.

ابن الجوزى الحنبلى، جمال الدين ابوالفرج عبد الرحمن بن على بن محمد (متوفى ٥٩٧ هـ)، صفة الصفوة، ج ٤، ص ٨٨، تحقيق: محمود فاخورى - د. محمد رواس قلعه جى، ناشر: دار المعرفة - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م.

د. أبو نعيم (فضل بن دكين):

ابن حجر عسقلانى او را توثيق کرده و درباره او گوید:

الفضل بن دكين الكوفي واسم دكين عمرو بن حماد بن زهير التيمي مولا هم الأحول أبو نعيم الملائي بضم الميم مشهور بكنيته ثقة ثبت من التاسعة مات سنة ثمانى عشرة وقيل تسع عشرة وكان مولده سنة ثلاثين وهو من كبار شيوخ البخاري.

ابو نعيم ثقة و از كبار شيوخ بخارى است.

العسقلانى الشافعى، أحمد بن على بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢ هـ)، تقريب التهذيب، ج ١، ص ٤٤٦، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ - ١٩٨٦.

ذهبي نیز درباره او گوید:

الفضل بن دكين الحافظ الكبير شيخ الإسلام .

فضل بن دكين حافظ بزرگ و شيخ الاسلام بود.

الذهبي الشافعى، شمس الدين ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ١٠، ص ١٤٢، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣ هـ.

ابوحاتم در توصيف او مى نويسد:

أبو نعيم الفضل بن دكين الملائي مولى طلحة بن عبيد الله القرشي ... وكان حافظا متقنا

ثبتا.

ابونعيم حافظ، متقن و ثابت است.

التيمى البستى، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفى ٣٥٤ هـ)، مشاهير علماء الأمصار، ج ١، ص ١٧٤، تحقيق: م. فلايشهر، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، ١٩٥٩ م.

ابن حجر در لسان الميزان مى گوید:

الفضل بن دكين الكوفي أبو نعيم الملائي الكوفي الحافظ العلم عن الأعمش وغيره وعنه البخاري وأحمد ويحيى بن معين.

العسقلانى الشافعى، أحمد بن على بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢ هـ)، لسان الميزان، ج ٧، ص ٣٣٥، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - الهند، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بيروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.

ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و گوید:

كان أتقن أهل زمانه.

فضل بن دكين متقن رين اهل زمانش بود.

التميمي البستي، ابو حاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفى ٣٥٤ هـ)، الثقات، ج ٧، ص ٣١٩، تحقيق السيد شرف الدين أحمد، ناشر: دار الفكر، الطبعة: الأولى، ١٣٩٥هـ - ١٩٧٥م.

مزی از احمد در باره وثاقت او چنین نقل می کند:

أبو نعيم عندي صدوق ثقة موضع للحجة في الحديث.

ابو نعيم صدوق و ثقة است.

المزی، ابو الحجاج يوسف بن الزکی عبدالرحمن (متوفى ٧٤٢ هـ)، تهذيب الكمال، ج ٢٣، ص ٢٠٨، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.

ه. الحسن بن صالح الثوري:

ابن حجر در باره او گوید:

الحسن بن صالح بن صالح بن حي وهو حيان بن شفي بالمعجمة والفاء مصغر الهمداني

بسكون الميم الثوري ثقة فقيه عابد.

حسن بن صالح ثقة فقيه و عابد بود.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢ هـ)، تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٦١، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ - ١٩٨٦

ذهبی نیز در باره او گوید:

ابن صالح بن حي واسم حي حيان بن شفي بن هني بن رافع الإمام الكبير أحد الأعلام أبو

عبد الله الهمداني الثوري الكوفي الفقيه العابد.

ابن صالح امام كبير و یکی از اعلام و فقيه و عابد بود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ٧، ص ٣٦١، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ.

عجلی نیز در باره او گوید:

الحسن بن صالح بن صالح بن حي كوفي ثقة متعبد رجل صالح.

حسن بن صالح كوفي ثقة، اهل ديات و مرد صالح بود.

العجلی، أبي الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح (متوفى ٢٦١ هـ)، معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم، ج ١، ص ٢٩٤، تحقيق: عبد العليم عبد العظيم البستوى، ناشر: مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥ - ١٩٨٥م.

ابی حاتم نیز اورا از جمله ثقات ذکر کرده و گوید:

وكان فقيها ورعا .

ابن صالح فقيه و باورع بود.

التميمي البستي، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفى ٣٥٤ هـ)، الثقات، ج٦، ص١٦٥، تحقيق السيد شرف الدين أحمد، ناشر: دار الفكر، الطبعة: الأولى، ١٣٩٥هـ - ١٩٧٥م.

مزی نیز درباره وثاقت او چنین نقل می کند:

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْهَسَنْجَانِيُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ : الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ صَحِيحُ الرَّوَايَةِ ، مُتَّفَقُهُ ، صَائِنٌ لِنَفْسِهِ فِي الْحَدِيثِ وَالْوَرَعِ .

وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ أَثْبَتَ فِي الْحَدِيثِ مِنْ شَرِيكَ .

المزى، ابوالحجاج يوسف بن الزكى عبدالرحمن (متوفى ٧٤٢ هـ)، تهذيب الكمال، ج٦، ص١٨٦، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.

همچنین نقل می کند:

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ : الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ ثِقَةٌ وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَنِيدِ ، عَنْ يَحْيَى : ثِقَةٌ مَأْمُونٌ... وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ ، عَنْ يَحْيَى : ثِقَةٌ مُسْتَقِيمُ الْحَدِيثِ .

ابوبکر از یحیی نقل می کند که حسن بن صالح ثقه بود ابراهیم بن عبدالله نیز از یحیی نقل می کند که او ثقه و مامون است احمد نیز از یحیی نقل می کند که او ثقه و مستقیم الحدیث بود.

المزى، ابوالحجاج يوسف بن الزكى عبدالرحمن (متوفى ٧٤٢ هـ)، تهذيب الكمال، ج٦، ص١٨٦ - ١٨٧، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.

وی از ابو حاتم و نسائی نیز نقل می کند که آنها حسن بن صالح را توثیق کرده اند :

وَقَالَ أَبُو حَاتِمٍ : ثِقَةٌ ، حَافِظٌ ، مُتَّقِنٌ .

وَقَالَ النَّسَائِيُّ : ثِقَةٌ .

المزى، ابوالحجاج يوسف بن الزكى عبدالرحمن (متوفى ٧٤٢ هـ)، تهذيب الكمال، ج٦، ص١٨٧ - ١٨٨، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.

و.أبى ربيعة البصرى:

ابن حجر درباره او گوید:

أبو ربيعة الإيادي مقبول من السادسة قيل اسمه عمر بن ربيعة .

ابوربيعه مقبول است .

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۶۳۹، تحقیق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشید - سوريا، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶.

ابی حاتم نیز در کتاب الجرح و التعديل از ابی حاتم نقل می کند که او ابی ربیع را توثیق کرده است :

عثمان بن سعید قال سألت يحيى بن معين عن أبي ربيعة الذي يروى عنه شريك فقال كوفي ثقة.

عثمان بن سعید گوید: از یحیی درباره ابی ربیع پرسیدم که از شریک از او نقل روایت می کند در جواب گفت: او کوفی و ثقة است.

ابن ابی حاتم الرازی التیمی، ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم محمد بن إدريس (متوفای ۳۲۷هـ)، الجرح والتعديل، ج ۶، ص ۱۰۹، اشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۲۷۱هـ - ۱۹۵۲م.

ز. حسن بن یسار:

ابن حجر وی را چنین توصیف و توثیق می کند:

الحسن بن أبي الحسن البصري واسم أبيه يسار بالتحتمانية والمهملة الأنصاري مولا هم ثقة فقيه فاضل مشهور وكان يرسل كثيرا ويدلس.

حسن ثقة، فقیه، فاضل مشهور بود و بیشتر مرسلات دارد و تدلیس می کرد.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶، تحقیق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشید - سوريا، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶.

وی در کتاب تهذیب التهذیب نیز از یونس بن عبید نقل می کند که درباره حسن بن یسار گفته است:

ما رأيت رجلا أصدق بما يقول منه.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۳۵، ناشر: دار الفکر - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ م.

ذهبی درباره او می گوید:

حسن بن يسار (ع) مولى الأنصار سيد التابعين في زمانه بالبصرة كان ثقة في نفسه حجة رأسا في العلم والعمل عظيم القدر.

حسن بن یسار مولى انصار و سيد تابعين در زمانش در بصره بود و او ثقة بود و سرآمد علم و عمل و دارای قدر و منزلت عظیم بود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ)، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۸۱، تحقیق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۵م.

وی در کتاب الکاشف درباره او می گوید:

كان كبير الشأن رفيع الذكر رأسا في العلم والعمل.

او کبیر الشان و رفیع الذکر و سرآمد علم و عمل بود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، ج ١، ص ٣٢٢، تحقيق محمد عوامة، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة، الطبعة: الأولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.

ابوحاتم این راوی را در ثقات ذکر کرده و گوید:

وكان الحسن من أفصح أهل البصرة لسانا وأجملهم وجها وأعبدهم عبادة.

حسن از فصیحترین اهل بصره لسانا و دارای چهره ای زیبا و عابدترین اهل بصره بود.

التميمي البستي، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفى ٣٥٤ هـ)، الثقات، ج ٤، ص ١٢٣، تحقيق السيد شرف الدين أحمد، ناشر: دار الفكر، الطبعة: الأولى، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥ م.

در کتاب طبقات الفقهاء نیز درباره او چنین آمده است:

فقال أبو قتادة العدوي الزموا هذا الشيخ يعني الحسن فما رايت أحدا أشبه رأيا بعمر بن

الخطاب منه وروى بلال بن أبي بردة قال سمعت أبي يقول والله لقد أدركت أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فما رأيت أحدا أشبه بأصحاب محمد من هذا الشيخ يعني الحسن وقال علي ابن زيد أدركت عروة بن الزبير وسعيد بن المسيب ويحيى بن جعدة والقاسم بن محمد وسالما في آخرين فلم أر مثل الحسن ولو أن الحسن أدرك أصحاب رسول الله e وهو رجل لاحتاجوا إلى رايه ومنهم.

ابو قتاده درباره او گوید: حسن بن یسار را دریابید که من کسی را از لحاظ رای شباهت به عمر ندیدم و بلال نیز نقل می کند از پدرم شنیدم که می گفت: به خدا قسم اصحاب محمد را درک کرد ولی کسی را غیر از او شبیه تر به اصحاب محمد ندیدیم و علی بن زید نیز گوید: من عروه، سعید، یحیی بن جعدة، قاسم و سالم را درک کردم ولی مثل حسن را ندیدم و اگر حسن اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک می کرد او کسی بود که اصحاب به رای او رجوع می کردند.

الشيرازي الشافعي، ابواسحاق إبراهيم بن علي بن يوسف (متوفى ٤٧٦ هـ)، طبقات الفقهاء، ج ١، ص ٩١-٩٢، تحقيق: خليل الميسر، ناشر: دار القلم - بيروت.

در کتاب جامع التحصيل فی أحكام المراسيل نیز چنین آمده است:

الحسن بن أبي الحسن البصري واسم أبيه يسار أحد الأئمة الأعلام.

حسن بن ابی الحسن یکی از ائمه اعلام بود.

العلائى، أبو سعيد بن خليل بن كيكلى (متوفى: ٧٦١هـ)، جامع التحصيل فى أحكام المراسيل، ج ١، ص ١٦٢، تحقيق: حمدى عبدالمجيد السلفى، ناشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م
ح. أنس بن مالك:

وى از اصحاب پیامبر صلى الله عليه واله است
حاکم نیشابورى نیز روایتى را چنین نقل مى کند:

حدثنا علي بن حمشاد العدل ثنا إسماعيل بن إسحاق القاضي ثنا إبراهيم بن المنذر الحزامي وإسماعيل بن أبي أويس قالوا ثنا بن أبي فديك عن كثير بن عبد الله المزني عن أبيه عن جده أن رسول الله صلى الله عليه وسلم خط الخندق عام حرب الأحزاب حتى بلغ المذاحج فقطع لكل عشرة أربعين ذراعا فاحتج المهاجرون سلمان منا وقالت الأنصار سلمان منا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم سلمان منا أهل البيت.

هنگامی که مسلمانان مشغول حفر خندق بودند و پیامبر اکرم هر ده نفر را ماء مور حفر چهل ذراع کرده بود، چون سلمان در کار قوی بود مهاجران احتجاج کرده و گفتند سلمان از ماست و انصار نیز گفتند: سلمان از ماست تا اینکه پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: سلمان از اهل بیت است.

الحاکم النیسابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفى ٤٠٥ هـ)، المستدرک على الصحيحین، ج ٣، ص ٦٩١، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمیة - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.

مزی نیز این روایت را چنین نقل کرده است:

وَقَالَ كَثِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَوْفِ الْمَزْنِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ: إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - خَطَّ الْخَنْدِيقَ عَامَ الْأَحْزَابِ، خَطَّهُ مِنَ الْمَذَاحِجِ، فَقَطَّعَ لِكُلِّ عَشْرَةِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعًا فَاحْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ فِي سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، وَكَانَ رَجُلًا قَوِيًّا، فَقَالَ الْمُهَاجِرُونَ: سَلْمَانُ مِنَّا. وَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: سَلْمَانُ مِنَّا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ

و پیامبر اکرم هر ده نفر را ماء مور حفر چهل ذراع کرده بود، چون سلمان در کار قوی بود مهاجران احتجاج کرده و گفتند سلمان از ماست و انصار نیز گفتند: سلمان از ماست تا اینکه پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: سلمان از اهل بیت است.

المزى، ابوالحجاج يوسف بن الزكى عبدالرحمن (متوفى ٧٤٢هـ)، تهذيب الكمال، ج ١١، ص ٢٥٠-٢٥١، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.

التهالبي، عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف (متوفى ٨٧٥هـ)، الجواهر الحسان فى تفسير القرآن، ج ٣، ص ٤٠، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بيروت.

وى در همان جلد این روایت را نیز از حضرت على عليه السلام چنین نقل کرده است:

وَقَالَ الضحاک بن مزاحم ، عن النزال بن سبرة الهلالي : قالوا لعلی : یا امیر المؤمنین حَدَّثَنَا
عن سلمان الفارسی. قال : ذاك رجل منا أهل البيت ، أدرك علم الاولین والآخرین ، من لكم
بلقمان الحکیم؟

به امیر مؤمنان گفتند: از سلمان برایمان بگو فرمود: آن مردی از اهل بیت است که علم اول و آخر را درک کرده
است چه کسی شبیه به لقمان حکیم است؟ (کنایه از شباهت سلمان به لقمان است)
المزی، ابوالحجاج یوسف بن الزکی عبدالرحمن (متوفای ۷۴۲هـ)، تهذیب الکمال، ج ۱۱، ص ۲۵۱، تحقیق: د. بشار عواد معروف،
ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م.

ابن تیمیه نیز این روایت را در دقائق التفسیر آورده است که پیامبر صلی اله علیه وآله فرمودند:
سلمان منا أهل البيت.

سلمان از ما اهل بیت است.

ابن تیمیه الحرائی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸هـ)، دقائق التفسیر الجامع لتفسیر ابن تیمیة، ج ۲، ص ۲۵۶،
تحقیق: د. محمد السید الجلیند، ناشر: مؤسسه علوم القرآن - دمشق، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ.

علامه مناوی در توضیح این روایت می نویسد:

من دلالة علی أن سلمان قد طهره الله فإن المصطفى صلی الله علیه وعلی آله وسلم عبد
محض طهره الله وأهل بيته تطهيرا وأذهب عنهم الرجس وهو كل ما يشينهم فلا يضاف إليهم إلا
من له حكم الطهارة والتقديس فهذه شهادة منه لسلمان بالطهارة والحفظ الإلهي وإذا كانت العناية
الربانية تحصل بمجرد الإضافة فما ظنك بأهل البيت في أنفسهم فهم المطهرون بل هم عين
الطهارة.

این دلالت براین دارد که خدا سلمان را پاک کرده است؛ زیرا مصطفی صلی الله علیه وآله بنده محض و
خالصی است که خدا او و اهل بیتش را پاک کرده و پلیدی را از آنها دور کرده است.

المناوی، محمد عبد الرؤوف بن علی بن زین العابدین (متوفای ۱۰۳۱هـ)، فیض القدير شرح الجامع الصغیر، ج ۴، ص ۱۰۶، ناشر:
المکتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، ۱۳۵۶هـ

ابی بکر خفاف در کتاب سلوة الاخوان علت اهل بیتی بودن سلمان را اطاعت خدا و رسول خدا
صلی الله علیه وآله بیان می کند :

وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لسلمان الفارسی: " سلمان منا أهل البيت " لأجل

طاعته الله ورسوله.

سلمان از اهل بیت است به خاطر اطاعت از خدا و رسولش .

لأبي بكر الخفاف ، سلوة الأحران (المتوفى : ٥٤٣ هـ) ، ج ١ ، ص ٤٠ ، والظاهر أنه لمحمد بن حميد المشتولى (المتوفى : بعد ١١٦٧ هـ)
الوفاة : ١١٦٧ ، دار النشر :

بنابراین آیا عدم بیعت سلمان محمدی که کردار و رفتار او مورد تایید پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است ، دلیل براین نیست که خلافت غضبی اهل سقیفه بر خلاف حکم خدا و رسول خداست ؟ و با مخالفتش با حزب سقیفه، در حقیقت اطاعت خدا و رسولش را کرده است؟

خدا سلمان را دوست دارد:

در چند روایت از منابع اهل سنت، تصریح شده است که خدا چهار تن از صحابه را دوست دارد.

ترمذی روایتی را که سندش نیز حسن است در این باره چنین نقل می کند:

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ بْنُ بِنْتِ السُّدِّيِّ حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي رَيْعَةَ عَنْ بَنِ بَرِيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهِمْ لَنَا قَالَ عَلِيُّ مِنْهُمْ يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَسَلْمَانَ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند : خدا بر من امر کرد که چهار نفر از اصحابم را دوست دارم و خبر داد که او هم آنها را دوست دارد گفته شد یا رسول الله نامشان را برایمان بگو؟ حضرت سه بار فرمود علی از آنها ست و ابوذر، مقداد و سلمان که خدا من را مأمور کرده که آنها را دوست بدارم و خبر هم داد که خود خدا آنها را دوست دارد.

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ٢٧٩ هـ)، سنن الترمذی، ج ٥، ص ٤٣٦، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون،
ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

ترمذی در پایان روایت را حسن دانسته و گوید:

قال هذا حديثٌ حسنٌ لا نعرفه إلا من حديث شريكٍ.

این حدیث حسن است و تنها از طریق حدیث شریک می شناسم .

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ٢٧٩ هـ)، سنن الترمذی، ج ٥، ص ٤٣٦، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون،
ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

أحمد بن حنبل در مسند خود چنین روایت می کند:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي ثنا أَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ أَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي رَيْعَةَ عَنْ بَنِ بَرِيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي أَرَى شَرِيكًا قَالَ
وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ عَلِيُّ مِنْهُمْ وَأَبُو ذَرٍّ وَسَلْمَانَ وَالْمِقْدَادُ الْكَنْدِيُّ.

الشيْباني، ابو عبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ٢٤١ هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ٥، ص ٣٥٦، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر

بررسی سند این روایت:

۱. أسود بن عامر:

ابن حجر درباره وثاقت او گوید:

أسود بن عامر الشامي نزيل بغداد يكنى أبا عبد الرحمن ويلقب شاذان ثقة.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢هـ)، تقريب التهذيب، ج ١ ص ١١١ تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار

الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ - ١٩٨٦.

وی در تهذیب التهذیب نیز درباره وثاقت او چنین نقل می کند:

قال بن معين لا بأس به وقال بن المديني ثقة وقال أبو حاتم صدوق صالح وقال بن سعد

صالح الحديث مات ٢٠٨ قلت وذكره بن حبان في الثقات.

ابن معين گفته است در اسود بن عامر اشکالی نیست ابن مدینی نیز گفته است او ثقة است و ابی حاتم نیز

گفته است او صالح الحدیث بود و ابن حبان نیز او را در ثقات ذکر کرده است.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢هـ)، تهذيب التهذيب، ج ١ ص ٢٩٧ ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة:

الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م.

ابن حبان نیز او را در ثقات ذکر کرده است:

التميمي البستي، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفى ٣٥٤ هـ)، الثقات، ج ٨ ص ١٣٠ تحقيق السيد شرف الدين أحمد، ناشر: دار

الفكر، الطبعة: الأولى، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥ م.

ب. شريك:

ابن حجر در معرفی او گوید:

شريك بن عبد الله النخعي الكوفي القاضي بواسط ثم الكوفة أبو عبد الله صدوق يخطيء

كثيرا تغير حفظه منذ ولي القضاء بالكوفة وكان عادلا فاضلا عابدا شديدا على أهل البدع.

شريك صدوق بود ولی زیاد خطاء می کرد ولی زمانی که متولی قضاوت در کوفه شد حافظه اش تغییر پیدا

کرد و او عادل، فاضل، عابد، و نسبت به اهل بدعت سخت گیر بود.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢هـ)، تقريب التهذيب، ج ١، ص ٢٦٦، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار

الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ - ١٩٨٦.

ذهبی درباره او گوید:

شريك بن عبد الله أبو عبد الله النخعي القاضي أحد الأعلام عن زياد بن علاقة وسلمة بن

كهيل وعلي بن الأقرم وعنه أبو بكر بن أبي شيبة وعلي بن حجر وثقه بن معين وقال غيره سيء

الحفظ وقال النسائي ليس به بأس هو أعلم بحديث الكوفيين من الثوري.

شريك از اعلام بود و يحيى بن معين توثيق کرده است و غير او گفته است كه بد حافظه بود و نسائي درباره او گوید: چیزی در او نیست و او از عالمترین افراد به نقل حدیث كوفقان از ثوری بود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، ج ۱، ص ۴۸۵، تحقيق محمد عوامة، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۳هـ - ۱۹۹۲م.

ذهبی در تذکره الحفاظ نیز می نویسد:

شريك بن عبد الله القاضي أبو عبد الله النخعي الكوفي أحد الأئمة الاعلام.. وقال بن المبارك هو اعلم بحديث أهل بلده من سفيان وقال النسائي ليس به بأس وقال عيسى بن يونس ما رأيت أحدا قط اورع في علمه من شريك.... ووثقه يحيى بن معين.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۳۲، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى

ج. أبي ربيعة:

ابن حجر درباره او گوید:

أبو ربيعة الإيادي مقبول من السادسة قيل اسمه عمر بن ربيعة.

ابو ربيعه مقبول است.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۶۳۹، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶.

ابی حاتم نیز در کتاب الجرح و التعديل از ابی حاتم نقل می کند که او ابی ربيعه را توثيق کرده است :

عثمان بن سعيد قال سألت يحيى بن معين عن أبي ربيعة الذي يروى عنه شريك فقال كوفي ثقة.

يحيى گفته است او كوفي و ثقه است.

ابن أبي حاتم الرازي التميمي، ابو محمد عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن إدريس (متوفای ۳۲۷هـ)، الجرح والتعديل، ج ۶، ص ۱۰۹، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۲۷۱هـ - ۱۹۵۲م.

د. ابن بريده:

ابن حجر درباره او گوید:

عبد الله بن بريده بن الخصيب الأسلمي أبو سهل المروزي قاضيا ثقة.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۲۹۷، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶.

مزی از چند نفر از علمای اهل سنت درباره وثاقت عبدالله بن بريده چنین نقل می کند:

وَقَالَ إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ ، وَأَبُو حَاتِمٍ وَالْعَجَلِيُّ : ثِقَةٌ .

المزى، ابوالحجاج يوسف بن الزكى عبدالرحمن (متوفى ٧٤٢هـ)، تهذيب الكمال، ج ١٤، ص ٣٣١، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.

عجلى نیز گوید:

عبد الله بن بريدة الأسلمى تابعي ثقة.

العجلى، أبى الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح (متوفى ٢٦١هـ)، معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم، ج ٢، ص ٢١، تحقيق: عبد العليم عبد العظيم البستوى، ناشر: مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥ - ١٩٨٥م.

ابى حاتم نیز درباره وثاقت او می نویسد:

أبى عن إسحاق بن منصور عن يحيى بن معين قال عبد الله بن بريدة ثقة نا عبد الرحمن

قال سئل أبى عن عبد الله بن بريدة فقال ثقة.

يحيى بن معين گفته است عبدالله بن بريده ثقة است عبدالرحمان نیز گوید از پدرم درباره عبدالله سوال شد او گفت ثقه است.

ذهبی نیز درباره او می گوید:

وقد نشر علما كثيرا .

علم زیادى را منتشر کرد.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١٠٢، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى.

ابن أبى حاتم الرازى التميمى، ابو محمد عبد الرحمن بن أبى حاتم محمد بن إدريس (متوفى ٣٢٧ هـ)، الجرح والتعديل، ج ٥، ص ١٣، ناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٢٧١ هـ - ١٩٥٢م.

ه. بريده بن الحبيب الأسلمى:

وى كه اسمش عامر است از صحابى پیامبر صلى الله عليه وآله بود

بنابراین، این روایت حسن بود و مورد قبول علمای اهل سنت است.

جامع الاحاديث از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل می کند که فرمودند:

نَزَلَ عَلَيَّ الرُّوحُ الْأَمِينُ فَحَدَّثَنِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ أَرْبَعَةً مِنْ أَصْحَابِي : عَلِيًّا ، وَسَلْمَانَ ،

وَأَبُو ذَرٍّ ، وَالْمِقْدَادُ .

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و از خدا بر من حدیث کرد که فرمودند: خداوند

چهار تن از اصحاب را دوست دارد؛ علی علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد.

السيوطي، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفى ٩١١هـ)، جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، ج ٧، ص ٤٧٩، طبق برنامہ الجامع الكبير

عجلی هم او را چنین توثیق کرده است:

شريك بن عبد الله النخعي القاضي كوفي ثقة وكان حسن الحديث.

شريك كوفي ثقة و او حسن الحديث بود.

العجلی، أبي الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح (متوفى ٢٦١هـ)، معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم، ج ١، ص ٤٥٣، تحقيق: عبد العليم عبد العظيم البستوى، ناشر: مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥ - ١٩٨٥م.

ابو نعيم نيزدر حلیه الاولیاء این روایت را این چنین نقل می کند:

حدثنا القاسم بن أحمد بن القاسم ثنا محمد بن الحسين الخثعمي ثنا عباد بن يعقوب ثنا موسى بن عمير ثنا أبو ربيعة الإيادي عن أبي بريدة عن أبيه رضي الله تعالى عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل علي الروح الأمين فحدثني أن الله تعالى يحب أربعة من أصحابي فقال له من حضر من هم يا رسول الله فقال علي وسلمان وأبو ذر والمقداد رضي الله تعالى عنهم.

الأصبهاني، ابو نعيم أحمد بن عبد الله (متوفى ٤٣٠هـ)، حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، ج ١، ص ١٩٠، ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة: الرابعة، ١٤٠٥هـ

ابن تيمية در منهاج السنه می نویسد:

وقال إن الله أوحى إلي أنه يحب أربعة من أصحابي وأمرني بحبهم فقبل من هم يا رسول

الله قال سيدهم علي وسلمان والمقداد وأبوذر.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند : خدا بر من وحی کرد که چهار نفر از اصحابم را دوست دارم گفته شد آنها چه کسانی هستند آقایشان به آنها فرمود: علی علیه السلام ، سلمان ، مقداد و ابوذر.

ابن تيميه الحراني الحنبلي، ابوالعباس أحمد عبد الحليم (متوفى ٧٢٨هـ)، منهاج السنة النبوية، ج ٦، ص ١٨٣، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦هـ

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه این روایت را از ابن بریده چنین نقل می کند

وقد روي من حديث ابن بريدة ، عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : أمرني

ربي بحب أربعة ، وأخبرني أنه يحبهم : علي ، وأبو ذر ، والمقداد ، وسلمان.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند : خدا من را مامور کرده است تا چهار نفر را دوست داشته باشم ؛ علی علیه السلام ، ابوذر ، مقداد و سلمان.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ١٨، ص ١٩، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

بهشت مشتاق سلمان است :

در روایتی پیامبر صلی الله علیه وآله چند تن از اصحاب که سلمان نیز از آنان است، را نام می‌برد که بهشت مشتاق و در انتظار آنها است

ابی نعیم اصفهانی از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل می‌کند:

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن ثنا جعفر بن محمد بن عيسى ثنا محمد ابن حميد ثنا إبراهيم بن المختار ثنا عمران بن وهب الطائي عن أنس بن مالك سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول : اشتاقت الجنة إلى أربعة : علي والمقداد وعمار وسلمان.

بهشت مشتاق چهار نفر است : علی علیه السلام ، مقداد ، عمار و سلمان

الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰هـ)، معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۱۳۲۹، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه چنین از ابن عمر روایت می‌کند:

قال أبو عمر : ومن حديث أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم : اشتاقت الجنة إلى أربعة :

علي ، وعمار ، وسلمان ، وبلال.

انس از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمودند: بهشت مشتاق چهار نفر است : علی علیه السلام ،

عمار، سلمان و مقداد .

إبن أبی الحدید المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص

۶۱، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

ابن منظور همین روایت را از حذیفه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

وفي حديث آخر عن حذيفة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: " اشتاقت

الجنة إلى أربعة: علي، وسلمان، وأبي ذر، وعمار بن ياسر،

بن منظور الأفریقی المصری ، محمد بن مکرم (المتوفی : ۷۱۱هـ) ، مختصر تاریخ دمشق ج ۳، ص ۳۳۸، جامع الكبير

و نیز از ابوهریره در روایت دیگر چنین روایت می‌کند:

قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: هذا جبريل يخبرني عن الله تبارك وتعالى... وإن الجنة

لأشوق إلى سلمان الفارسي من سلمان إليها.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: این جبرائیل است که از طرف خدا خبر می‌دهد که بیش از آنچه سلمان به

بهشت عشق می‌ورزد، بهشت عاشق سلمان است.

بن منظور الأفریقی المصری ، محمد بن مکرم (المتوفی : ۷۱۱هـ) ، مختصر تاریخ دمشق ج ۳، ص ۳۳۹، جامع الكبير

ابن منظور مصری ، متقی هندی و هیثمی دریک حدیث طولانی دیگر، این روایت را این چنین ذکر می کنند:

قال: فأتاه جبريل فقال له: يا محمد، إن الجنة لتشتاق لثلاثة من أصحابك، وعنده أنس بن مالك، فرجا أن يكون لبعض الأنصار. قال: فأراد أن يسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عنهم فهاه، فخرج فلقي أبا بكر رضي الله عنه فقال: يا أبا بكر، إني كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم آنفاً فأتاه جبريل فقال: إن الجنة لتشتاق إلى ثلاثة من أصحابك، فرجوت أن يكون لبعض الأنصار فهبته أن أسأله، فهل لك أن تدخل على نبي الله صلى الله عليه وسلم فتسأله؟ فقال: إني أخاف أن أسأله فلا أكون منهم ويشمت بي قومي، ثم لقي عمر بن الخطاب فقال له مثل قول أبي بكر، قال: فلقي علياً فقال له علي: نعم، إن كنت منهم فأحمد الله، وإن لم أكن منهم فحمدت الله، فدخل على نبي الله صلى الله عليه وسلم فقال: أن أنساً حدثني أنه كان عندك آنفاً وإن جبريل أتاك فقال: يا محمد: أن الجنة لتشتاق إلى ثلاثة من أصحابك، فمن هم يا نبي الله؟ قال: أنت منهم يا علي، وعمار بن ياسر، وسيشهد معك مشاهد بيناً فضلها عظيماً خيرها، وسلمان وهو منا أهل البيت، وهو ناصح فاتخذه لنفسك.

در یکی از دیدارهایی که «جبرئیل» با رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشت، گفت: ای محمد! بهشت مشتاق دیدار سه تن از اصحاب تو هست. هنگامی که این گفتگو به میان آمد، «انس بن مالک» حضور داشت و از جریان اطلاع یافت و امیدوار بود که یکی از انصار از آنها به شمار آید. برای اینکه به امید خود اطمینان حاصل کند تصمیم گرفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسد آنهایی که بهشت مشتاق لقای ایشان است، چه کسانی هستند؟ لیکن ابهت مقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع از آن بود که وی سؤال خود را مطرح کند. ملاقاتی با «ابو بکر» کرد و جریان را به این شرح به او اطلاع داد: حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم که «جبرئیل» نازل شد و گفت: بهشت مشتاق دیدار سه تن از صحابه شماست. من آرزو می کردم که بعضی از انصار از همان بهشتیانی باشند که بهشت مشتاق دیدارشان است. ولیکن ابهت مقام مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع از آن شد که این سؤال را با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح نمایم، آیا از تو برمی آید با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ملاقات کنی و سؤال کنی آنان چه کسانی هستند؟ «ابو بکر» گفت: بيم آن دارم که هرگاه حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شوم و چنان سؤالی مطرح کنم و خود من هم از آنها بشمار نیایم، برای همیشه مورد ملامت قوم خود گردم؟! «انس» که از وی ناامید شد، با «عمر» ملاقات کرد و او هم همان پاسخی را داد که «ابوبکر» اظهار کرده بود. «انس» که از خواسته خویش دست بردار نبود، با علی علیه السلام ملاقات کرده و جریان را به عرض مبارک تقدیم داشت. علی علیه السلام فرمود: البته این سؤال را از حضرت خواهم کرد که اگر خودم از آنها بشمار آمدم، از خدا سپاسگزاری

می‌کنم و اگر از آنها به حساب نیامدم، باز هم از خدا سپاسگزارم! بدین جهت بود که حضرت علی علیه السلام بحضور مبارک شرفیاب شد و عرضه داشت: یا رسول الله! «انس» به من چنین اطلاع داده است که به تازگی حضور شما شرفیاب بوده و در همان لحظه «جبرئیل» نازل شده و گفته که بهشت مشتاق دیدار سه تن از اصحاب شماست، اینک، یا نبی الله! آنها را برای ما معرفی فرما؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو یکی از آن سه تن هستی و یکی هم «عمار بن یاسر» است که بزودی در کارزارها تو را همراهی می‌نماید که فضل آن جهادها آشکار است و خیر و برکت آنها بسیار بزرگ می‌باشد؛ نفر سوم «سلمان» است که از ما اهل بیت می‌باشد و او شخص خیرخواهی است پس او را برای خودت نگهدار.

بن منظور الأفریقی المصری، محمد بن مکرم (المتوفی: ۷۱۱هـ)، مختصر تاریخ دمشق ج ۳، ص ۳۳۹، جامع الکبیر الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین (متوفای ۹۷۵هـ)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۳، ص ۱۱۲، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م
الهیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۱۷، ناشر: دار الریان للتراث/ دار الکتب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷هـ

ترمذی نیز این روایت را نقل کرده و آن را حسن غریب می‌داند؛ و حسن غریب طبق نظر ترمذی به معنی صحیح است:

حدثنا سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي رَيْبَعَةَ الْأَيَادِيِّ عَنِ الْحَسَنِ
عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْجَنَّةَ لَتَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَةِ عَلِيٍّ وَعَمَّارٍ
وَسَلْمَانَ.

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۷، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.
در ادامه گوید:

قال هذا حديثٌ حسنٌ غريبٌ لا نعرفُهُ إلا من حديثِ الحسنِ بنِ صالحٍ.

این حدیث حسن غریب است که فقط از حدیث حسن بن صالح می‌شناسم.
الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۷، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

حور العین مشتاق سلمان است:

نه تنها بهشت مشتاق دیدار سلمان فارسی است بلکه حور العین نیز برای دیدار او لحظه شماری می‌کند

هیثمی از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره چنین نقل می‌کند:

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلاثة تشتاق إليهم الحور العين علي وعمار وسلمان.

پیامبر صلی الله علیه واله فرمودند: حور العین مشتاق سه نفر است : علی علیه السلام ، عمار و سلمان .
الهیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۴۴، ناشر: دار الریان للتراث/
دار الكتاب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ هـ

وی بعد از نقل این روایت گوید:

رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحيح غير أبي ربيعة الإيادي وقد حسن الترمذي حديثه.

این را طبرانی نقل کرده است و رجالش همه صحیح است مگر ابی ربیع که ترمذی حدیث او را حسن دانسته است.

الهیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۴۴، ناشر: دار الریان للتراث/
دار الكتاب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ هـ

ابی نعیم اصفهانی در معرفه الصحابه نیز این روایت چنین آورده است:

ورواه سلمة بن الفضل الأبرش عن عمران مثله . وروى الحسن بن صالح عن أبي ربيعة عن

**الحسن عن أنس عن النبي صلي الله عليه وسلم قال : ثلاثة تشتاق إليهم الحور : علي وعمار
وسلمان.**

الأصبهاني، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰ هـ)، معرفه الصحابه ، ج ۳، ص ۱۳۲۹، طبق برنامه الجامع الكبير.

سلمان دریای علوم است :

ابن ابی شیبہ روایتی را از حضرت علی علیه السلام درباره علم سلمان چنین نقل می کند:

حدثنا أبو معاوية عن الأعمش عن عمرو بن مرة عن أبي البختری قال قالوا لعلي أخبرنا عن

سلمان قال أدرك العلم الأول والعلم الآخر بحر لا يترفع فعره هو منا أهل البيت.

ابی بختری گوید : از علی علیه السلام درباره سلمان پرسیدیم که فرمود: سلمان علم اول و آخر را می

دانست ، دریایی بی پایان بود و او از ما اهل بیت است.

ابن ابی شیبہ الکوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای ۲۳۵ هـ)، کتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۶، ص ۳۹۵، تحقیق: کمال

یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹ هـ

سلمان علم اولین و آخرین را داشت:

ذهبی روایتی را درباره علم سلمان از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل می کند:

فقال يا سلمان انت منا اهل البيت وقد آتاك الله العلم الاول والعلم الآخر.

پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: ای سلمان تو از ما اهل بیت هستی و خدا علم اول و آخر را به تو داده

است.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ١، ص ١٤٢، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣ هـ.

سلمان علم الكتاب داشت :

ذهبي از قتاده نقل می کند که وی درباره علم سلمان می گفت:

ومن عنده علم الكتاب هو سلمان.

کسی که علم کتاب نزد اوست، سلمان است.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج ٣، ص ٥١٦، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.

سلمان فاضل، عالم و زاهد بود:

ابن ابی الحديد درباره فضائل و علم سلمان از ابو عمر چنین نقل می کند:

قال : وكان سلمان خيراً ، فاضلاً ، حبراً ، عالماً ، زاهداً ، متقشفاً .

سلمان اهل خیر، فاضل، دانشمند، علم، زاهد و پرهیزکار بود.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ١٨، ص ١٨، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.

سلمان سرشار از علم و حکمت بود:

ابن ابی الحديد از کعب الاحبار نقل می کند که وی درباره حکمت و علم چنین گفته است:

وقال فيه كعب الأخبار : سلمان حشي علماً وحكمة .

سلمان سرشار از علم و حکمت بود.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ١٨، ص ١٩، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.

سلمان مانند لقمان حکیم است:

در شرح نهج البلاغه از زبان حضرت علی علیه السلام نقل شده است که حضرت سلمان

را مانند لقمان حکیم می دانست:

وفي رواية زاذان ، عن علي رضي الله عنه : سلمان الفارسي كلقمان الحكيم .

علی علیه السلام فرمودند: سلمان مانند لقمان حکیم است.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ١٨، ص ١٩، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.

بن عبد البر، يوسف بن عبد الله بن محمد الوفاة: ٤٦٣، الاستيعاب في معرفة الأصحاب ج ٢، ص ٦٣٧، تحقيق: علي محمد الجاوي،

دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢، الطبعة: الأولى،

سلمان از صحابه جلیل القدر و دارای مقام الهی بود

محمی الدین عربی نیز مقام و منزلت سلمان را چنین وصف می کند:

وكان سلمان الفارسي من أجلهم قدراً وهو من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في

هذا المقام وهو المقام الإلهي في الدنيا.

سلمان صحابه جلیل القدر بود و او در این موقعیت که صحابه بودند دارای مقام الهی در دنیا بود.

ابن العربی الطائی الخاتمی ، محمی الدین بن علی بن محمد (متوفای ۶۳۸هـ)، الفتوحات المکیة فی معرفة الاسرار الملیکیة ، ج ۳، ص

۳۸، ناشر : دار إحياء التراث العربی - لبنان ، الطبعة : الأولى ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

قلب سلمان مملو از نور است :

محمد بن مکرّم بن منظور روایتی را از پیامبر صلی الله دربارہ فضیلت سلمان چنین نقل می کند:

وعن أبي هريرة قال: تخطى سلمان الفارسي رضي الله عنه حلقة قریش وهم عند رسول الله

صلى الله عليه وسلم في مجلسه، فالتفت إليه رجل منهم فقال: ما حسبك ونسبك، وبم اجترأت أن

تخطى حلقة قریش؟ قال: فنظر إليه سلمان الفارسي فأرسل عينيه وبكى وقال: سألتني عن حسبي

ونسبي، خلقت من نطفة قدرة، فأما اليوم ففكرة وعبرة، وغداً جيفة متنة، فإذا نشرت الدوافن،

ونصبت الموازين، ودعي الناس لفصل القضاء فوضعت في الميزان فإن أرحح الميزان فأنا شريف

كريم، وإن أنقص الميزان فأنا اللئيم الذليل، فهذا حسبي وحسب الجميع، فقال النبي صلى الله عليه

وسلم: صدق سلمان، صدق سلمان، صدق سلمان، من أراد أن ينظر إلى رجل نور قلبه فلينظر إلى

سلمان.

نیز مالک از ابوهریره روایت کرده که گفت : در حالی که قریش در مجلس رسول الله - صلی الله علیه و آله -

گرد آمده بودند سلمان فارسی وارد جمع آنها شد یکی از قریشیان رو بدو کرده گفت : حسب و نسب تو چیست ؟ و

چگونه جرات کردی به مجمع قریش درآیی ؟ سلمان به او نظر افکند و سپس چشم پایین انداخت و گریه کرد و به

آن شخص گفت : ((از حسب و نسبم پرسیدی ، از نطفه ای نجس آفریده شدم و امروز باید اندیشه کنم و عبرت

بگیرم و فردا مرداری بدبو خواهم بود. پس آن هنگام که هنگام که نامه های اعمال باز شوند، ترازوها نصب گردند،

مردم برای صدور حکم فرا خوانده شوند و اعمال من در ترازوی سنجش قرار گیرد، اگر زیاد خواهم بود این است

حسب و نسب من و همگان)).

آنگاه پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: ((سلمان راست گفت هر که می خواهد به مردی بنگرد که

دلش نورانی گشته به سلمان بنگرد.

محمد بن مکرّم بن منظور الأفریقی المصری (المتوفی : ۷۱۱هـ) مختصر تاریخ دمشق ج ۳، ص ۳۳۸، دار النشر

سلمان جوینده دین است :

عبد البر روایتی را درباره دین سلمان از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نقل می کند:

وروی عن النبي صلى الله عليه وسلم من وجوه أنه قال **لو كان الدين عند الثريا لنالته سلمان**

وفي رواية أخرى لنالته رجال من فارس.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: اگر دین نزد ستارگان ثریا باشد سلمان بدان می رسد و در روایت دیگر

چنین است: مردانی از فارس به آن (دین) می رسند.

ابن عبد البر النمري القرطبي المالكي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳هـ)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۲،

ص ۶۳۶، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ

سلمان همنشین مخصوص پیامبر (ع) بود:

ابن ابی الحدید از عایشه درباره همنشینی سلمان با پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل می کند:

وقد روينا عن عائشة قالت: **كان لسلمان مجلس من رسول الله صلى الله عليه وسلم ينفرد**

به بالليل حتى يكاد يغلبنا على رسول الله صلى الله عليه وسلم.

و از عایشه روایت شده که گفته است: سلمان با رسول الله صلی الله علیه وآله جلسه داشت و شبهایی پیش

حضرت بود تا آنجا که در همنشینی با بر ما پیشی می گرفت.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۸، ص

۱۹، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

سلمان زینت اهل اصفهان است:

ابو محمد انصاری طبقات المحدثین، سلمان را چنین توصیف می کند:

سلمان الفارسي ومما زين الله به أصفهان وأهلها أن جعل سلمان الفارسي منها ورزقه

صحبة نبينا صلى الله عليه وسلم حتى قال فيه صلى الله عليه وسلم سلمان منا أهل البيت.

از چیزهای که خداوند با آن اصفهان واهلش را زینت بخشیده است این است که سلمان را از آنها قرار داده

است و روزی صحابی پیامبر صلی الله علیه وآله را روزی او کرده است تا آنجا که حضرت فرمودند سلمان از ما اهل

بیت است.

الأنصاري، عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان ابو محمد (متوفای ۳۶۹هـ)، طبقات المحدثين بأصفهان والواردين عليها، ج ۱، ص

۲۰۳، تحقیق: عبدالغفور عبدالحق حسين البلوشي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م

با وجود تخلف سلمان از بیعت ابوبکر با این همه مناقب، آیا باز شکی باقی می ماند که حزب

سقیفه بر حق نبوده و کارشان بر خلاف دین بوده است؟ و اجماعی در بیعت رخ نداده است؟

سلمان از فقهاء و محدثین است:

زهري در كتاب طبقات الكبرى از محمد بن عمر در باره سلمان چنین نقل می‌کند:
أخبرنا مسلم بن إبراهيم قال حدثنا سلام بن مسكين قال حدثنا ثابت بن قطبة قال كان
سلمان أميراً على المدائن قال وقال محمد بن عمر توفي سلمان الفارسي في خلافة عثمان بن عفان
بالمدائن وكان بالمدائن من المحدثين والفقهاء.

محمد بن عمر گوید سلمان در زمان خلافت عثمان در مدائن از دنیا رفت در حالی در مدائن از محدثین و
فقهاء بود.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبدالله البصري (متوفى ۲۳۰هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۷، ص ۳۱۸، ناشر: دار صادر - بيروت.

۷. جناب ابوذر رضوان الله عليه

ابوذر یکی از صحابی پیامبر صلی اله علیه وآله که از بیعت با ابوبکر مخالفت کرد .

منابع مخالفت ابوذر با خلافت ابوبکر

يعقوبي متوفاي ۲۹۲

يعقوبی نیز به عدم بیعت اباذر این چنین اشاره می‌کند:

تخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار ، ومالوا مع علي بن أبي طالب ، منهم
: العباس بن عبد المطلب ، والفضل بن العباس ، والزبير بن العوام بن العاص ، وخالد بن سعيد ،
والمقداد بن عمرو ، وسلمان الفارسي ، وأبو ذر الغفاري ، وعمار بن ياسر ، والبراء بن عازب، وأبي
بن كعب .

اليعقوبي، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفى ۲۹۲هـ)، تاريخ اليعقوبي، ج ۲، ص ۱۲۴، ناشر: دار صادر -

بيروت.

فاضل آبي متوفاي ۴۱

فاضل آبی در این باره می‌نویسد :

روى أحمد بن أبي طاهر في كتاب 'المنثور والمنظوم' بإسناد له عن البراء ابن عازب قال
: لم أزل لبني هاشم محبا ؛ فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم تخوفت أن تتمالأ قريش على
إخراج هذا الأمر من بني هاشم ؛ فأخذني ما يأخذ الواله العجول مع ما في نفسي من الحزن لوفاة
النبي صلى الله عليه وسلم - وقد ملأ الهاشميون بيتهم ، فكنت أتردد بينهم وبين المسجد

أُتفقد وجوه قريش ، فإني كذلك إذ فقدت أبا بكر وعمر ، ثم لم ألبث إذ أنا بأبي قد أقبل في أهل السقيفة ، وهم يحتجزون الأزر الصنعانية ، لا يمرون بأحد إلا خطبوه ، فإذا عرفوه قدموه فمدوا يده ، فمسحوها على يد أبي بكر ، وقالوا له : بايع . شاء ذلك أو أبى ، فأنكرت عند ذلك عقلي ، وخرجت مسرعاً حتى انتهيت إلى بني هاشم - والباب مغلقٌ - فضربت الباب عليهم ضرباً عنيفاً ، وقلت : قد بايع الناس أبا بكر بن أبي قحافة . فقال العباس : ترحت أيديكم إلى آخر الدهر ؛ أما إني قد أمرتكم فعصيتموني . قال البراء : فمكثت أكابد ما في نفسي ، ورأيت في الليل المقداد بن الأسود ، وعبادة بن الصامت ، وسلمان الفارسي ، وأبا ذر وأبا الهيثم بن التيهان ، وحذيفة بن اليمان . وإذا هم يريدون أن يعود الأمر شورى بين المهاجرين

وبلغ ذلك أبا بكر وعمر فأرسلا إلى أبي عبيدة بن الجراح وإلى المغيرة بن شعبة ، فسألهما عن الرأي ؛ فقال المغيرة : أرى أن تلقوا العباس فتجعلوا في هذا الأمر نصيباً له ولعقبه ؛ فتقطعوا بذلك ناحية علي بن أبي طالب . فانطلق أبو بكر وعمر وأبو عبيدة والمغيرة ، حتى دخلوا على العباس في الليلة الثانية من وفاة النبي صلى الله عليه وسلم ، فحمد أبو بكر الله وأثنى عليه وقال : إن الله ابتعث لكم محمداً صلى الله عليه وسلم نبياً ، وللمؤمنين ولياً ، فمن الله عليهم بكونه بين ظهرانيهم ، حتى اختار له ما عنده فخلى على الناس أمورهم ، ليختاروا لأنفسهم في مصلحتهم ، متفقين لا مختلفين ، فاختروني عليهم والياً ، ولأموارهم راعياً ؛ فتوليت ذلك عليهم ، وما أخاف بعون الله وتسديده وهناً ولا حيرةً ولا جبناً ، ' وما توفيقى إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب ' . وما انفك يبلغني عن طاعنٍ يقول بخلاف عامة المسلمين ، يتخذكم لجنئاً فتكونوا حصنه المنيع ، وخطبه البديع . فإما دخلتم فيما اجتمع عليه الناس ، أو صرفتموهم عما مالوا إليه ، وقد جئنا ونحن نريد أن نجعل لك في هذا الأمر نصيباً ، يكون لك ويمون لمن بعدك إذ كنت عم رسول الله صلى الله عليه وسلم . وإن كان الناس قد رأوا مكانك من رسول الله ومكان أصحابك فعدلوا هذا الأمر عنكم ، وعلى رسلكم بني هاشم ؛ فإن رسول الله (ص) منا ومنكم . فقال عمر : إي والله وأخرى أنا لم نأتكم حاجةً إليكم ، ولكننا كرهنا أن يكون الطعن فيما اجتمع عليه المسلمون منكم ، فيتفاقم الخطب بكم وبهم . فانظروا لأنفسكم ولعامتكم . فحمد الله العباس وأثنى عليه ثم قال : إن الله ابتعث محمداً (ص) - كما وصفت - نبياً . وللمؤمنين ولياً ، فمن الله به على كل حتى اختار له ما

عنده ، فخل الناس على أمرهم مختاروا لأنفسهم ، مصيبين للحق ، لا مائلين بزيغ الهوى . وإن كنت برسول الله (ص) طلبت فحقنا أخذت ، وإن كنت بالمؤمنين طلبت فنحن منهم ، ما تقدمنا في أمرهم فرطاً ، ولا حللنا وسطاً ، ولا برحنا سخطاً . وإن كان هذا الأمر إنما يجب لك بالمؤمنين فما وجب إذ كنا كارهين . وما أبعد قولك إنهم طعنوا عليك من قولك إنهم مالوا إليك وأما ما بذلت فإن يكن حَقك أعطيتناه فأمسكه عليه ، وإن يكن حق المؤمنين فليس لك أن تحكم فيه . وإن يكن حقنا لم نرض منك ببعضه دون بعض . وما أقول هذا أروم صرفك ، ولكن للحجة نصيبها من البيان . وأما قولك : إن رسول الله منا ومنكم ، فإن رسول الله (ص) كان من شجرة نحن أغصانها وأنتم جيرانها . وأما قولك : يا عمر إنك تخاف الناس علينا ، فهذا الذي تقدمتم به أول ذلك . والله المستعان

الأيبي، ابوسعد منصور بن الحسين (متوفى ٤٢١هـ)، نثر الدر في المحاضرات، ج ١، ص ٢٧٧، تحقيق: خالد عبد الغنى محفوظ، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م.

إبن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ١٣٧ و ١٣٨، تحقيق محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

ابوالفداء متوفى ٧٣٢

در كتاب المختصر في اخبار البشر، چنين نوشته شده است:

فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، واثال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزيير وعتبة بن أبي لهب وخالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسي وأبي ذر وعمار بن ياسر والبر بن عازب وأبي بن كعب ومالوا مع علي بن أبي طالب، وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف	عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن
عن أول الناس إيماناً وسابقه	وأعلم الناس بالقرآن والسنن
وآخر الناس عهداً بالنبى من	جبريل عون له في الغسل والكفن
من فيه ما فيهم لا يمترون به	وليس في القوم ما فيه من الحسن
وكذلك تخلف عن بيعة أبي بكر	أبو سفيان من بني أمية

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفى ٧٣٢هـ)، المختصر في أخبار البشر، ج ١، ص ١٩، طبق برنامجه الجامع الكبير

در تاریخ ابن الوردی نیز ابوذر در کنار افراد دیگری که از بیعت با ابوبکر بیعت نکردند ، ذکر شده است :

وبادروا 'سقیفة بنی ساعدة' فبايع عمر أبا بكر وأمثال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم ، والزبير ، وعتبة بن أبي لهب ، وخالد بن سعيد بن العاص ، والمقداد بن عمرو ، وسلمان الفارسي ، وأبو ذر ، وعمار بن ياسر ، والبراء بن عازب ، وأبي بن كعب ، وأبو سفيان من بني أمية ؛ ومالوا مع علي رضي الله عنهم وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف	عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن
عن أول الناس إيماناً وسابقة	واعلم الناس بالقرآن والسنن
وآخر الناس عهداً بالنبی ومن	جبريل عون له في الغسل والكفن
من فيه ما فيهم لا يمترون به	وليس في القوم ما لله فيه من الحسن

ابن الوردی ، زين الدين عمر بن مظفر (متوفای ۷۴۹هـ) ، تاریخ ابن الوردی ، ج ۱ ، ص ۱۳۴ ، ناشر : دار الكتب العلمية - لبنان /

بيروت ، الطبعة : الأولى ، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶م

عبد الملك شافعي متوفای ۱۱۱۱

عبد الملك شافعي در اين باره گوید:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب وابناه والزبير والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغيرهم وخالد بن سعيد بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فمنهم من أسرع بيعته ومنهم من تأخر حيناً إلا ما روى عن سعد بن عبادة فإنه لم يبايع أبا بكر ولا عمر إلى أن مات.

در آن روز سعد بن عبادة ، گروهی از خزرجیان ، علی علیه السلام ، و پسرانش ، زبیر ، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله ، بنی هاشم ، طلحه ، سلمان ، عمار ، ابوذ ، مقداد و غیر آنها و خالد از بیعت ابوبکر تخلف کردند سپس همه آنها بیعت کردند وعده ای از آنها با عجله وعده ای با تاخیر با ابوبکر بیعت کردند مگر سعد بن عبده که تا هنگام مرگش با ابوبکر و عمر بیعت نکرد.

العاصمی المکی ، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (متوفای ۱۱۱۱هـ) ، سمط النجوم العوالی فی انباء الأوائل والتوالی ، ج ۲ ،

ص ۳۳۲ ، تحقیق : عادل أحمد عبد الموجود - علی محمد معوض ، ناشر : دار الكتب العلمية.

مدارك شيعه :

شيخ صدوق نیز درباره مخالفت و اعتراض ابوذر به حزب سقيفه می نویسد:
.....ثم قام أبو ذر - رحمة الله عليه - فقال بعد أن حمد الله وأثنى عليه : أما بعد يا معشر المهاجرين والأنصار لقد علمتم وعلم خياركم أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : " الأمر لعلي عليه السلام بعدي ، ثم للحسن والحسين عليهما السلام ، ثم في أهل بيتي من ولد الحسين " فأطرحتم قول نبيكم . وتناسيتم ما أوعز إليكم ، واتبعتم الدنيا ، وتركتم نعيم الآخرة الباقية التي لا تهدم بنيانها ولا يزول نعيمها ، ولا يحزن أهلها ولا يموت سكانها وكذل الأمم التي كفرت بعد أنبيائها بدلت وغيرت فحاذيتموها حذو القذة بالقذة ، والنعل بالنعل ، فعمّا قليل تذوقون وبال أمركم وما الله بظلام للعبيد.

سپس ابو ذر (ره) برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: اما بعد، ای گروه مهاجران و انصار شما می دانید و نیکان شما می دانند که پیامبر خدا (ص) فرمود: کار خلافت پس از من مال علی (ع) سپس حسن و حسین، سپس در خاندان من از نسل حسین قرار دارد، شما سخن پیامبر خودتان را کنار گذاشتید و در آنچه به شما تأکید کرده بود خود را به فراموشی زدید؟ و تابع دنیا شدید و نعمت های آخرت را ترک کردید. همان جایی که سرای جاویدان است و بنیان آن خراب نمی شود و اهل آن اندوهگین نگردد و ساکنان آن نمی میرند، و چنین بودند امت هایی که پس از پیامبران شان کافر شدند و (دین خدا را) تبدیل کردند و تغییر دادند و شما دقیقاً همانند آنها شدید، به زودی وبال کارتان را خواهید چشید و خداوند بر بندگان شما ستمکار نیست.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی أكبر الغفاری، ناشر: جماعة

المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

در مخالفت ابوذر با حزب سقيفه همین بس که وی به جهت برگرداندن خلافت از ابوبکر با

صحابه مشورت کرد.

مناقب و فضائل ابوذر

خلق و خوي ابوذر مانند عیسی بن مریم بود:

در روایات زیادی اخلاق ابوذر به عیسی بن مریم تشبیه شده است که نشان از مقام بلند و درجه ولای وی است

طبرانی روایتی را درباره منزلت ابوذر چنین نقل می کند:

وَعَنْ إِبْرَاهِيمَ الْهَجْرِيِّ رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَرَّةٍ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَبِيهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ خَلْقًا وَخُلُقًا فَلْيَنْظُرْ إِلَى أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که خوش دارد به شبیه عیسی بن مردم در خلق و خوی نگاه کند پس به ابوذر نگاه کند.

الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد بن أبوب (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الكبير ج ۲، ص ۳۸۸، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م.

ابن سعد نیز روایتی را نقل می کند که تواضع ابوذر به تواضع عیسی تشبیه شده است:

قال أخبرنا يزيد بن هارون قال أخبرنا أبو أمية بن يعلى عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر من سره أن ينظر إلى تواضع عيسى بن مريم فليُنظر إلى أبي ذر.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ابو ذر می فرمود: آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده صاحب زبانی راستگوتر از ابوذر و نیکوکارتر نزد خداوند و کسی که دوست دارد به تواضع عیسی بن مریم (ع) نگاه کند به ابوذر بنگرد.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبدالله البصري (متوفای ۲۳۰هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۸، ناشر: دار صادر - بيروت

علامه مناوی نیز می نویسد:

عن أبي مسعود بلفظ: من سره أن ينظر إلى شبیه عيسى خلقا وخلقا فليُنظر إلى أبي ذر.

المناوي، محمد عبد الرؤوف بن علي بن زين العابدين (متوفای ۱۰۳۱هـ)، فيض القدير شرح الجامع الصغير ج ۶، ص ۳۸۸، ناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، ۱۳۵۶هـ

وی بعد از نقل این روایت می گوید:

قال الهيثمي: رجاله ثقات.

رجالش همه از ثقات هستند.

المناوي، محمد عبد الرؤوف بن علي بن زين العابدين (متوفای ۱۰۳۱هـ)، فيض القدير شرح الجامع الصغير ج ۶، ص ۳۸۸، ناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، ۱۳۵۶هـ

ابوذر مناقب فراوان دارد:

مناقب ابوذر آنقدر فراوان است که خود اهل سنت به فراوانی آن اعتراف کرده‌اند تا آنجا که

مبارکفوری چنین اقرار می کند:

ومناقبة كثيرة جدا.

مناقب ابوذر جدا فراوان است .

المباركفوري، أبو العلام محمد عبد الرحمن بن عبد الرحيم (متوفى ١٣٥٣هـ)، تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى ج ٢، ص ٢٥٩،

ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت

ابوذر از كبار و فضلاء صحابه است :

ابن اثير در اسد الغابه از ابوذر چنین یاد می کند:

وكان أبو ذر من كبار الصحابة وفضلائهم ، قديم الإسلام يقال : أسلم بعد أربعة وكان

خامساً ، ثم انصرف إلى بلاد قومه وأقام بها ، حتى قدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة.

ابوذر از بزرگان و فضلاء صحابه بودند و اسلام او هم قدیمی است که گفته شده است بعد از چهار نفر اسلام

آورد که او پنجمی بودند بعد به وطن خود برگشت تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه تشریف آوردند.

ابن اثير الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفى ٦٣٠هـ)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ٦، ص ١٠٧،

تحقيق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.

پیامبر(ص) هر آنچه برای خود می خواست برای سلمان نیز می خواست :

ذهبی در روایتی از پیامبر صلی الله علیه واله چنین می فرماید:

وقال النبي صلى الله عليه وسلم : يا أبا ذر إنني أراك ضعيفاً ، وإنني أحب لك ما أحب

لنفسى.

رسول خدا می فرماید: ای اباذر تو را ضعیف می بینم در حالی که من هر چیزی را که برای خودم دوست بدارم

برای تو نیز دوست دارم .

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج ٣،

ص ٤٠٦، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان / بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.

ابوذر صندوق علم پیامبر(ص) بود:

ذهبی در روایت چنین نقل می کند :

ثنا فضيل بن مرزوق، حدثني جيلة بنت مصفح ، عن حاطب قال : قال أبو ذر ما ترك

رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئاً مما صبه جبريل وميكائيل في صدره إلا وقد صبه في صدري.

حاطب نقل می کند که ابوذر گفت پیامبر صلی الله علیه وآله هیچ شیئی را جبرئیل و میکائیل بر صدرش

سرازیر نکرد مگر اینکه حضرت آن را سینه من سرازیر کرد.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج ٣،

ص ٤٠٨، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان / بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.

ابوذر از اعلام و زهاد صحابه بود:

صفدی در کتاب الوافی بالوفیات می گوید :

وهو من أعلام الصحابة وزهادهم المهاجرين.

او از اعلمتترین صحابه و زاهدترین مهاجرین بود.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (متوفای ۷۶۴هـ)، الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۴۹، تحقیق أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی،

ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - ۱۴۲۰هـ - ۲۰۰۰م

ابوذر راستگوترین فرد روی زمین :

در روایات فراوان از منابع اهل سنت نقل شده است که ابوذر صادقترین افراد در روی زمین بود

ابن ابی شیبیه از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نقل می کند :

حدثنا يزيد عن أبي أمية بن يعلى الثقفي عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء من ذي لهجة أصدق من أبي ذر

من سره أن ينظر إلى تواضع عيسى بن مريم فلينظر إلى أبي ذر.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ابو ذر می فرمود: آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده صاحب زبانی

راستگوتر از ابوذر و نیکوکارتر نزد خداوند و من شهادت می دهم که این دو جز به حق شهادت ندادند، و تو (ای

علی) نزد من از این دو راستگوتر و مقدم تر هستی و کسی که دوست دارد به تواضع عیسی بن مریم (ع) نگاه کند به

ابوذر بنگرد.

إبن أبی شیبیه الکوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای ۲۳۵ هـ)، الكتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۶، ص ۳۸۸، تحقیق: کمال

یوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹هـ

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبد الله البصري (متوفای ۲۳۰هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۸، ناشر: دار صادر - بیروت

احمد بن حنبل نیز این روایت را چنین نقل می کند:

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يحيى بن حماد ثنا أبو عوانة عن الأعمش ثنا عثمان بن عيسى

حَرَبِ الدِّيَلِيِّ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَظَلَّتْ

الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ مِنْ رَجُلٍ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْ أَبِي ذَرٍّ.

الشيخاني، ابو عبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۷۵، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر

عبدالحی نیز در این باره می نویسد:

أبو ذر جندب بن جنادة الغفاري صادق الإسلام واللسان قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء أصدق لهجة من أبي ذر.

طلحه گفت: به خدا سوگند که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که به ابوذر یفرمود: آسمان بر کسی سایه نیافکند و زمین به زیر پای کسی گسترده نشد که صادق تر و صریح الهجه تر از ابوذر باشد. من نیز شهادت می‌دهم که آن دو نفر به حق شهادت داده‌اند. و تو یا علی از آن دو نفر نیز صادق تری!

العکری الحنبلی، عبد الحی بن أحمد بن محمد (متوفای ۱۰۸۹هـ)، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ج ۱، ص ۳۹، تحقیق: عبد القادر الأرناؤوط، محمود الأرناؤوط، ناشر: دار بن کثیر - دمشق، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

آیا تخلف راستگوترین صحابه از بیعت ابوبکر دلالت بر دروغین بودن خلافت ابوبکر نمی‌کند؟

۸. جناب مقداد رضوان الله علیه

مقداد از جمله اصحابی است که با عدم بیعت خود، اجماعی بودن خلافت ابوبکر را با چالش

مواجه کرد

مدارك عدم بیعت جناب مقداد

یعقوبی متوفای ۲۹۲

در تاریخ یعقوبی، مقداد از مهاجرینی ذکر شده که از بیعت با ابوبکر تخلف کرده و به طرف علی علیه السلام متمایل شد :

تخلف عن بیعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار ، ومالوا مع علي بن أبي طالب ، منهم : العباس بن عبد المطلب ، والفضل بن العباس ، والزبير بن العوام بن العاص ، وخالد بن سعيد ، والمقداد بن عمرو ، وسلمان الفارسي ، وأبو ذر الغفاري ، وعمار بن ياسر ، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب .

اليعقوبی، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای ۲۹۲هـ)، تاریخ اليعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴، ناشر: دار صادر - بیروت.

ابو سعد أبي متوفای ۴۲۱

فاضل آبی در این باره می‌نویسد :

روی أحمد بن أبي طاهر في كتاب 'المتثور والمنظوم' بإسناد له عن البراء ابن عازب قال : لم أزل لبني هاشم محبا ؛ فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم تخوفت أن تتمالأ قريش علی إخراج هذا الأمر من بني هاشم ؛ فأخذني ما يأخذ الواله العجول مع ما في نفسي من الحزن لوفاة النبي صلی الله علیه وسلم - وقد ملأ الهاشميون بيتهم ، فكنت أتردد بينهم وبين المسجد

أُتفقد وجوه قريش ، فإني لكذلك إذ فقدت أبا بكر وعمر ، ثم لم ألبث إذ أنا بأبي قد أقبل في أهل السقيفة ، وهم يحتجزون الأزر الصنعانية ، لا يمرون بأحد إلا خطبوه ، فإذا عرفوه قدموه فمدوا يده ، فمسحوها على يد أبي بكر ، وقالوا له : بايع . شاء ذلك أو أبي ، فأنكرت عند ذلك عقلي ، وخرجت مسرعاً حتى انتهيت إلى بني هاشم - والباب مغلقٌ - فضربت الباب عليهم ضرباً عنيفاً ، وقلت : قد بايع الناس أبا بكر بن أبي قحافة . فقال العباس : ترحت أيديكم إلى آخر الدهر ؛ أما إني قد أمرتكم فعصيتموني . قال البراء : فمكثت أكابد ما في نفسي ، ورأيت في الليل **المقداد بن الأسود** ، وعبادة بن الصامت ، وسلمان الفارسي ، وأبا ذر وأبا الهيثم بن التيهان ، وحذيفة بن اليمان . وإذا هم يريدون أن يعود الأمر شورى بين المهاجرين .

الآبي، ابوسعد منصور بن الحسين (متوفى ٤٢١هـ)، نثر الدر في المحاضرات، ج ١، ص ٢٧٧، تحقيق: خالد عبد الغنى محفوظ، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م.
 ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ١٣٧ و١٣٨، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

ابو الفداء متوفى ٧٣٢

ابوالفداء نيز مى گوید:

فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، واثال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزيير وعتبة بن أبي لهب وخالد بن سعيد ابن العاص **والمقداد بن عمرو** وسلمان الفارسي وأبي ذر وعمار بن ياسر والبر بن عازب وأبي بن كعب ومالوا مع علي بن أبي طالب، وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن
 عن أول الناس إيماناً وسابقه
 وأعلم الناس بالقرآن والسنن
 جبريل عون له في الغسل والكفن
 من فيه ما فيهم لا يمترون به
 وليس في القوم ما فيه من الحسن
 وكذلك تخلف عن بيعة أبي بكر أبو سفيان من بني أمية

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفى ٧٣٢هـ)، المختصر في أخبار البشر، ج ١، ص ١٩، طبق برنامجه الجامع الكبير

ابو الوردى متوفى ٧٤٩

ابن الوردى در باره عدم حضور مقداد در سقيفه برای بيعت با ابوبكر اين چنين پرده بر مى دارد:

وبادروا 'سقيفة بني ساعدة' فبايع عمر أبا بكر وأمثال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم، والزبير، وعتبة بن أبي لهب، وخالد بن سعيد بن العاص، **والمقداد بن عمرو**، وسلمان الفارسي، وأبو ذر، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب، وأبو سفيان من بني أمية؛ ومالوا مع علي رضي الله عنهم وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف	عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن
عن أول الناس إيماناً وسابقة	واعلم الناس بالقرآن والسنن
وآخر الناس عهداً بالنبى ومن	جبريل عون له في الغسل والكفن
من فيه ما فيهم لا يمترون به	وليس في القوم ما لله فيه من الحسن

ابن الوردي، زين الدين عمر بن مظفر (متوفى ٧٤٩هـ)، تاريخ ابن الوردي، ج ١، ص ١٣٤، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م

عاصمي شافعي متوفى ١١١١

در کتاب سمط النجوم این چنین گزارش شده است:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب وابناه والزبير والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر **والمقداد** وغيرهم وخالد بن سعيد بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فمنهم من أسرع بيعته ومنهم من تأخر حيناً إلا ما روى عن سعد بن عبادة فإنه لم يبايع أبا بكر ولا عمر إلى أن مات.

در آن روز سعد بن عبادة، گروهی از خزرجیان، علی علیه السلام، و پسرانش، زبیر، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله، بنی هاشم، طلحه، سلمان، عمار، ابوذر، مقداد و غیر آنها و خالد از بیعت ابوبکر تخلف کردند سپس همه آنها بیعت کردند و عده ای از آنها با عجله و عده ای با تاخیر با ابوبکر بیعت کردند مگر سعد بن عبده که تا هنگام مرگش با ابوبکر و عمر بیعت نکرد.

العاصمی المکی، عبد الملك بن حسین بن عبد الملك الشافعی (متوفى ١١١١هـ)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج ٢، ص ٣٣٢، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود - علی محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية.

مخالفت جناب مقداد با بیعت ابوبکر در روایات شیعه:

مرحوم شیخ صدوق نیز درباره اعتراض و مخالفت مقداد با ابوبکر می نویسد:

...ثم قام المقداد بن الأسود - رحمة الله عليه - فقال : يا أبا بكر إربع على نفسك ، وقس شبرك بفترك وألزم بيتك ، وابك على خطيئتك فإن ذلك أسلم لك في حياتك ومماتك ، ورد هذا الامر إلى حيث جعله الله عز وجل ورسوله ولا تركز إلى الدنيا ولا يغرنك من قد ترى من أوعادها فعمما قليل تضمحل عنك دنياك ، ثم تصير إلى ربك فيجزيك بعملك وقد علمت أن هذا الامر لعلي عليه السلام وهو صاحبه بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وقد نصحتك إن قبلت نصحي.

سپس مقداد بن اسود (ره) برخاست و گفت: ای ابو بکر! از جایگاه خود تجاوز مکن و وجب خود را با اندازه میان انگشت ابهام و سبابه مقایسه کن (یعنی از حد خود تجاوز مکن) و به خطای خود گریه کن که این در زندگی و مرگ برای تو مناسب تر است و این کار را به آنجا که خدا و رسولش قرار داده بازگردان، به دنیا تکیه مکن و با فرومایگانی که می‌بینی، به خود مغرور مباش، به زودی دنیای تو خراب خواهد شد و به سوی پروردگارت بازخواهی گشت و او مطابق با عملت به تو جزا خواهد داد، تو خود می‌دانی که این کار از آن علی (ع) است و او پس از پیامبر صاحب آن است، همانا تو را نصیحت کردم، اگر تو نصیحت مرا بپذیری.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی اکبر الغفاری، ناشر: جماعة

المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

مقداد از جمله افرادی بود که با صحابه جهت برگردان خلافت از ابوبکر، با صحابه به شور

نشست

مقام و منزات جناب مقداد

خدا مقداد را دوست دارد :

در چند روایت از منابع اهل سنت، تصریح شده است که خدا چهار تن از صحابه را دوست دارد ترمذی روایتی را که سندش نیز حسن است در این باره چنین نقل می‌کند:

حدثنا إسماعيل بن موسى الفزاريُّ بن بنتِ السُّدِّيِّ حدثنا شريكٌ عن أبي ربيعةَ عن بن بريدةَ عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنَّ اللهَ أمرني بحبِّ أربعةٍ وأخبرني أنَّه يُحبُّهم قيل يا رسول الله سمِّهم لنا قال عليٌّ منهم يقول ذلك ثلاثاً وأبو ذرٍّ والمقدادُ وسلمانُ أمرني بحبِّهم وأخبرني أنَّه يُحبُّهم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: خدا بر من امر کرد که چهار نفر از اصحابم را دوست دارم و خبر داد که او هم آنها را دوست دارد گفته شد یا رسول الله نامشان را برایمان بگو؟ حضرت سه بار فرمود علی از آنها ست و ابوذر، مقداد و سلمان که خدا من را مأمور کرده که آنها را دوست بدارم و خبر هم داد که خود خدا آنها را دوست دارد.

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

ترمذی در پایان روایت را حسن دانسته و گوید:

قال هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ شَرِيكِ.

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

أحمد بن حنبل در مسند خود چنین روایت می کند:

حدثنا عبد الله حَدَّثَنِي أَبِي ثنا أَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ أَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي رَبِيعَةَ عَنْ بَنِي بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي أَرَى شَرِيكًا قَالَ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ عَلَيٌّ مِنْهُمْ وَأَبُو ذَرٍّ وَسَلْمَانُ وَالْمِقْدَادُ الْكَنْدِيُّ.

الشيخاني، ابو عبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۶، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر

بررسی سند این روایت قبلاً ذکر شد

سیوطی در جامع الاحادیث از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمودند:

نَزَلَ عَلَيَّ الرُّوحُ الْأَمِينُ فَحَدَّثَنِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ أَرْبَعَةً مِنْ أَصْحَابِي: عَلِيٌّ، وَسَلْمَانُ، وَأَبُو ذَرٍّ، وَالْمِقْدَادُ.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و از خدا بر من حدیث کرد که فرمودند: خداوند چهار تن از اصحاب را دوست دارد؛ علی علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد.

السيوطي، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفای ۹۱۱هـ)، جامع الاحادیث (الجامع الصغير وزواده والجامع الكبير)، ج ۷، ص ۴۷۹، طبق برنامه الجامع الكبير

ابو نعیم نیز در حلیه الاولیاء این روایت را این چنین نقل می کند:

حدثنا القاسم بن أحمد بن القاسم ثنا محمد بن الحسين الخثعمي ثنا عباد بن يعقوب ثنا موسى بن عمير ثنا أبو ربيعة الإيادي عن أبي بريدة عن أبيه رضي الله تعالى عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل علي الروح الأمين فحدثني أن الله تعالى يحب أربعة من أصحابي فقال له من حضر من هم يا رسول الله فقال علي وسلمان وأبو ذر والمقداد رضي الله تعالى عنهم.

الأصبهاني، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰هـ)، حلیه الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۱، ص ۱۹۰، ناشر: دار الكتاب العربی - بیروت، الطبعة: الرابعة، ۱۴۰۵هـ

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه این روایت را از ابن بریده چنین نقل می کند

وقد روي من حديث ابن بريدة ، عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : أمرني ربي بحب أربعة ، وأخبرني أنه يحبهم : علي ، وأبو ذر ، والمقداد ، وسلمان.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند : خدا من را مامور کرده است تا چهار نفر را دوست داشته باشم ؛ علی علیه السلام ، ابوذر ، مقداد و سلمان.

ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۸، ص ۱۹، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

بنابراین با عدم حضور مقداد در سقیفه برای بیعت با ابوبکر به این نتیجه می‌رسیم که اجماعی در سقیفه برای بیعت با ابوبکر نبوده است

مقداد از فضلاء و برگزیدگان صحابه بود:

ابن عبدالبر در الاستیعاب روایتی از ابن مسعود در باره فضیلت مقداد چنین نقل می‌کند :

قال ابن أبي شيبة حدثنا يحيى بن بكير حدثنا زائدة عن عاصم عن زر عن ابن مسعود قال أول من أظهر الإسلام سبعة فذكر منهم المقداد وكان من الفضلاء النجباء الكبار الخيار من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم.

ابن مسعود گوید: از جمله اولین افرادی هفت نفره‌ای که اسلام را آشکار کردند مقداد بود و از فضلاء و کبار و از برگزیده شدگان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله بود.

ابن عبد البر النمري القرطبي المالكي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳ هـ)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۴، ص ۱۴۸۱، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ

العینی الغیتابی الحنفی، بدر الدین ابو محمد محمود بن أحمد (متوفای ۸۵۵ هـ)، عمدة القاری شرح صحیح البخاری ج ۲۰، ص ۸۵ ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

مقداد از اولین کسانی بود که اسلام را اظهار کرد :

عینی از ابن مسعود نقل می‌کند :

وعن ابن مسعود : أن أول من أظهر الإسلام سبعة ، فذكر منهم المقداد.

ابن مسعود گوید : همانا اولین کسانی که اسلامشان را آشکار کردند هفت نفر بودند که مقداد نیز جزء آنها بود

العینی الغیتابی الحنفی، بدر الدین ابو محمد محمود بن أحمد (متوفای ۸۵۵ هـ)، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۲۰، ص ۸۵ ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

بهشت مشتاق مقداد است:

در روایتی پیامبر صلی الله علیه وآله چند تن از اصحاب که مقداد نیز از آنان بود، را نام می‌برد که بهشت مشتاق و در انتظار آنها است

ابی نعیم اصفهانی از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل می‌کند:

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن ثنا جعفر بن محمد بن عيسى ثنا محمد ابن حميد ثنا إبراهيم بن المختار ثنا عمران بن وهب الطائي عن أنس بن مالك سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول : اشتاقت الجنة إلى أربعة : علي والمقداد وعمار وسلمان.

بهشت مشتاق چهار نفر است : علی علیه السلام ، مقداد ، عمار و سلمان.

الأصبهاني، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰هـ)، معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۱۳۲۹، طبق برنامه الجامع الكبير.

۹. جناب عمار رضوان الله عليه

حضرت عمار از جمله کسانی بود که به همراه بنی هاشم و اصحاب، از بیعت با ابوبکر مخالفت

کرد

مدارك مخالفت حضرت عمار با بیعت ابوبکر

يعقوبي متوفاي ۲۹۲

در کتاب یعقوبی در باب سقیفه بنی ساعده و بیعت ابابکر، گروه زیادی را ذکر می‌کند که در سقیفه برای بیعت حاضر نشدند از جمله آنها عمار است که یعقوبی در این باره گوید:

تخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار ، ومالوا مع علي بن أبي طالب ، منهم : العباس بن عبد المطلب ، والفضل بن العباس ، والزيير بن العوام بن العاص ، وخالد بن سعيد ، والمقداد بن عمرو ، وسلمان الفارسي ، وأبو ذر الغفاري ، وعمار بن ياسر ، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب .

اليعقوبي، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای ۲۹۲هـ)، تاريخ اليعقوبي، ج ۲، ص ۱۲۴، ناشر: دار صادر -

بيروت.

ابو الفداء متوفاي ۷۳۲

در کتاب المختصر نیز عدم بیعت عمار این چنین نقل شده است:

فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، وانثال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزيير وعتبة بن أبي لهب وخالد بن سعيد ابن

العاص والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسي وأبي ذر وعمار بن ياسر والبر بن عازب وأبي بن كعب ومالوا مع علي بن أبي طالب، وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف
عن أول الناس إيماناً وسابقه
وآخر الناس عهداً بالنبي من
من فيه ما فيهم لا يمترون به
وكذلك تخلف عن بيعة أبي
عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن
وأعلم الناس بالقرآن والسنن
جبريل عون له في الغسل والكفن
وليس في القوم ما فيه من الحسن
بكر أبو سفيان من بني أمية

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفى ٧٣٢هـ)، المختصر في أخبار البشر، ج ١، ص ١٩، طبق برنامجه الجامع الكبير

ابن الوردي متوفى ٧٤٩

ابن الوردي مورخ مشهور اهل سنت، تخلف عمار را چنین نقل کرده است :
وبادروا 'سقيفة بني ساعدة' فبايع عمر أبا بكر وأمثال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم، والزيبر، وعتبة بن أبي لهب، وخالد بن سعيد بن العاص، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب، وأبو سفيان من بني أمية؛ ومالوا مع علي رضي الله عنهم وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف
عن أول الناس إيماناً وسابقة
وآخر الناس عهداً بالنبي ومن
من فيه ما فيهم لا يمترون به
عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن
وأعلم الناس بالقرآن والسنن
جبريل عون له في الغسل والكفن
وليس في القوم ما لله فيه من الحسن

ابن الوردي، زين الدين عمر بن مظفر (متوفى ٧٤٩هـ)، تاريخ ابن الوردي، ج ١، ص ١٣٤، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان /

بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م

عبد الملك شافعي متوفى ١١١١

عبد المالک شافعی در این باره می گوید:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب وابناه والزيبر والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد

وغيرهم وخالد بن سعيد بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فمنهم من أسرع بيعته ومنهم من تأخر حيناً إلا ما روى عن سعد بن عبادَةَ فإنه لم يبايع أباً بكر ولا عمر إلى أن مات.

العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (متوفى ١١١هـ)، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، ج ٢، ص ٣٣٢، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود - علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية.

عدم بيعت وي در كتب علمای شیعه

مرحوم شیخ صدوق می نویسد:

...ثم قام عمار بن ياسر فقال : يا أبا بكر لا تجعل لنفسك حقاً جعله الله عز وجل لغيرك ، ولا تكن أول من عصى رسول الله صلى الله عليه وآله وخالفه في أهل بيته واردد الحق إلى أهله تخف ظهرك وتقل وزرك وتلقى رسول الله صلى الله عليه وآله وهو عنك راض ، ثم يصير إلى الرحمن فيحاسبك بعملك ويسألك عما فعلت .

سپس عمار یاسر برخاست و گفت: ای ابو بکر! برای خود حقی را قرار مده که خدا آن را به غیر تو داده است و نخستین کسی مباش که پیامبر خدا (ص) را نافرمانی کرد و در باره خاندان او به مخالفت برخاست و حق را به اهل آن برگردان تا بار تو سبک شود و وبال تو کم گردد و در حالی با پیامبر ملاقات کنی که او از تو راضی است، سپس به سوی خداوند رحمان بازگردی، و او تو را مطابق عملت محاسبه کند و از آنچه کرده‌ای از تو پرسد.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱ - ۴۶۵، تحقیق: علی أكبر الغفاری، ناشر: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

مقام و منزلت حضرت عمار

بهشت مشتاق عمار است:

در روایتی پیامبر صلی الله علیه وآله چند تن از اصحاب که عمار نیز از آنان است، را نام می برد که بهشت مشتاق و در انتظار آنها است

ترمذی روایتی را در این باره نقل کرده و آن را حسن دانسته است:

حدثنا سُفْيَانُ بن وَكَيْعٍ حَدَّثَنَا أَبِي عن الْحَسَنِ بنِ صَالِحٍ عن أَبِي رِبِيعَةَ الأيادي عن الْحَسَنِ عن أَنَسِ بنِ مَالِكٍ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إِنَّ الْجَنَّةَ لَتَشْتاقُ إِلَى ثَلَاثَةِ عَلِيٍّ وَعَمَّارٍ وَسَلْمَانَ قال هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا من حَدِيثِ الْحَسَنِ بنِ صَالِحٍ.

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۷، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

ابی نعیم اصفهانی از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل می کند:

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن ثنا جعفر بن محمد بن عيسى ثنا محمد ابن حميد ثنا إبراهيم بن المختار ثنا عمران بن وهب الطائي عن أنس بن مالك سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول : اشتاقت الجنة إلى أربعة : علي والمقداد وعمار وسلمان.

بهشت مشتاق چهار نفر است : علی علیه السلام ، مقداد ، عمارو سلمان.

الأصبهاني، ابو نعيم أحمد بن عبد الله (متوفى ٤٣٠هـ)، معرفة الصحابة، ج ٣، ص ١٣٢٩، طبق برنامہ الجامع الكبير.

ابن ابى الحديد نیز در شرح نهج البلاغه چنین از ابن عمر روایت می کند:

قال أبو عمر : ومن حديث أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم : اشتاقت الجنة إلى أربعة :

علي ، وعمار ، وسلمان ، وبلال.

انس از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمودند: بهشت مشتاق چهار نفر است : علی علیه السلام ،

عمار، سلمان و مقداد

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ١٠، ص

٦١، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

ابن منظور همین روایت را از حذیفه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

وفي حديث آخر عن حذيفة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: " اشتاقت

الجنة إلى أربعة: علي، وسلمان، وأبي ذر، وعمار بن ياسر،

ابن منظور الأفریقی المصری ، محمد بن مکرم (المتوفى : ٧١١هـ) ، مختصر تاریخ دمشق ج ٣ ، ص ٣٣٨ ، جامع الكبير

ابن منظور مصری ، متقی هندی و هیثمی در یک حدیث طولانی دیگر، این روایت را این

چنین ذکر می کنند:

قال: فأتاه جبريل فقال له: يا محمد، إن الجنة لتشتاق لثلاثة من أصحابك، وعنده أنس بن

مالك، فرجا أن يكون لبعض الأنصار. قال: فأراد أن يسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عنهم

فهابه، فخرج فلقي أبا بكر رضي الله عنه فقال: يا أبا بكر، إني كنت عند رسول الله صلى الله عليه

وسلم آنفاً فأتاه جبريل فقال: إن الجنة لتشتاق إلى ثلاثة من أصحابك، فرجوت أن يكون لبعض

الأنصار فهبته أن أسأله، فهل لك أن تدخل على نبي الله صلى الله عليه وسلم فتسأله؟ فقال: إني

أخاف أن أسأله فلا أكون منهم ويشمت بي قومي، ثم لقي عمر بن الخطاب فقال له مثل قول أبي

بكر، قال: فلقي علياً فقال له علي: نعم، إن كنت منهم فأحمد الله، وإن لم أكن منهم فحمدت الله،

فدخل على نبي الله صلى الله عليه وسلم فقال: أن أنساً حدثني أنه كان عندك آنفاً وإن جبريل أتاك

فقال: يا محمد: أن الجنة لتشتاق إلى ثلاثة من أصحابك، فمن هم يا نبي الله؟ قال: أنت منهم يا علي، وعمار بن ياسر، وسيشهد معك مشاهد بيناً فضلها عظيماً خيراً، وسلمان وهو منا أهل البيت، وهو ناصح فاتخذة لنفسك.

در یکی از دیدارهایی که «جبرئیل» با رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشت، گفت: ای محمد! بهشت مشتاق دیدار سه تن از اصحاب تو هست. هنگامی که این گفتگو به میان آمد، «انس بن مالک» حضور داشت و از جریان اطلاع یافت و امیدوار بود که یکی از انصار از آنها به شمار آید. برای اینکه به امید خود اطمینان حاصل کند تصمیم گرفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسد آنهایی که بهشت مشتاق لقای ایشان است، چه کسانی هستند؟ لیکن ابهت مقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع از آن بود که وی سؤال خود را مطرح کند. ملاقاتی با «ابو بکر» کرد و جریان را به این شرح به او اطلاع داد: حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بودم که «جبرئیل» نازل شد و گفت: بهشت مشتاق دیدار سه تن از صحابه شماست. من آرزو می‌کردم که بعضی از انصار از همان بهشتیانی باشند که بهشت مشتاق دیدارشان است. ولیکن ابهت مقام مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع از آن شد که این سؤال را با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح نمایم، آیا از تو برمی‌آید با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ملاقات کنی و سؤال کنی آنان چه کسانی هستند؟ «ابو بکر» گفت: بیم آن دارم که هرگاه حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شوم و چنان سؤالی مطرح کنم و خود من هم از آنها بشمار نیایم، برای همیشه مورد ملامت قوم خود گردم؟! «انس» که از وی ناامید شد، با «عمر» ملاقات کرد و او هم همان پاسخی را داد که «ابوبکر» اظهار کرده بود. «انس» که از خواسته خویش دست بردار نبود، با علی علیه السلام ملاقات کرده و جریان را به عرض مبارک تقدیم داشت. علی علیه السلام فرمود: البته این سؤال را از حضرت خواهم کرد که اگر خودم از آنها بشمار آمدم، از خدا سپاسگزاری می‌کنم و اگر از آنها به حساب نیامدم، باز هم از خدا سپاسگزارم! بدین جهت بود که حضرت علی علیه السلام بحضور مبارک شرفیاب شد و عرضه داشت: یا رسول الله! «انس» به من چنین اطلاع داده است که به تازگی حضور شما شرفیاب بوده و در همان لحظه «جبرئیل» نازل شده و گفته که بهشت مشتاق دیدار سه تن از اصحاب شماست، اینک، یا نبی الله! آنها را برای ما معرفی فرما؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو یکی از آن سه تن هستی و یکی هم «عمار بن یاسر» است که بزودی در کارزارها تو را همراهی می‌نماید که فضل آن جهادها آشکار است و خیر و برکت آنها بسیار بزرگ می‌باشد؛ نفر سوم «سلمان» است که از ما اهل بیت می‌باشد و او شخص خیرخواهی است پس او را برای خودت نگهدار.

بن منظور الأفریقی المصری، محمد بن مکرم (المتوفی: ۷۱۱هـ)، مختصر تاریخ دمشق ج ۳، ص ۳۳۹، جامع الکبیر

الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین (متوفای ۹۷۵هـ)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۳، ص ۱۱۲ تحقیق: محمود

عمر الدمیاطی، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م

الهیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۱۷، ناشر: دار الریان للتراث/

دار الکتب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷هـ

حور العين مشتاق عمار است:

نه تنها بهشت مشتاق دیدار سلمان فارسی است بلکه حور العين نیز برای دیدار او لحظه شماری می‌کند

هیثمی از پیامبر صلی الله علیه واله در این باره چنین نقل می‌کند:

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلاثة تشتاق إليهم الحور العين علي وعمار وسلمان.

پیامبر صلی الله علیه واله فرمودند: حور العين مشتاق سه نفر است: علی علیه السلام، عمار و سلمان الهیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۴۴، ناشر: دار الریان للتراث/ دار الكتاب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ هـ

وی بعد از نقل این روایت گوید:

رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحيح غير أبي ربيعة الإيادي وقد حسن الترمذي حديثه.

این را طبرانی نقل کرده است و رجالش همه صحیح است مگر ابی ربیع که ترمذی حدیث او را حسن دانسته است

الهیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۴۴، ناشر: دار الریان للتراث/ دار الكتاب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ هـ

ابی نعیم اصفهانی در معرفة الصحابه نیز این روایت چنین آورده است:

ورواه سلمة بن الفضل الأبرش عن عمران مثله . وروى الحسن بن صالح عن أبي ربيعة عن

الحسن عن أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال : ثلاثة تشتاق إليهم الحور : علي وعمار وسلمان.

الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰ هـ)، معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۱۳۲۹، طبق برنامه الجامع الكبير

عمار ملاك حق در هنگام فتنه است :

طبرانی روایتی را درباره عمار از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نقل می‌کند:

حدثنا محمد بن عبد الله الحَضْرَمِيُّ ثنا ضَرَّارُ بْنُ صُرْدٍ ثنا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَمَّارِ الدُّهْنِيِّ

عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ كَانَ بِنِ سُمِّيَةَ مَعَ الْحَقِّ .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه مردم در چیزی اختلاف کردند سراغ پسر سمیه بروند که او با حق

است

الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد بن أبوب (متوفای ۳۶۰ هـ)، المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۷۶، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی،

ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴ هـ - ۱۹۸۳ م.

ابن عبدالبر نیز می نویسد

وقال أبو مسعود وطائفة لحذيفة حين احتضر وأعيد ذكر الفتنة إذا اختلف الناس بمن تأمرنا

قال عليكم بآبن سمية فإنه لن يفارق الحق حتى يموت أو قال فإنه يدور مع الحق حيث دار.

ابن مسعود و طائفه ای هنگام احتضار حذیفه به او گفتند هنگام فتنه و اختلاف بین مردم به چه کسی ما را ارجاع می دهی گفت: بر شما باد به پسر سمیه؛ زیرا او از حق جدا نمی شود تا مادامی که بمیرد یا گفت همانا او به دور حق می چرخد هر کجا که حق بچرخد.

ابن عبد البر النمري القرطبي المالكي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳هـ)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۱۱۳۹، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ.
ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۰، ص ۶۲، تحقیق محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

دشمنی و خشم عمار، دشمنی و خشم خداست:

یکی از ویژگی های منحصر به فرد عمار، این است که خشم و غضب او، ملاک خشم و غضب خدا قرار گرفته شده است که اینجا پیروان سقیفه باید پاسخ بدهند که خشم و عدم بیعت عمار با ابوبکر آیا همان خشم و غضب خدا هست یا نیست؟

ابن ابی شیبیه در این باره چنین نقل می کند:

حدثنا يزيد بن هارون قال أخبرنا العوام بن حوشب عن سلمة بن كهيل عن علقمة عن

خالد بن الوليد قال كان بيني وبين عمار كلام فانطلق عمار يشكوني إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يشكوني فجعل عمار لا يزيدني إلا غلظة ورسول الله صلى الله عليه وسلم ساكت فبكي عمار وقال يا رسول الله ألا تسمعه قال فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه فقال من عادى عمارا عاداه الله ومن أبغض عمارا أبغضه الله قال فخرجت فما

كان شيء أبغض إلى من غضب عمار فلقيته فرضي.

خالد بن ولید روایت می کند که در یکی از اوقات، میان من و «عمار» گفتگوئی شد و به او پرخاش کردم. «عمار» بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و از من شکایت کرد. طولی نکشید به بحضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم عمار که داشت شکایت من را می کرد بر خشمش هم افزوده می شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنان ساکت بود که عمار گریه کرد و گفت یا رسول الله آیا صدای او را نمی شنوی؟ در اینجا حضرت سرش را بالا گرفت و فرمودند هر کیس عمار را دشمن بدارد خدا را دشمن دانسته و هر کس بر عمار خشم کند خدا را به خشم آورده است خالد گوید پس از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج

شدم درحالی که هیچ چیز نزد من از این مبعوضتر نبود که کسی بر عمار خشم کند لذا عمار را دیدم (رضایت گرفتم) او هم راضی شد.

این آبی شبیه الکوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای ۲۳۵ هـ)، کتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۶، ص ۳۸۶، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹ هـ

حاکم نیشابوری نیز این روایت را چنین نقل می کند:

أخبرنا أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبي بمرو ثنا سعيد بن مسعود ثنا يزيد بن هارون ثنا العوام بن حوشب حدثني سلمة بن كهيل عن علقمة عن خالد بن الوليد قال كان بيني وبين عمار بن ياسر كلام فأغلظت له فانطلق عمار يشكوني إلى النبي صلى الله عليه وسلم فجاء خالد وهو يشكوه فجعل يغلظ له ولا يزيده إلا غلظة والنبي صلى الله عليه وسلم ساكت فبكى عمار وقال يا رسول الله ألا تراه قال فرفع النبي صلى الله عليه وسلم رأسه وقال من عادى عمارا عاداه الله ومن أبغض عماراً أبغضه الله قال خالد فخرجت فما كان شيء أحب إلي من رضى عمار فلقيته فرضي حديث العوام بن الحوشب.

الحاكم النيسابوري، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۴۱، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م

حاکم بعداز نقل این حدیث می گوید:

هذا حديث صحيح الإسناد على شرط الشيخين.

الحاكم النيسابوري، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۴۱، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م

ابن ابی الحدید از پیامبر صلی الله علیه واله چنین نقل می کند:

قال أبو عمر: ومن حديث خالد بن الوليد، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: 'من

أبغض عماراً أبغضه الله' فما زلت أحبه من يومئذ.

خالد گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که عمار به خشم آورد خدا از به خشم آورده است بخاطر همین من او را از آن روزی که حضرت این جمله را گفتند دوست دارم.

این آبی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۰، ص ۶۱، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

ابن عبد البر النمري القرطبي المالكي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳ هـ)، الاستيعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۱۱۳۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ

ابن اثیر نیز در اسد الغابة چنین روایت می کند:

أَبَانًا أَبُو يَاسِرِ بْنِ أَبِي حَبَةَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ : حَدَّثَنِي أَبِي ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ ، حَدَّثَنَا الْعَوَّامُ يَعْنِي بَنَ حَوْشِبَ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ ، عَنْ عُلْقَمَةَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ : كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ عِمَارِ كَلَامٍ ، فَأَغْلَظْتُ لَهُ فِي الْقَوْلِ ، فَاَنْطَلَقَ عِمَارٌ يَشْكُونِي إِلَى النَّبِيِّ ، فَجَاءَ خَالِدٌ وَهُوَ يَشْكُوهُ إِلَى النَّبِيِّ ، قَالَ : فَجَعَلَ يَغْلِظُ لَهُ ، وَلَا يَزِيدُهُ إِلَّا غَلْظَةً ، وَالنَّبِيُّ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ ، فَبَكَى عِمَارٌ وَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَا تَرَاهُ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ رَأْسَهُ وَقَالَ : مَنْ عَادَى عِمَارًا عَادَاهُ اللَّهُ ، وَمَنْ أَبْغَضَ عِمَارًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ . قَالَ خَالِدٌ : فَخَرَجْتُ فَمَا كَانَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ رِضَا عِمَارٍ ، فَلَقِيْتَهُ فَرَضِي .

ابن أثير الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفى ٦٣٠هـ)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ٤، ص ١٤٢، تحقيق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.

ذهبي نیز چنین نقل می کند:

وقال سلمة بن كهيل ، عن علقمة ، عن خالد بن الوليد قال : كان بيني وبين عمار كلام ، فأغلظت له ، فشكاني إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ، فقال : من عادى عماراً عاداه الله ، ومن أبغض عماراً أبغضه الله . رواه أحمد في مسنده ، عن يزيد بن هارون ، ثنا العوام عنه .

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج ٣، ص ٥٧٤، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.

مسند احمد نیز این روایت را باسند صحیح چنین نقل کرده است :

١٦٨٦٠ - حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يزيد بن هارون انا العوام بن حوشب عن سلمة بن كهيل عن علقمة عن خالد بن الوليد قال : كان بيني وبين عمار بن ياسر كلام فأغلظت له في القول فانطلق عمار يشكوني إلى النبي صلى الله عليه و سلم فجاء خالد وهو يشكوه إلى النبي صلى الله عليه و سلم قال فجعل يغلظ له ولا يزيد الا غلظة والنبي صلى الله عليه و سلم ساكت لا يتكلم فبكى عمار وقال يا رسول الله ألا تراه فرفع رسول الله صلى الله عليه و سلم رأسه وقال من عادى عمارا عاداه الله ومن أبغض عمارا أبغضه الله قال خالد فخرجت فما كان شيء أحب إلى من رضا عمار فلقيته فرضى قال عبد الله سمعته من أبي مرتين.

أبو عبدالله الشيباني، أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ٤، ص ٨٩، الناشر: مؤسسة قرطبة - القاهرة

شيعيب ارنوؤط نیز این روایت را تصحیح کرده است

تعليق شعيب الأرنؤوط : حديث صحيح وهذا إسناد اختلف فيه على سلمة بن كهيل : وهو

الحضرم.

أبو عبدالله الشيباني، أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ٤، ص ٨٩، الناشر : مؤسسة قرطبة - القاهرة

عمار مع الحق و الحق مع عمار:

یکی از بزرگترین فضیلت که در روایات فراوان برای عمار ذکر شده است، حق مدار بودن عمار است که این صفت بعد برای هیچ یک از اصحاب به غیر از حضرت علی علیه السلام نقل نشده است ابن کثیر در این باره از پیامبر صلی الله علیه وآله چنین روایت می کند:

قال وسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعمار يا عمار تقتلك الفئة الباغية وأنت

مذ ذاك **مع الحق والحق معك يا عمار بن ياسر .**

راوی گوید از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که شنیدم حضرت به عمار فرمود : تو را فئه باغیه می کشند در حالی تو در ان زمان بر حقی و حق نیز باتوست ای عمار

ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء إسماعیل بن عمر القرشی (متوفای ٧٧٤هـ)، البداية والنهاية ج ٧، ص ٣٠٧، ناشر: دار الفكر - بیروت -

١٤٠١هـ

کمال الدین عمر بن أحمد بن أبی جرادة (متوفای ٦٦٠هـ)، بغية الطلب في تاريخ حلب ج ١، ص ٢٩٢، تحقیق: د. سهیل زکار، ناشر:

دار الفكر - بیروت

سیوطی نیز در این درباره از حضرت علی علیه هنگام کشته شدن عمار السلام چنین نقل می کند:

قَالَ عَلِيٌّ حِينَ قُتِلَ عَمَّارٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ أَمْرًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَعْظُمَ عَلَيْهِ قَتْلُ ابْنِ يَاسِرٍ وَتَدَخُلُ عَلَيْهِ الْمُصِيبَةُ الْمُوجِبَةُ لَغَيْرِ رَشِيدٍ، رَحِمَ اللَّهُ عَمَّارًا يَوْمَ أَسْلَمَ، وَرَحِمَ اللَّهُ عَمَّارًا يَوْمَ قُتِلَ، وَرَحِمَ اللَّهُ عَمَّارًا يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا لَقَدْ رَأَيْتُ عَمَّارًا، وَمَا يُذَكَّرُ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ أَرْبَعَةً إِلَّا كَانَ رَابِعًا، وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا خَامِسًا، وَمَا كَانَ أَحَدٌ مِنْ قُدَمَاءِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ يَشْكُ أَنْ عَمَّارًا قَدْ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ وَلَا اثْنَيْنِ، فَهَنِينًا لِعَمَّارٍ بِالْجَنَّةِ وَلَقَدْ قِيلَ: إِنَّ عَمَّارًا مَعَ الْحَقِّ،

وَالْحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ، عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ، وَقَاتِلُ عَمَّارٍ فِي النَّارِ.

چون عمار کشته شد، علی علیه السلام فرمود: هر مسلمانی که از مرگ عمار متأثر و افسرده نشود و آن را بزرگ نشمرد رشید نیست، خداوند عمار را رحمت کند در آن روزی که اسلام آورد و خدایش رحمت کناد در روزی که کشته شد و خدایش رحمت کناد در روزی که برانگیخته می شود. من عمار را در آن هنگام دیدم که اگر چهار تن از اصحاب رسول خدا یاد می شدند او نفر چهارم بود و اگر پنج تن یاد می شدند او نفر پنجم بود، هیچ یک از اصحاب

قدیمی پیامبر (ص) در اینکه بهشت برای عمار واجب است تردید ندارد و در یک مورد و دو مورد نبوده که بهشت بر او واجب شده است، و بهشت بر او گوارا باد . و گفته شده است که عمار همواره با حق و حق با عمار است و عمار هر جا که حق باشد او هم همراه آن است و کشنده عمار در آتش است.

السیوطی، جلال الدین أبو الفضل عبد الرحمن بن أبی بکر (متوفای ۹۱۱هـ)، جامع الاحادیث (الجامع الصغير وزواده والجامع الكبير)، ج ۲۱، ص ۶۱، طبق برنامه الجامع الكبير.

بلاذری در أنساب الأشراف از حضرت علی علیه السلام چنین نقل می کند:

وقال علي عليه السلام.....: فهنيئا له الجنة، **عمار مع الحق أين دار،** وقاتل عمار في النار.

حضرت فرمودند: بهشت گوارای عمار باد، عمار باحق است و هرکجا که بچرخد و قاتل عمار در آتش است
البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای ۲۷۹هـ)، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۷۶، طبق برنامه الجامع الكبير.

طبرانی نیز در المعجم الكبير نقل چنین می نویسد:

حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا ضرار بن صرد ثنا علي بن هاشم عن عمارة الدهني
عن سالم بن أبي الجعد عن علقمة عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا اختلف
الناس كان بن سمية مع الحق.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه مردم در چیزی اختلاف کردند سراغ پسر سمیه بروند که او با حق است.

الطبرانی، ابوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيوب (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۷۶، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م.

ابن اثیر نیز این روایت را ابن مسعود نقل می کند:

وروی البيهقي عن الحاكم وغيره عن الأصم عن أبي بكر محمد بن إسحاق الصنعاني عن
أبي الجواب عن عمار بن زريق عن عمار الذهبي عن سالم بن أبي الجعد عن ابن مسعود قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعمار إذا اختلف الناس كان ابن سمية مع الحق.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: زمانی که مردم اختلاف کردند حق با عمار است.

ابن كثير الدمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفای ۷۷۴هـ)، البداية والنهاية ج ۷، ص ۲۷۱، ناشر: دار الفكر - بيروت -

۱۴۰۱هـ

عمار بهترین امر را اختیار می کند:

ذهبی در روایت صحیحی که عایشه راوی آن است، چنین نقل می کند:

وعن عائشة قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: عمار ما عرض عليه أمران إلا

أختر أَرشدهما .

عایشه از گوید پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند : دو چیز بر عمار عرضه نشود مگر اینکه بهترین را برگزیند.
الذهبی الشافعی، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج ۳، ص ۵۷۵، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربی - لبنان / بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م.

وی در ادامه حدیث می نویسد:

أخرجه النسائي والترمذي ، وإسناده صحيح .

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج ۳، ص ۵۷۵، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربی - لبنان / بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م.

عمار از نجیبان بود:

هنگامی که عمر عمار را به عنوان امیر به کوفه فرستاد در نامه ای که نشان از نصب او به عنوان به والی اهل کوفه بود، از او به نجبای اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله یاد کرده است
زهری در این باره می نویسد:

قال أخبرنا وكيع بن الجراح عن سفیان عن أبي إسحاق عن حارثة بن مضرب قال قرئ علينا كتاب عمر بن الخطاب أما بعد فإني بعثت إليكم عمار بن ياسر أميراً وابن مسعود معلماً ووزيراً وقد جعلت علي بيت مالكم وإنهما لمن النجباء من أصحاب محمد من أهل بدر فاسمعوا لهما وأطيعوا واقتدوا بهما.

وكيع بن جراح از سفیان، از ابو اسحاق، از حارثة بن مضرب نقل می کند که می گفته است* نامه عمر بن خطاب را برای ما خواندند که در آن نوشته شده بود، من عمار بن یاسر را به امیری و ابن مسعود را به وزیری و معلمی برای شما فرستادم. ابن مسعود را بر بیت المال شما هم گماشتم و این دو از اصحاب نجیب رسول خدا (ص) و از شرکت کنندگان در بدرند، سخن آن دو را بشنوید و از آن دو اطاعت کنید و به آنها اقتدا کنید.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبد الله البصري (متوفای ۲۳۰ هـ)، الطبقات الكبرى ج ۳، ص ۲۵۵، ناشر: دار صادر - بیروت.

ابن ابی الحديد نیز در این باره می نویسد:

قال أبو عمر : وقد روى حارثة بن المضرب : قرأت كتاب عمر إلى أهل الكوفة : أما بعد ، فإني بعثت إليكم عماراً أميراً ، وعبد الله بن مسعود معلماً ووزيراً ، وهما من النجباء ، من أصحاب محمد ، فاسمعوا لهما ، واقتدوا كما.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۰، ص ۶۲، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

هرکس عمار را سب کند خدا نیز او را سب می کند:

در روایاتی فراوان پیامبر صلی الله علیه وآله دشنام دادن به عمار را عین دشنام دادند به خدا دانسته است

حاکم نیشابوری در روایت صحیحی چنین نقل می کند:

۵۶۶۷ حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا إبراهيم بن مرزوق ثنا أبو داود الطيالسي ثنا شعبة أخبرني سلمة بن كهيل سمعت محمد بن عبد الرحمن بن يزيد عن أبيه عن الأشتر عن خالد بن الوليد قال كان بيني وبين عمار شيء فشكوته إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم **من يسب عمارا يسبه الله** ومن يعاد عمارا يعاده الله.

خالد گوید بین من و عمار اختلافی افتاد پس من به حضرت شکایت کردم که پیامبر صلی الله علی وآله فرمودند: هر کس به عمار دشنام دهد خدا او را دشنام خواهد داد و هر که با عمار دشمنی ورزد خدا با او دشمنی خواهد ورزد

المستدرک علی الصحیحین و بذیله التلخیص للحافظ الذهبی، ج ۳، ص ۴۳۹، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریفه، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۴۲هـ

و در ادامه می گوید:

صحیح الإسناد ولم یخرجاه

المستدرک علی الصحیحین و بذیله التلخیص للحافظ الذهبی، ج ۳، ص ۴۳۹، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریفه، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۴۲هـ

نسائی نیز در روایتی چنین نقل می کند:

أخبرنا محمد بن غيلان قال أنا أبو داود عن شعبة عن سلمة قال سمعت محمد بن عبد الرحمن بن يزيد يحدث عن أبيه عن الأشتر عن خالد بن الوليد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **من يعاد عمارا يعاده الله** ومن يسب عمارا يسبه الله.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که با عمار دشمنی ورزد خدای عزّ و جلّ با او دشمنی خواهد ورزید هر کس به عمار دشنام دهد خدا او را دشنام خواهد داد.

النسائی، ابوعبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي (متوفای ۳۰۳ هـ)، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۷۴، تحقیق: د.عبد الغفار سليمان البنداری، سید کسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱.

طبری نیز چنین نقل می کند:

فقال رسول الله يا خالد لا تسب عمارا فإنه من **سب عمارا سبه الله** ومن أبغض عمارا أبغضه الله ومن لعن عمارا لعنه الله.

پیامبر صلی الله علیه و آله به خالد فرمودند: عمار را دشنام نده زیرا هرکس او را دشنام گوید خدا او را دشنام گوید (کنایه از عذاب و خشم) و هرکس عمار را لعن کند خدا لعنش می کند.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۵، ص ۱۴۸، ناشر: دار الفکر، بیروت - ۱۴۰۵هـ

طبرانی نیز می نویسد:

فقال يا خالد لا تسبَّ عَمَّارًا فإنه من سبَّ عَمَّارًا سَبَّهُ اللهَ وَمَنْ يَبْغِضُ عَمَّارًا أَبْغَضَهُ وَمَنْ سَفَّهَ عَمَّارًا سَفَّهَهُ اللهُ فقال خالد يا رسول الله استغفر لي يا رسول الله فوالله ما منعني أن أحبَّه إلا تسفيهي إياه قال خالد فما من ذنوبي شيء أخوف عندي من تسفيهي عمَّ.

الطبرانی، ابوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيوب (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الكبير ج ۴، ص ۱۱۲، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م.

وی همچنین نقل می کند:

حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل ثنا محمد بن عبد الوهاب الحارثي ثنا عمرو بن ثابت عن عبد الرحمن بن عابس عن عمه مخرمة بن ربيعة عن الأشر قال حدثني خالد بن الوليد قال سبني عمَّار في عهد النبي صلى الله عليه وسلم فجئت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله لو لأك ما سبني بن سمية فقال مهلا يا خالد من سبَّ عَمَّارًا سَبَّهُ اللهُ وَمَنْ حَقَّرَ عَمَّارًا حَقَّرَهُ اللهُ.

الطبرانی، ابوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيوب (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الكبير ج ۴، ص ۱۱۲، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م.

ثعلبی نیز چنین نقل می کند:

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا خالد كف عن عمار فإنه من يسبَّ عماراً يسبَّه الله ومن يبغض عماراً يبغضه الله ، فقام عمار وتبعه خالد فأخذ بثوبه وسأله أن يرضى عنه فرضي عنه

پیامبر صلی الله علیه و آله به خالد فرمودند: دست از عمار بردار زیرا هرکس عمار را سب کند خدا سبش می کند و کسی که نسبت به عمار بغض داشته باشد خدا نیز مبعوض اوست در اینجا بود که عمار بلند شد رفت و خالد نیز پشت سرش رفت و لباسش را گرفت و از او درخواست حلالیت کرد او هم راضی شد.

الثعلبي النيسابوري، ابوالسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم (متوفای ۴۲۷هـ)، الكشف والبيان، ج ۳، ص ۳۳۵، تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۲م.

وی این جریان رفتار خالد با عمار را در ذیل این آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

نقل کرده و بعد می گوید :

وَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ آيَةً وَأَمَرَ بِطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ

خدا این آیه را نازل کرده و امر به اطاعت از اولی الامر کرده است.

التعلیعی النیسابوری، ابوالسحاق أحمد بن محمد بن إبراهیم (متوفای ۴۲۷هـ)، الكشف والبيان، ج ۳، ص ۳۳۵، تحقیق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ-۲۰۰۲م

کسی که عمار را لعن کند مورد لعن خداوند قرار می‌گیرد:

طبری در تفسیر درباره لعن عمار چنین نقل می کند :

فاستبا عند رسول الله فقال خالد يا رسول الله أتترك هذا العبد الأجدع يسبني فقال رسول

الله يا خالد لا تسب عمارا فإنه من سب عمارا سبه الله ومن أبغض عمارا أبغضه الله ومن لعن

عمارا لعنه الله.

پامبر صلی الله علیه وآله به خالد فرمودند: عمار را دشنام نده زیرا هرکس او را دشنام دهد خدا دشنامش می دهد و کسی که نسبت به عمار کینه و بغض کند خدا از او مبغوض است و کسی که او را لعن کند خدا لعنش می کند.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۵، ص ۱۴۸، ناشر: دار الفكر، بيروت - ۱۴۰۵هـ

ابن کثیر نیز چنین نقل می کند :

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا خالد لا تسب عمارا فإنه من سب عمارا يسبه الله

ومن يبغض عمارا يبغضه الله ومن يلعن عمارا لعنه الله .

ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفای ۷۷۴هـ)، تفسير القرآن العظيم، ج ۱، ص ۵۱۹، ناشر: دار الفكر - بيروت - ۱۴۰۱هـ

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبي القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ۴۳، ص ۴۰۱، تحقیق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵.

کسی که عمار را تحقیر کند خدا نیز او را تحقیر می کند:

طبرانی در این باره چنین از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل می کند:

حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل ثنا محمد بن عبد الوهاب الحارثي ثنا عمرو بن ثابت

عن عبد الرحمن بن عابس عن عمه مخرمة بن ربيعة عن الأشر قال حدثني خالد بن الوليد قال

سبني عمار في عهد النبي صلى الله عليه وسلم فجئت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت

يا رَسُولَ اللَّهِ لَوْلَاكَ مَا سَبَّيْنِي بِنِ سَمِيَّةَ فَقَالَ مَهْلًا يَا خَالِدُ مِنْ سَبِّ عَمَّارًا سَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ حَقَّرَ عَمَّارًا حَقَّرَهُ اللَّهُ.

خالد گوید عمار من را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داد آدمم به محضر حضرت و گفتم ای رسول الله اگر تو نبودی عمار من را دشنام نمی داد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند این طور نیست ای خالد هر کس دشنام دهد عمار را خدا او را دشنام دهد و هر کس تحقیر نماید (کوچک بشمارد) عمار را خدا او را تحقیر نماید.
الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد بن یوب (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الكبير ج ۴، ص ۱۱۳، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م.

سیوطی نیز چنین نقل روایت می کند

عن خالد بن الوليد عنه: (أَنَّهُ أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْلَا أَنْتَ مَا سَبَّيْنِي ابْنُ سَمِيَّةَ، فَقَالَ: مَهْلًا يَا خَالِدُ مِنْ سَبِّ عَمَّارًا سَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ حَقَّرَ عَمَّارًا حَقَّرَهُ اللَّهُ، وَمَنْ سَفِهَ عَمَّارًا سَفِهَهُ اللَّهُ)

خالد گوید عمار من را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داد آدمم به محضر حضرت و گفتم ای رسول الله اگر تو نبودی عمار من را دشنام نمی داد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند این طور نیست ای خالد هر کس دشنام دهد عمار را خدا او را دشنام دهد و هر کس تحقیر نماید (کوچک بشمارد) عمار را خدا او را تحقیر نماید و هر کس عمار را بسفاهت نسبت دهد خدا او را تسفیه (نادان) کند.
السيوطي، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفای ۹۱۱هـ)، جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزواده والجامع الكبير)، ج ۱۹، ص ۴۰۲، طبق برنامه الجامع الكبير

کسي که بغض عمار را داشته باشد خدا نیز بغض او را خواهد داشت:

طبری در تفسیر درباره بغض و کینه نسبت به عمار چنین نقل می کند :

فاستبا عند رسول الله فقال خالد يا رسول الله أتترك هذا العبد الأجدع يسبني فقال رسول الله يا خالد لا تسب عمارا فإنه من سب عمارا سبه الله ومن أبغض عمارا أبغضه الله ومن لعن عمارا لعنه الله.

الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (متوفای ۳۱۰هـ)، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۵، ص ۱۴۸، ناشر: دار الفكر، بيروت - ۱۴۰۵هـ

ابن كثير نیز چنین نقل می کند :

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا خالد لا تسب عمارا فإنه من سب عمارا يسبه الله ومن يبغض عمارا يبغضه الله ومن يلعن عمارا لعنه الله.

ابن كثير الدمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفى ٧٧٤هـ)، تفسير القرآن العظيم، ج ١، ص ٥١٩، ناشر: دار الفكر - بيروت

— ١٤٠١هـ

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفى ٥٧١هـ)، تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأمثال، ج ٤٣، ص ٤٠١، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ناشر: دار الفكر - بیروت - ١٩٩٥.

کسی که عمار را سفیه بداند خدا سفیهش می‌کند:

سیوطی روایتی را از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند:

عن خالد بن الوليد عنه: (أَنَّهُ أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْلَا أَنْتَ مَا سَبَّنِي ابْنُ سَمِيَّةَ، فَقَالَ: مَهْلًا يَا خَالِدُ مَنْ سَبَّ عَمَّارًا سَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ حَقَرَ عَمَّارًا حَقَرَهُ اللَّهُ، وَمَنْ سَفِهَ عَمَّارًا سَفِهَهُ اللَّهُ).

خالد گوید عمار من را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داد آمدم به محضر حضرت و گفتم ای رسول الله اگر تو نبودی عمار من را دشنام نمی‌داد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند این طور نیست ای خالد هر کس دشنام دهد عمار را خدا او را دشنام دهد و هر کس تحقیر نماید (کوچک بشمارد) عمار را خدا او را تحقیر نماید و هر کس عمار را بسفاهت نسبت دهد خدا او را تسفیه (نادان) کند.

السیوطی، جلال الدین أبو الفضل عبد الرحمن بن أبی بکر (متوفای ٩١١هـ)، جامع الاحادیث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، ج ١٩، ص ٤٠٢، طبق برنامه الجامع الكبير

خون و گوشت عمار بر آتش حرام است:

ذهبی در روایتی از حضرت علی علیه السلام درباره حرام بودن گوشت و خون عمار در آتش چنین نقل می‌کند:

وعن علي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: دم عمار ولحمه حرام على النار.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خون و گوشت عمار بر آتش حرام است.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج ٣، ص ٥٧٥، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م

هیثمی نیز روایتی در این مضمون این چنین آورده است:

وعن علي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول دم عمار ولحمه حرام على النار

أن تطعمه.

الهیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن أبی بکر (متوفای ٨٠٧هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ج ٩، ص ٢٩٥، ناشر: دار الریان للتراث/

دار الكتاب العربي - القاهرة، بیروت - ١٤٠٧هـ

وی بعد از نقل این روایت می‌گوید:

رواه البزار ورجاله ثقات وفي بعضهم ضعف لا يضر.

رجالش این حدیث از ثقات هستند و ضعف بعضی از راویان ضرربه صحت روایت نمی‌زند.

وجود عمار سرشار از ایمان است :

هیثمی در روایت صحیحی از پیامبر در باره ایمان عمار چنین نقل می‌کند:

وعن عائشة أنها قالت ما أحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا لو شئت

لقلت فيه ما خلا عمارا فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ملئ إيمانا إلى مشاشه.

عایشه گوید: احد از صحابه نبود مگر اینکه ما درباره او چیزی می‌گفتیم مگر عمار که شنیدم پیامبر صلی الله

علیه وآله درباره او می‌فرمود: سرشت و وجود عمار پراز ایمان است.

الهیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ج ۹، ص ۲۹۵، ناشر: دار الریان للتراث/

دار الكتاب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ هـ

وی در ادامه حدیث می‌گوید:

رواه البزار ورجاله رجال الصحيح

الهیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ج ۹، ص ۲۹۵، ناشر: دار الریان للتراث/

دار الكتاب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ هـ

قاتل و دشمن عمار در آتش است:

حاکم در روایت صحیحی در باره این موضوع که قاتل و دشمن عمار در آتش است چنین نقل

روایت می‌کند:

حدثنا أبو عبد الله محمد بن يعقوب الحافظ ثنا يحيى بن محمد بن يحيى ثنا عبد الرحمن

بن المبارك ثنا المعتمر بن سليمان عن أبيه عن مجاهد عن عبد الله بن عمرو أن رجلين أتيا عمرو

بن العاص يختصمان في دم عمار بن ياسر وسلبه فقال عمرو خليا عنه فإني سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول اللهم أولعت قریش بعمار إن قاتل عمار وسالبه في النار.

ابن عمرو نقل می‌کند دو نفر درباره خون و سلب (حسب و نسب) عمار به نزاع بر خواسته و به پیش عمرو

بن عاص رفتند عمر گفت از عمار دست بردارید زیرا شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: پروردگارا

قریش (در آزار) عمار حریص است، همانا کشنده عمار و سلب کننده او در آتش است.

الحاکم النیسابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۳۷، تحقیق: مصطفی عبد

القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م.

وی بعد از نقل روایت می‌گوید:

وتفرد به عبد الرحمن بن المبارك وهو ثقة مأمون عن معتمر عن أبيه فإن كان محفوظاً فإنه

صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه وإنما رواه الناس عن معتمر عن ليث عن مجاهد.

الحاكم النيسابوري، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفى ٤٠٥ هـ)، المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ٤٣٧، تحقيق: مصطفى عبد

القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م

عمار فضائل فراوان دارد:

فضائل عمار چنان فراوان است که ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابو عمر درباره اقرا او به

مناقب عمار چنین نقل می کند:

قال أبو عمر: وفضائل عمار كثيرة جداً يطول ذكرها

فضائل عمار حقیقتاً فراوان است که ذکر آن به درازا می کشد.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ١٠، ص ٦١،

تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

بنابراین، تخلف چنین صحابه جلیل القدر از بیعت ابوبکر که همیشه به دور حق می چرخد و او

ملاک حق بود، آیا این، شبهه‌ای را در ذهن انسان ایجاد نمی کند که ابوبکر و جزیشان بر باطل بوده و از

حق جدا بودند؟ آیا تخلف او، ادعای اجماعی بودن خلافت ابوبکر را زیر سؤال نمی برد؟

١٠. سعد بن عبادة

از جمله افرادی که با ابوبکر بیعت نکرد، سعد بود که تا آخر عمر نه تنها با ابوبکر بلکه با عمر

نیز بیعت نکرد

منابع مخالفت سعد از بیعت

طبري متوفاي ٣١٠

طبری درباره تخلف سعد از بیعت چنین می نویسد:

فأدخلوه في داره وترك أياما ثم بعث إليه أن أقبل فبايع فقد بايع الناس وبايع قومك فقال

أما والله حتى أرميكم بما في كنانتي من نبلي وأخضب سنان رمحي وأضربكم بسيفي ما ملكته يدي

وأقاتلكم بأهل بيتي ومن أطاعني من قومي فلا أفعل وإيم الله لو أن الجن اجتمعت لكم مع الإنس

ما بايعتكم حتى أعرض على ربي وأعلم ما حسابي فلما أتى أبو بكر بذلك قال له عمر لا تدعه

حتى يبايع فقال له بشير بن سعد إنه قد لج وأبى وليس بمبايعكم حتى يقتل وليس بمقتول حتى

يقتل معه ولده وأهل بيته وطائفة من عشيرته فاتركوه فليس تركه بضاركم إنما هو رجل واحد

فترکوه و قبلوا مشورة بشير بن سعد واستنصحوه لما بدا لهم منه فکان سعد لا یصلي بصلاتهم ولا یجمع معهم ویحج ولا یفیض معهم بإفاضتهم فلم یزل كذلك حتی هلك أبو بکر رحمہ الله.

سعد را به خانه‌اش بردند و چند روز بعد کس پیش او فرستادند که بیا بیعت کن که همه مردم بیعت کرده‌اند. جواب سعد چنین بود که: «بخدا بیعت نکنم تا هر چه تیر در تیردان دارم بیندازم و سر نیزه‌ام را خونین کنم، و چندان که بتوانم با شمشیر شما را بزنم و به کمک خاندان و پیروان خویش با شما جنگ کنم، بخدا اگر جنیان و انسیان با شما همدست شوند بیعت نکنم تا به پیشگاه خدا روم و حساب خویش بدانم.» و چون جواب وی را با ابو بکر بگفتند عمر گفت: «ولش نکن تا بیعت کند.»

اما بشیر بن سعد گفت: «وی لج کرده و بیعت نمی‌کند تا کشته شود و کشته نشود مگر آنکه فرزندان و کسان و جمعی از قوم وی کشته شوند، کارش نداشته باشید که برای شما ضرری ندارد که یکی بیشتر نیست.» مشورت بشیر را پذیرفتند و متعرض سعد نشدند و او در نماز جماعت حضور نمی‌یافت و در جمع آنها نمی‌آمد. و چون به حج می‌رفت در مواقف با قوم همراه نمی‌شد. و چنین بود تا ابو بکر رحمہ الله بمرد.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۴، ناشر: دار الکتب العلمیة -

بیروت.

ابن تیمیہ متوفای ۷۲۸

ابن تیمیہ نیز درباره مخالفت سعد از بیعت با ابوبکر چنین می‌گوید :

ونحن نعلم یقیناً أن أبا بکر لم یقدم علی علی والزبیر بشيء من الأذى بل ولا علی سعد بن

عبادة المتخلف عن بیعته أولاً و آخراً.

و ما به یقین می‌دانیم که ابابکر اقدامی برای اذیت علی علیه السلام و زبیر نکرد؛ بلکه سعد بن عباده را که از بیعت تخلف کرد نیز اذیت نکرد.

ابن تیمیہ الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۲۹۱، تحقیق: د. محمد رشاد

سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ.

در جای دیگر هم به تخلف سعد از بیعت اشاره می‌کند و می‌گوید:

الثالث أن یقال قد علم بالتواتر أن المسلمین کلهم اتفقوا علی مبایعة عثمان لم یتخلف عن

بیعته أحد مع أن بیعة الصدیق تخلف عنها سعد بن عبادة ومات ولم یبایعه ولا بایع عمر ومات فی

خلافة عمر.

سوم اینکه به تواتر معلوم است که مسلمانان در بیعت با عثمان اتفاق داشتند و احدی از آن تخلف نکرد هرچند در بیعت ابوبکر سعد بن عباده تخلف کرد و از دنیا رفت و با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و در زمان خلافت عمر از دنیا رفت.

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۳۱۴، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

وهمچنین می گوید :

وأما أبو بكر فتخلف عن بيعته سعد لأنهم كانوا قد عينوه للإمارة فبقي في نفسه ما يبقى في

نفوس البشر ولكن هو مع هذا رضي الله عنه لم يعارض ولم يدفع حقا ولا أعان على باطل.

اما در باره ابوبکر این که سعد از بیعت با تخلف کرد زیرا انصار او را برای امارت معین کرده بودند ولی این آرزو مانند آرزوهای بشری در دل سعد ماند و لکن ابوبکر با این حال با حش را دفع نکرد و بر باطل نیز کمک نکرد.

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۵۳۶، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

ابن تیمیه در جایی درباره تخلف سعد از بیعت به این نکته اشاره می کند که ابابکر از این کار

سعد ناراحت نشد و او را مجبور به بیعت نکرد :

فإن الصديق رضي الله عنه لم يقاتل أحدا على طاعته ولا ألزام أحدا بمبايعته ولهذا لما

تخلف عن بيعته سعد لم يكرهه على ذلك.

همانا ابوبکر با احدی درباره اطاعت خودش جنگ نکرد و کسی را مجبور به بیعت نکرد و لذا وقتی که سعد

از بیعتش تخلف کرد از این کار سعد بدش نیامد.

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۴، ص ۴۹۵، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

همچنین در جلد ۷ منهاج السنة، سعد را تنها کسی معرفی می کند که از بیعت با ابوبکر سر پیچی

کرد:

و لم يتخلف عن بيعته إلا سعد بن عبادة و إما علي و سائر بني هاشم فلا خلاف بين الناس

انهم بايعوه لكن تخلف فانه كان يريد الإمرة لنفسه رضي الله عنهم أجمعين.

از بیعت ابوبکر کسی تخلف نکرد مگر سعد اما علی علیه السلام و سایر بنی هاشم شکی در بین مردم نیست

که بیعت کردند ولی سعد بخاطر اینکه آرزوی خلافت را در سر داشت تخلف کرد.

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۷، ص ۴۵۰، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

وی دوباره عدم بیعت سعد را چنین بیان می کند :

وقد تخلف عن بيعته سعد بن عبادۃ فما آذاه بكلمة فضلا عن فعل وقد قيل إن عليا وغيره امتنعوا عن بيعته ستة أشهر فما أزعجهم ولا ألزمهم بيعته فهل هذا كله إلا من كمال ورعه عن أذى الأمة وكمال عدله وتقواه.

به تحقیق سعد از بیعت ابوبکر تخلف کرد و بخاطر این کارش کسی او را نه لسانا و نه عملا اذیت نکرد گفته شده که علی علیه السلام و غیر او شش ماه از بیعت امتناع کردند و به خاطر این کارشان کسی آنها را ناراحت نکرده و مجبور به بیعت نکردند آیا این کار غیر از کمال تقوای ابوبکر را نشان می‌دهد که اذیت مردم نمی‌کرد.

ابن تیمیہ الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۲۷۰، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسه قرطبه، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

در جای دیگر ابن تیمیہ تخلف سعد از بیعت را متذکر شده و علت قتل او را نیز یاد آور می‌شود :

وعمر وأبو عبیدة وأمثالهما من خيار المهاجرين وكانا من أعظم أعوان الصديق وهؤلاء أفضل من سعد بن عبادۃ الذي تخلف عن بيعته وعن القيام على أهل الإفك وعزله عن الإمارة يوم فتح مكة وقد روي أن الجن قتله وإن كان مع ذلك من السابقين الأولين من أهل الجنة.

عمر، ابو عبیده و امثال آن دو از بر گزیده گان مهاجرین بودند و از بزر گترین یاوران ابوبکر به شمار می‌رفتند و آنها از سعد که از بیعت با ابوبکر تخلف کرده و درباره اهل افک قیام نکرد، افضل تر بودند و او را در روز فتح مکه از فرماندهی عزل کرد و روایت شده که سعد توسط جن کشته شد ولی با همه اینها او از سابقین اهل بهشت است.

ابن تیمیہ الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۵۸۱، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسه قرطبه، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

ابن تیمیہ همچنین تخلف سعد از بیعت را پذیرفته و آن را مخل به این اجماع ندانسته و می‌گوید:

ولو قدر أن عمر وطائفة معه بايعوه وامتنع سائر الصحابة عن البيعة لم يصر إماما بذلك وإنما صار إماما بمبايعة جمهور الصحابة الذين هم أهل القدرة والشوكة ولهذا لم يضر تخلف سعد بن عبادۃ لأن ذلك لا يقدح في مقصود الولاية فإن المقصود حصول القدرة والسلطان اللذين بهما تحصل مصالح الإمامة وذلك قد حصل بموافقة الجمهور على ذلك.

و اگر مقدر بر این بود که عمر و گروهی با ابوبکر بیعت کردند و بقیه صحابه از بیعت امتناع کردند این موجب ثبوت امامت و خلافت ابوبکر نمی‌شود در حالی که جزء این نیست که ابوبکر با بیعت اجماع صحابه‌ای که از اهل منزلت و شوکت و بزرگی بودند به امامت و حکومت رسید لذا تخلف سعد بن عبادۃ به این امامت ضرری نمی‌زند و

با هدف ولایت منافات ندارد؛ زیرا هدف، حصول قدرت و شوکت است که مصالح امامت را برآورده می‌کند و این هم با موافقت اجماع حاصل شد

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۵۳۰، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسه قرطبه، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

ابن تیمیه که اجماع اهل قدرت و شوکت (اهل حل و عقد) را ملاک ثبوت امامت ابوبکر می‌داند، حال سوالی که از وی داریم این است که آیا سعد بن عباده که رئیس بزرگترین طایفه در مدینه بود جزء اهل قدرت و شوکت بوده یا نه؟ اگر بوده پس با اقرار خودتان که از بیعت ابوبکر تخلف کرده، اثبات اجماع اهل و عقد در بیعت ابوبکر رد می‌شود

نکته‌ای که در گفتار ابن تیمیه درباره بیعت سعد به چشم می‌خورد و نباید از آن غفلت کرد این است که وی ادعا کرده است که بیعت اجباری در کار نبوده است و سعد هم که از بیعت تخلف کرد، ابابکر و اطرافیان متعرض او نشدند و از عدم بیعت سعد نیز ناراحت نشدند و او در آخر توسط جنیان کشته شد با این توضیح می‌خواهیم بدانیم آیا حقیقت همین است که ابن تیمیه گفته است یا چیز دیگری است که وی آن را پنهان می‌کند؟

سعد بن عباده حتی با عمر بیعت نکرد

ابن تیمیه، بیعت عمر را نیز اجماعی دانسته و تنها کسی را که از بیعت عمر تخلف کرد، سعد دانسته و گوید:

وأما علي وبنو هاشم فكلهم بايعه باتفاق الناس لم يمت أحد منهم إلا وهو مبایع له لكن قيل علي تأخرت بيعة ستة أشهر وقيل بل بايعه ثاني يوم وبكل حال فقد بايعوه من غير إكراه ثم جميع الناس بايعوا عمر إلا سعدا لم يتخلف عن بيعة عمر أحد لابن هاشم ولا غيرهم .

اما علی علیه السلام و تمام بنی هاشم به اتفاق مردم با ابوبکر بیعت کردند و هیچ کس از آنها از دنیا نرفت مگر اینکه بیعت ابوبکر را بر گردن داشت لکن گفته شده که علی علیه السلام شش ماه بیعت را تاخیر انداخت و گفتگو شده که در روز دوم بیعت کرد ولی در هر صورت بدون اجبار با ابوبکر بیعت کردند سپس اجماع مردم با عمر بیعت کردند غیر از سعد بن عباده و کسی از این بیعت نه بنی هاشم و نه دیگران تخلف نکردند.

ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۳۳۰، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسه قرطبه، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

هجوم بر سعد بن عبادة

بعد از اینکه عده ای با ابوبکر بیعت کردند و سعد تخلف کرد، به طرف سعد یورش برده او را زیر دست و پا له کردند.

بخاری به نقل از عمر گوید:

وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ فَقُلْتُ قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ.

بر سعد بن عباده هجوم بردیم، یکی از آنها گفت: سعد را کشتید. من گفتم: خدا سعد را بکشد بخدا ما هیچ کاری بهتر و نیرومندتر از بیعت ابی بکر ندیدیم

البخاری الجعفی، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۰۶، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷

طبری در این باره می نویسد:

وکادوا يطؤون سعد بن عبادة فقال ناس من أصحاب سعد اتقوا سعدا لا تطؤوه فقال عمر اقلوه قتله الله ثم قام على رأسه فقال لقد هممت أن أطاك حتى تندر عضدك.

جمعی که اطراف سعد بن عباده بودند فریاد زدند: مواظب باشید که سعد را لگد مال نکنید! عمر پاسخ داد: او را بکشید که خدا او را بکشد. آن گاه بر بالین سعد ایستاد و گفت: می خواهم چنان تو را پایمال کنم که اعضایت درهم شکند.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۴، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

همچنین ابن ابی الحدید نیز در این باره چنین نقل می کند:

ووطى الناس فراش سعد ، فقيل : قتلتم سعدا .فقال عمر : قتل الله سعدا !

مردم سعد را زیر پا لگد مال کردند به آنها گفته شد سعد را کشتید عمر گفت : خدا سعد را کشت.

إبن أبی الحدید المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۲۶، تحقیق محمد عبد الکریم النمری،

طبری نیز در این باره می نویسد:

قلت لأبي بكر ابسط يدك أبايعك فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون وبايعه الأنصار ثم

نزوننا على سعد حتى قال قائلهم قتلتم سعد بن عبادة فقلت قتل الله سعدا وإنا والله ما وجدنا أمرا

هو أقوى من مبايعة أبي بكر خشينا إن فارقنا القوم ولم تكن بيعة أن يحدثوا بعدنا بيعة فإما أن نتابعهم على ما نرضى أو نخالفهم فيكون فساد.

عمر گوید: من به ابی بکر گفتم: دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم او هم دست داد و من با او بیعت نمودم و مردم هم بیعت کردند. سپس بر سعد بن عبادہ هجوم بردیم، یکی از آنها گفت: سعد را کشتید. من گفتم: خدا سعد را بکشد بخدا ما هیچ کاری بهتر و نیرومندتر از بیعت ابی بکر ندیدیم زیرا ترسیدم از آن مردم جدا شویم و کار بیعت را یکسره نکنیم آنها بیعت دیگری را انجام دهند آنگاه ما ناگزیر خواهیم بود بچیزی که پسند ما نباشد از آنها پیروی کنیم یا با آنها بستیزیم آن وقت فتنه بر پا و فساد ظاهر و غالب میشود.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کنیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۵، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۵، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

بنابراین، ادعای ابن تیمیه که بیعت اجباری در کار نبوده و کسی بخاطر عدم بیعت مورد آزار و اذیت قرار نگرفت، مورد قبول نیست؛ زیرا نه تنها مخالفین حکومت آزار می دیدند بلکه همیشه مورد پیگرد حکومت بودند و نمونه آن سعد است که بخاطر عدم بیعت، بر او هجوم بردند.

مرگ مشکوک سعد بن عبادة

بلاذری در باره کشته شدن سعد بن معاذ چنین می گوید:

ومات بحوران فجأة لسنة مضت من خلافة عمر. ويقال انه امتنع من البيعة لأبي بكر فوجه

إليه رجلاً ليأخذ عليه البيعة وهو بحوران من أرض الشام. فأبأها، فرماه فقتله.

سعد در حوران به طور ناگهانی بعد از یک سال از خلافت عمر مرد و گفته می شد که او از بیعت با ابوبکر امتناع کرد عمر مردی را برای گرفتن بیعت به سوی سعد فرستادند در حالی که او در حوران که سرزمینی از شام بود ولی او از بیعت امتناع کرد در این حال آن مرد با تیری او را به قتل رساند.

البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای ۲۷۹ هـ)، أنساب الأشراف ج ۱، ص ۱۰۸، طبق برنامه الجامع الكبير.

و در جای دیگر از کتابش با توضیح بیشتری قتل سعد را چنین تشریح می کند :

حدثني روح بن عبد المؤمن، حدثني علي بن المدائني، عن سفیان بن عيينة، عن عمرو بن

دينار، عن أبي صالح.

أن سعد بن عبادة خرج إلى الشام فقتل بها.

المدائني، عن ابن جعدبة، عن صالح بن كيسان، وعن أبي مخنف، عن الكلبي وغيرهما.

أن سعد بن عبادة لم يبالع أبا بكر، وخرج إلى الشام. فبعث عمر رجلاً وقال: ادعه إلى البيعة

واختل له، وإن أبي فاستعن بالله عليه. فقدم الرجل الشام، فوجد سعداً في حائط بحوارين، فدعاه

إلى البيعة، فقال: لا أبايع قرشياً أبداً. قال: فإني أقاتلك. قال: وإن قاتلتني. قال: أفخرج أنت مما دخلت فيه الأمة؟ قال: أما من البيعة فإني خارج، فرماه بسهم فقتله. ورؤي أن سعداً رمي في حمام. وقيل: كان جالساً يبول، فرمته الجن فقتلته. وقال قائلهم:

قتلنا سيدَ الخزرجِ سعدَ بنَ عباده ... رميناهُ بسهمينِ فلم نُخطِ فؤاده

ابی صالح گوید همانا سعد به طرف شام خارج شد و در آنجا کشته شد و مدائنی از ابن جعدہ او از صالح و از ابی مخنف و او هم از کلبی و.....نقل می کند که سعد با ابوبکر بیعت نکرد تا اینکه به شام رفت عمر مردی را فرستاد و گفت او را به بیعت دعوت کن و او را فریب بده و اگر امتناع کرد از خدا بر علیه او کمک می خواهم مرد به شام رسید دید که سعد در باغی در حوران است او را به بیعت فرا خواند ولی سعد گفت: با قریش تا ابد بیعت نمی کنم فرستاده عمر گفت: پس تو را می کشم سعد گفت اگر من را بکشی باز بیعت نمی کنم آن مرد به سعد گفت تو از آنچه که امت در آن داخل شده خارج شدی ؟ سعد گفت از بیعت بله خارج شدم در اینجا آن مرد با تیری سعد را کشت و روایت شده که در حمام تیر به او خورد و طبق قولی گفته شده که او در حال ایستاده بول می کرد که در این حال جن او را کشت و قائلین با این قول از زبان جنیان این شعر را در باره سعد سروده اند: «ما سرور خزرج، سعد بن عباده را کشتیم و او را با دو تیر زدیم و قلب وی را به خوبی نشانه گرفتیم.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای ۲۷۹هـ)، أنساب الأشراف ج ۱، ص ۲۵۴، طبق برنامه الجامع الکبیر:

ابن عبد ربه اندلسی در باره قتل سعد چنین می نویسد:

وأما سعد بن عبادة فإنه رحل إلى الشام أبو المنذر هشام بن محمد الكلبی قال بعث عمر رجلا إلى الشام فقال ادعه إلى البيعة واحمل له بكل ما قدرت عليه فإن أباي فاستعن الله عليه فقدم الرجل الشام فلقه بحوران في حائط فدعاه إلى البيعة قال لا أبايع قرشياً أبداً قال فإني أقاتلك قال وإن قاتلتني قال أفخرج أنت مما دخلت فيه الأمة قال أما من البيعة فأنا خارج فرماه بسهم فقتله ... فوجد دفينا في جسده فمات فبكته الجن فقالت

وقتلنا سيدَ الخزرجِ سعدَ بنَ عباده ورميناهُ بسهمينِ فلم نُخطِ فؤاده

اما سعد بن عباده به شام رفت ، ابوالمنذر کلبی می گوید که عمر شخصی را به شام فرستاد و گفت او را به بیعت دعوت کن ؛ و هر آنچه توانستی بر ضد وی به کار گیر ؛ اگر قبول نکرد از خدا بر ضد او کمک بگیر ! آن شخص به شام رفت ، و در حوران ، سعد را در باغی دید و او را به بیعت فراخواند . اما پاسخ داد من هیچ گاه با قریشیان بیعت نخواهم کرد ؛ گفت من تو را خواهم کشت ؛ گفت حتی اگر من را بکشی ! (سفیر عمر) گفت : آیا تو از چیزی که تمام امت به آن وارد شده است ، خارج می شوی ؟! (سعد) گفت من تنها بیعت نمی کنم ! (سفیر عمر) نیز به او تیری انداخته و او را کشت !

بعد از مدتی جسد او را روی زمین پیدا کردند! بعد از آنکه مرد، جنیان برای او گریه کردند و گفتند: ما سرور خزرج سعد بن عبادۀ را کشتیم و به او دو تیر انداختیم و قلبش را نشانه رفتیم.

الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: ۳۲۸هـ)، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان،

الطبعة: الثالثة، ۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹م.

مناقب سعد بن عبادۀ

در کتب اهل سنت برای این صحابی که از اطاعت و بیعت ابوبکر تمرد کرد مناقبی ذکر شده است که قابل توجه است:

از مشاهیر صحابه و متقدمین به اسلام:

ابن رجب سعد بن عبادۀ این چنین معرفی می کند:

أحد مشاهیر الصحابة و كان سعد كبير الخزرج واحد المشهورين بالجود و كان ذا قدم

في الإسلام قوله.

او یکی از مشاهیر صحابه، بزرگ خزرج و از مشهورین به کرم و بخشش و از متقدمین به اسلام بشمار بود.

ابن رجب البغدادی، زین الدین ابی الفرج عبد الرحمن ابن شهاب الدین (متوفای ۷۹۵هـ)، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۷،

ص ۱۲۶، تحقیق: أبو معاذ طارق بن عوض الله بن محمد، ناشر: دار ابن الجوزی - السعودية / الدمام، الطبعة: الثانية، ۱۴۲۲هـ.

بدرالدین عینی نیز می نویسد:

يكنى أبا الحارث وهو والد قيس بن سعد أحد مشاهير الصحابة، رضي الله تعالى عنهم،

كنية او ابالحارث و پدر قیس است که از مشاهیر صحابه بود.

العینی الغیتابی الحنفی، بدر الدین ابومحمد محمود بن أحمد (متوفای ۸۵۵هـ)، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۱۶، ص ۲۷۰،

ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

از اصحاب بدر و بیعت کنندگان در عقبه بود:

وی از جمله افرادی است که در عقبه با پیامبر صلی الله علیه آله بیعت کرد لذا مشهور به «عقیبا

نقیبا» است

ابن سعد در طبقات می نویسد:

و كان عبادۀ عقیبا نقیبا بدریا أنصاریا.

عباد از عقبه (بیعت کنندگان عقبه)، نقیب (رئیس قوم)، اهل بدر و از انصار بود.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع ابوعبدالله البصری (متوفای ۲۳۰هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۵۴۶، ناشر: دار صادر - بیروت.

در تاریخ دمشق نیز چنین آمده است:

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم عقیبا نقیبا سیدا جوادا.

پیامبر صلی الله علیه واله فرمودند سعد از برزرگان عقبه و سید قوم و کریم بود.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، **أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱هـ)**، تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأمائل ج ۲۰، ص ۲۴۱، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵.

پرچمدار پیامبر (ص) در بین انصار در جنگ بدر و سایر جنگ‌ها:

احمد بن حنبل روایتی را درباره پرچمدار بودن سعد در جنگ چنین نقل می‌کند :

حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قثنا عبد الرزاق قثنا معمر عن الزهري أن سعد بن عبادة كان

حامل راية الأنصار مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بدر وغيرها.

زهري گوید: سعد حامل پرچم انصار در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله در روز بدر و غیر بدر بود

الشیبانی، ابو عبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۸۲۵، تحقیق د. وصی الله محمد عباس، ناشر: مؤسسه

الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م

اهل جود و بخشش :

وی از جمله اصحابی است که به صفت جود و بخشش مشهور بوده است

بدرالدین عینی در این باره می‌نویسد:

يكنى أبا الحارث وهو والد قيس بن سعد أحد مشاهير الصحابة ، رضي الله تعالى عنهم ،

وكان سعد كبير الخزرج ، وكان جواداً كريماً.

کنیه او ابالحارث و پدر قیس است که از مشاهیر صحابه بود و بزرگ قبیله خزرج بود و همیشه اهل جود و

کرم بود

العینی الغیتابی الحنفی، بدر الدین ابومحمد محمود بن أحمد (متوفای ۸۵۵هـ)، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۱۶، ص ۲۷۰،

ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

ابن رجب نیز می‌گوید:

أحد مشاهير الصحابة وكان سعد كبير الخزرج واحد المشهورين بالجود... وكان ذا قدم في

الإسلام قوله.

او یکی از مشاهیر صحابه، بزرگ خزرج و از مشهورین به کرم و بخشش و از متقدمین به اسلام بشمار بود.

ابن رجب البغدادی ، زین الدین أبی الفرج عبد الرحمن ابن شهاب الدین (متوفای ۷۹۵هـ) ، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ، ج

۷، ص ۱۲۶، تحقیق : أبو معاذ طارق بن عوض الله بن محمد ، ناشر : دار ابن الجوزی - السعودية / الدمام ، الطبعة : الثانية ، ۱۴۲۲هـ .

بنابراین عدم بیعت چنین صحابی بزرگی با ابوبکر نشان می‌دهد که ابوبکر را برای خلافت

شایسته نمی‌دانست .

۱۱. ابوسفیان بن حرب

ابوسفیان بعد از اینکه باخبر شد که ابوبکر توسط عده‌ای به خلافت رسیده نه تنها با ابوبکر بیعت نکرد بلکه تنها علی علیه السلام را شایسته خلافت می‌دانست

منابع تخلف ابوسفیان از بیعت

یعقوبی متوفای ۳۱۰

یعقوبی می‌نویسد :

وكان فيمن تخلف عن بيعة أبي بكر أبو سفیان بن حرب وقال أَرْضَيْتُمْ يَا بَنِي عَبْدِ مَنْفٍ أَنْ يَلِي هَذَا الْأَمْرَ عَلَيْكُمْ غَيْرَكُمْ وَقَالَ لِعَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمَدِدُ يَدَكَ أَبَايَعُكَ وَعَلِيٌّ مَعَهُ قِصِي وَقَالَ بَنِي هَاشِمٍ لَا تَطْمَعُوا النَّاسَ فِيكُمْ وَلَا سِيماً تَيْمِ بْنِ مَرَّةٍ أَوْ عَدِيٍّ فَمَا الْأَمْرُ إِلَّا فِيكُمْ وَإِلَيْكُمْ وَأَبَا حَسَنٍ فَاشْدُدْ بِهَا كَفَّ حَازِمٍ وَإِنْ أَمْرًا يَرْمِي قِصِيَّ وَرَاءَهُ

ابو سفیان بن حرب نیز از جمله کسانی بود که از بیعت با ابی بکر امتناع ورزیدند، و گفت: ای بنی عبد مناف آیا راضی شدید که دیگری بر سر شما زمامداری کند؟ و به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: دست خود را پیش آر تا با تو بیعت کنم و قصی نیز به همراه امیرمؤمنان بود؛ آنگاه گفت:

ای بنی هاشم، چنان نباشید که مردم و بویژه تیم بن مره یا عدی در (حق) شما طمع کنند، چه امر (زمامداری) جز در میان شما و بدست شما نیست و جز ابو الحسن شایستگی آنرا ندارد، ای ابو الحسن با دستی کاردان و نیرومند خلافت را قبضه کن چه تو بر آنچه امید می‌رود نیرومند و توانایی، و البته مردی که قصی پشتیبان او است حق او پامال شدنی نیست، و تنها قصی مردمی از نسل غالب‌اند."

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۲۶، ناشر: دار الکتب العلمیة -

بیروت.

بلاذری متوفای ۲۷۹

بلاذری درباره مخالفت ابوسفیان با ابوبکر چنین می‌گوید :

أَنَّ أَبَا سَفْيَانَ جَاءَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ يَا عَلِيُّ: بَايَعْتُمْ رِجَالًا مِنْ أَذْلِ قَبِيلَةٍ مِنْ قَرِيشٍ، أَمَا وَاللَّهِ لئن شئتَ لأُضْرِمَنَّهَا عَلَيْهِ مِنْ أَقْطَارِهَا وَلَأَمْلَأَنَّهَا عَلَيْهِ خَيْلاً وَرِجَالاً، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ: إِنَّكَ طَال

ما غششت الله ورسوله، والإسلام، فلم ينقصه ذلك شيئاً، إن المؤمنين وإن تأت ديارهم وأبدانهم نصحة بعضهم لبعض وإننا قد بايعنا أبا بكر وكان والله لها أهلاً.

- المدائني، عن أبي زكريا العجلاني، عن أبي حازم، عن أبي هريرة أن أبا سفيان كان حين قبض النبي صلى الله عليه وسلم غائباً، بعث به مصداقاً. فلما بلغته وفاة النبي صلى الله عليه وسلم، قال: من قام بالأمر بعده؟ قيل: أبو بكر، قال: "أبو الفضيل؟ إني لأرى فتقا لا يرتقه إلا الدم".
وقال الواقدي: اجمع أصحابنا إن أبا سفيان كان حين قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم حاضراً.

همانا ابوسفیان آمد به خدمت علی علیه السلام وگفت آیا با مردی (ابوبکر) بیعت کردید که از نظر قبیله از قریش دلیل ترند بخدا قسم اگر تو بخواهی تمام این منطقه را به آتش کشیده و این ناحیه را از سواره و پیاده پر می‌کنم علی علیه السلام فرمود: بدرستی که تو همیشه به خدا و رسولش و اسلام خیانت می‌کردی اما این کار تو ضرری به او نمی‌زد؛ مومنین حتی اگر به جنگ آنها بیایی پشتیبان هم هستند؛ همانا ما با ابوبکر بیعت کردیم زیرا او اهلش است.

مدائنی گوید ابوسفیان هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وآله حاضر نبود وقتی کسی فرستاده شد تا به او بگوید زمانی که دریافت پیامبر صلی الله علیه وآله وفات کرده گفت بعد از او چه کسی خلیفه شده؟ گفته شد ابوبکر گفت ابوالفضیل؟ گفتن همانا من شکاف و فتنه ای را می بینم که جزء خون آن را از بین نمی‌برد.
واقدی گفته است ابوسفیان هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وآله حاضر بود.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای ۲۷۹هـ)، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۵۴، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابوالفداء و ابن الوردی

ابوالفداء و ابن الوردی نام افرادی را می‌برند که از بیعت با ابوبکر تخلف کردند از جمله آنها ابوسفیان است در این باره چنین می‌نویسند:

... وكذلك تخلف عن بيعة أبي بكر أبو سفيان من بني أمية.

... همچنین ابوسفیان که از بنی امیه بود با بیعت ابوبکر مخالفت کرد.

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفای ۷۳۲هـ)، المختصر في أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۰۷، طبق برنامه الجامع الكبير:

ابن الوردی، زين الدين عمر بن مظفر (متوفای ۷۴۹هـ)، تاريخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۱۳۴، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت،

الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶م

ابوسفیان را از جمله افرادی می‌داند که بر علیه ابوبکر مشورت کردند.

ابوسعبد در این باره می نویسد:

قيل لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم - اجتمع عليّ والعباس وجماعةٌ من حفدتهم ومواليهم في منزل رجل من الأنصار لإجالة الرأي ، فبدر بهم أبو سفيان فجاء حتى طرق الباب ؛ فقال : أنشدكم الله أن تكونوا أول من قطع رحم بني عبد مناف ، ثم جاء الزبير يهدج حتى طرق الباب ، فقال : أنشدكم الله والخئولة ، والسهورة ، فلما حضر أرم القوم عن الكلام ، فلما رأى أبو سفيان ذلك قال : مجدّد قديمٌ أثل بشرف الأبد ، يا بني عبد مناف ؛ ذبوا عن مجدكم ، وانصحوا عن سؤددكم ، وإياكم أن تخلعوا تاج كرامةٍ ألبسكم الله إياه ، وفضلكم بها ، إنها عقب نبوةٍ ، فمن قصر عنها اتبع.

الآبي، ابوسعبد منصور بن الحسين (متوفى 421هـ)، نثر الدر في المحاضرات، ج 1، ص 276، تحقيق: خالد عبد الغنى محفوظ، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1424هـ - 2004م.

بنابراین ابوسفیان نه تنها با ابوبکر نکرد بلکه خلافت او را فتنه و شکافی بین مسلمانان می دانست که فقط باید با جنگ و خون از بین برد و بر علیه او در اجتماع صحابه شرکت کرد.

۱۲. فروة بن عمر

فروه یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و از مجاهدین صدر اسلام و زمان امیرمؤمنان علیه السلام بود که از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد. ابن ابی الحدید در این باره می گوید:

قال فروة بن عمرو كان ممن تخلف عن بيعة أبي بكر ، وكان ممن جاهد مع رسول الله ، وقاد فرسين في سبيل الله ؛ وكان يتصدق من نخله بألف وسق في كل عام ؛ وكان سيداً ؛ وهو من أصحاب علي ؛ وممن شهد معه يوم الجمل . قال : فذكر معنا وعويماً ، وعاتبهما على قولهما : خلفنا وراءنا قوما قد حلت دماؤهم بفتنتهم:

ألا قل لمعن إذا جئته وذاك الذي شيخه ساعده

فروه بن عمر از کسانی بود که از بیعت با ابوبکر تخلف کرد و از کسانی بود که در رکاب پیامبر صلی الله علیه وآله جهاد کرده بود و در راه خدا دوتا اسب به همراه داشت و از هر درخت خرمایش هزاران بار در هر سال صدقه می داد و او بزرگوار بود و از اصحاب علی علیه السلام بود که در جنگ جمل با حضرت شرکت کرد

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى 655هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 6، ص 19، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418هـ - 1998م.

فروء از مجاهدان در ركاب پیامبر (ص) بود:

ابن ابی الحدید وقتی که تخلف فروه را نقل می کند اشاره می کند که او از مجاهدین بوده است
وی می نویسد :

وكان ممن جاهد مع رسول الله ، وقاد فرسين في سبيل الله ؛ وكان يتصدق من نخله بألف
وسق في كل عام ؛ وكان سيداً ؛ وهو من أصحاب علي ؛ وممن شهد معه يوم الجمل . قال : فذكر
معنا وعويماً ، وعاتبهما علي قولهما : خلفنا وراءنا قوما قد حلت دماؤهم بفتنتهم :

ألا قل لمعن إذا جئته . . . وذاك الذي شيخه ساعده

واز كسانی بود که در ركاب پیامبر صلی الله علیه وآله جهاد کرده بود و در راه خدا دوتا اسب به همراه داشت
و از هر درخت خرمايش هزاران بار در هر سال صدقه می داد و او بزرگوار بود.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۱۹،
تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م

فروه از بزرگان بود:

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد:

وكان ممن جاهد مع رسول الله ، وقاد فرسين في سبيل الله ؛ وكان يتصدق من نخله بألف
وسق في كل عام ؛ وكان سيداً ؛ وهو من أصحاب علي ؛ وممن شهد معه يوم الجمل . قال : فذكر
معنا وعويماً ، وعاتبهما علي قولهما : خلفنا وراءنا قوما قد حلت دماؤهم بفتنتهم :

ألا قل لمعن إذا جئته . . . وذاك الذي شيخه ساعده

واز كسانی بود که در ركاب پیامبر صلی الله علیه وآله جهاد کرده بود و در راه خدا دوتا اسب به همراه داشت
و از هر درخت خرمايش هزاران بار در هر سال صدقه می داد و او بزرگوار بود.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۱۹،
تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م

پس تخلف چنین صحابی از بیعت با ابوبکر نه تنها خلافت او را زیر سوال می برد؛ بلکه اتفاق
اهل حل و عقد در بیعت با ابوبکر که ابن تیمیه ادعا می کرد را نیز با چالش مواجه می کند.

۱۳. أَبَانُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ أُمِيَّةٍ

ابان بن سعید از جمله افرادی بود که در مرحله اول از بیعت با ابوبکر تخلف کرد.

مدارك تخلف ابان از بیعت ابوبکر:

ابی نعیم متوفای ۴۳۰

ابی نعیم اصفهانی در معرفه الصحابه به سرپیچی ابان و برادران او از دستور ابوبکر اشاره می کند که این نشان از عدم بیعت آنها با ابوبکر است :

حدثنا أبو حامد بن جبلة ثنا محمد بن إسحاق ثنا سلم بن جنادة ثنا إبراهيم بن يوسف بن معمر بن حمزة بن عمر بن سعد بن أبي وقاص ؛ [قال] : حدثني خالد - يعني : ابن سعيد بن عمرو بن سعيد - حدثني أبي أن أعماما له : **خالدا وأبان** وعمرا ؛ بني سعيد - رجعوا عن أعمالهم حين بلغتهم وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر : ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ؛ ارجعوا إلى أعمالكم فقال بنو أبي **أحيحة** : لا نعمل بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم لغيره فخرجوا إلى الشام فقتلوا جميعا .

ابن سعید از پدرش نقل می کند که پدرش به او گفت: خالد ، ابان و عمر فرزندان سعد، عموهای من بودند که هنگام شنیدن خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وآله از پست های خود انصراف دادند ابوبکر به آنها گفت : هیچ کس از شما که کارگزاران رسول خدا صلی الله علیه وآله بودید بر این پست شایستگی ندارد لذا برگردید سر کارتان در این موقعه پسر ابی احيه گفت : ما بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله برای کسی کار نمی کنیم پس از مدینه بیرون رفتند و هر سه در شام کشته شدند.

الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰هـ)، معرفه الصحابه ، ج ۲، ص ۹۴۰، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن عبدالبر متوفای ۶۳

ابن عبد البر همین مطلب را با کمی اضافه چنین نقل می کند:

وقال خالد بن سعيد بن عمرو بن سعيد أخبرني أبي أن أعمامه **خالدا وأبانا** وعمرا بني سعيد بن العاص رجعوا عن أعمالهم حين مات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر مالكم رجعتم عن أعمالكم ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجعوا إلى أعمالكم فقالوا نحن بنو أبي **أحيحة** لا نعمل لأحد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبدا ثم مضوا إلى الشام فقتلوا جميعا.

ابن سعید از پدرش نقل می کند که پدرش به او گفت خالد ، ابان و عمر فرزندان سعد، عموهای من بودند که هنگام شنیدن خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وآله از پست های خود انصراف دادند ابوبکر به آنها گفت : هیچ کس از شما که کارگزاران رسول خدا صلی الله علیه وآله بودید بر این پست شایستگی ندارد لذا برگردید سر کارتان در این

موقعه پسران ابی احمیه گفتند : ما بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله برای کسی تا ابد کار نمی‌کنیم پس از مدینه بیرون رفتند و هر سه در شام کشته شدند.

ابن عبد البر النمري القرطبي المالكي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳هـ)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۲، ص ۴۲۲، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ

ابن عساکر متوفای ۵۷۱

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق نه تنها به مخالفت ابان و برادرانش اشاره می‌کند بلکه این نکته را نیز یاد آور می‌شود که آنها دارای پستی‌های مهم و کلیدی در یمن، بحرین و تیماء داشتند ولی از این پست‌ها بخاطر مخالفت با ابوبکر استعفاء دادند :

وذكر أبو العباس الثقفي السراج نا أبو السائب سالم بن جنادة نا إبراهيم بن يوسف بن معمر بن حمزة بن عمر بن سعد بن أبي وقاص حدثني خالد بن سعيد بن عمرو بن سعيد حدثني أبي أن أعمامه خالدًا وأبان وعمرًا بنی سعید رجعوا عن أعمالهم حين بلغهم وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجعوا إلى أعمالكم فقال بنو أبي أحمية لا نعمل بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم لغيره فخرجوا إلى الشام فقتلوا جميعا وكان خالد على اليمن وكان أبان على البحرين وكان عمرو على تیماء وخبير قری عربية وكان الحكم بن سعید يعلم الحكمة فخرجوا إلى الشام.

عمرو بن سعید از پدرش نقل می‌کند که پدرش به او گفت: خالد، ابان و عمر فرزندان سعد، عموهای من بودند که هنگام شنیدن خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وآله از پست‌های خود انصراف دادند ابوبکر به آنها گفت: هیچ کس از شما که کارگزاران رسول خدا صلی الله علیه وآله بودید بر این پست شایستگی ندارد لذا برگردید سر کارتان در این موقع پسران ابی احمیه گفتند : ما بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله برای کسی تا ابد کار نمی‌کنیم پس از مدینه بیرون رفتند و هر سه در شام کشته شدند.

و خالد در یمن و ابان در بحرین و عمرو بر تیماء و خبیر روستاهای عربی کارگزار بودند.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱هـ)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأمثال، ج ۲۹، ص ۵۶، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵.

با این بیان ابان و برادرانش که از اهل شوکت و قدرت بودند (اهل حل و عقد) از بیعت و اطاعت ابابکر تخلف کردند و کار کردن در حکومت او را بر خود جایز ندانسته و با خارج شدن از مدینه، مخالفت خود را آشکار کردند.

ابن اثیر جزری متوفای ۶۳۰ هـ

و در این باره گوید:

وكان أبان أحد من تخلف عن بيعة أبي بكر لينظر ما يصنع بنو هاشم ، فلما بايعوه بايع .

ابان یکی از کسانی بود که از بیعت ابابکر سرپیچی کرد و به بنی هاشم نگاه کرد که چه می‌کنند وقتی آنها بیعت کردند او نیز بیعت کرد.

ابن اثیر الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای ۶۳۰هـ)، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۶۰، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.

و در جای دیگر گوید:

وتأخر خالد وأخوه أبان عن بيعة أبي بكر رضي الله عنه . فقال لبني هاشم : إنكم لطوال

الشجر طيبوا الثمر ، ونحن تبع لكم ، فلما بايع بنو هاشم أبا بكر بايعه خالد وأبان .

خالد و برادرش ابان در بیعت ابوبکر تاخیر کردند و به بنی هاشم گفت: شما درختان بلندی هستید که میوه‌های پاکی دارید. ما پیرو شما هستیم زمانی که بنی هاشم با ابوبکر بیعت کردند خالد و ابان نیز بیعت کردند.

ابن اثیر الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای ۶۳۰هـ)، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۱۲۱، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.

سخاوی متوفای ۹۰۲

سخاوی در تاریخ مدینه درباره تخلف ابان از بیعت چنین گوید:

أبان بن سعيد بن العاص بن أمية بن عبد شمس بن مناف أبو الوليد بن أبي أحيحة القرشي

الأموي صحابي قدم المدينة مسلما ثم خرج مع أخويه خالد وعمرو حتى قدموا على رسول الله (ص) في خيبر واستعمله النبي (ص) في آخر تسع على البحرين فلم يزل عليها حتى توفي النبي (ص) فرجع إلى المدينة فأراد أبو بكر أن يرده إليها فقال لا أعلم لأحد بعد رسول الله (ص) وقيل بل عمل لأبي بكر على بعض اليمن وهو ممن **كان تخلف عن بيعة أبي بكر لينظر ما يصنع بنو هاشم فلما بايعوه بايع.**

ابان آمد در مدینه و مسلمان شد سپس با دو برادر خود خالد و عمرو در جنگ خیبر پیش پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند و او توسط پیامبر صلی الله علیه وآله او را در اواخر سال نهم بر بحرین کارگزار شد و تا زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله در این کار بود تا اینکه آمد به مدینه ابوبکر خواست او را دوباره به بحرین بفرستد ابان به ابوبکر گفت: من بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله برای کسی کار نمی‌کنم و گفته شده که او کارگزار ابوبکر در بعضی از مناطق یمن بود و او از جمله کسانی بود که از بیعت ابوبکر تخلف کرد و در این مورد نگاهش به بنی هاشم بود وقتی آنها بیعت کردند او نیز بیعت کرد.

السخاوی، شمس الدین محمد بن عبد الرحمن (متوفای ۹۰۲هـ)، التحفة اللطيفة فی تاریخ المدینة الشریفة، ج ۱، ص ۵۹، ناشر: دار
الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۳م

۱۴. خالد بن سعید بن العاص

از جمله کسانی که از بیعت با ابوبکر تخلف کرد، خالد بن سعید برادر ابان بود.

منابع تخلف خالد از بیعت با ابوبکر:

یعقوبی متوفای ۲۹۲

یعقوبی درباره تخلف خالد از بیعت با ابوبکر چنین می گوید:

تخلف عن بیعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار، ومالوا مع علي بن أبي طالب، منهم
: العباس بن عبد المطلب، والفضل بن العباس، والزبير بن العوام بن العاص، وخالد بن سعید،
والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر الغفاري، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي
بن كعب.

گروهی از مهاجرین و انصار از بیعت با ابوبکر تخلف کردند و بسوی علی علیه السلام متمایل شدند که
عده‌ای از آنها عبارتند از: عباس، فضل، زبیر، خالد، مقداد، سلمان، ابوذر، عمار، براء و ابی بن کعب.
یعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای ۲۹۲هـ)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴، ناشر: دار صادر -
بیروت.

در جای دیگر می نویسد:

وكان خالد بن سعید غائبا فقدم فأتى عليا فقال هلم أبايعك فوالله ما في الناس أحد أولى
بمقام محمد منك واجتمع جماعة إلى علي بن أبي طالب يدعونه إلى البيعة له فقال لهم اغدوا علي
هذا محلقين الرؤوس فلم يغد عليه إلا ثلاثة نفر.

خالد بن سعید بن عاص که غائب بود، نزد علی علیه السلام آمد و گفت: بیا تا با تو بیعت کنم پس بخدا قسم
که در میان مردم کسی از تو سزاوارتر به جانشینی محمد نیست. گروهی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام جمع شدند
و خواستار بیعت با وی بودند پس به ایشان گفت: بامداد فردا به همین منظور سر تراشیده نزد من آید " لیکن جز سه
نفر در بامداد نزد وی نیامدند مگر سه نفر.

یعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای ۲۹۲هـ)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶، ناشر: دار صادر -
بیروت.

طبری متوفای ۳۱۰

طبری درباره اظهار نارضایتی خالد از خلافت ابوبکر چنین می نویسد:

قال أبو جعفر وكان سبب عزل أبي بكر خالد بن سعيد فيما ذكر ما حدثنا ابن حميد قال حدثنا سلمة عن ابن إسحاق عن عبد الله بن أبي بكر أن خالد بن سعيد لما قدم من اليمن بعد وفاة رسول الله تربص ببيعته شهرين يقول قد أمرني رسول الله ثم لم يعزلني حتى قبضه الله وقد لقي علي بن أبي طالب وعثمان بن عفان فقال يا بني عبد مناف لقد طبتم نفسا عن أمركم يليه غيركم فأما أبو بكر فلم يحفلها عليه وأما عمر فاضطغنها عليه.

ابو جعفر گوید: سبب عزل خالد بن سعید چنانکه در روایت عبد الله بن ابی بکر آمده، چنان بود که وی پس از در گذشت پیامبر صلی الله علیه وآله از یمن آمد و دو ماه در کار بیعت درنگ کرد و می گفت: «پیمبر مرا امیری داده و تا وقتی وفات یافته مرا معزول نکرده» و هم او علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفان را دیده بود و گفته بود: «ای پسران عبد مناف چرا رضایت داده‌اید که کار شما به دست دیگری افتد؟» گوید: ابوبکر به کار وی اهمیت نداد اما عمر کینه او را به دل گرفت ...

الطبری، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (متوفى ۳۱۰)، تاريخ الطبری، ج ۲، ص ۳۳۱، ناشر: دار الكتب العلمية -

بيروت

ابو هلال عسکری متوفای ۳۹۵

ابوهلال عسکری می نویسد:

أول الأُمراء على الشام أبو عبيدة: أخبرنا أبو القاسم، عن العقدي، عن أبي جعفر، عن أبي الحسن عن رجاله قالوا: لما فرغ أبو بكر رضوان الله عنه من أهل الردة، وأكر الحيرة، استنهض الناس إلى الشام، فتأقلوا، فقال عمر: " لو كان عرضاً قريباً وسفراً قاصداً لاتبعوك " فقال خالد بن سعيد بن العاص: لنا تضرب مثل المنافقين؟ فقال أبو بكر: كلا ولكن أراد أن يبعث المتشاقلين، فعقد أبو بكر لخالد بن سعيد على الشام، فقال عمر: أتعتقد لرجل أمر الناس بالتغالب؟ وكان خالد حين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم غائبا، فلما قدم وقد بويع أبو بكر، أتى علياً رضي الله عنه فقال: أرضيتم أن يليكم رجل من تيم؟ فعزل أبو بكر خالداً.

أبو هلال الحسن بن عبد الله بن سهل بن سعيد بن يحيى بن مهران (متوفى ۳۹۵هـ)، الأوائل للعسکری، ج ۱، ص ۸۸، طبق برنامه

الجامع الكبير

ابی نعیم متوفای ۳۰۴

ابی نعیم از عدم رضایت خالد و برادرانش از خلافت ابوبکر چنین یاد می کند:

حدثنا أبو حامد بن جبلة ثنا محمد بن إسحاق ثنا سلم بن جنادة ثنا إبراهيم بن يوسف بن معمر بن حمزة بن عمر بن سعد بن أبي وقاص ؛ [قال] : حدثني خالد - يعني : ابن سعيد بن عمرو بن سعيد - حدثني أبي أن أعماما له : **خالدا وأبان وعمرا** ؛ بني سعيد - رجعوا عن أعمالهم حين بلغتهم وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر : ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ؛ ارجعوا إلى أعمالكم فقال بنو أبي أحيحة : لا نعمل بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم لغيره فخرجوا إلى الشام فقتلوا جميعا.

الأصبهاني ، أبي نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران (متوفى ٤٣٠هـ) معرفة الصحابة ج ٢، ص ٩٤٠، عادل بن يوسف العزازي، الناشر : دار الوطن للنشر-الرياض، الطبعة : الأولى ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م

ابن عبد البر متوفى ٥٤٦٣ هـ

ابن عبد البر نیز در این باره چنین می گوید :

وقال خالد بن سعيد بن عمرو بن سعيد أخبرني أبي أن أعمامه **خالدا وأبانا وعمرا** بني سعيد بن العاص رجعوا عن أعمالهم حين مات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر مالكم رجعتن عن أعمالكم ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجعوا إلى أعمالكم فقالوا نحن بنو أبي أحيحة لا نعمل لأحد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبدا ثم مضوا إلى الشام فقتلوا جميعا.

ابن عبد البر النمري القرطبي المالكي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفى ٤٦٣هـ)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ٢، ص ٤٢٢، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ

ابن عساکر متوفى ٥٧١ هـ

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق درباره استعفاء خالد و برادرانش از امارت یمن ، بحرین و تیماء در اعتراض به حکومت ابوبکر چنین می نویسد:

وذكر أبو العباس الثقفي السراج نا أبو السائب سالم بن جنادة نا إبراهيم بن يوسف بن معمر بن حمزة بن عمر بن سعد بن أبي وقاص حدثني خالد بن سعيد بن عمرو بن سعيد حدثني أبي أن أعمامه خالدا وأبان وعمرا بني سعيد رجعوا عن أعمالهم حين بلغهم وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجعوا إلى أعمالكم فقال بنو أبي أحيحة لا نعمل بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم لغيره فخرجوا إلى الشام

فقتلوا جميعا وكان خالد على اليمن وكان أبان على البحرين وكان عمرو على تيماء وخبير قري عريية وكان الحكم بن سعيد يعلم الحكمة فخرجوا إلى الشام .

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، **أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱هـ)**، تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ۲۹، ص ۵۶، تحقیق: محب الدین آبی سعید عمر بن غرامة العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵.

ابن اثیر متوفای ۶۳۰ هـ

ابن اثیر در این باره می گوید:

وتأخر خالد وأخوه أبان عن بیعة أبي بكر رضي الله عنه . فقال لبني هاشم : إنکم لطوال

الشجر طیبوا الثمر ، ونحن تبعکم ، فلما بايع بنو هاشم أبا بكر بايعه خالد وأبان .

خالد و برادرش بیعت با ابوبکر را به تاخیر انداختند خالد به بنی هاشم گفت: شما درختان بلندی هستید که

میوه های پاکی دارید ما پیروان شما هستیم زمانی که بنی هاشم با ابوبکر بیعت کردند، خالد و ابان نیز بیعت کردند.

ابن اثیر الجزری، عز الدین بن الأثیر **أبی الحسن علی بن محمد (متوفای ۶۳۰هـ)**، **أسد الغابة فی معرفة الصحابة**، ج ۲، ص ۱۲۱،

تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.

ابوربیع کلاعی اندلسی متوفای ۶۳۴

ابوربیع کلاعی در باره عدم بیعت خالد در روزهای اولیه خلافت ابوبکر می گوید:

وكان خالد ابن سعيد من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم على اليمن فلما قبض رسول

الله صلى الله عليه وسلم جاء المدينة وقد استخلف الناس أبا بكر فاحتبس عن أبي بكر بیعته أياما

وأتی بنی هاشم وقال أنتم الظهر والبطن والشعار دون الدثار فإذا رضیتم رضینا وإذا سخطتم

سخطنا حدثونی أبايعتم هذا الرجل قالوا نعم قال علی بر ورضی من جماعتکم قالوا نعم قال فإني

أرضی إذا رضیتم وأبايع إذا بايعتم أما أنکم والله یا بنی هاشم فینا لطوال الشجر طیبوا الثمر ثم بايع

أبا بكر بعد ذلك.

وبلغت مقاله أبا بكر فلم یبال واضطغن ذلك علیه عمر.

خالد از عمال رسول خدا صلی الله علیه وآله در یمن بود زمانی که حضرت از دنیا رفت آمد به مدینه در حالی

که ابوبکر خلیفه مردم شده بود از بیعت ابابکر امتناع کرد و آمد به خدمت بنی هاشم و گفت : شما ظاهر و باطن

هستید.

شما (چون) لباس زیرین (خودی) هستید، نه (چون) لباس رو (بیگانه) خشنودی شما خوشنودی ما و خشم

شما خشم ماست به من بگوئید آیا با این مرد بیعت می کنید گفتند بله گفت آیا علی علیه السلام از اجتماع شما راضی

است گفتند بله گفت : من زمانی که شما راضی باشید و بیعت می کنم زمانی که شما بیعت کنید اما به خدا قسم ای بنی هاشم

الکلاعی الأندلسی، ابوالربیع سلیمان بن موسی (متوفای ۶۳۴هـ)، الإکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله والثلاثه الخلفاء، ج ۳، ص ۱۱۴، تحقیق د. محمد کمال الدین عز الدین علی، ناشر: عالم الکتب - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ

ابن ابی الحدید متوفای ۶۵۵

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ممانعت خالد بن سعید از بیعت با ابوبکر را چنین توصیف می کند :

هذا خالد بن سعید بن العاص ؛ هو الذي امتنع من بیعة أبي بكر ، وقال : لا أبايع إلا علیاً ، وقد ذكرنا خبره فيما تقدم .

خالد کسی است که از بیعت با ابوبکر امتناع کرد و گفت من با کسی غیر علی علیه السلام بیعت نمی کنم.
ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

أبو الفداء متوفای ۷۳۲

ابوالفداء در کتابش به گروهی از بنی هاشم و صحابه که خالد نیز جزء آنها است اشاره کرده که آنها با ابوبکر بیعت نکردند :

فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، وأمثال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزيير وعتبة بن أبي لهب وخالد بن سعید ابن العاص والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسي وأبي ذر وعمار بن ياسر والبر بن عازب وأبي بن كعب ومالوا مع علي بن أبي طالب... .

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفای ۷۳۲هـ)، المختصر في أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۹، طبق برنامه الجامع الكبير

ابن الوردی متوفای ۷۴۹

در تاریخ ابن الوردی نیز همین جریان عدم بیعت خالد در مرحله اول با ابوبکر چنین ذکر شده است :

وبادروا سقيفة بني ساعدة ' فبايع عمر أبا بكر وأمثال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم ، والزيير ، وعتبة بن أبي لهب ، وخالد بن سعید بن العاص ...

ابن الوردی ، زین الدین عمر بن مظفر (متوفای ۷۴۹هـ) ، تاریخ ابن الوردی ، ج ۱ ، ص ۱۳۴ ، ناشر : دار الکتب العلمیة - لبنان / بیروت ، الطبعة : الأولى ، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶م

ابن خلدون متوفای ۸۰۸

ابن خلدون درباره مخالفت خالد از بیعت ابوبکرچنین می نویسد:

وكان من أول عمل أبي بكر بعد عوده من الحج أن بعث خالد بن سعيد بن العاص في الجنود إلى الشام أول سنة ثلاث عشرة وقيل إنما بعثه إلى الشام لما بعث خالد بن الوليد إلى العراق أول السنة التي قبلها ثم عزله قبل أن يسير لأنه كان لما قدم من اليمن عند الوفاة تخلف عن بيعة أبي بكر أيما.

اولین کار ابوبکر بعد از برگشتن از حج این بود که خالد را در سال اول سیزدهم با لشگری به شام فرستاد و گفته شده که همانا او را به شام فرستاد زمانی که او را به عراق فرستاده بود قبل از رسیدنش عزلش کرد زیرا هنگامی که از یمن هنگام وفات پیامبر صلی اله علیه وآله برگشت چند روزی از بیعت ابوبکر تخلف کرد.

ابن خلدون الحضرمی، عبد الرحمن بن محمد (متوفای ۸۰۸هـ)، تاریخ ابن خلدون ج ۲، ص ۵۱۴، دار النشر : دار القلم - بیروت - ۱۹۸۴ ، الطبعة : الخامسة

عاصمی المکی متوفای ۱۱۱۱

عبد المالک در سمط النجوم العوالی نام افرادی از بزرگان و صحابه را می برد که از بیعت ابوبکر تخلف کردند و از جمله آنها خالد بن سعید را نام برده و می گوید:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب وابناه والزبير والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغيرهم وخالد بن سعيد بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فمنهم من أسرع بيعته ومنهم من تأخر حيناً إلا ما روى عن سعد بن عبادة فإنه لم يبايع أباً بكر ولا عمر إلى أن مات.

در آن روز سعد بن عبادة ، گروهی از خزرجیان، علی علیه السلام ، و پسرانش، زبیر،عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله ، بنی هاشم، طلحه، سلمان ، عمار، ابوذر ، مقداد و غیر آنها و خالد از بیعت ابوبکر تخلف کردند سپس همه آنها بیعت کردند و عده ای از آنها با عجله وعده ای با تاخیر با ابوبکر بیعت کردند مگر سعد بن عبده که تا هنگام مرگش با ابوبکر و عمر بیعت نکرد.

العاصمی المکی، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعی (متوفای ۱۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالی فی انباء الأوائل والتوالی، ج ۲، ص ۳۳۲ ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیة.

تخلف خالد از بیعت ابوبکر در منابع شیعه

شیخ صدوق درباره مخالفت خالد بن سعید با ابوبکر می‌نویسد:

...وقام خالد بن سعید بن العاص بادلاله بنی امیه . فقال : یا ابا بکر اتق الله فقد علمت ما تقدم لعلی علیه السلام من رسول الله صلی الله علیه وآله ألا تعلم أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال لنا ونحن محتوشوه فی یوم بنی قریظة ، وقد أقبل علی رجال منا ذوی قدر فقال : " یا معشر المهاجرین والأَنْصار أوصیکم بوصیة فاحفظوها وإنی مؤد إلیکم أمرا فاقبلوه ، ألا إن علیا أمیرکم من بعدی وخیفتی فیکم ، أوصانی بذلك ربی وإنکم إن لم تحفظوا وصیتی فیہ وتأووه وتنصروه اختلفتم فی أحكامکم ، واضطرب علیکم أمر دینکم ، وولی علیکم الامر شرارکم ألا وإن أهل بیتی هم الوارثون أمری ، القائلون بأمر أمتی ، اللهم فمن حفظ فیهم وصیتی فاحشره فی زمرتی ، واجعل له من مرافقتی نصیبا یدرک به فوز الآخرة ، اللهم ومن أساء خلافتی فی أهل بیت فأحرمه الجنة التي عرضها السماوات والأرض " . فقال له عمر بن الخطاب : اسکت یا خالد فلست من أهل المشورة ولا ممن یرض بقوله ، فقال خالد : بل اسکت أنت یا ابن الخطاب فوالله إنک لتعلم أنك تنطق بغی لسانک ، وتعصم بغیر أركانک ، والله إن قریشا لتعلم [أني أعلاها حسبا وأقواها أدبا وأجملها ذکرا وأقلها غنی من الله ورسوله و [إنک ألامها حسبا ، وأقلها عددا وأخملها ذکرا ، وأقلها من الله عز وجل ومن رسوله . وإنک لجبان عند الحرب ، بخیل فی الجذب ، لیثم العنصر ما لك فی قریش مفخر ، قال : فأسکتہ خالد فجلس .

نخستین کسی که شروع کرد و برخاست، خالد بن سعید بن عاص بود که نسبتی با بنی امیه داشت. پس گفت: ای ابو بکر از خدا بترس، تو خود می‌دانی که پیامبر خدا (ص) پیشتر در باره علی (ع) چه گفته است، آیا نمی‌دانی که پیامبر خدا (ص) به ما که در روز بنی قریظه دور آن حضرت بودیم و به مردان صاحب منزلت ما فرمود: ای گروه مهاجران و انصار، به شما وصیتی می‌کنم آن را حفظ کنید و من چیزی را به شما می‌رسانم، آن را بپذیرید، آگاه باشید که علی (ع) امیر شما پس از من و جانشین من در میان شما است، پروردگرم این موضوع را به من سفارش کرده و اگر شما وصیت مرا در باره او حفظ نکنید و او را یاری نکنید، در احکام دینتان دچار اختلاف می‌شوید و کار دینتان بر شما مضطرب می‌شود و بدترین‌های شما بر شما حاکم می‌شوند، آگاه باشید که اهل بیت من وارثان امر من و قیام‌کنندگان به امر امت من هستند، خداوندا، هر کس در باره آنان سفارش مرا حفظ کند، او را در جرگه من محشور فرما و از رفاقت من او را بهره‌ای ده که با آن سعادت آخرت را دریابد، خداوندا، هر کس پس از من در باره اهل بیت من بدی کند، بهشت را که پهنایی چون آسمان‌ها و زمین است، بر وی حرام کن.

عمر بن خطاب گفت: ساکت باش ای خالد، که تو اهل مشورت نیستی و سخن تو قابل قبول نیست، خالد گفت: بلکه تو ساکت باش ای پسر خطاب، که به خدا سوگند که تو خود می‌دانی که با زبانی جز زبان خودت سخن می‌گویی و به افرادی جز افراد خودت تکیه کرده‌ای، و به خدا سوگند که قریش می‌داند که من از نظر شرافت خانوادگی بزرگ‌ترین آنها و از نظر ادب قوی‌ترین آنها و از نظر نام و نشان نیکوترین آنها و از نظر بی‌نیازی به خدا و رسولش کمترین آنها هستم و تو از نظر شرافت خانوادگی پست‌ترین آنها و از نظر تعداد کمترین آنها و از نظر نام و نشان گمنام‌ترین آنها هستی و با خدا و رسولش رابطه کمتری داری و تو موقع جنگ ترسو و در قحط سالی بخیل هستی و نژاد پستی داری و در قریش افتخاری نداری، راوی می‌گوید: خالد او را ساکت کرد و نشست.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی اکبر الغفاری، ناشر: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

جایگاه خالد بن سعید بن العاص : وی قبل از ابوبکر اسلام آورد و از طرف پیامبر (ص) استاندار بود

ابن قتیبه در این باره چنین نقل می‌کند:

خالد بن سعید بن العاص بن أمية رضی الله عنه ذکر أبو یقظان سخیم بن حفص بن قادم العجیفی و غیره أنه أسلم قبل إسلام أبي بكر وذلك لرؤيا رآها واستعمله رسول الله صلى الله عليه وسلم على صدقات بني زبيد.

ابو یقظان و دیگران درباره خالد گوید: خالد قبل از ابوبکر اسلام آورد و آنها را بخاطرخواهی بود که دیده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای گرفتن صدقات در بین بنی زبید گماشت.

الدينوري، ابو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (متوفای ۲۷۶هـ)، المعارف، ج ۱، ص ۲۹۶، تحقیق: دكتور ثروت عكاشة، ناشر: دار المعارف - القاهرة .

بنابراین، خالد که از بزرگان و عمال پیامبر صلی اله علیه وآله بود با خلافت ابوبکر موافق نبود و مخالفت خود را با استعفاء از پست مهم خود ابراز کرد و این عدم بیعت او نشانه این است که اتفاق اهل حل و عقدی در به خلافت رسیدن ابوبکر در کار نبوده است.

۱۵. عمرو بن سعید

عمرو برادر خالد و ابان بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله دارای پست حکومتی بود و از شخصیت های بزرگ به شمار می‌رفت . او نیز مثل برادران خود موافق خلافت ابوبکر نبود.

مدارك تخلف عمرو بن سعید از بیعت ابوبکر:

ابی نعیم متوفای ۴۳۰هـ

ابی نعیم جریان مخالفت عمرو با ابوبکر را چنین بازگو می‌کند:

حدثنا أبو حامد بن جبلة ثنا محمد بن إسحاق ثنا سلم بن جنادة ثنا إبراهيم بن يوسف بن معمر بن حمزة بن عمر بن سعد بن أبي وقاص ؛ [قال] : حدثني خالد - يعني : ابن سعيد بن عمرو بن سعيد - حدثني أبي أن أعماما له : خالدا وأبان وعمرا ؛ بني سعيد - رجعوا عن أعمالهم حين بلغتهم وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر : ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ؛ ارجعوا إلى أعمالكم فقال بنو أبي أحيحة : لا نعمل بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم لغيره فخرجوا إلى الشام فقتلوا جميعا .

ابن سعيد از پدرش نقل می کند که پدرش به او گفت خالد ، ابان و عمر فرزندان سعد، عموهای من بودند که هنگام شنیدن خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وآله از پست های خود انصراف دادند ابوبکر به آنها گفت : هیچ کس از شما که کارگزاران رسول خدا صلی الله علیه وآله بودید بر این پست شایستگی ندارد لذا برگردید سر کارتان در این موقع پسر ابی احيه گفت: ما بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله برای کسی کار نمی کنیم پس از مدینه بیرون رفتند و هر سه در شام کشته شدند.

الأصبهاني، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰هـ)، معرفة الصحابة ج ۲، ص ۹۴۰، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن عبدالبر متوفای ۴۶۳

عبدالبر مانند عبارت ابی نعیم را در الاستیعاب چنین آورده است:

وقال خالد بن سعيد بن عمرو بن سعيد أخبرني أبي أن أعمامه خالدا وأبانا وعمرا بني سعيد بن العاص رجعوا عن عملتهم حين مات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر مالكم رجعتم عن عملتكم ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجعوا إلى أعمالكم فقالوا نحن بنو أبي أحيحة لا نعمل لأحد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبدا ثم مضوا إلى الشام فقتلوا جميعا.

ابن عبد البر النمري القرطبي المالكي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳هـ)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۲، ص ۴۲۲، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجبل - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ

ابن عساکر متوفای ۵۷۱

در کتاب تاریخ مدینه دمشق اعتراض شدید خالد از ابوبکر چنین ذکر شده است :

وذكر أبو العباس الثقفي السراج نا أبو السائب سالم بن جنادة نا إبراهيم بن يوسف بن معمر بن حمزة بن عمر بن سعد بن أبي وقاص حدثني خالد بن سعيد بن عمرو بن سعيد حدثني أبي أن أعمامه خالدا وأبان وعمرا بني سعيد رجعوا عن أعمالهم حين بلغهم وفاة رسول الله صلى الله عليه

وسلم فقال أبو بكر ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجعوا إلى أعمالكم فقال بنو أبي أحيحة لا نعمل بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم لغيره فخرجوا إلى الشام فقتلوا جميعا وكان خالد على اليمن وكان أبان على البحرين وكان عمرو على تيماء وخيبر قرى عربية وكان الحكم بن سعيد يعلم الحكمة فخرجوا إلى الشام.

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفى ۵۷۱هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ۲۹، ص ۵۶، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵
پس عمرو نیز مانند برادرانش، بیعت با ابوبکر و کار کردن در داخل حکومت او را ناپسند می دانست.

جایگاه عمرو بن سعید بن العاص

وي از مهاجرین به حبشه بود

ابن سعد می نویسد:

أسلم عمرو بن سعید ولحق بأخيه خالد بن سعید بأرض الحبشة قال أخبرنا محمد بن عمر قال حدثنا جعفر بن محمد بن خالد عن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان قال أسلم عمرو بن سعید بعد خالد بن سعید بیسیر وكان من مهاجرة الحبشة في الهجرة الثانية معه امرأته فاطمة بنت صفوان بن أمية بن محرز بن شق بن رقة بن مخدج الكنانية.

عمر بن سعید مسلمان شد و برادرش در سرزمین حبشه ملحق شد و عمرو بن عثمان گوید: عمرو بن سعید بعد از خالد مسلمان شد و در هجرت دوم از مهاجرین حبشه بود که زنش فاطمه بنت صفوان نیز با او. همراه بود.
الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبد الله البصري (متوفى ۲۳۰هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۰۱، ناشر: دار صادر - بيروت.

از طرف رسول خدا (ص) فرماندار بود

عسقلانی در این باره گوید:

وكان النبي صلى الله عليه وسلم استعمله على وادي القرى وغيرها وقبض وهو عليها

پیامبر صلی الله علیه واله او را به عنوان فرماندار برای وادی القری و جاهای دیگر برگزید و در همان منطقه فوت کرد.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفى ۸۵۲هـ)، الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۴، ص ۶۳۸، تحقيق: علی محمد الجاوی، ناشر: دار الجیل - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م.

۱۶. الحباب بن المنذر

حباب از جمله افرادی است که در هنگام بیعت گرفتن عمر برای ابوبکر بلند شد و اعتراض خود را اعلان کرده و مانع بیعت مردم با ابوبکر می شد

منابع عدم بیعت حباب بن منذر با ابوبکر:

بخاری متوفای ۲۵۶

بخاری در این باره می نویسد:

فَقَالَ قَائِلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ (الحباب) أَنَا جَذَيْلُهَا الْمُحَكَّكُ وَعَذِيْقُهَا الْمُرَجَّبُ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ فَكَثَرَ اللَّغَطُ وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ حَتَّى فَرَّقْتُ مِنَ الْإِخْتِلَافِ فَقُلْتُ ابْسُطْ يَدَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعْتُهُ وَبَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ ثُمَّ بَايَعْتُهُ الْأَنْصَارُ وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فَقُلْتُ قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ قَالَ عُمَرُ وَإِنَّا وَاللَّهِ مَا وَجَدْنَا فِيهَا حَضْرًا مِنْ أَمْرِ أَقْوَى مِنْ مَبَايَعَةِ أَبِي بَكْرٍ خَشِينَا إِنْ فَارَقْنَا الْقَوْمَ وَلَمْ تَكُنْ بَيْعَةٌ أَنْ يَبَايَعُوا رَجُلًا مِنْهُمْ بَعْدَنَا فَإِنَّمَا بَايَعْنَاهُمْ عَلَى مَا لَا نَرْضَى وَإِنَّمَا نُخَالِفُهُمْ فَيَكُونُ فَسَادًا فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَى غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يَتَابِعُ هُوَ وَلَا الَّذِي بَايَعَهُ تَغَرَّةً أَنْ يُقْتَلَا.

یکی از آنها (انصار) برخاست و گفت: منم آن پناهگاه و منم آن خوشه پرمایه «انا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب» (جذیل چوبی که برای مواسی نصب می شود و آنها تن خود را از جرب یا حشرات بدان چوب مالیده می خارند. مقصود «من درمان دردها و من تکیه گاه افتادگان و پناه پناهندگان و چاره ساز قوم. و من خوشه سنگین و پرمایه خرما هستم که برای نگهداری آن تکیه گاه می سازند» هر دو کنایه از این است که من مرد مجرب خردمند و سرفراز هستم که مردم چاره کار خود را از من می خواهند و آن جمله مثل معروف میان عرب است که بتفصیل تعبیر و تفسیر می شود بعد از آن جمله (که بلیغ بود) گفت: از ما امیر و از شما امیر برگزیده شود. فریاد و غوغا برخاست چون هیاهو و گفتگو آرام شد من به ابی بکر گفتم: دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم او هم دست داد و من با او بیعت نمودم و مردم هم بیعت کردند. سپس بر سعد بن عباده هجوم بردیم، یکی از آنها گفت: سعد را کشتید. من گفتم: خدا سعد را بکشد بخدا ما هیچ کاری بهتر و نیرومندتر از بیعت ابی بکر ندیدیم زیرا ترسیدم از آن مردم جدا شویم و کار بیعت را یکسره نکنیم آنها بیعت دیگری را انجام دهند آنگاه ما ناگزیر خواهیم بود بچیزی که پسند ما نباشد از آنها پیروی کنیم یا با آنها بستیزیم آن وقت فتنه بر پا و فساد ظاهر و غالب می شود.

البخاری الجمفی، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۰۶، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر:

دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

طبری نیز جریان حباب را که انصار را به عدم بیعت با ابوبکر تشویق می‌کرد، چنین بازگو

می‌کند:

فقام الحبابُ بن المُنذرِ فقال يامعشر الأنصار املکوا علی ایدیکم ولا تسمعوا مقالة هذا وأصحابه فیذهبوا بنصیبکم من هذا الأمر فإن أبوا علیکم ما سألتموه فاجلوهم عن هذه البلاد وتولوا علیهم هذه الأمور فأنتم والله أحق بهذا الأمر منهم فإنه بأسیافکم دان لهذا الدین من دان ممن لم یکن یدین أنا جذیلها المحکک وعذیقها المرجب أما والله لئن شتتم لنعیدنها جذعة فقال عمر إذا یقتلک الله قال بل إیاک یقتل.

حباب بن منذر گفت: ای قوم انصار خودداری کنید و دست نگهدارید. این کار را داشته باشید. سخن او (عمر) و یاران او را نشوید (نپذیرید). اینها می‌خواهند حق شما را از این کار غصب کنند. اگر امتناع کنند آنها را از این بلاد طرد کنید آنگاه خود این کار (خلافت) را در دست بگیرید و بر این امور مسلط شوید بخدا (سوگند) شما در این کار از آنها احق و اولی هستید زیرا این کار (اسلام) با شمشیرهای شما پیش رفت و مردم بسبب تیغ‌های شما گرویدند و گردن نهادند من مرد مجرب و دانا هستم (این عبارت با تفسیر و توضیح که «جذیلها المحکک و عذیقها المرجب» بود که تکرار نمی‌شود) من ابو شبل (پدر شیر بچه - کنیه او) در کنام شیران هستم (شیر بچه‌دار که در حمایت بچه خشمگین و دلیر است). بخدا اگر بخواهید که ما این کار (اسلام) را مانند نخست برگردانیم (کنایه از تباهی اسلام و برگشتن بروز اول از حیث ضعف و نص عبارت گوش بریده و شکسته است) عبارت گوش بریده و شکسته است) عمر گفت: اگر چنین کنی که خدا ترا خواهد کشت. گفت خدا ترا بکشد.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کنیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۳، ناشر: دار الکتب العلمیة -

بیروت

جایگاه حباب بن منذر

حباب، مشاور نظامی پیامبر صلی الله علیه وآله بود:

حباب از شجاعان دلاور و خطیب مشهوری بود که به سبب برخورداری از دقت رأی، به

(صاحب نظر) ملقب شد. حباب در جنگ‌های پیامبر (ص)، حضور داشت و در برخی از

آنها، مشاور نظامی حضرت بود.

عبدالحی در این باره می‌نویسد:

هو الحباب بن المنذر بن الجموح صاحب المشورة يوم بدر أخذ المصطفى صلى الله عليه وسلم برأيه ونزل جبريل عليه السلام فقال الرأي ما قال حباب وكان له في الجاهلية آراء مشهورة حتى لقب بذی الرأي.

حباب مشاور پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر بود که حضرت نظرش را برگزید و جبرئیل هم نازل شد و گفت رای همان رای حباب است و او در جاهلیت دارای آراء مشهوره بود تا آنجا که به صاحب نظر ملقب شد. الکتانی، عبد الحی بن عبد الکبیر (متوفای ۱۳۸۳هـ)، نظام الحکومة النبویة المسمى التراتیب الإدراية، ج ۲، ص ۳۸۴، ناشر: دار الكتاب العربی - بیروت.

صفدی نیز گوید:

الحباب بن المنذر بن الجموح الأنصاري ذو الرأي.

حباب صاب نظر بود.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (متوفای ۷۶۴هـ)، الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۲۱۶، تحقیق أحمد الأرنؤوط وترکی مصطفی، ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - ۱۴۲۰هـ - ۲۰۰۰م.

از خطبای انصار بود:

ابن حبان در کتاب مشاهیر علماء الأمصار درباره او می نویسد:

الحباب بن المنذر بن الجموح الأنصاري كنيته أبو عمرو وكان ممن شهد بدرا وهو بن ثلاث

وثلاثين سنة وكان خطيب الأنصار توفى بالمدينة.

حباب در بدر شرکت داشت درحالی که سی و سه سال داشت و او خطیب انصار در مدینه بود.

التمیمی البستی، ابو حاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفای ۳۵۴هـ)، مشاهیر علماء الأمصار ج ۱، ص ۲۵، تحقیق: م. فلاشهمر، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، ۱۹۵۹م.

۱۷. عتبة بن ابي لهب

عتبه نیز در کنار بنی هاشم و سایر صحابه از بیعت ابوبکر تخلف کرد که ابوالفداء در این باره

می گوید:

فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، وانثال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع

الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزبير وعتبة بن أبي لهب ...

... سپس عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم هم به طرف ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند. گروهی از مردم و نیز

از بنی هاشم و زبیر و عتبه و خالد بن سعید بن عاص ...

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفای ۷۳۲هـ)، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۹، طبق برنامه الجامع الکبیر

در کتاب تاریخ الوردی نیز قضیه مخالف عتبه بن ابی لهب این چنین نقل شده است :
وبادروا 'سقیفة بنی ساعدة' فبايع عمر أبا بكر وأنتال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من
ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم ، والزيبر ، وعتبة بن أبي لهب

ابن الوردی ، زین الدین عمر بن مظفر (متوفای ۷۴۹هـ) ، تاریخ ابن الوردی ج ۱ ، ص ۱۳۴ ، ناشر : دار الکتب العلمیة - لبنان / بیروت ،
الطبعة : الأولى ، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶م

مناقب عتبه بن ابی لهب : پیامبر برای وی دعا کرده و از اسلامش خشنود شد :

ابن عبدالبر گوید:

فأسلما فسر النبي صلى الله عليه وسلم بإسلامهما ودعا لهما وشهدا معه حيننا والطائف.

عتبه و برادرش وقتی که مسلمان شدند پیامبر صلی الله علیه وآله از اسلام آوردن آنها خوشحال شد و برای
آنها دعا کرد و آن دو در جنگ حنین و طائف شرکت داشتند.

ابن عبد البر النمري القرطبي المالكي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳هـ)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۳،
ص ۱۰۳۰ ، تحقيق: علي محمد الجاوي، ناشر: دار الجليل - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ

۱۸. حسان بن ثابت:

حسان شاعر معروف صدر اسلام، نارضایتی خود را از خلافت ابوبکر در قالب شعر می سراید
که در تفسیر فخر رازی و تفسیر غرائب القرآن چنین ذکر شده است:
وأما الشعر فقول حسان :

فما كنت أعرف أن الأمر منصرف
عن هاشم ثم منها عن أبي حسن
أليس أول من صلى لقبلكم
وأعرف الناس بالقرآن والسنن

نمی پنداشتم زمام امر از بنی هاشم و سپس از بین آنان از ابو الحسن علی علیه السلام برگردد.
از شخصیتهایی که نخستین نفر در ایمان می باشد و گوی سبقت را ربوده است و آشناترین مردم به قرآن و
دستورات پیامبر بود.

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (متوفای ۶۰۴هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ۲، ص ۱۹۵ و ج ۱۸ ص ۱۶۹،
ناشر: دار الکتب العلمیة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م

النيسابوري، نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين المعروف بالنظام الأعرج (متوفای ۷۲۸هـ)، تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان،
ج ۱، ص ۲۴۰ ، تحقيق: الشيخ زكريا عميران، ناشر: دار الکتب العلمیة - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۶هـ - ۱۹۹۶م .

جایگاه حسان بن ثابت

همراهی جبرئیل با حسان در هجو مشرکان:

حسان بن ثابت، همان کسی است که در زمان جاهلیت شاعر انصار بود و در زمان اسلام «شاعر رسول الله» لقب گرفت.

بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

حدثنا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَسَّانٍ أَهْجُهُمْ أَوْ هَاجِهِمْ وَجَبْرِيلُ مَعَكَ.

براء بن عازب گفته است که رسول خدا به حسان گفت: هجو کن (جواب کسانی را که شعرهای زشت در باره رسول خدا می‌سرودند با شعر بده) جبرئیل با تو است.

البخاری الجعفی، ابو عبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۳۰۴۱، كِتَابُ بَدْءِ الْخَلْقِ، بَابُ ذِكْرِ الْمَلَائِكَةِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

و أبو داود در مسند خود نقل می‌کند:

حسان، مؤید به روح القدس بود:

در روایاتی از منابع اهل سنت نقل شده است که حسان به روح القدس تایید شده است :

حدثنا محمد بن سُلَيْمَانَ الْمِصْبِصِيُّ لُوَيْنٌ ثَنَا بن أَبِي الزِّنَادِ عن أبيه عن عُرْوَةَ وَهَشَامٍ عن عُرْوَةَ عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يضع لحسان منبراً في المسجد فيقوم عليه يهجو من قال في رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن روح القدس مع حسان ما نافع عن رسول الله صلى الله عليه وسلم.

عروه از عائشه نقل کرده است که رسول خدا برای حسان منبری در مسجد نهاده بود؛ پس او روی منبر می‌نشست و کسانی را که پیامبر خدا را هجو کرده بودند، هجو می‌کرد. پس رسول خدا (ص) فرمود: روح القدس (جبرئیل) با حسان است، زمانی که از رسول خدا پشتیبانی می‌کرد.

السجستاني الأزدي، سليمان بن الأشعث ابوداود (متوفای ۲۷۵هـ)، سنن أبي داود، ج ۴، ص ۳۰۴، ح ۵۰۱۵، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبد الحمید، ناشر: دار الفکر؛

المزی، ابوالحجاج یوسف بن الزکی عبدالرحمن (متوفای ۷۴۲هـ)، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۱، تحقیق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م؛

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۶۴، تحقیق: علی محمد البجاولی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م.

ترمذی در روایت صحیحی در این باره چنین نقل می‌کند:

حدثنا إسماعيل بن موسى الفزاري وعلي بن حجر المعنى واحدا قال حدثنا بن أبي الزناد عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يضع لِحَسَانٍ مُنْبِرًا فِي الْمَسْجِدِ يَقُومُ عَلَيْهِ قَائِمًا يُفَاخِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ قَالَ يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ حَسَانَ بَرُوحِ الْقُدْسِ مَا يُفَاخِرُ أَوْ يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

عائشه گوید: حضرت پیغمبر (ص) منبری در مسجد برای حسان می گذارد و او بر منبر می ایستاد و فضایل پیغمبر بازگو می کرد؛ و باز رسول خدا هم می فرمود که: «خداوند حسان را تا موقعیکه از ما دفاع می کند با روح القدس تأیید می کند».

الترمذی السلمي، ابو عيسى محمد بن عيسى (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۱۳۸، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

ترمذی بعد از نقل حدیث، سند دیگری را برای این حدیث ذکر کرده و درباره تصحیح آن می گوید:

حدثنا إسماعيل بن موسى وعلي بن حجر قال حدثنا بن أبي الزناد عن أبيه عن عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله وفي الباب عن أبي هريرة والبراء قال أبو عيسى هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ وَهُوَ حَدِيثُ بَنِ أَبِي الزَّانِدِ.

او عیسی گوید: این حدیث حسن و صحیح و غریب است.

الترمذی السلمي، ابو عيسى محمد بن عيسى (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۱۳۸، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

حاکم نیشابوری نیز این روایت را نقل کرده و گوید:

حدثنا أبو العباس ثنا بحر بن نصر ثنا عبد الله بن وهب أخبرني عبد الرحمن بن أبي الزناد عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم نحوه هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

مانند این روایت از پیامبر صلی الله علیه وآله از طریق عائشه نقل شده است که صحیح الاسناد بوده ولی مسلم و بخاری نقل نکرده اند.

الحاكم النيسابوري، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ۴۰۵هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۵۴، تحقیق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م.

ابن ابی شیبیه نیز روایتی را در این باره چنین نقل می کند:

حدثنا حفص بن غياث عن مجالد عن الشعبي قال ذكر عند عائشة حسان فقيل لها انه قد أعان عليك وفعل وفعل فقالت مهلا فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن الله يؤيد حسان في شعره بروح القدس.

شعبي گوید در پیش عایشه از حسان سخن به میان آمد که من گفتم او بر علیه شما چه کارهایی انجام داده است عایشه گفت اینطور نیست بلکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمودند: حسان در شعرش به روح القدس تایید شده است.

ابن أبي شيبة الكوفي، ابوبكر عبد الله بن محمد (متوفى ۲۳۵ هـ)، الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج ۵، ص ۲۷۳، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹هـ

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق نیز چنین نقل شده است:

اخبرنا أبو المظفر بن القشيري أنا أبو سعد بن الجنزرودي أنا أبو عمرو بن حمدان أنا أبو يعلي نا أبو إبراهيم إسماعيل بن إبراهيم الترجماني نا عبد الرحمن بن أبي الزناد عن عروة عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يضع لحسان بن ثابت منبرا في المسجد ينشد عليه قائما ينافح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يقول رسول الله صلى الله عليه وسلم أن الله يؤيد حسان بروح القدس ما نافع عن رسول الله.

عایشه گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله برای حسان منبری در مسجد قرار می داد و سپس می فرمود: خداوند مادامی که حسان از رسول خدا دفاع کند خدا او را به روح القدس تایید می کند.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبو القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفى ۵۷۱هـ)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها وتسمیة من حلها من الأمثال، ج ۱۲، ص ۳۸۸، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵

ابن حجر نیز می نویسد:

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن روح القدس مع حسان ما دام ينافح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم.

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: روح القدس با حسان است مادانی که از رسول خدا صلی الله علیه و اله دفاع کند.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ۸۵۲هـ)، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۶۴، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجبل - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م.

نسائی نیز در کتاب فضائل الصحابة للنسائی چنین نقل می کند

أخبرنا أحمد بن سليمان قال أنا يحيى بن آدم عن إسرائيل عن أبي إسحاق عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لحسان أهج المشركين فإن روح القدس معك.

النسائي، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن ، فضائل الصحابة ، ج ١، ص ٥٧، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٠٥ ، الطبعة :

الأولى

شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله در ایام نبوت بود:

یکی از فضائلی که علمای اهل سنت برای حسان نقل کرده‌اند، این است او شاعر رسول خدا صلی الله علیه و اله بود.

ابن حجر عسقلانی در این باره می‌نویسد:

قال أبو عبيدة فضل حسان بن ثابت على الشعراء بثلاث كان شاعر الأنصار في الجاهلية وشاعر النبي صلى الله عليه وسلم في أيام النبوة وشاعر اليمن كلها في الإسلام وكان مع ذلك جانا .

ابوعبيده گفت: فضیلت حسان بر شعراء به سه چیز بود، شاعر انصار در زمان جاهلیت و شاعر پیامبر صلی الله علیه و اله در ایام نبوت و شاعر تمام یمنی‌ها در اسلام بود ولی با همه اینها فرد ترسویی بود.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ٨٥٢هـ)، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ٢، ص ٦٣، تحقیق: علی محمد الجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

ابن اثیر نیز چنین نقل می‌کند:

وقال ابن دريد ، عن أبي حاتم ، عن أبي عبيدة ، قال : فَضَّلَ حسان الشعراء بثلاث : كان شاعر الأنصار في الجاهلية ، وشاعر النبي في النبوة ، وشاعر اليمن كلها في الإسلام .

ابن اثیر الجزری، عز الدین بن اثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای ٦٣٠هـ)، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ٢، ص ٩، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م.

١٩. براء بن عازب

تخلف براء بن عازب از بیعت ابوبکر

يعقوبي متوفای ٢٩٢

يعقوبی در باره تخلف براء بن عازب از بیعت با ابوبکر را چنین نقل می‌کند:

تخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار ، ومالوا مع علي بن أبي طالب ، منهم : العباس بن عبد المطلب ، والفضل بن العباس ، والزبير بن العوام بن العاص ، وخالد بن سعيد ، والمقداد بن عمرو ، وسلمان الفارسي ، وأبو ذر الغفاري ، وعمار بن ياسر ، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب .

اليقوبى، أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفى ٢٩٢هـ)، تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٢٤، ناشر: دار صادر -

بيروت

ابوالفداء متوفى ٧٣٢

ابوالفداء در المختصر خود وقتى كه جريان بيعت عمر با ابوبكر را ذكر مى كند به تخلف كندگان از بيعت كه از جمله آنها براء بن عارب است اشاره مى كند:

فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، وأمثال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزيبر وعتبة بن أبى لهب وخالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسي وأبى ذر وعمار بن ياسر والبراء (اء) بن عازب ...

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن على (متوفى ٧٣٢هـ)، المختصر فى أخبار البشر، ج ١، ص ١٩، طبق برنامہ الجامع الكبير

ابن الوردي متوفى ٧٤٩

در كتاب تاريخ ابن الوردى در باره تخلف براء از بيعت اين چنين آمده است:

وبادروا 'سقيفة بني ساعدة' فبايع عمر أبا بكر وأمثال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم، والزيبر، وعتبة بن أبى لهب، وخالد بن سعيد بن العاص، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبى بن كعب ...

ابن الوردي، زين الدين عمر بن مظفر (متوفى ٧٤٩هـ)، تاريخ ابن الوردي ج ١، ص ١٣٤، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت،

الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م

مناقب براء بن عازب

بزرگان اهل سنت در كتب خود برای اين صحابى فضائلى نقل کرده اند كه به مواردى اشاره مى كنيم.

فقيه بزرگ بود:

ذهبي در باره او گويد:

البراء بن عازب (ع) ابن الحارث الفقيه الكبير أبو عمارة الأنصاري الحارثي المديني.

براء فقيه بزرگى بود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ٣، ص ١٩٤، تحقيق: شعيب

الأرناؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ.

صحابی جلیل که روایات فراوانی را از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است:

ابن کثیر در شرح حال او می نویسد:

البراء بن عازب بن الحارث بن عدی بن مجدعة بن حارثة بن الحارت بن الخزرج بن عمرو ابن مالک بن اوس الأنصاری الحارثی الأوسی صحابی جلیل و أبوه أيضا صحابی و روى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أحاديث كثيرة وحدث عن أبي بكر وعمر وعلي وغيرهم وعنه جماعة من التابعين وبعض الصحابة.

براء بن عازب صحابی جلیلی است که روایت فراوانی را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است همچنین از ابوبکر، عمر، علی علیه السلام و دیگران روایت نقل کرده است و بعضی از صحابه و تابعین زیادی نیز از او نقل روایت داشتند.

ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء إسماعیل بن عمر القرشی (متوفای ۷۷۴هـ)، البداية والنهاية، ۸، ص ۳۲۸، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

از اعیان صحابه بود:

ذهبی می نویسد:

من أعيان الصحابة .

او از سرشناسان صحابه بود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۵، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسی، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ.

۲۰. ابي بن كعب

از جمله افرادی که در سقیفه حاضر نشد تا با ابوبکر بیعت کند، ابي بن كعب بود.

مدارك عدم بيعت ابي بن كعب با ابوبكر :

يعقوبي متوفای ۲۹۲

يعقوبی در این باره می گوید:

تخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار، ومالوا مع علي بن أبي طالب، منهم العباس بن عبد المطلب، والفضل بن العباس، والزبير بن العوام بن العاص، وخالد بن سعيد، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر الغفاري، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب.

اليعقوبي، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای ۲۹۲هـ)، تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴، ناشر: دار صادر -

بيروت

أبو الفداء متوفى ٧٣٢

جريان عدم بيعت ابي بن كعب از ابوبكر در مختصر فى اخبار البشر اين چنين آمده است:
فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، وأثنال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع
الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزيير وعتبة بن أبي لهب وخالد بن سعيد ابن
العاص والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسي وأبي ذر وعمار بن ياسر والبر بن عازب وأبي بن
كعب ومالوا مع علي بن أبي طالب...

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفى ٧٣٢هـ)، المختصر فى أخبار البشر، ج ١، ص ١٩، طبق برنامہ الجامع الكبير

ابن الوردى متوفى ٧٤٩

ابن الوردى نیز ابي را در کنار افرادی ذکر می کند که از بيعت با ابوبكر تخلف کرد :
وبادروا 'سقيفة بني ساعدة' فبايع عمر أبا بكر وأثنال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من
ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم ، والزيير ، وعتبة بن أبي لهب ، وخالد بن
سعيد بن العاص ، والمقداد بن عمرو ، وسلمان الفارسي ، وأبو ذر ، وعمار بن ياسر ، والبراء بن
عازب ، وأبي بن كعب ...

ابن الوردى ، زين الدين عمر بن مظفر (متوفى ٧٤٩هـ) ، تاريخ ابن الوردى ج ١، ص ١٣٤ ، ناشر : دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت ،
الطبعة : الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م

تخلف ابي بن كعب از بيعت ابوبكر در منابع شيعه

شيخ صدوق درباره تخلف ابي بن كعب مى نويسد:

حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال : حدثني أبي ، عن
جده أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال : حدثني النهيكي قال ، حدثنا أبو محمد خلف بن سالم قال
: حدثنا محمد بن جعفر قال : حدثنا شعبة ، عن عثمان بن المغيرة ، عن زيد بن وهب قال : كان
الذين أنكروا على أبي بكر جلوسه في الخلافة وتقدمه على علي بن أبي طالب عليه السلام اثنى
عشر رجلا من المهاجرين والأنصار وكان من المهاجرين خالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن
الأسود وأبي بن كعب وعمار بن ياسر وأبو ذر الغفاري وسلمان الفارسي ...

الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين (متوفى ٣٨١هـ)، الخصال، ص ٤٦١-٤٦٥، تحقيق: على أكبر الغفاري، ناشر: جماعة

المدرسين فى الحوزة العلمية - قم، ١٤٠٣هـ - ١٣٦٢ش

مناقب ابي بن كعب

سيد القراء :

ابن حجر در كتاب تقريب التهذيب در شرح حال اين صحابی گوید:
أبي بن كعب بن قيس بن عبيد بن زيد بن معاوية بن عمرو بن مالك بن النجار الأنصاري
الخرزجي أبو المنذر سيد القراء ويكنى أبا الطفيل أيضا من فضلاء الصحابة.
ابی بن كعب سيد القراء و از فضلاء صحابه بود.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢هـ)، تقريب التهذيب، ج ١، ص ٩٦، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار
الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ - ١٩٨٦.

ذهبی نیز گوید:

سيد القراء أبو منذر الأنصاري النجاري المدني المقرئ البصري .

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ١، ص ٣٩٠، تحقيق: شعيب
الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ.

ابن عساکر می گوید:

سيد القراء شهد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرًا والعقبة وغيرها من المشاهد وروى
عنه أحاديث صالحة.

ابن عساکر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفى ٥٧١هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها
وتسمية من حلها من الأماثل، ج ٧، ص ٣٠٨، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥.

کاتب وحی بود:

ابن جوزی در کتاب المنتظم درباره شرح حال او می نویسد:

شهد العقبة مع السبعين من الأنصار وشهد بدرًا والمشاهد كلها مع رسول الله صلى الله عليه
وسلم وكان يكتب له الوحي وهو أحد الذين حفظوا القرآن على عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم وأمر الله عز وجل نبيه أن يقرأ عليه القرآن وقال عمر في حقه هذا سيد المسلمين.

او با هفتاد تن از انصار در عقبه شرکت کرد و در جنگ بدر و همه جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله حضور
داشت و وحی را می نوشت و یکی از کسانی بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله قرآن را حفظ کرد و
خداوند به پیامبر صلی الله علیه و اله امر کرد که قرآن را برای ابی بن کعب قرائت کند و عمر هم در حقیقت می گفت
سید او آقای مسلمانان است.

ابن الجوزي الحنبلي، جمال الدين ابوالفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (متوفى ٥٩٧هـ)، المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، ج ٥،
ص ٨، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٣٥٨.

سرور مسلمانان بود:

عمر درباره ابی بن کعب چنین عقیده داشت که او آقای مسلمین بود.

ابن حجر در این باره می نویسد:

وكان عمر يسميه سيد المسلمين.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢هـ)، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ١، ص ٢٧، تحقيق: علي محمد

البيجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

ابن جوزي نیز می گوید:

وقال عمر في حقه هذا سيد المسلمين.

ابن الجوزي الحنبلي، جمال الدين ابوالفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (متوفى ٥٩٧ هـ)، المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، ج ٥،

ص ٨، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٣٥٨.

پیامبر صلی الله مأمور قرائت قرآن برای بن کعب بود:

ابن حجر در این باره چنین نقل می کند:

أبي بن كعب بن قيس بن عبيد بن زيد بن معاوية بن عمرو بن مالك بن النجار الأنصاري

أبو المنذر وأبو الطفيل سيد القراء كان من أصحاب العقبة الثانية وشهد بدرًا والمشاهد كلها قال له

النبي صلى الله عليه وسلم ليهنك العلم أبا المنذر وقال له إن الله أمرني أن أقرأ عليك وكان عمر

يسميه سيد المسلمين.

ابی بن کعب سید القراء و از اصحاب عقبه دوم بود و در بدر و تمام جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و اله

حضور داشت و رسول خدا صلی الله علیه و اله به او فرمودند علمی که فراگرفته ای گوارای تو باد ای ابامنذر بعد

فرمودند: خدا من را امر کرده که بر تو ای براء قرآن را قرائت کنم و عمر نیز او را سید المرسلین نامیده است .

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢هـ)، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ١، ص ٢٧، تحقيق: علي محمد

البيجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

ابن جوزي نیز در کتاب المنتظم می نویسد:

شهد العقبة مع السبعين من الأنصار وشهد بدرًا والمشاهد كلها مع رسول الله صلى الله عليه

وسلم وكان يكتب له الوحي وهو أحد الذين حفظوا القرآن على عهد رسول الله صلى الله عليه

وسلم وأمر الله عز وجل نبيه أن يقرأ عليه القرآن وقال عمر في حقه هذا سيد المسلمين.

او با هفتاد تن از انصار در عقبه شرکت کرد و در جنگ بدر و همه جنگ های پیامبر صلی الله علیه و اله حضور

داشت و وحی را می نوشت و یکی از کسانی بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله قرآن را حفظ کرد و

خداوند به پیامبر صلی الله علیه و اله امر کرد که قرآن را برای ابی بن کعب قرائت کند و عمر هم در حقیقت می گفت سید او آقای مسلمانان است.

ابن الجوزی الحنبلی، جمال الدین ابوالفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای ۵۹۷ هـ)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج ۵، ص ۸، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۳۵۸.

ابی بن کعب دارای مناقب فراوانی است:

ذهبی می نویسد:

و جمع بین العلم والعمل ومناقبه جمعة .

ابی بن کعب، بین علم و عمل جمع کرد و مناقبش فراوان است .

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى.

ذهبی در معرفه القراء الکبار می گوید:

شهد بدرا والمشاهد كلها ومناقبه كثيرة.

الذهبی ، محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز أبو عبد الله ، معرفه القراء الکبار علی الطبقات والأعصار ج ۱، ص ۲۹، تحقیق : بشار عواد معروف ، شعيب الأرنؤوط ، صالح مهدی عباس، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بیروت الطبعة: الأولى ، ۱۴۰۴

ابی قرآن را جمع کرد و بر پیامبر صلی الله علیه وآله عرضه کرد:

ذهبی در این باره می نویسد:

شهد العقبة وبدرا و جمع القرآن في حياة النبي صلى الله عليه وسلم وعرض على النبي عليه السلام

و حفظ عنه علما مباركا وكان رأسا في العلم والعمل رضي الله عنه.

ابی بن کعب در عقبه و جنگ بدر حضور داشت و قرآن را در حیات پیامبر صلی الله علیه وآله جمع کرده و بر حضرت عرضه کرد و علوم مبارکی را حضرت حفظ کرد و او سرآمد علم و عمل بود.

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۹۰، تحقیق : شعيب الأرنؤوط ، محمد نعيم العرقسوسی ، ناشر : مؤسسة الرسالة - بیروت ، الطبعة : التاسعة ، ۱۴۱۳ هـ .

جامع و سرآمد علم و عمل بود :

ذهبی در این باره می نویسد:

شهد العقبة وبدرا و جمع القرآن في حياة النبي صلى الله عليه وسلم وعرض على النبي عليه السلام

و حفظ عنه علما مباركا وكان رأسا في العلم والعمل رضي الله عنه.

ابی بن کعب در عقبه و جنگ بدر حضور داشت و قرآن را در حیات پیامبر صلی الله علیه وآله جمع کرده و بر حضرت عرضه کرد و علوم مبارکی را حضرت حفظ کرد و او سرآمد علم و عمل بود .

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ١، ص ٣٩٠، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣ هـ.

همچنین می نویسد:

و جمع بين العلم والعمل ومناقبه جمه.

ابى بن كعب، بين علم وعمل جمع كرد و مناقبش فراوان است.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١٧، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى.

٢١. عباس عموي پیامبر(ص)

عباس از مخالفینى بود كه با ابوبكر بيعت نكرد و از جمله كسانى بود كه در خانه حضرت زهراء عليها السلام بخاطر حمايت از على عليه السلام و مخالفت با ابوبكر، تحصن كرد.

مدارك عدم بيعت عباس با ابوبكر:

يعقوبى متوفى ٢٩٢ هـ

در تاريخ يعقوبى آمده است :

تخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار ، ومالوا مع علي بن أبي طالب ، منهم

: **العباس بن عبد المطلب ، والفضل بن العباس ...**

اليعقوبى، أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفى ٢٩٢ هـ)، تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٢٤، ناشر: دار صادر - بيروت.

ابن عبد البر متوفى: ٥٣٢٨ هـ

عبد البر در اين باره مى گويد:

الذين تخلفوا عن بيعة أبي بكر علي والعباس والزبير وسعد بن عبادة فأما علي والعباس

والزبير فقعدوا في بيت فاطمة حتى بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بيت فاطمة وقال له إن أبوا فقاتلهم فأقبل بقبس من نار على أن يضرهم عليهم الدار فلقيته فاطمة فقالت يا ابن الخطاب أجتت لتحرق دارنا قال نعم أو تدخلوا فيما دخلت فيه الأمة فخرج علي حتى دخل على أبي بكر فبايعه.

كسانى كه از بيعت با أبو بكر خوددارى كردند، عبارتند از: على عليه السلام ، عباس، زبير و سعد بن عباده. اما على و عباس و زبير، آنان در خانه فاطمه عليها السلام نشسته بودند تا اينكه أبو بكر، عمر بن خطاب را به دنبال آنان فرستاد تا از خانه فاطمه عليها السلام بيرون آورند. و به او گفت: اگر خوددارى كردند با ايشان جنگ كن! وى هيضم

وآتش طلبید تا خانه را آتش زند. فاطمه علیها السلام جلو او را گرفت و گفت: ای پسر خطاب! آمده‌ای که خانه ما را آتش بزنی؟ گفت: آری. یا آنکه داخل بیعت ابو بکر شوید در این وقت علی از خانه بیرون آمد نزد ابو بکر رفت و با او بیعت کرد..

الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: ۳۲۸هـ)، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۴۸، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الثالثة، ۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹م.

ابوسعبد آبي متوفای ۴۲۱

ابوسعبد، عباس را از اجتماع کنندگان بر علیه ابوبکر شمرده و گوید:

قيل لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم - اجتمع عليّ والعباس وجماعة من حفدتهم

ومواليهم في منزل رجل من الأنصار لإجالة الرأي ...

الآبي، ابوسعبد منصور بن الحسين (متوفای ۴۲۱هـ)، نثر الدر في المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۶، تحقيق: خالد عبد الغنى محفوظ، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م.

بنابراین، عباس که عموی پیامبر صلی الله علیه وآله بود نه تنها در سقیفه حضور نداشت بلکه به نشانه‌ی مخالفت از خلافت ابوبکر در خانه علی علیه السلام تحصن کرد.

عاصمي مكي متوفای ۱۱۱۱

عبدالملك شافعی، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله را از مخالفین حکومت ابوبکر ذکر کرده و گوید:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب وابناه والزيبر والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغيرهم وخالد بن سعيد بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فمنهم من أسرع بيعته ومنهم من تأخر حيناً إلا ما روى عن سعد بن عبادة فإنه لم يبايع أبا بكر ولا عمر إلى أن مات.

العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (متوفای ۱۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، ج ۲، ص ۳۳۲، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود - علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية.

مناقب عباس عموي پیامبر صلي الله عليه وآله

عباس مني وانا منه:

روایات فراوان وجود دارد از لسان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عباس وجود دارد که نشان از مقام بلند او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

حاکم نیشابوری در روایت صحیح می نویسد:

أخبرنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الصفار ثنا أحمد بن مهران الأصبهاني ثنا عبيد الله بن موسى أنا إسرائيل عن عبد الأعلى عن سعيد بن جبير عن بن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العباس مني وأنا منه.

پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید: عباس از من ومن از عباس هستم.

الحاکم النیسابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۶۷، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م.

حاکم در ادامه می گوید:

صحیح الإسناد ولم یخرجاه.

حدیث اسنادش صحیح است ولی مسلم و بخاری به آن اشاره نکرده است.

الحاکم النیسابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۶۷، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م.

ترمذی نیز این روایت را چنین نقل می کند:

حدثنا القاسم بن دينار الكوفي حدثنا عبيد الله عن إسرائيل عن عبد الأعلى عن سعيد بن جبير عن بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العباس مني وأنا منه.

پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید: عباس از من ومن از عباس هستم.

الترمذی السلمی، ابوعیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۲، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

ترمذی در تصحیح روایت گوید:

هذا حديث حسن صحيح غريب لا نعرفه إلا من حديث إسرائيل.

الترمذی السلمی، ابوعیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۲، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

صالحی شامی در کتاب سبیل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد بعد از نقل روایت از ترمذی و حاکم و دگران، از ابن منده درباره سند این روایت چنین نقل می کند:

قال ابن منده: إسناده متصل مشهور وهو ثابت على شروط الجماعة.

سند این روایت متصل و مشهور راست و آن طبق شرائط جماعت ثابت است.

الصالحی الشامی، محمد بن یوسف (متوفای ۹۴۲هـ)، سبیل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۱۱، ص ۱۰۰، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۴هـ

الهندي، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين (متوفای ۹۷۵هـ)، كنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۱، ص ۳۲۲، حقیق: محمود عمر الدمیاطی، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م.

مبارکفوری نیز روایت را نقل کرده و گوید:

قوله هذا حديث حسن صحيح غريب أخرجه الحاكم.

المبارکفوری، أبو العلا محمد عبد الرحمن بن عبد الرحيم (متوفى ۱۳۵۳هـ)، تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۱۰، ص ۱۷۸،

ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

ملا علی قاری در شرح این روایت گوید:

العباس مني (أي من أقاربي أو من أهل بيتي أو متصل بي.

این که رسول خدا فرمودند: عباس از من است یعنی او از اقرباء و از اهل بیت من است و به من متصل است.

. ملا علی القاری، نور الدین أبو الحسن علی بن سلطان محمد الهروی (متوفى ۱۰۱۴هـ)، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۱۱،

ص ۳۱۱، تحقیق: جمال عینانی، ناشر: دار الکتب العلمیة - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م.

مناوی نیز در ذیل این روایت گوید:

العباس مني وأنا منه (ولهذا كان الصحب يعظمونه غاية التعظيم.

بخاطر این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله صحابه عباس را با نهایت تمام تعظیم می کردند.

المناوی، محمد عبد الرؤوف بن علی بن زین العابدین (متوفى ۱۰۳۱هـ)، التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۰۶، ناشر: مکتبه

الإمام الشافعی - الرياض، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م.

آزار عباس آزار رسول خداست:

در روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که حضرت اذیت عباس را اذیت

خود دانسته است.

ترمذی در این باره نقل می کند:

حدثنا قتيبة حدثنا أبو عوانة عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحرث حدثني عبد
المطلب بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب أن العباس بن عبد المطلب دخل على رسول الله
صلى الله عليه وسلم مغضباً وأنا عنده فقال ما أغضبك قال يا رسول الله ما لنا ولقریش إذا تلاقوا
بينهم تلاقوا بوجوه مبشرة وإذا لقونا لقونا بغير ذلك قال فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى أحمر وجهه ثم قال والذي نفسي بيده لا يدخل قلب رجل الإيمان حتى يحبكم لله ولرسوله
ثم قال يا أيها الناس من أذى عمي فقد أذاني فإنما عم الرجل صنو أبيه.

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفى ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۲، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون،

ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

وی در ادامه حدیث را حسن و صحیح دانسته است:

قال هذا حديث حسن صحيح

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۲، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر:

دار إحياء التراث العربی - بیروت

طبری نیز در کتاب ذخائرالعقبی چنین نقل می کند:

وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العباس مني وأنا منه لا تؤذوا

العباس فتؤذوني من سب العباس فقد سبني خرجه البغوي في معجمه.

الطبری، ابو جعفر محب الدين أحمد بن عبد الله بن محمد (متوفای ۶۹۴هـ)، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ج ۱، ص ۱۹۳، ناشر:

دار الکتب المصریة - مصر

ابن عساکر نیز چنین نقل می کند:

أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي أنا أبو الحسين بن النفور أنا عيسى بن علي نا عبد الله بن

محمد حدثني يحيى بن جعفر الواسطي نا عبد الوهاب الخفاف نا إسرائيل عن عبد الأعلى عن

سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العباس مني وأنا منه لا تؤذوا

العباس فتؤذوني من سب العباس فقد سبني.

پیامبر صلی الله علیه واله فرمودند: عباس از من است و من از او او را اذیت نکنید که من اذیت می کنید و

هرکس او را دشنام دهد من را دشنام داده است.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱هـ)، تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها

وتسمیة من حلها من الأمثال، ج ۲۶، ص ۳۰۵، تحقیق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بیروت - ۱۹۹۵

دشنام عباس دشنام پیامبر صلی الله علیه وآله است:

ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری در این باره می نویسد:

قال أخبرنا عبد الوهاب بن عطاء عن إسرائيل عن عبد الأعلى عن سعيد بن جبیر عن بن

عباس قال صعد النبي صلى الله عليه وسلم المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا أيها الناس أي

أهل الأرض اكرم على الله قالوا أنت قال فان العباس مني وأنا منه لا تؤذوا العباس فتؤذوني وقال

من سب العباس فقد سبني.

ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله منبر رفت و حمد و ثنای خدا را گفت سپس فرمود: ای مردم در

زمین چه کسی دارای کرامت است گفتند: شما حضرت فرمود: عباس از من و من از او هستم اذیتش نکنید که من را

اذیت می کنید و هرکس او را سب کند من را سب کرده است.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبد الله البصري (متوفای ۲۳۰هـ)، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۴، ناشر: دار صادر - بیروت.

ابن عساکر نیز چنین نقل می کند:

أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي أنا أبو الحسين بن النفور أنا عيسى بن علي نا عبد الله بن محمد حدثني يحيى بن جعفر الواسطي نا عبد الوهاب الخفاف نا إسرائيل عن عبد الأعلى عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العباس مني وأنا منه لا تؤذوا العباس فتؤذوني من سب العباس فقد سبني.

پیامبر صلی الله علیه واله فرمودند: عباس از من است و من از او او را اذیت نکنید که من اذیت می‌کنید و هرکس او را دشنام دهد من را دشنام داده است.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱هـ)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال، ج ۲۶، ص ۳۰۵، تحقیق: محب الدین ابی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵

طبری نیز در کتاب ذخائرالعقبی چنین نقل می‌کند:

وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العباس مني وأنا منه لا تؤذوا العباس فتؤذوني من سب العباس فقد سبني خرجه البغوي في معجمه.

الطبری، ابوجعفر محب الدین أحمد بن عبد الله بن محمد (متوفای ۶۹۴هـ)، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ج ۱، ص ۱۹۳، ناشر: دار الکتب المصریة - مصر

۲۲. فرزندان عباس

همچنان که عباس از بیعت با ابوبکر تخلف کرد، فرزندان وی نیز با ابوبکر بیعت نکردند عبدالملک شافعی در این باره می‌گوید:

تخلف عن بیعة أبی بکر یومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلی بن أبی طالب وابناه والزبیر والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغيرهم وخالد بن سعید بن العاص ثم إنهم بايعوا كلهم فمنهم من أسرع بیعته ومنهم من تأخر حینا إلا ما روی عن سعد بن عبادة فإنه لم یبایع أبابکر ولا عمر إلى أن مات.

العاصمی المکی، عبد الملك بن حسین بن عبد الملك الشافعی (متوفای ۱۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالی فی أبناء الأوائل والتوالی، ج ۲، ص ۳۳۲، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود - علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیة.

۲۳. زبیر

زبیر یکی از صحابی بود که با ابابکر به مخالفت برخواست.

مدارك مخالفت و عدم بيعت زبير با ابوبكر:

صحيح بخاري متوفى ٢٥٦

که در صحيح بخارى مخالفت زبير از زبان عمر چنين نقل شده است :

عن عمر : حين توفى الله نبيه صلى الله عليه وسلم **أت الأنصار خالفونا، واجتمعوا بأسرهم فى سقيفة بنى ساعدة وخالف عنا على والزبير ومن معهما .**

البخارى الجعفى، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل (متوفى ٢٥٦هـ)، صحيح البخارى، ج ٨، ص ٢٦، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٧ - ١٩٨٧.

يعقوبى متوفى ٢٩٢

يعقوبى در خصوص بيعت زبير با ابوبكر مى نويسد:

تخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار، ومالوا مع علي بن أبي طالب، منهم : العباس بن عبد المطلب، والفضل بن العباس، **والزبير بن العوام بن العاص**، وخالد بن سعيد، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر الغفاري، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب.

اليعقوبى، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفى ٢٩٢هـ)، تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٢٤، ناشر: دار صادر - بيروت..

ابن عبد البر متوفى: ٣٢٨

ابن عبد البر، درباره اجتماع زبير و ديگران در خانه حضرت فاطمه عليها السلام در مخالفت از حكومت چنين مى نويسد:

الذين تخلفوا عن بيعة أبي بكر علي والعباس والزبير وسعد بن عبادة فأما علي والعباس **والزبير** ففعدوا في بيت فاطمة حتى بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بيت فاطمة

...

الأندلسى، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفى: ٣٢٨هـ)، العقد الفريد، ج ٤، ص ٢٤٨، ناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت / لبنان، الطبعة: الثالثة، ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م.

ابوسعبد ابى متوفى ٤٢١

در كتاب نثر الدر فى المحاضرات درباره مخالفت زبير با ابوبكر چنين نقل شده است:

قيل لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم - **اجتمع علي والعباس وجماعة من حفدتهم ومواليهم فى منزل رجل من الأنصار لإجالة الرأي...** وقال الزبير : قد سمعتم مقالته ، فابذلوا الشركة

، وأحسنوا النية ؛ فلن يستغنى من استحق هذا الأمر عن مقاتل يقاتل معه ، وموئلاً يلجأ إليه ، والمقاتل معكم خيرٌ من المقاتل لكم . فقال العباس : قد سمعنا مقاتلكم ، فلا لقلّة نستعين بكم ، ولا لظنّة نترك آراءكم ، ولكن لالتماس الحق ؛ فأمهلونا نراجع الفكرة . فإن يكن لنا من الإثم مخرجٌ يصير بنا وبهم الحق صرير الجدجد ،

...زبيرگفت : به تحقیق گفتار او را شنیدید پس مشارکت کنید و نیت خودتان را نیکو کنید و کسی که مستحق این امر خلافت است بی نیاز از جنگجویان نیست تا به همراه او جنگ کنند و پناهگاهی که تکیه گاه داشته باشد و جنگ با شما بهتر است از اینکه بر نفع شما جنگ شود عباس گفت : گفتار شما را شنیدیم و کمک ما از شما بخاطر کمی یار نیست و بخاطر بد گمانی نظرات شما را ترک نمی کنیم لکن ما از شما حقیقت را می خواهیم پس به ما مهلت بدهید تا فکر کنیم اگر راه خروجی از این گناه باشد هر آن از آن بیرون می رفتیم.

الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین (متوفای ۴۲۱هـ)، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۶، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوط، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت /لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م

ابوالفداء متوفای ۷۳۲

ابو الفداء مورخ بزرگ اهل سنت عدم حضور زبیر در سقیفه و تخلف او از بیعت با ابوبکر را چنین بیان می کند:

فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، وأثنال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم **والزبير** وعتبة بن أبي لهب ...

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفای ۷۳۲هـ)، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۹، طبق برنامه الجامع الكبير

ابن الوردي:

همچنین در تاریخ الوردی چنین آمده است :

وبادروا 'سقیفة بني ساعدة' فبايع عمر أبا بكر وأثنال الناس يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم ، **والزبير** ...

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفای ۷۳۲هـ)، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۰۷، طبق برنامه الجامع الكبير

عاصمي مكي متوفای ۱۱۱۱هـ

در کتاب سمط النجوم العوالی زبیر از متخلفین از بیعت ابوبکر یاد شده است :

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب وابناه **والزبير** والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم

العاصمی المکی، عبد الملک بن حسین بن عبد الملک الشافعی (متوفای ۱۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج ۲، ص ۳۳۲، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود - علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیة.

مناقب زبیر در کتب اهل سنت

زبیر حواری پیامبر(ص) بود:

در منابع اهل سنت درباره حواری و یار پیامبر صلی الله علیه وآله بودن او روایات زیادی آمده است

مسلم نیشابوری در این باره چنین نقل می کند:

حدثنا عمرو الناقد حدثنا سفیان بن عیینة عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله قال
..... فقال النبي صلى الله عليه وسلم لكل نبي حواري وحواري الزبير.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: برای هر پیامبری حواری (یاوران) هست و حواری من زبیر است.
النیشابوری القشیری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج (متوفای ۲۶۱هـ)، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۹، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

ابی شیبہ نیز چنین نقل می کند:

حدثنا حسين بن علي عن زائدة عن عاصم عن زر عن علي قال سمعت رسول الله صلى الله

عليه وسلم يقول لكل نبي حواري وحواري الزبير.

زر از علی علیه السلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله می فرمود: برای هر پیامبری حواری (یاوران) هست و حواری من زبیر است.

ابن ابی شیبة الکوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای ۲۳۵هـ)، کتاب المصنف فی الأحادیث والآثار ج ۶، ص ۳۷۷، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹هـ

زبیر از نجباء بود :

ذهبی از سفیان ثوری در این بارچنین نقل می کند:

وعن الثوري قال هؤلاء الثلاثة نجدة الصحابة حمزة وعلي والزبير.

ثوری گوید یه نفر حمزه، علی علیه السلام و زبیر از نجیبان هستند.

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ)، سیر أعلام النبلاء ج ۱، ص ۵۲، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسی، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ.

۲۴. طلحة بن عبید الله

طلحه که از جمله اصحاب مشهور پیامبر صلی الله علیه وآله بود، از بیعت با ابوبکر تخلف کرد

عبد المالك شافعی در این باره می گوید:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب

وابناه والزبير والعباس عم رسول الله وبنوه من بني هاشم وطلحة وسلمان ...

العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (متوفى ۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، ج ۲،

ص ۳۳۲، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود - علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية

مناقب طلحه در كتب اهل سنت

طلحه از عشره مبشره بود:

در نزد اهل سنت یکی از کسانی که پیامبر صلی اله علیه واله بشارت بهشت به او داده است،

طلحه بن عبید الله است

مبارکفوری می نویسد:

أبي محمد طلحة بن عبید الله ... أحد العشرة المبشرة بالجنة.

المبارکفوری، أبو العلا محمد عبد الرحمن بن عبد الرحيم (متوفى ۱۳۵۳هـ)، تحفة الأحمدي بشرح جامع الترمذی ج ۱۰، ص ۱۶۵،

ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت

طلحه از خطبای اصحاب پیامبر(ص) بود:

طبری در تاریخ خود درباره طلحه چنین یاد می کند :

طلحة بن عبیدالله وکان من خطباء أصحاب رسول الله.

طلحه از خطبای اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفى ۳۱۰هـ)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۳، ناشر: دار الكتب العلمية -

بيروت

طلحه از خطبای قریش بود:

ابو نعیم نیز در تاریخ اصبهان چنین می نویسد:

فقام طلحة بن عبید الله وکان من خطباء قریش.

طلحه از خطبای قریش بود.

الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفى ۴۳۰هـ)، تاریخ اصبهان ج ۱، ص ۴۰، تحقيق: سيد كسروی حسن، ناشر: دار الكتب

العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۰هـ-۱۹۹۰م.

۲۵. عبادة بن صامت

ابن ابی الحديد درباره مخالفت عبادة بن صامت می نویسد

روى أحمد بن أبي طاهر في كتاب 'المتثور والمنظوم' بإسناد له عن البراء ابن عازب ... قال البراء : فمكثت أكابد ما في نفسي ، ورأيت في الليل المقداد بن الأسود ، وعبادة بن الصامت ، وسلمان الفارسي ، وأبا ذر وأبا الهيثم بن التيهان ، وحذيفة بن اليمان . وإذا هم يريدون أن يعود الأمر شورى بين المهاجرين.

براء بن عازب می گوید:... در آن حوالی درنگ کردم تا دردی که در جانم بود تحمل نمایم. چون شب شد مقداد و ابو ذر و سلمان و عمار بن یاسر و عباده بن صامت و حذیفه بن یمان و زبیر بن عوام ، هیشم بن تیهان را دیدم که می خواهند امر خلافت به عنوان شورا بین مهاجرین بر گردد.

إبن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ١٣٧ و ١٣٨، تحقيق محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.
الآبي، ابوسعيد منصور بن الحسين (متوفى ٤٢١ هـ)، نثر الدر في المحاضرات، ج ١، ص ٢٧٧، تحقيق: خالد عبد الغني محفوظ، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٤ م.

مناقب عباده

عباده از سادات صحابه بود:

مزی درباره شرح حال عباده بن صامت می نویسد:

شهد العقبة الأولى والثانية وهو أحد النقباء الاثني عشر ليلة العقبة ، وشهد بدرًا وأحدًا ،

وبيعة الرضوان ، والمشاهد كلها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ، وكان من سادات الصحابة.

عباده در عقبه اولی و دومی حاضر بود و او یکی از نقباء دوازده گانه در شب عقبه بود و در بدر و احد و بیعت رضوان حضور داشت و در تمام جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشت و از بزرگان صحابه بود.

المزی، ابوالحجاج یوسف بن الزکی عبدالرحمن (متوفی ٧٤٢ هـ)، تهذیب الکمال، ج ١٤، ص ١٨٤، تحقیق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م.

سیوطی نیز در این باره می نویسد:

عبادة بن الصامت بن قيس بن أهوم الأنصاري الخزرجي أبو الوليد المدني شهد العقبتين

وكان أحد النقباء وشهد بدرًا وأحدًا وبيعة الرضوان والمشاهد كلها روى عنه ابنه الوليد وحفيده

عبادة بن الوليد وأبو أمانة وأنس وجبير بن نفيير وخلق وكان من سادات الصحابة مات بالشام في

خلافة معاوية.

السيوطي، عبدالرحمن ابن أبي بكر أبو الفضل ، اسعاف المبطل برجال الموطأ ، ج ١، ص ١٥، دار النشر : المكتبة التجارية الكبرى - مصر

- ١٣٨٩ - ١٩٦٩

عباده از اعیان بدري بود:

ذهبی می نویسد:

ابن قیس بن أصرم بن فھر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن (عمرو بن عوف) بن الخزرج الإمام القدوة أبو الوليد الأنصاري أحد النقباء ليلة العقبة ومن أعیان البدریین سكن بیت المقدس.

عباده یکی از نقباء شب عقبه بود و از بزرگان جنگ بدر بود که در بیت المقدس ساکن شد.

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسی، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳ هـ.

از بیعت کنندگان در عقبه بود:

ابن عساکر درباره بیعت عباده بن صامت در عقبه می نویسد:

كان عبادة بن الصامت بدريا عقيبا أحد نقباء الأنصار وكان بايع رسول الله صلى الله عليه

وسلم أن لا يخاف في الله لومة لائم .

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبو القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱ هـ)، تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، تاریخ مدینة دمشق ج ۲۶، ص ۱۸۱، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵.

ابن حجر نیز در این باره می نویسد:

عبادة بن الصامت بن قیس بن أصرم بن فھر بن قیس بن ثعلبة بن غنم بن سالم بن عوف بن عمرو بن الخزرج الأنصاري الخزرجي أبو الوليد قال خليفة بن خياط وأمه قرّة العين بنت عبادة بن نضلة بن العجلان شهد بدرا وقال بن سعد كان أحد النقباء بالعقبة وأخى رسول الله صلى الله عليه وسلم بينه وبين أبي مرثد الغنوي وشهد المشاهد كلها بعد بدر وقال بن يونس شهد فتح مصر وكان أمير ربع المدد وفي الصحيحين عن الصنابحي عن عبادة قال أنا من النقباء الذين بايعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة العقبة الحديث وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم كثيرا.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲ هـ)، الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۳، ص ۶۲۶، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م.

عباده فقیه در دین بود:

ابن حجر در روایت صحیحی درباره دین عباده چنین نقل می کند:

حدثنا قتيبة حدثنا جرير عن منصور عن مجاهد عن جنادة دخلت على عبادة وكان قد تفقه

في دين الله هذا سند صحيح.

جناده گوید: بر عبادہ داخل شدم کہ در دین تفقہ می کرد و این سندش صحیح است.
العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۳، ص ۶۲۶، تحقیق: علی محمد
الجبای، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م.

۲۶. حذیفة بن یمان

حذیفة از کسانی بود کہ در مخالفت از ابوبکر در کنار دیگر صحابه برای برگرداندن خلافت از
ابوبکر به شور نشست

ابن ابی الحدید می نویسد:

روی أحمد بن أبی طاهر فی کتاب 'المنثور والمنظوم' بإسناد له عن البراء ابن عازب...
قال البراء : فمکثت أكابد ما فی نفسي ، ورأيت فی الليل المقداد بن الأسود ، وعبادة بن الصامت ،
وسلمان الفارسي ، وأبا ذر وأبا الهيثم بن التيهان ، وحذیفة بن یمان . وإذا هم يريدون أن يعود
الأمر شوری بین المهاجرين.

ابن أبی الحدید المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص
۱۳۷ و ۱۳۸، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م

شیخ صدوق درباره مخالفت ابو هیثم با ابوبکر چنین نقل می کند:

حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبی عبد الله البرقي قال : حدثني أبی ، عن
جده أحمد بن أبی عبد الله البرقي قال : حدثني النهيكي قال ، حدثنا أبو محمد خلف بن سالم قال
: حدثنا محمد بن جعفر قال : حدثنا شعبة ، عن عثمان بن المغيرة ، عن زيد بن وهب قال : كان
الذين أنكروا على أبی بكر جلوسه فی الخلافة وتقدمه على علي بن أبی طالب عليه السلام اثني
عشر رجلا من المهاجرين والأنصار وكان من المهاجرين خالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن
الأسود وأبى بن كعب وعمار بن ياسر وأبو ذر الغفاري وسلمان الفارسي وعبد الله بن مسعود
وبريدة الأسلمي وكان من الأنصار خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وسهل بن حنيف وأبو أيوب
الأنصاري وأبو الهيثم بن التيهان ثم قام أبو الهيثم بن التيهان فقال : يا أبا بكر أنا أشهد على
النبي صلى الله عليه وآله أنه أقام عليا فقالت الأنصار : ما أقامه إلا للخلافة ، وقال بعضهم : ما أقامه
إلا ليعلم الناس أنه ولي من كان رسول الله صلى الله عليه وآله مولاه ، فقال عليه السلام : " إن أهل
بيتي نجوم أهل الأرض فقدموهم ولا تقدموهم "

سپس ابو الهيثم بن تيهان برخاست و گفت: ای ابو بکر ما شهادت می دهیم که پیامبر خدا (ص) علی (ع) را بلند کرد و انصار گفتند: او را جز برای خلافت بلند نکرده است و بعضی ها گفتند: او را بلند نکرد مگر برای اینکه مردم بدانند که او ولی هر کسی است که پیامبر مولای اوست، پس فرمود: همانا اهل بیت من مانند ستارگان هستند آنها را پیش بیندازید و از آنان پیشی نگیرید.

الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی اکبر الغفاری، ناشر: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

حذیفه صحابی جلیل بود :

ابن حجر درباره او گوید:

حذیفه بن الیمان صحابی جلیل من السابقین.

حذیفه صحابی جلیل و از سابقین بود.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۵۴، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید - سوريا، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶.

صاحب سر پیامبر صلی الله علیه و اله بود:

ابن حجر از عجلی درباره شرح حال او چنین نقل می کند:

وكان صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم ومناقبه كثيرة مشهورة.

حذیفه، صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دارای مناقب فراوان و مشهور بود.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲هـ)، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۹۳، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ م.

ابن عساکر نیز گوید:

وصاحب سره من المهاجرین.

حذیفه صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مهاجرین بود

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱هـ)، تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها وتسمیة من حلها من الأمثال، ج ۱۲، ص ۲۵۹، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵.

حذیفه از کبار صحابه بود:

كان حذيفة من كبار أصحاب رسول الله.

حذیفه از کبار صحابی پیامبر صلی الله علیه و اله بود.

ابن عبد البر التمری القرطبی المالکی، ابو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳هـ)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۳۳۴، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ

۲۷. عبدالله بن مسعود (در منابع شیعه)

عبدالله بن مسعود صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه وآله از جمله افرادی بود که با ابوبکر به مخالفت برخاست.

شیخ صدوق در این باره می نویسد:

حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال : حدثني أبي ، عن جده أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال : حدثني النهيكي قال ، حدثنا أبو محمد خلف بن سالم قال : حدثنا محمد بن جعفر قال : حدثنا شعبة ، عن عثمان بن المغيرة ، عن زيد بن وهب قال : كان الذين أنكروا على أبي بكر جلوسه في الخلافة وتقدمه على علي بن أبي طالب عليه السلام اثني عشر رجلا من المهاجرين والأنصار وكان من المهاجرين خالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن الأسود وأبي بن كعب وعمار بن ياسر وأبو ذر الغفاري وسلمان الفارسي وعبد الله بن مسعود وبريدة الأسلمي وكان من الأنصار خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وسهل بن حنيف وأبو أيوب الأنصاري وأبو الهيثم بن التيهان وغيرهم ...

سپس عبد الله بن مسعود برخاست و گفت: ای گروه قریش! شما می دانید و نیکان شما می دانند که اهل بیت پیامبران به آن حضرت از شما نزدیکترند، و اگر شما این کار را به سبب نزدیکی به پیامبر خدا (ص) ادعا می کنید و می گوئید: ما سابقه دار هستیم، خاندان پیامبران از شما به پیامبر نزدیکتر و از نظر شما سابقه دارترند و علی بن ابی طالب (ع) صاحب این امر پس از پیامبران است، پس آنچه را که خدا برای او قرار داده به او بدهید و به گذشته های جاهلی برنگردید که از زیانکاران خواهید شد.

الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی أكبر الغفاری، ناشر: جماعة

المدرسين في الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

۲۸. بریده سلمی (در منابع شیعه)

شیخ صدوق درباره مخالفت و اعتراض بریده سلمی به ابو بکر چنین نقل می کند:

حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال : حدثني أبي ، عن جده أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال : حدثني النهيكي قال ، حدثنا أبو محمد خلف بن سالم قال : حدثنا محمد بن جعفر قال : حدثنا شعبة ، عن عثمان بن المغيرة ، عن زيد بن وهب قال : كان الذين أنكروا على أبي بكر جلوسه في الخلافة وتقدمه على علي بن أبي طالب عليه السلام اثني عشر رجلا من المهاجرين والأنصار وكان من المهاجرين خالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن الأسود وأبي بن كعب وعمار بن ياسر وأبو ذر الغفاري وسلمان الفارسي وعبد الله بن مسعود وبريدة الأسلمي وكان من الأنصار خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وسهل بن حنيف وأبو أيوب الأنصاري وأبو الهيثم بن التيهان وغيرهم ...

عشر رجلا من المهاجرين والأنصار وكان من المهاجرين خالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن الأسود وأبي بن كعب وعمار بن ياسر وأبو ذر الغفاري وسلمان الفارسي وعبد الله بن مسعود و**بريدة الأسلمي** وكان من الأنصار خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وسهل بن حنيف وأبو أيوب الأنصاري وأبو الهيثم بن التيهان و... ثم قام **بريدة الأسلمي** فقال : يا أبا بكر نسيت أم تناسيت أم خادعتك نفسك أما تذكر إذا أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلمنا على علي بإمرة المؤمنين ، ونبينا عليه السلام بين أظهرنا فاتق الله ربك وأدرك نفسك قبل أن لا تدركها وأنقذها من هلكتها ، ودع هذا الامر ووكله إلى من هو أحق به منك ، ولا تتماد في غيك ، وارجع وأنت تستطيع الرجوع فقد نصحتك نصحي وبذلت لك ما عندي ، فإن قبلت وفقك ورشدت ...

...سپس بريدة الأسلمي برخاست و گفت: ای ابو بکر! فراموش کردی یا خودت را به فراموشی زدی یا خودت را فریب دادی؟ آیا به یاد نمی آوری هنگامی را که پیامبر خدا (ص) به ما فرمان داد که به علی (ع) به عنوان امیر مؤمنان سلام بدهیم در حالی که پیامبر در میان ما بود؟ از پروردگارت بترس و پیش از آنکه نتوانی، نفس خود را دریاب و آن را از هلاکت نجات بده و این امر را رها کن و آن را به کسی که شایسته تر از توست واگذار، و به گمراهی خود اصرار موز، و برگرد که می توانی برگردی، به تحقیق که من تو را نصیحت کردم و آنچه نزد من بود به تو گفتم، پس اگر بپذیری موفق می شوی و هدایت می یابی.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی أكبر الغفاری، ناشر: جماعة

المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

۲۹. خزيمة بن ثابت (در منابع شیعه)

خزیمه که به ذو الشهادتین معروف بود از جمله افرادی بود که در برابر جزب سقیفه از حق غصب شده حضرت علی علیه السلام دفاع کرده و با ابوبکر به مخالفت برخاست
شیخ صدوق رحمه الله علیه می نویسد:

... وكان من الأنصار **خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين** وسهل بن حنيف وأبو أيوب الأنصاري وأبو الهيثم بن التيهان و... ثم قام **خزيمة بن ثابت** ذو الشهادتين فقال : يا أبا بكر أأنت تعلم أن رسول الله صلى الله عليه وآله قبل شهادتي وحدي ولم يرد معي غيري ؟ قال : نعم ، قال : فاشهد بالله أنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : " أهل بيتي يفرقون بين الحق والباطل ، وهم الأئمة الذين يقتدى بهم " .

... سپس خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین برخاست و گفت: ای ابو بکر! آیا نمی‌دانی که پیامبر خدا (ص) شهادت مرا به تنهایی قبول کرد و کس دیگری را جز من نخواست؟ گفت: آری می‌دانم. گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: خاندان من میان حق و باطل جدایی می‌اندازند و آنان پیشوایانی هستند، که باید به آنان اقتدا شود.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی اکبر الغفاری، ناشر: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

۳۰. سهل بن حنیف (منابع شیعه)

شیخ صدوق(ره) درباره مخالفت سهل بن حنیف با ابوبکر می‌نویسد:

... ثم قام سهل بن حنیف فقال : اشهد اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله قال على المنبر : " إمامكم من بعدي علي بن أبي طالب عليه السلام ، وهو أنصح الناس لامتي "

...سپس سهل بن حنیف برخاست و گفت: شهادت می‌دهم که از رسول خدا (ص) بر منبر شنیدم که فرمود: پیشوای شما پس از من علی بن ابی طالب است، و خیرخواه‌ترین کس برای امت من است.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی اکبر الغفاری، ناشر: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

۳۱. أبو أيوب الأنصاري (منابع شیعه)

ابوایوب از جمله صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله بود که خلافت ابوبکر را قبول نداشت
شیخ صدوق می‌نویسد:

...ثم قام أبو أيوب الأنصاري فقال : اتقوا الله في أهل بيت نبيكم وردوا هذا الامر إليهم فقد سمعتم كما سمعنا في مقام بعد مقام من نبي الله صلى الله عليه وآله " أنهم أولى به منكم " ثم جلس.

سپس ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: در باره خاندان پیامبرتان از خدا بترسید و این کار را به آنان بازگردانید، شما هم مانند ما در جاهای متعدد شنیده‌اید که پیامبر فرمود: آنها به خلافت اولی‌تر از شما هستند، سپس نشست.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی اکبر الغفاری، ناشر: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

ابوایوب میزبان پیامبر صلی الله علیه وآله هنگام ورود به مدینه :

خطیب بغدادی در این باره می‌نویسد :

ونزل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قدم المدينة في الهجرة.

هنگام نزول پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه در زمان هجرت به منزل ابویوب رفتند.

البغدادی، ابوبکر أحمد بن علی بن ثابت الخطیب (متوفای ۴۶۳هـ)، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۳، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت ابو

حاتم در این باره می نویسد:

ان حبان نیز می نویسد:

أبو أيوب الأنصاري اسمه خالد بن زيد بن كليب من بني الحارث بن الخزرج **كان ممن**

نزل عليه النبي صلى الله عليه وسلم غد قدومه المدينة مات سنة ثنتين وخمسين.

التمیمی البستی، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفای ۳۵۴هـ)، مشاهیر علماء الأمصار، ج ۱، ص ۲۶، تحقیق: م. فلاشهمر، ناشر

: دار الکتب العلمیة - بیروت، ۱۹۵۹م.

۳۲. أبو الهيثم بن التيهان

ابوالهیثم از جمله افرادی بود که در جلسه مخالفین ابوبکر شرکت داشت.

مدارك تخلف ابوالهيثم ازبيعت ابوبكر

ابن ابی الحديد متوفای ۶۵۵هـ

ابن ابی الحديد در این باره می نویسد:

... قال البراء : فمكثت أكابد ما في نفسي ، ورأيت في الليل المقداد بن الأسود ، وعبادة بن

الصامت ، وسلمان الفارسي ، وأبا ذر وأبا الهيثم بن التيهان ، وحذيفة بن اليمان . وإذا هم يريدون

أن يعود الأمر شوري بين المهاجرين ...

إبن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۳۷

و ۱۳۸، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م

الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین (متوفای ۴۲۱هـ)، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۷، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوظ، ناشر: دار

الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م.

تخلف ابو الهيثم ازبيعت ابوبكر درمنابع شيعه:

شيخ صدوق درباره مخالفت ابوهيثم با ابوبكر چنین نقل می کند:

.... وأبو الهيثم بن التيهان و..... ثم قام أبو الهيثم بن التيهان فقال : يا أبا بكر أنا أشهد على

النبي صلى الله عليه وآله أنه أقام عليا فقالت الأنصار : ما أقامه إلا للخلافة ، وقال بعضهم : ما أقامه

إلا ليعلم الناس أنه ولي من كان رسول الله صلى الله عليه وآله مولاه ، فقال عليه السلام : " إن أهل

بيتي نجوم أهل الأرض فقدموهم ولا تقدموهم "

سپس ابو الهیثم بن تیهان برخاست و گفت: ای ابو بکر ما شهادت می‌دهیم که پیامبر خدا (ص) علی (ع) را بلند کرد و انصار گفتند: او را جز برای خلافت بلند نکرده است و بعضی‌ها گفتند: او را بلند نکرد مگر برای اینکه مردم بدانند که او ولیّ هر کسی است که پیامبر مولای اوست، پس فرمود: همانا اهل بیت من مانند ستارگان هستند آنها را پیش بیندازید و از آنان پیشی نگیرید.

الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی اکبر الغفاری، ناشر: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

جایگاه ابوالهیثم : از دوازده نخباء بیعت کنند در عقبه بود

ابن سعد در باره او می‌نویسد:

أبو الهیثم بن التیهان واسمه مالك وهو بلي حليف لبني عبد الأشهل وأمه أم مالك بنت مالك من بلي بن عمرو بن الحاف بن قضاة وهو أحد النقباء الاثني عشر من الأنصار وشهد العقبين جميعا وبدرا وأحدا والمشاهد كلها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم.

ابو هیثم از یکی از نخباء دوازده گانه از انصار بود که در عقبه اول و دوم حضور داشت و در بدر و احد و تمام جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبدالله البصري (متوفای ۲۳۰هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۶۰۷، ناشر: دار صادر - بيروت

۳۳. زيد بن وهب (منابع شیعه)

زيد بن وهب نیز از جمله افرادی بود که در برابر ابوبکر به مخالفت برخاست.

شیخ صدوق در این باره می‌نویسد:

ثم قام زيد بن وهب فتكلم وقام جماعة من بعده فتكلموا بنحو هذا.

آنگاه زيد بن وهب برخاست و سخن گفت و گروهی پس از او برخاستند و مانند او سخن گفتند.

الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ص ۴۶۱-۴۶۵، تحقیق: علی اکبر الغفاری، ناشر: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

بنابراین، در خلافت و بیعت ابوبکر اجماعی رخ نداده است و بیشتر صحابه که از بزرگان بودند از خلافت رسیدن ابوبکر ناراحت بودند.

۳۴. تمام انصار

طبق گفته عمر، تمام انصار با آنها درباره خلافت ابوبکر به مخالفت برخاستند.

بخاری در این باره می‌نویسد:

... عن عمر : حين توفى الله نبيّه صلى الله عليه وسلم أنّ الأنصار خالفونا، واجتمعوا بأسرهم فى سقيفة بنى ساعدة وخالف عنا على والزبير ومن معهما.

عمر گوید: بعد از وفات پیامبر صلی اله علیه وآله، انصار با ما در امر خلافت ابوبکر مخالفت کردند و همه آنها در سقیفه جمع شدند و علی علیه السلام وزبیر و همراهان آن دو نیز با ما مخالفت کردند.

البخارى الجعفى، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل (متوفى ۲۵۶هـ)، صحيح البخارى، ج ۸، ص ۲۶، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

ابن تيمية الحرانى الحنبلى، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفى ۷۲۸هـ)، منهاج السنة النبوية، ج ۵، ص ۴۷۴، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ.

ابن ابى الحديد درباره پشيمانى انصار از بيعت با ابوبکر مى نويسد:

قال الزبير : وحدثنا محمد بن موسى الأنصاري المعروف بابن مخرمة ، قال : حدثني

إبراهيم بن سعد بن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف الزهري ، قال : لما بويع أبو بكر واستقر أمره

، ندم قوم كثير من الأنصار على بيعته ، ولام بعضهم بعضاً ، وذكروا علي بن أبي طالب ، وهتفوا باسمه.

پس از به انجام رسيدن و استقرار كار بيعت با ابوبکر بسيارى از انصار از بيعت با او پشيمان گشتند. آنان با سرزنش يکديگر از علي بن ابى طالب عليه السلام ياد مى کردند و نام او را بر زبان مى رانديدند.

إبن أبى الحديد المدائنى المعتزلى، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ۶۵۵هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۱۵، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

بنابراين به خلافت رسيدن ابوبکر به اجماع انصار نبوده است.

۳۵. طایفه‌ای از خزر جیان

خرجیان که به عنوان یک قبیله بزرگ و مهم در مدینه و از انصار بشمار مى رفتند، طایفه‌ای از آنها از بيعت با ابوبکر تخلف کردند.

طبرى و ابوالفداء در اين باره مى نويسند:

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب

وابناه والزبير ...

الطبرى، ابو جعفر محب الدين أحمد بن عبد الله بن محمد (متوفى ۶۹۴هـ)، الرياض النضرة فى مناقب العشرة، ج ۲، ص ۲۱۴، تحقيق عيسى عبد الله محمد مانع الحميرى، ناشر: دار الغرب الإسلامى - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۶م.

العاصمى المكى، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعى (متوفى ۱۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالى فى أبناء الأوائل والتوالى، ج ۲، ص ۳۳۲، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود - على محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية.

با تخلف خزر جیان از بیعت که از قبایل مهم و پر نفوذ آن زمان بشمار می‌رفتند، ادعای اجماعی ابن تیمیه در به خلافت رسیدن ابوبکر، بیشتر به افسانه شباهت دارد تا یک حقیقت.

۳۶. طایفه بنی اسد

قبایل و طوایفی مانند بنی اسد قسم خوردند که هرگز با ابوبکر بیعت نکنند.
طبری در این باره می‌نویسد:

فتقول أسد وفزارة لا والله لا نبايع أبا الفصیل أبدا.

قبیله اسد و فزاره می‌گفتند: به خدا قسم هرگز با ابوفصیل بیعت نخواهیم کرد.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۶۱، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

ابن حبان نیز این چنین می‌گوید:

وكانت بنو فزارة وأسد يقولون والله لا نبايع أبا الفصیل يعنون أبا بكر.

التمیمی البستی، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفای ۳۵۴ هـ)، الثقات، ج ۲، ص ۱۶۶، تحقیق السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار الفكر، الطبعة: الأولى، ۱۳۹۵هـ - ۱۹۷۵م

۳۷. قبیله فزاره

طایفه دیگری که قسم خوردند با ابوبکر بیعت نمی‌کنند، قبیله فزاره است.

ابن حبان در این باره چنین می‌گوید:

وكانت بنو فزارة وأسد يقولون والله لا نبايع أبا الفصیل يعنون أبا بكر.

التمیمی البستی، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفای ۳۵۴ هـ)، الثقات، ج ۲، ص ۱۶۶، تحقیق السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار الفكر، الطبعة: الأولى، ۱۳۹۵هـ - ۱۹۷۵م

طبری از ابومخنف نقل می‌کند که دو قبیله اسد و فزاره می‌گفتند:

فتقول أسد وفزارة لا والله لا نبايع أبا الفصیل أبدا.

به خدا قسم هرگز با ابوفصیل بیعت نخواهیم کرد.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۶۱، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

۳۸. گروهی از قریش

نویری درباره تخلف گروهی از قریش از بیعت با ابوبکر می‌نویسد:

وتخلف عن بيعته سعد بن عبادة ، وطائفة من الخزرج ، وفرقة من قريش ، ثم بايعوه بعد غير سعد.

سعد بن عباده، طایفه ای از خزرجیان، و گروهی از قریش از بیعت با ابوبکر تخلف کردند و سپس بیعت کردند غیر از سعد.

التویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای ۷۳۳هـ)، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۱۹، ص ۲۳، تحقیق مفید قمیة وجماعة، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م.

۳۹. مانعین زکات

قومی از مسلمانان بودند که با ابوبکر بیعت نکرده و حکومت او را شرعی ندانسته و از دادن زکات به عمر که مامور جمع آوری زکات بود، خودداری کردند؛ زیرا ابوبکر را برای خلافت صلاحیت نمی دانستند

مخالفت مانعین زکات با ابوبکر:

عبد الرزاق صنعاني متوفای : ۲۱۱

عبد الرزاق در این باره چنین از عمر نقل می کند:

أخبرنا عبد الرزاق عن بن جريج وبن عيينة عن عمرو بن دينار عن محمد بن طلحة بن يزيد بن ركانة قال قال عمر لأن أكون سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن ثلاثة أحب إلي من حمر النعم عن الكلاله وعن الخليفة بعده وعن قوم قالوا نقر بالزكاة في أموالنا ولا نؤديها إليك أيحل قتالهم أم لا قال وكان أبو بكر يرى القتال.

طلحه از عمر بن خطاب نقل می کند که او گفت : هر آینه اگر من بودم از سه موضوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می کردم برای من بهتر بود؛ از شتران سرخ مو: یکی از کلاله (کلاله به مردی می گویند که بمیرد و وارثی چه پدر و مادر و فرزند برای ارث بردن مالش نداشته باشد) و اینکه خلیفه بعد از او کیست؟ و دیگر درباره قومی که می گویند: ما به دادن زکات در اموال خودمان اقرار و اعتراف داریم، و لیکن به تو نمی دهیم، آیا کشتن این جماعت جایز است یا نه؟ و ابوبکر کشتن آنها را می خواست.

الصنعاني ، أبو بكر عبد الرزاق بن همام متوفای : ۲۱۱ ، مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۲ ش ۱۹۱۸۵، تحقیق : حبيب الرحمن الأعظمی، دار النشر : المكتب الإسلامی - بیروت - ۱۴۰۳ ، الطبعة : الثانية ،

نوبختي متوفای ۳۱۰

نوبختی در فرق الشیعه فرقه ای را نام می برد که بخاطر عدم قبول ابوبکر به عنوان خلیفه از دادن زکات به او تخلف کردند.

وی در این باره می گوید:

وقد كانت فرقة اعتزلت عن أبي بكر فقالت لا نُؤدي الزكوة إليه حتى يصح عندنا لمن الأمر

ومن استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ونقسم الزكوة بين فقرائنا وأهل الحاجة منا.

عدهای از ابوبکر دوری کردند و گفتند ما زکات او را به او نمی دهیم تا اینکه مساله ی ولایت و امارت برای ما روشن شود و بدانیم چه کسی را رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- خلیفه معین کرده و اگر نه زکات را بین فقرا و نیازمندان خودمان تقسیم می کنیم و به ابوبکر نمی دهیم.

النوبختی، الحسن بن موسی (متوفای ۳۱۰هـ)، فرق الشیعة، ج ۱، ص ۴، ناشر: دار الأضواء - بیروت، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م

ابی اعثم متوفای ۳۱۴هـ

طایفه ای از بنی تمیم بودند که از دادن زکات به نماینده ابوبکر یعنی زیاد بن ولید امتناع کردند؛

زیرا ابوبکر را برای حکومت اهلیت نمی دانستند:

ابی اعثم در کتاب الفتوح در این باره می گوید:

«فأقبل اليه (زيد بن لبيد) رجل من سادات بني تميم يقال له الحارث بن معاوية فقال: لزيد

انك لتدعوا الي طاعه رجل لهم يعهد الينا و لا اليكم فيه عهد فقال له الحارث لا والله ما ازلموها

عن اهلها الا حسدا منكم لهم و ما يستقر في قلبي ان رسول الله - صلي الله عليه و آله و سلم -

خرج من الدنيا و لم ينصب للناس علما يتبعونه فارحل عنا ايها الرجل فانك تدعوا الي غير رضا...

فوثب عر فجه بن عبدالله الذهلي فقال: صدق والله الحارث بن معاوية اخر جواهد الرجل عنكم فما

صاحبه باهل الخلافه و لا يستحقها بوجه من الوجوه، و ما المهاجرين و الانصار بانظر لهذا الامه

منبيها محمد- صلي الله عليه و آله و سلم -... ثم وثبوا الي زياد بن لبيد فاخرجوه من ديارهم و

هموا بقتله. قال: فجعل زياد لا ياتي قبيله من قبائل كنده فيدعوهم الي الطاعه الا ردوا عليه ما

يكره فلما راي ذلك سار الي المدينه الي ابوبكر فخبيره بما كان من القوم و اعلمه ان قبائل كنده قد

ازمعت علي الارتداد والعصيان!! فاغتم ابوبكر غما شديدا».

حارث بن معاويه، یکی از بزرگان بنی تمیم بود و به زیاد بن لبيد که برای جمع آوری زکات آمده بود و با

مردم صحبت می کرد گفت: تو ما را به اطاعت کسی می خوانی که از ما و شما نسبت به او هیچ تعهد و پیمانی گرفته

نشده است. زیاد گفت: راست می گویی، اما ما او را برای خود انتخاب کرده ایم، حارث گفت: به من بگو چرا خلافت

را از اهل بیت پیامبر دور کرده اید؟ در حالی که به گفته قرآن آنها به این امر از دیگران سزاوارتر بودند. زیاد گفت:

مهاجر و انصار نسبت به امور خود از تو آگاه ترند، حارث گفت: نه به خدا قسم این گونه نیست، بلکه شما از روی

حسادت نسبت به اهل بیت از آنها عدول کردید. و من هرگز نمی‌پذیرم که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- از دار دنیا برود و کسی را به عنوان جانشین خود منصوب نکند. ای زیاد برخیز و از اینجا دور شو که تو ما را به غیر رضای حق می‌خوانی، در این هنگام «عرفجه بن عبدالله الذهلی» گفت: به خدا قسم که حارث راست می‌گوید، این مرد (زیاد) را از میان خود برانید که رفیق او ابوبکر به هیچ وجه اهلیت برای خلافت را ندارد و مهاجر و انصار نیز بینتر از خود پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بر امت خود نیستند (یعنی چطور می‌شود که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شخصی را برای جانشین خود تعیین نکند؟) آنگاه زیاد را که تصمیم به قتل او داشتند از آنجا بیرون راندند. و زیاد بر هیچ قبیله ای از قبایل کنده نگذشت مگر آنکه آنها را به اطاعت از ابوبکر می‌خواند ولی آنها او را با جوابهایی که خوش نداشت از خود می‌راندند، تا بالاخره به مدینه رسید و ابوبکر را در جریان آنچه که پیش آمده بود گذاشت. ابوبکر به شدت ناراحت شد و زیاد را با سپاه چهار هزار نفری به طرف آنها فرستاد.

الكوفي، أبي محمد أحمد بن أعمش (متوفى ۳۱۴هـ)، كتاب الفتوح، ج ۱، ص ۴۸، تحقيق: علي شيري (ماجستير في التاريخ الإسلامي)، ناشر: دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ

حارث از کبار تابعین بود؛ عجلی در شرح حال او می‌نویسد:

الحارث بن معاوية الكندي تابعي ثقة شامي من كبار التابعين.

حارث تابعی ثقة و اهل شام که از بزرگان تابعین بود.

العجلي، أبي الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح (متوفى ۲۶۱هـ)، معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم، ج ۱، ص ۲۷۸، تحقيق: عبد العليم عبد العظيم البستوي، ناشر: مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵م.

ابی اعثم درباره ممانعت طایفه بنی‌کنده نیز از دادن زکات و عدم اطاعت آنها از ابوبکر از زبان حارثه بزرگ کنده نیز چنین می‌نویسد:

نحن إنما أطعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ كان حيا ، ولو قام رجل من أهل بيته

لاطعناه ، وأما ابن أبي قحافة فلا والله ما له في رقابنا طاعة ولا بيعة ! ثم أنشأ حارثة بن سراقه

يقول أبياتا من جملتها :

أطعنا رسول الله إذ كان بيننا * فيا عجباً ممن يطيع أبا بكر .

حارثه که یکی از بزرگان کنده بود به زیاد بن لبید گفت: همانا ما هنگامی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- در قید حیات بود او را اطاعت می‌کردیم و حال هم اگر کسی از اهل بیت او خلافت را عهده دار شود باز هم او را متابعت و پیروی می‌کنیم و اما پسر ابی قحافه قسم به خدا نه برگردن ما حقی دارد و نه اطاعت او بر ما واجب است و بعد از این سخن انشاد شعر کرده و گفت: پیامبر خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- را که در میان ما بود اطاعت و پیروی کردیم. پس شگفتا و عجباً از کسی که ابوبکر را اطاعت کند!!

الكوفي ، أبي محمد أحمد بن أعثم (متوفى ٣١٤هـ)، كتاب الفتوح ، ج ١ ، ص ٤٧ ، تحقيق: علي شيرى (ماجستير فى التاريخ الإسلامى) ،
ناشر : دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت ، الطبعة: الأولى ، ١٤١١هـ

ابى اعثم همچنين ممانعت اشعث از دادن زكات به ابوبكر را اين چنين بيان مى كند:

وامنعوا زكاة أموالكم ، فإنني أعلم أن العرب لا تقرر بطاعة بني تميم بن مرة وتدع سادات

البطحاء من بني هاشم إلى غيره.

اشعث گوید: زكات امواتان را منع كنيد و من يقين و اطمینان دارم كه عرب با بودن بنى هاشم، هرگز راضى به اطاعت از بنى تمیم بن مره نمى شود.

الكوفي ، أبي محمد أحمد بن أعثم (متوفى ٣١٤هـ)، كتاب الفتوح ، ج ١ ، ص ٤٧ ، تحقيق: علي شيرى (ماجستير فى التاريخ الإسلامى) ،
ناشر : دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت ، الطبعة: الأولى ، ١٤١١هـ

حاکم نیشابوری متوفى ٤٠٥

حاکم نیشابوری در این باره چنين نقل مى كند:

هكذا أخبرنا علي بن محمد بن عقبه الشيباني بالكوفة حدثنا الهيثم بن خالد حدثنا أبو نعيم حدثنا بن عيينة عن عمرو بن دينار قال سمعت محمد بن طلحة بن يزيد بن ركانة يحدث عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال لأن أكون سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ثلاث أحب إلي من حمر النعم من الخليفة بعده وعن قوم قالوا أنقر بالزكاة في أموالنا ولا نؤديها إليك أيحل قتالهم وعن الكلاله .

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه.

الحاكم النيسابورى ، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفى ٤٠٥ هـ)، المستدرک على الصحيحين ، ج ٢ ، ص ٣٣٢ ، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا ، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى ، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.

ابوالفداء متوفى ٧٣٢

ابوالفداء جريان ممانعت مالك بن نويرة از دادن زكات را چنين بيان مى كند:

وفي أيام أبي بكر منعت بنو يربوع الزكاة، وكان كبيرهم مالك بن نويرة، وكان ملكاً فارساً

مطاعاً شاعراً قدم على النبي صلى الله عليه وسلم وأسلم، فولاه صدقه قومه، فلما منع الزكاة أرسل أبو بكر إلى مالك المذكور خالد بن الوليد في معنى الزكاة، فقال مالك: أنا آتي بالصلاة دون الزكاة: فقال خالد: أما علمت أن الصلاة والزكاة معاً لا تقبل واحدة دون الأخرى فقال مالك: قد كان صاحبكم يقول ذلك. قال خالد: أو ما تراه لك صاحباً؟ والله لقد هممت أن أضرب عنقك، ثم تجاولا في الكلام فقال له خالد: إني قاتلك. فقال له: أو بذلك أمرك صاحبك؟ قال: وهذه بعد

تلك، وكان عبد الله بن عمر وأبو قتادة الأنصاري حاضرين، فكلما خالداً في أمره، فكره كلامهما. فقال مالك: يا خالد، ابعثنا إلى أبي بكر فيكون هو الذي يحكم فينا. فقال خالد: لا أقالني الله إن أفلتك، وتقدم إلى ضرار بن الأزور بضرب عنقه، فالتفت مالك إلى زوجته وقال لخالد: هذه التي قتلتنى، وكانت في غاية الجمال، فقال خالد: بل الله قتلك برجوعك عن الإسلام. فقال مالك: أنا على الإسلام، فقال خالد: يا ضرار اضرب عنقه. فضرب عنقه وجعل رأسه اثفية القدر، وكان من أكثر الناس شعراً، وقبض خالد امرأته؛ قيل: إنه اشتراها من الفيء وتزوج بها، وقيل إنها اعتدت بثلاث حيض وتزوج بها، وقال لابن عمر ولأبي قتادة: احضرا النكاح فأبيا، وقال له ابن عمر: نكتب إلى أبي بكر ونعلمه بأمرها وتتزوج بها، فأبى وتزوجها. ...ولما بلغ ذلك أبا بكر وعمر، قال عمر لأبي بكر: إن خالداً قد زنى فارجمه، قال: ما كنت أرجمه؛ فإنه تأول فأخطأ. قال: فإنه قد قتل مسلماً فاقتله، قال: ما كنت أقتله فإنه تأول فأخطأ. قال فاعزله، قال ما كنت أغمد سيفاً سله الله عليهم.

در زمان خلافت ابوبکر قبیله بنی یربوع از دادن زکات به خلیفه امتناع کردند و رئیس آنها مالک بن نویره که آدم بافراست و شاعر بود، در زمان رسول خدا اسلام اختیار کرد و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم او را متولی جمع آوری زکات قبیله اش فرمود: تا اینکه بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از دادن زکات به خلیفه امتناع کردند. ابوبکر خالد ابن ولید را به طرف آنها و کسانی که زکات نمی دادند فرستاد، خالد اول به طرف سرزمین بزاخه رفت و زکات آنجا را جمع کرد و بعد بدون اجازه ی خلیفه به طرف بطاح رفت، اطرافیان خالد به او گفتند که ما دستور نداریم به آنجا برویم، ولی خالد گوش نداد و به قبیله ی مالک رفت، وقتی با مالک بن نویره برخورد کرد، گفت: زکات بده! مالک گفت: من مسلمان هستم نماز می خوانم ولی زکات را به شما و رئیس حکومت شما نمی دهم، خالد گفت: نماز و زکات با هم است و یکی بدون دیگری قبول نیست، مالک گفت: آیا صاحب و رئیس شما این حرف را می گوید؟ خالد در جواب گفت: آیا تو او را برای خود صاحب و رئیس نمی دانی؟ قسم به خدا هر آینه می خواهم گردنت را بزنم، بعد هر دو مجادله کردند. خالد گفت: با تو می جنگم، مالک گفت: آیا او دستور داده است که مرا بکشی، خالد گفت: این حرف بدتر از آن حرف اولی است (که آیا رئیس تو گفته نماز و زکات با هم است). عبدالله عمر و ابوقتاده انصاری حاضر بودند و با خالد صحبت کردند که مالک رانکشد، ولی خالد از حرف آنها خوشش نیامد، مالک گفت: حالا که مرا می خواهی بکشی کسی بفرست به مدینه پهلوی ابوبکر و او هر حکمی کند، حکم همان است. خالد گفت: خدا مرا نیامرزد اگر تو را نکشم (و یا اینکه رها کنم) و بعد ضرار بن ازور را برای زدن گردن مالک خواست، در این هنگام مالک به خانمش که (زن بسیار زیبا بود) متوجه شده و گفت: من به خاطر این کشته می شوم، خالد گفت: اینکه از اسلام رو گرداندی خدا تو را کشته است! مالک گفت: من مسلمان هستم و اسلام را قبول دارم،

خالد به ضرار گفت: گردن او را بزن و ضرار هم مالک (مسلمان و دوستدار علی - علیه السلام) را کشت و سرش را که موی زیادی داشت در ظرفی گذاشت. خالد خانم مالک را که در عادت ماهانه هم بود گرفت، با او زنا کرد و ابن عمر و ابوقته از این کار او ناراحت بودند و خالد از آنها خواست در مجلس نکاح وی حاضر شوند (البته نکاحی در کار نبوده است) ولی آن دو نفر امتناع کردند! و عبدالله عمر گفت: صبر کن به ابوبکر بنویسم و او را از جریان زن مالک آگاه کنم و بعد تو با او ازدواج کن، ولی خالد حرف ابن عمر را قبول نکرد و با زن مالک ازدواج کرد و همبستر شد، این خبر که به ابوبکر رسید، عمر به ابوبکر گفت که خالد زنا کرده، او را سنگسار کن، ابوبکر گفت: او را سنگسار نمی‌کنم، او اجتهاد نموده و در اجتهاد خود خطا کرده است!! عمر گفت، او مسلمانی را کشته است او را قصاص کن و بکش! باز هم ابوبکر گفت: او را نمی‌کشم، او اجتهاد کرده و خطا نموده است! عمر گفت: پس لااقل او را از کار برکنار کن! ابوبکر گفت: شمشیری را که خدا برافراشته است در نیام نمی‌کنم.

أبو الفداء عماد الدین إسماعیل بن علی (متوفای ۷۳۲هـ)، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۰۸، طبق برنامه الجامع الكبير

ابن کثیر متوفای ۷۷۴

ابن کثیر این جریان را در البدایه والنهایه چنین بازگو می‌کند:

فوجعلت وفود العرب تقدم المدينة يقرون بالصلاة ويمتنعون من أداء الزكاة ومنهم من امتنع من دفعها إلى الصديق وذكر أن منهم من احتج بقوله تعالى (خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وصل عليهم إن صلاتك سكن لهم) قالوا فلسنا ندفع زكاتها إلا إلى من صلاته سكن لنا وأنشد بعضهم .

أطعنا رسول الله إذ كان بيننا فوا عجباً ما بال ملك أبي بكر

وقد تكلم الصحابة مع الصديق في أن يتركهم وما هم عليه من منع الزكاة ويتألفهم حتى يتمكن الإيمان في قلوبهم ثم هم بعد ذلك يزكون فامتنع الصديق من ذلك وأباه.

قبایلی از عرب وارد مدینه شدند در حالی که نماز می‌خواندند ولی زکات نمی‌دادند و آنها از دادن زکات به ابوبکر امتناع کردند و وقتی احتجاج شد بر آنها به این آیه «از اموال آنها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی!» و (به هنگام گرفتن زکات،) به آنها دعا کن که دعای تو، مایه آرامش آنهاست و خداوند شنوا و داناست» توبه ۱۰۳ گفتند: ما زکاتمان را نمی‌دهیم مگر به کسی که دعایش مایه آرامش ما باشد و بعضی از آنها نیز این شعر را سرودند

ما از پیامبر صلی الله علیه وآله اطاعت می‌کنیم اگر در بین ما باشد و عجباً که ابوبکر مالک سلطان کند؟

صحابه با ابوبکر صحبت کردند و گفتند آنها را رها کن و نمی‌شود گفت که آنها مانع زکاتند و گفتند که آنها را رها کن تا جذب شوند دین شوند تا ایمان در قلوب آنها رسوخ کند بعد از آن خودشان مالشان را پاک می‌کنند اما ابوبکر از این کار امتناع کرد.

ابن كثير الدمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفى ٧٧٤هـ)، البداية والنهاية، ج ٦، ص ٣١١، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت.

وی در تفسیر القرآن الکریم نیز این چنین می نویسد:

هكذا أخبرنا علي بن محمد بن عقبة الشيباني بالكوفة حدثنا الهيثم بن خالد حدثنا أبو نعيم حدثنا بن عيينة عن عمرو بن دينار قال سمعت محمد بن طلحة بن يزيد بن ركانة يحدث عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال لأن أكون سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ثلاث أحب إلي من حمر النعم من الخليفة بعده وعن قوم قالوا نقر بالزكاة في أموالنا ولا نؤديها إليك أيحل قتالهم وعن الكلاله.

ثم قال هذا حديث صحيح الاسناد على شرط الشيخين ولم يخرجاه.

عمر گوید: اگر من از سه موضوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می کردم برای من بهتر بود از شتران سرخ مو: یکی آنکه خلیفه بعد از او کیست؟ و دیگر درباره قومی که می گویند: ما به دادن زکات در اموال خودمان اقرار و اعتراف داریم، و لیکن به تو نمی دهیم، آیا کشتن این جماعت جایز است؟ و سومی از کلاله. و حاکم گفته است این حدیث طبق مبنای مسلم و بخاری صحیح الاسناد است هرچند آنها نقل نکرده اند.

ابن كثير الدمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفى ٧٧٤هـ)، تفسير القرآن العظيم، ج ١، ص ٥٩٦، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠١هـ

سيوطي متوفاي ٩١١

سيوطی می نویسد:

وأخرج عبد الرزاق والعدني وابن المنذر والحاكم عن عمر قال : لأن أكون سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن ثلاث أحب إلي من حمر النعم : عن الخليفة بعده وعن قوم قالوا : نقر بالزكاة من أموالنا ولا نؤديها إليك أيحل قتالهم وعن الكلاله.

السيوطي، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفى ٩١١هـ)، الدر المنثور، ج ٢، ص ٧٥٤، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٣.

علت ندادن زکات به ابوبکر

کسانی که از دادن زکات با ابوبکر ممانعت می کردند، دلایل خود را در مقابل فرستادگان ابوبکر چنین ذکر می کردند:

ابوبکر شایستگی تطهیر و تزکیه اموال را ندارد:

عده ای از مسلمانان برای اینکه ابوبکر صلاحیت جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله را ندارد، از دادن زکات به او جلوگیری کردند و گفتند ابوبکر توانایی تطهیر و تزکیه ندارد.

ابو سلیمان این جریان را این چنین نقل می کند:

وقد يكون علم بما أطلع الله عليه من غيبه وأوحى إليه من أمره أن العرب تنكر الزكاة وتمتنع من أدائها إلى القائم من بعده وتفزع في ذلك إلى الشبهة التي قد تعلق بها أهل الردة فاحتجوا بها على أبي بكر فقالوا إن فرض الزكاة قد انقطع بموت رسول الله وأنه ليس للقائم بعده أخذها لأن الخطاب في قوله (خذ من أموالهم صدقة) خارج مخصوص له وأن غيره من أمته لا يتسع للتطهير والتزكية ولذلك يقول شاعرهم:

أطعنا رسول الله ما كان بيننا فوا عجباً ما بال ملك أبي بكر

گاهی علم حاصل می شود به آنچه که خدا به آن آگاه کرده از غیبش و وحی کرده به پیامبر صلی اله علیه وآله براینکه عرب منکر زکات شده و از پرداخت آن به جانشینش ممانعت می کنند و آنها در ممانعت از دادن زکات به شبهه که برای اهل رده (مانعین زکات) بود تمسک می جویند و احتجاج می کنند به اهل رده در ندادن زکات به ابوبکر و گفتند : وجوب زکات بعد از مرگ پیامبر صلی الله علیه وآله برداشته شده است و هیچکس بعد از ایشان نمی تواند متولی اخذ زکات شود چون خطاب در آیه که فرمود از اموالشان به عنوان صدقه بگیر این خطاب مخصوص حضرت بود و دیگران از امتش توانایی تطهیر و تزکیه ندارند و بخاطر همین شاعر گوید:

ما از پیامبر صلی الله علیه وآله اطاعت می کنیم اگر در بین ما باشد و اعجاباً که ابوبکر مالک سلطان کند ؟

الخطابی البستی أبو سليمان ، أحمد بن محمد بن إبراهيم متوفى ٣٨٨ ، غريب الحديث للخطابی ج ١ ، ص ٥٦٦ ، تحقيق : عبد الكريم إبراهيم العزباوى ، دار النشر : جامعة أم القرى - مكة المكرمة - ١٤٠٢ ،

دعای ابوبکر مایه آرامش نیست:

عده ای دیگر که از دادن زکات ممانعت می کردند، بخاطر این بود که می گفتند دعای غیر پیامبر صلی الله علیه و آله مایه آرامش و سکون نیست.

قمی نیشابوری نیز در علت ممانعت از دادن زکات به ابوبکر چنین نقل می کند:

وكما قال مانعو الزكاة لأبي بكر : أمرنا بدفع الزكاة إلى من صلاته سكن لنا وصلاة غير

النبي صلی الله علیه وسلم ليست بسكن.

مانعین زکات گفتند : ما امر شدیم که زکات رابه کسی بدهیم که دعایش برای ما مایه آرامش باشد ولی دعای غیر پیامبر صلی الله علیه وآله برای ما آرامش نمی آورد.

النيسابوري، نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين المعروف بالنظام الأعرج (متوفى ٧٢٨ هـ)، تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، ج ٦، ص ١٦٣، تحقيق: الشيخ زكريا عميران، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م.

ابن قدامه نیز در این باره می نویسد:

كنا نؤدي إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم لأن صلاته سكن لنا وليس صلاة أبي بكر

سکنا لنا فلا نؤدي إليه وهذا يدل على أنهم جحدوا وجوب الأداء إلى أبي بكر رضي الله.

کسانی که زکات را به ابوبکر نمی دادند از آنها نقل شده است که: ما زکات را به سول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- می دادیم، چرا؟ برای اینکه دعای پیامبر برای ما آرامش بخش و هدایت گر بود، و اما دعای ابوبکر برای ما آرامش بخش نیست و لذا ما زکات را به او نمی دهیم. این سخن دلالت می کند مانعین زکات اصل زکات را قبول داشتند ولی ازدادن زکات به ابوبکر ممانعت می کردند...

المقدسی الحنبلی، ابومحمد عبد الله بن أحمد بن قدامة (متوفى ٦٢٠ هـ)، المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج ٢، ص ٢٢٩،

ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥ هـ

پیامبر باید خلیفه تعیین کرده باشد !

نوبختی می نویسد :

وقد كانت فرقة اعتزلت عن أبي بكر فقالت لا نؤدي الزكوة إليه حتى يصح عندنا لمن الأمر

ومن استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ونقسم الزكوة بين فقرائنا وأهل الحاجة منا.

عدهای از ابوبکر دوری کردند و گفتند ما زکات را به او نمی دهیم تا اینکه مسالهی ولایت و امارت برای ما روشن شود و بدانیم چه کسی را رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- خلیفه معین کرده است . و اگر نه زکات را بین فقرا و نیازمندان خودمان تقسیم می کنیم و به ابوبکر نمی دهیم.

النوبختی، الحسن بن موسى (متوفى ٣١٠ هـ)، فرق الشيعة، ج ١، ص ٤، ناشر: دار الأضواء - بيروت، ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م

ابی اعثم در کتاب الفتوح در این باره می گوید:

«فأقبل اليه (زياد بن لبید) رجل من سادات بني تميم يقال له الحارث بن معاوية فقال: لزياد

انك لتدعوا الي طاعه رجل لهم يعهد الينا و لا اليكم فيه عهد فقال له الحارث لا والله ما ازلتموها

عن اهلها الا حسدا منكم لهم و ما يستقر في قلبي ان رسول الله - صلي الله عليه و آله و سلم -

خرج من الدنيا و لم ينصب للناس علما يتبعونه فارحل عنا ايها الرجل فانك تدعوا الي غير رضا.

الكوفي، أبي محمد أحمد بن أعثم (متوفى ٣١٤ هـ)، كتاب الفتوح، ج ١، ص ٤٨، تحقيق: على شيرى (ماجستير فى التاريخ الإسلامى)،

ناشر: دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١١ هـ

حارث از کبار تابعین بود ؛ عجلی در شرح حال اومی نویسد:

الحارث بن معاوية الكندي تابعي ثقة شامي من كبار التابعين.

حارث تابعی ثقه و اهل شام که از بزرگان تابعین بود.

المعجلی، ابي الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح (متوفای ۲۶۱هـ)، معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذکر مذاهبهم وأخبارهم، ج ۱، ص ۲۷۸، تحقیق: عبد العليم عبد العظيم البستوی، ناشر: مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵م.

خليفة باید از اهل بیت باشد و ابوبکر جزو اهل بیت نیست :

ابی اعثم درباره ممانعت طایفه بنی‌کنده نیز از دادن زکات و عدم اطاعت آنها از ابوبکر از زبان حارثه بزرگ کنده نیز چنین می‌نویسد:

نحن إنما أطعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ كان حيا ، ولو قام رجل من أهل بيته لأطعناه ، وأما ابن أبي قحافة فلا والله ما له في رقابنا طاعة ولا بيعة ! ثم أنشأ حارثة بن سراقة يقول أبياتا من جملتها :

أطعنا رسول الله إذ كان بيننا * فيا عجباً ممن يطيع أبا بكر .

حارثه که یکی از بزرگان کنده بود به زیاد بن لبيد گفت: همانا ما هنگامی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- در قید حیات بود او را اطاعت می‌کردیم و حال هم اگر کسی از اهل بیت او خلافت را عهده دار شود باز هم او را متابعت و پیروی می‌کنیم و اما پسر ابي قحافه قسم به خدا نه برگردن ما حقی دارد و نه اطاعت او بر ما واجب است و بعد از این سخن انشاد شعر کرده و گفت: پیامبر خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- را که در میان ما بود اطاعت و پیروی کردیم. پس شگفتا و عجا از کسی که ابوبکر را اطاعت کند!!

الكوفي ، ابي محمد أحمد بن أعثم (متوفای ۳۱۴هـ)، كتاب الفتوح ، ج ۱، ص ۴۷، تحقیق: علی شیری (ماجستر فی التاريخ الإسلامی)، ناشر : دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ

ابی اعثم همچنين ممانعت اشعث از دادن زکات به ابوبکر را این چنین بیان می‌کند:

وامنعوا زكاة أموالكم ، فإني أعلم أن العرب لا تفر بطاعة بني تميم بن مرة وتدع سادات البطحاء من بني هاشم إلى غيره.

اشعث گوید: زکات امواتان را منع کنید و من یقین و اطمینان دارم که عرب با بودن بنی هاشم، هرگز راضی به اطاعت از بنی تمیم بن مره نمی‌شود.

الكوفي ، ابي محمد أحمد بن أعثم (متوفای ۳۱۴هـ)، كتاب الفتوح ، ج ۱، ص ۴۷، تحقیق: علی شیری (ماجستر فی التاريخ الإسلامی)، ناشر : دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ

مانعین زکات مرتد بودند یا مسلمان؟ (حکم مانعین زکات):

در بعضی از کتاب‌های اهل سنت بر مانعین زکات بر چسب ارتداد زده‌اند همچنان که بغدادی درالفرق بین الفرق چنین کرده است :

المرتدين الذين ارتدوا باسقاط الزكاة في عهد الصحابة كانوا يرون وجوب الصلاة إلى

الكعبة وانما ارتدوا باسقاط وجوب الزكاة وهم المرتدون من بني كنده وتميم.

البغدادي ، أبو منصور عبد القاهر بن طاهر بن محمد (متوفى ٤٢٩هـ) ، الفرق بين الفرق وبيان الفرق الناجية ، ج ١ ، ص ٢٢١ ، ناشر : دار

الأفاق الجديدة - بيروت ، الطبعة : الثانية ، ١٩٧٧م

در حالی که ابن حزم در مساله احکام مرتدین می گوید: اینها مسلمان بوده و هرگز از اسلام خارج نشدند و تنها از پرداخت زکات به ابوبکر ممانعت کردند ، و به همین گناه و دلیل کشته شدند، و بعد می گوید: حنفی و شافعی و همه معتقد و متفقند که اینها حکم مرتد را ندارند و نباید آنها را مرتد نامید.

وی در این باره چنین می نویسد :

قَوْمٌ أَسْلَمُوا وَلَمْ يَكْفُرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ لَكِنْ مَنَعُوا الزَّكَاةَ مِنْ أَنْ يَدْفَعُوهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ

الله عنه فَعَلَى هَذَا قُوتُوا وَلَا يَخْتَلِفُ الْحَنَفِيُّونَ وَلَا الشَّافِعِيُّونَ فِي أَنَّ هَؤُلَاءِ لَيْسَ لَهُمْ حُكْمُ الْمُرْتَدِّ أَصْلًا وَهُمْ قَدْ خَالَفُوا فِعْلَ أَبِي بَكْرٍ فِيهِمْ وَلَا يُسَمِّيهِمْ أَهْلَ رِدَّةٍ.

قومی اسلام آوردند و بعد از اسلامشان نیز کافر نشدند ولی از دادن زکات به ابوبکر ممانعت کردند و بخاطر همین ممانعت کشته شدند و در این مسئله هیچ کس از حنفیان و شافعیان اختلاف ندارند که حکم ارتداد درباره آنها اصلا جاری نمی شود و آنها از کار ابوبکر مخالفت کردند و نمی شود به آنها اهل رده اطلاق کرد.

ابن حزم الأندلسی الظاهری، ابو محمد علی بن أحمد بن سعید (متوفى ٤٥٦هـ)، المحلى، ج ١١ ، ص ١٩٣ ، تحقيق: لجنة إحياء التراث

العربی، ناشر: دار الأفاق الجديدة - بيروت.

ابن قدامه بعد از نظر احمد و بعضی از کسانی دیگر که حکم به کفر مانع زکات کرده اند به این نکته اشاره می کند که مانع زکات حکم کفر بر او جاری نمی شود و ندادن زکات به ابوبکر به خاطر این بوده که آنها حکومت ابوبکر را قبول نداشتند نه اصل زکات.

در کتاب المغنی چنین می گوید :

ووجه الأول أن عمر وغيره من الصحابة امتنعوا من القتال في بدء الأمر ولو اعتقدوا كفرهم لما توقفوا عنه ثم اتفقوا على القتال وبقي الكفر على أصل النفي ولأن الزكاة فرع من فروع الدين فلم يكفر تاركه بمجرد تركه كالحج وإذا لم يكفر بتركه لم يكفر بالقتال عليه كأهل البغي وأما الذين قال لهم أبو بكر هذا القول فيحتمل أنهم جحدوا وجوبها فإنه نقل عنهم أنهم لو قاتلوا إنما كنا نؤدي إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم لأن صلاته سكن لنا وليس صلاة أبي بكر سكن لنا فلا نؤدي إليه وهذا يدل على أنهم جحدوا وجوب الأداء إلى أبي بكر رضي الله عنه ولأن هذه

قضية في عين فلا يتحقق من الذين قال لهم أبو بكر هذا القول فيحتمل أنهم مرتدين ويحتمل أنهم جحدوا وجوب الزكاة ويحتمل غير ذلك فلا يجوز الحكم به في محل النزاع.

عمر و دیگران در ابتدای امر از کشتن مانع زکات امتناع و خودداری می کردند و اگر آنان اعتقاد به کفر مانع زکات می داشتند هر آینه از کشتن آنها دست بر نمی داشتند و با او می جنگیدند و بر کشتن او اتفاق می کردند. مطلب دیگر اینکه بقای کفر هم بر اصل نفی می باشد و مانع زکات اصل و وجوب زکات را نفی نمی کند، برای اینکه زکات یکی از فروع دین است، پس تارک آن به محض ترک زکات کافر نمی شود، مثل حج (کسی اگر مستطیع باشد ولی حج انجام نمی دهد حکم به کفر او نمی شود). بنابراین وقتی که مانع زکات به واسطه ی ترک آن حکم به کفرش نشد، آن وقت به واسطه قتال و جنگیدن هم حکم به کفر او نمی شود، مثل اهل بغی که به واسطه ی قتال حکم به کفر آنها نمی شود. کسانی که زکات را به ابوبکر نمی دادند از آنها نقل شده است که: ما زکات را به سول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- می دادیم، چرا؟ برای اینکه دعای پیامبر برای ما آرامش بخش و هدایت گر بود، و اما دعای ابوبکر برای ما آرامش بخش نیست و لذا ما زکات را به او نمی دهیم. این سخن دلالت می کند مانعین زکات اصل زکات را قبول داشتند ولی ازدادن زکات به ابوبکر ممانعت می کردند...

المقدسی الحنبلی، ابومحمد عبد الله بن أحمد بن قدامة (متوفای ۶۲۰هـ)، المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج ۲، ص ۲۲۹، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۵هـ.

این سخن ابن قدامة خود گواه است بر این مطلب است که قبایل ذکر شده اصل زکات را قبول داشتند ولی راضی نبودند که به دستگاه حکومت زکات دهند و اصل خلافت ابوبکر و تشکیلات آنها را قبول نداشتند.

همچنین در روایات گذشته آمد که عمر می گوید آنها قائل به زکات بودند اما آن را به ابوبکر نمی دادند .

با مانعین زکات چکار کردند؟

مالک بن نویره که از اصحاب رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- بود و از طرف آن حضرت مامور جمع آوری زکات بود، از آنجا که سران سقیفه را حق نمی دانست و زکات را به آنها نداد، او را زدند و کشتند.

عبدالرزاق صنعانی در کتاب المصنف در باره جریان مالک بن نویره با سند صحیح می نویسد:

أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهري أن أبا قتادة قال خرجنا في الردة حتى إذا أنتهينا إلى أهل أبيات حتى طلعت الشمس للغروب فأرشفنا إليهم الرماح فقالوا من أنتم قلنا نحن عباد الله فقالوا ونحن عباد الله فأسرههم خالد بن الوليد حتى إذا أصبح أمر أن يضرب أعناقهم قال أبو قتادة

فقلت اتق الله يا خالد فإن هذا لا يحل لك قال اجلس فإن هذا ليس منك في شيء قال فكان أبو قتادة يحلف لا يغزو مع خالد أبداً قال وكان الأعراب هم الذين شجعوه على قتلهم من أجل الغنائم وكان ذلك في مالك بن نويرة.

ابو قتاده گوید: زمانی که از رده خارج شدیم و هنگام غروب خورشید به اهل خانه‌هایی رسیدیم، نیزه را بر آنها چشانیدیم (آنها را با نیزه تهدید کردیم) که آنها گفتند شما کی هستید؟ گفتیم ما بندگان خداوند هستیم آنها نیز گفتند: ما نیز بندگان خدا هستیم. پس خالد آنها را اسیر کرد تا اینکه صبح شد وقت صبح امر کرد که گردن آنها را بزنند ابو قتاده گوید: گفتم از خدا بترس ای خالد این کار بر تو حلال نیست خالد گفت بشین تو در این باره دخالت نکن. قتاده نیز قسم خود که تا ابد با خالد به جنگ نرود و گفت اعراب کسانی هستند که برای قتل آنها به جهت به دست آوردن غنائم شجاع می‌شوند و این شجاعت بر علیه مالک بن نویره بود.

الصنعاني، ابوبكر عبد الرزاق بن همام (متوفى ٢١١هـ)، المصنف، ج ١٠، ص ١٧٤، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي، ناشر: المكتبة الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٠٣هـ

ابن ابی الحديد در این باره گوید:

لما قتل خالد مالك بن نويرة ونكح امرأته ، كان في عسكره أبو قتادة الأنصاري ، فركب

فرسه ، والتحق بأبي بكر ، وحلف ألا يسير في جيش تحت لواء خالد أبداً ، فقص على أبي بكر القصة ، فقال أبو بكر : لقد فتنت الغنائم العرب ، وترك خالد ما أمرته ، فقال عمر : إن عليك أن تقيده بمالك ، فسكت أبو بكر ، وقدم خالد فدخل المسجد وعليه ثياب قد صدت من الحديد ، وفي عمامته ثلاثة أسهم ، فلما رآه عمر قال أرياء يا عدو الله ! عدوت على رجل من المسلمين فقتلته ، ونكحت امرأته ، أما والله إن أمكنني الله منك لأرجمك ، ثم تناول الأسهم من عمامته فكسرها ، وخالد ساكت لا يرد عليه ، ظنا أن ذلك عن أمر أبي بكر ورأيه ، فلما دخل إلى أبي بكر وحده ، صدقه فيما حكاه وقبل عذره . فكان عمر يحرض أبا بكر على خالد ويشير عليه أن يقتص منه بدم مالك ، فقال أبو بكر : إيها يا عمر ! ما هو بأول من أخطأ ، فارتفع لسانك عنه ، ثم ودى مالكا من بيت مال المسلمين.

ابوبکر خالد را به طرف قبیله‌ی مالک بن نویره فرستاد، چون قبیله‌ی مالک و خود او از دادن زکات به ابوبکر امتناع داشتند و او را شایسته ولایت نمی‌دانستند، وقتی که خالد به قبیله مالک رسید، سر مالک را شبانه از بدن جدا کرد و با خانم او که زن زیبایی بود در کنار جسد مالک به زور زنا کرد. ابوقتاده ی انصاری که در لشکر خالد بود، از این جریان ناراحت شد، اسبش را سوار شده خود را به ابوبکر رسانید، و قسم خورد که در لشکری که خالد فرمانده آن باشد دیگر خدمت نکند، ابوبکر سوال کرد چه شده است؟

ابوقتاده جریان را گفت، بعد ابوبکر گفت: هر آینه فتنه‌ای نسبت به غنایم عرب واقع شده و ابوقتاده را تهدید کرد که به طرف خالد برود و به حاضران گفت: خالد آنچه را که من فرمان داده بودم ترک کرده است، عمر که در صحنه حاضر بود خطاب به ابوبکر گفت: بر توست که خالد را بازداشت کرده و تحت فشار قرار دهی، ابوبکر ساکت شد، خالد بازگشت و داخل مسجد شد در حالی که جامه‌ای پوشیده بود که بر آن زنگ آهن بود، و در عمامه‌اش سه تا تیر قرار داده بود، وقتی که عمر خالد را دید گفت: ای ریاکار و ای دشمن خدا! با مردی از مسلمانها دشمنی کردی و بعد او را کشتی، و با زنش زنا کردی، قسم به خدا اگر خدا دست مرا به تو برساند هر آینه تو را سنگسار می‌کنم، بعد تیرها را از عمامه‌ی او گرفت و آنها را شکست. خالد ساکت بود، و جواب نمی‌داد، و گمان می‌کرد آنچه که عمر می‌گوید، از دستورات ابوبکر و نظرات اوست، وقتی که خالد بر ابوبکر وارد شد، جریان را گفت و ابوبکر سخنان او را تصدیق کرد و عذرش را پذیرفت، در حالی که عمر هم بود و ابوبکر را بر ضد خالد تحریک می‌کرد و به ابوبکر می‌گفت که خالد را به خاطر مالک بن نویره باید قصاص کند، ابوبکر در جواب عمر گفت: ساکت باش! او اول کسی که خطا کرده نیست (یعنی تو و من و همه‌ی ما خطاکاریم) زبانت را از طعن او بردار، بعد ابوبکر دیه مالک را از بیت المال داد!!

ابن‌ابی‌الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز‌الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۱۳، تحقیق محمد عبد‌الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

ابوالفداء نیز جریان مالک را چنینی بیان می‌کند:

وفي أيام أبي بكر منعت بنو يربوع الزكاة، وكان كبيرهم مالك بن نويرة، وكان ملكاً فارساً مطاعاً شاعراً قدم على النبي صلى الله عليه وسلم وأسلم، فولاه صدقه قومه، فلما منع الزكاة أرسل أبو بكر إلى مالك المذكور خالد بن الوليد في معنى الزكاة، فقال مالك: أنا آتي بالصلاة دون الزكاة: فقال خالد: أما علمت أن الصلاة والزكاة معاً؛ لا تقبل واحدة دون الأخرى فقال مالك: قد كان صاحبكم يقول ذلك. قال خالد: أو ما تراه لك صاحباً؟ والله لقد هممت أن أضرب عنقك، ثم تجاوزوا في الكلام فقال له خالد: إني قاتلك. فقال له: أو بذلك أمرك صاحبك؟ قال: وهذه بعد تلك، وكان عبد الله بن عمر وأبو قتادة الأنصاري حاضرين، فكلما خالداً في أمره، فكره كلامهما. فقال مالك: يا خالد، ابعثنا إلى أبي بكر فيكون هو الذي يحكم فينا. فقال خالد: لا أقالني الله إن أقتلك، وتقدم إلى ضرار بن الأزور بضرب عنقه، فالتفت مالك إلى زوجته وقال لخالد: هذه التي قتلتني، وكانت في غاية الجمال، فقال خالد: بل الله قتلك برجوعك عن الإسلام. فقال مالك: أنا على الإسلام، فقال خالد: يا ضرار اضرب عنقه. فضرب عنقه وجعل رأسه اثفية القدر، وكان من أكثر الناس شعراً، وقبض خالد امرأته؛ قيل: إنه اشتراها من الفيء وتزوج بها، وقيل إنها اعتدت

بثلاث حیض و تزوج بها، وقال لابن عمر ولأبي قتادة: احضرا النكاح فأبیا، وقال له ابن عمر: نکتب إلى أبي بكر ونعلمه بأمرها و تتزوج بها، فأبى و تزوجها. ...ولما بلغ ذلك أبا بكر و عمر، قال عمر لأبي بكر: إن خالداً قد زنى فارجمه، قال: ما كنت أرجمه؛ فإنه تأول فأخطأ. قال: فإنه قد قتل مسلماً فاقتله، قال: ما كنت أقتله فإنه تأول فأخطأ. قال فاعزله، قال ما كنت أغمد سيفاً سله الله عليهم.

در زمان خلافت ابوبکر قبیلہ بنی یربوع از دادن زکات به خلیفہ امتناع کردند و رئیس آنها مالک بن نویره کہ آدم بافر است و شاعر بود، در زمان رسول خدا اسلام اختیار کرد و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم او را متولی جمع آوری زکات قبیلہ اش فرمود: تا اینکه بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از دادن زکات به خلیفہ امتناع کردند. ابوبکر خالد ابن ولید را به طرف آنها و کسانی کہ زکات نمی دادند فرستاد، خالد اول به طرف سرزمین بزاخه رفت و زکات آنجا را جمع کرد و بعد بدون اجازہی خلیفہ به طرف بطاح رفت، اطرافیان خالد به او گفتند کہ ما دستور نداریم به آنجا برویم، ولی خالد گوش نداد و به قبیلہی مالک رفت، وقتی با مالک بن نویره برخورد کرد، گفت: زکات بده! مالک گفت: من مسلمان هستم نماز می خوانم ولی زکات را به شما و رئیس حکومت شما نمی دهم، خالد گفت: نماز و زکات با هم است و یکی بدون دیگری قبول نیست، مالک گفت: آیا صاحب و رئیس شما این حرف را می گوید؟ خالد در جواب گفت: آیا تو او را برای خود صاحب و رئیس نمی دانی؟ قسم به خدا هر آینه می خواهم گردنت را بزنم، بعد هر دو مجادله کردند.

خالد گفت: با تو می جنگم، مالک گفت: آیا او دستور داده است کہ مرا بکشی، خالد گفت: این حرفت بدتر از آن حرف اولی است (کہ آیا رئیس تو گفته نماز و زکات با هم است). عبدالله عمر و ابوقتاده انصاری [۲۸] حاضر بودند و با خالد صحبت کردند کہ مالک رانکشد، ولی خالد از حرف آنها خوشش نیامد، مالک گفت: حالا کہ مرا می خواهی بکشی کسی بفرست به مدینه پهلوی ابوبکر و او هر حکمی کند، حکم همان است.

خالد گفت: خدا مرا نیامرزد اگر تو را نکشم (و یا اینکه رها کنم) و بعد ضرار بن ازور را برای زدن گردن مالک خواست، در این هنگام مالک به خانمش کہ (زن بسیار زیبا بود) متوجه شده و گفت: من به خاطر این کشته می شوم، خالد گفت: اینکه از اسلام رو گرداندی خدا تو را کشته است! مالک گفت: من مسلمان هستم و اسلام را قبول دارم، خالد به ضرار گفت: گردن او را بزن و ضرار هم مالک (مسلمان و دوستدار علی - علیه السلام -) را کشت و سرش را کہ موی زیادی داشت در ظرفی گذاشت. خالد خانم مالک را کہ در عادت ماهانه هم بود گرفت، با او زنا کرد و ابن عمر و ابوقتاده از این کار او ناراحت بودند و خالد از آنها خواست در مجلس نکاح وی حاضر شوند (البته نکاحی در کار نبوده است) ولی آن دو نفر امتناع کردند! و عبدالله عمر گفت: صبر کن به ابوبکر بنویسم و او را از جریان زن مالک آگاه کنم و بعد تو با او ازدواج کن، ولی خالد حرف ابن عمر را قبول نکرد و با زن مالک ازدواج کرد و همبستر شد، این خبر کہ به ابوبکر رسید، عمر به ابوبکر گفت کہ خالد زنا کرده، او را سنگسار کن، ابوبکر گفت: او

را سنگسار نمی‌کنم، او اجتهاد نموده و در اجتهاد خود خطا کرده است!! عمر گفت، او مسلمانی را کشته است او را قصاص کن و بکش! باز هم ابوبکر گفت: او را نمی‌کشم، او اجتهاده کرده و خطا نموده است! عمر گفت: پس لااقل او را از کار برکنار کن! ابوبکر گفت: شمشیری را که خدا برافراشته است در نیام نمی‌کنم.

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفى ٧٣٢هـ)، المختصر في أخبار البشر، ج ١، ص ١٠٨، طبق برنامج الجامع الكبير

در حالی که خود سران سقیفه اعتراف داشتند که مالک بن نویره مسلمان است و گناه او این بود که خلیفه را بر حق نمی‌دانست، و لذا از دادن زکات به حکومت خودداری کرد و او را در منزلش در کنار زن و بچه‌اش مظلومانه کشتند.

شافعی در مختصر المزی درباره کشتن مانعین زکات توسط ابوبکر چنین پرده بر می‌دارد:

وقد روى الجماعة في كتبهم سوى ابن ماجه عن أبي هريرة أن عمر بن الخطاب قال لابي بكر علام تقاتل الناس وقد قال رسول الله أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها فقال أبو بكر والله لو منعوني عنقا وفي رواية عقلا كانوا يؤدونه إلى رسول الله لأقاتلهم على منعها إن الزكاة حق المال والله لأقاتلن من فرق بين الصلاة والزكاة قال عمر فما هو الا أن رأيت الله قد شرح صدر أبي بكر للقتال فعرفت أنه الحق.

ابو هریره از عمر نقل می‌کند که او به ابوبکر گفت: بر چه اساسی مردم را می‌کشی در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: امر می‌کنم بر شما که مردم (کفار) را بکشید مگر اینکه شهادت دادند که خدایی نیست مگر خدای یگانه و اینکه محمد رسول خداست زمانی که این را گفتند خون و مالشان مصون است مگر اینکه به حق باشد ابوبکر گفت: اگر زکات یک سال را از من دریغ کنند همچنان که به پیامبر صلی الله علیه وآله می‌دادند آنها را بخاطر منع از زکات می‌کشم؛ زیرا زکات مال خداست، به خدا قسم می‌کشم کسی را که بین نماز و زکات فرق بگذارد عمر گفت: این نبود مگر اینکه دیدم خدا به ابوبکر شرح صدر داده است در قتال پس دانستم که او برحق است و ابوبکر گفت: به تحقیق ترک کردند آنها لا اله الا الله را پس مشرک شدند.

الشافعی أبو عبد الله، محمد بن إدريس ٢٠٤، مختصر المزني الأم، ج ١، ص ٢٥٦، دار النشر: دار المعرفة - بيروت - ١٣٩٣، الطبعة:

الثانية

الكوفي، أبي محمد أحمد بن أعمش (متوفى ٣١٤هـ)، كتاب الفتوح، ج ١، ص ٤٨، تحقيق: علي شيري (ماجستير في التاريخ الإسلامي)، ناشر: دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ

بنابراین آنچه که از این نقل‌های تاریخی بدست می‌آید، این است که مخالفت آنها از دادن زکات به ابوبکر بخاطر عدم قبول اصل زکات نبوده است، بلکه مخالفت آنها بخاطر عدم قبول خلافت ابوبکر است و این ندادن زکات از طرف طوایف مختلف، دلیل محکمی بر عدم لیاقت و شایستگی ابوبکر بر

خلافت است لذا با عدم پرداخت زکات به آنها اعتراض و مخالفت خود را با حکومت وقت اعلان کردند.

سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در رابطه با مانعین زکات

از نظر اسلام کسی که شهادتین بگوید و اعتراف به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته باشد، جان و مالش محفوظ و محترم است و کسی حق تعرض به او را ندارد. بخاطر همین اگر مسلمانی که زکات ندهد و یا نماز نخواند ولی اقرار به شهادتین داشته باشد مسلمان است و مرتد شمرده نمی‌شود.

سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این گونه بود با افرادی که مسلمانند ولی زکات نمی‌دادند برخورد نمی‌کردند و حسابشان را به خدا واگذار می‌کردند. همچنانکه در جریان ثعلبه انصاری که زکات نداد، مشهود است و هیچ وقت درباره او حکم ارتداد را جاری نکرد.

حضور ثعلبه در دو جنگ بدر و احد:

ابن اثیر جزری در اسد الغابه می‌نویسد:

ب د ع * ثعلبة (بن حاطب بن عمرو بن عبید بن أمیة بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف بن مالک بن الأوس الأنصاري الأوسي شهد بدرا قاله محمد بن إسحاق وموسی بن عقبه وهو الذي سأل النبي صلى الله عليه وسلم ان يدعو الله ان يرزقه مالا.

محمد بن اسحاق و موسی بن عقبه گفته اند: ثعلبه انصاری در جنگ بدر حضور داشت و او همان کسی است که از رسول خدا (ص) تقاضا کرد، برای وی دعا کند تا پول دار شود.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای ۶۳۰هـ)، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۲۳۷، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م

ابن عبد البر در الاستیعاب می‌نویسد:

آخی رسول الله * بین ثعلبة بن حاطب هذا و بین معتب بن عوف بن الحمراء شهد بدرا وهو مانع الصدقة.

رسول خدا (ص) بین ثعلبه و معتب بن عوف بن حمراء عقد برادری بست، ثعلبه در بدر حضور داشت و او کسی است که از پرداخت زکات امتناع نمود.

ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله بن محمد (متوفای ۴۶۳هـ)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۲۱۰، تحقیق علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ

محمد بن سعد نیز در الطبقات الكبرى می‌نویسد:

وَأَخِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ ثَعْلَبَةَ بْنِ حَاطِبٍ وَمَعْتَبِ بْنِ الْحَمْرَاءِ مِنْ خِزَاعَةَ حَلِيفِ بَنِي مَخْزُومٍ وَشَهِدَ ثَعْلَبَةَ بْنَ حَاطِبٍ بَدْرًا وَأَحَدًا.

رسول خدا (ص) بین ثعلبه و معتب عقد برادری بست، ثعلبه کسی است که بدر و احد را درک کرده است.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفى ٢٣٠هـ)، الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٤٦٠، ناشر: دار صادر - بيروت.

صفدی نیز عین نقل طبقات الكبرى را در الوافی بالوفیات آورده و می نویسد:

ثَعْلَبَةُ بْنُ حَاطِبِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عُبَيْدِ بْنِ أُمِيَّةِ بْنِ زَيْدِ بْنِ مَالِكِ بْنِ عَوْفِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَوْفِ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَعْتَبِ بْنِ عَوْفِ بْنِ الصَّحْرَاءِ شَهِدَ بَدْرًا وَأَحَدًا وَهُوَ مَانِعُ الصَّدَاقَةِ...

الصفدي، صلاح الدين خليل بن أيبك (متوفى ٧٦٤هـ)، الوافی بالوفیات، ج ١١، ص ٩، تحقيق أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى، ناشر:

دار إحياء التراث - بيروت - ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م.

همچنین ابن کثیر دمشقی سلفی، نام وی را در زمره افرادی که در بدر حضور داشته اند ذکر کرده است.

القرشي الدمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (متوفى ٧٧٤هـ)، البداية والنهاية، ج ٣، ص ٣٨٥، باب أسماء أهل البدر، ناشر:

مكتبة المعارف - بيروت؛

القرشي الدمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (متوفى ٧٧٤هـ) السيرة النبوية، ج ٢، ص ٤٩٢، باب أسماء أهل البدر.

بنابراین در بدری بودن این شخص هیچ شک و شبهه ای نیست.

ثعلبه و امتناع از پرداخت زکات:

زکات از واجبات و احکام اقتصادی دین اسلام است که اعتقاد به آن مکمل اصول اعتقادی است، ولذا در بعضی از آیات قرآن بلا فاصله پس از دستور به نماز قرار گرفته که به معنای درجه اهمیت آن و پرداخت آن با شرایط خاص بر هر فرد مسلمانی لازم و واجب است، و از طرفی افرادی که منکر زکات بوده و یا در پرداخت آن کوتاهی کرده به سختی مورد نکوهش قرار گرفته اند.

در سوره توبه در باره منافقین می فرماید:

وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ. فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. التوبة / ٧٥ - ٧٧.

بعضی از آن ها [منافقان] با خدا پیمان بسته بودند که: اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، به طور قطع

صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود!

اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند! این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل‌هایشان برقرار ساخت. این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به خاطر آن است که دروغ می‌گفتند.

به شهادت اکثر مفسرین اهل سنت، این آیات در باره ثعلبه بن حاطب بدری نازل شده است. محمد بن جریر طبری در تفسیرش می‌نویسد:

حدثني محمد بن سعد، قال: ثني أبي، قال: ثني عمي، قال: ثني أبي، عن أبيه، عن ابن عباس قوله: ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله... الآية، وذلك أن رجلا يقال له ثعلبة بن حاطب من الأنصار، أتى مجلسا فأشهدهم، فقال: لئن آتاني الله من فضله، آتيت منه كل ذي حق حقه، وتصدقت منه، ووصلت منه القرابة فابتلاه الله فآتاه من فضله، فأخلف الله ما وعده، وأغضب الله بما أخلف ما وعده، فقص الله شأنه في القرآن: ومنهم من عاهد الله... الآية، إلى قوله: يكذبون.

از ابن عباس در شأن نزول این آیه چنین نقل شده است که گفت: شخصی به نام ثعلبه در حضور گروهی از مردم چنین گفت و آنان را شاهد گرفت که اگر خدا به من تفضلی کند و ثروت و مالی عنایت نماید، حقوق هر صاحب حقی را خواهم پرداخت، زکات مالم را اداء خواهم نمود، به نزدیکانم رسیدگی خواهم کرد، خداوند سبحان به وی ثروت فراوانی عنایت فرمود تا آزمایش شود؛ اما او به هیچ یک از وعده هایش عمل نکرد و خشم و غضب الهی را فراهم نمود که در این آیه داستانش نقل شده است.

الطبري، محمد بن جرير، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ١٠، ص ٢٤١، ح ١٣٢٠٤، ناشر: دار الفكر، بيروت - ١٤٠٥هـ

فخر رازی در باره شأن نزول آیه می‌گوید:

والمشهور في سبب نزول هذه الآية أن ثعلبة بن حاطب قال: يا رسول الله ادع الله أن

يرزقني مالا. فقال عليه السلام: « يا ثعلبة قليل تؤدي شكره خير من كثير لا تطيقه »....

آنچه که در شأن نزول این آیه شهرت دارد این است که ثعلبه به رسول خدا (ص) عرض کرد: دعا کن تا خدا به من ثروتی عنایت کند، فرمود: ای ثعلبه! مال اندکی که شکر آن را به جا آوری بهتر از ثروت فراوانی است که نتوانی حق آن را اداء نمایی..

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التيمي (متوفى ٦٠٤هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ١٦، ص ١٣٨، ناشر: دار الكتب

العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م.

ابن كثير دمشقي پس از ذکر آیه می‌گوید:

وقد ذكر كثير من المفسرين منهم ابن عباس والحسن البصري أن سبب نزول هذه الآية

الكريمة في ثعلبة بن حاطب...

بسیاری از مفسران مانند ابن عباس و حسن بصری گفته‌اند: سبب نزول این آیه کریمه ثعلبه بن حاطب است.

ابن عربی پس از آوردن سخنان مفسران در باره آیه، می گوید: این آیه در باره ثعلبه نازل شده است و آن را صحیح ترین سخن می داند:

هذه الآية اختلف في شأن نزولها على ثلاثة أقوال الأول أنها نزلت في شأن مولى لعمر قتل حميما لثعلبة فوعده إن وصل إلى الدية أن يخرج حق الله فيها فلما وصلت إليه الدية لم يفعل الثاني أن ثعلبة كان له مال بالشام فنذر إن قدم من الشام أن يتصدق منه فلما قدم لم يفعل الثالث وهو أصح الروايات أن ثعلبة بن حاطب الأنصاري المذكور قال للنبي ادع الله أن يرزقني مالا أتصدق منه....

در شان نزول آیه سه نظریه وجود دارد:

۱. در شان غلامی از غلامان عمر نزل شده است که شتری ارزشمند از ثعلبه را کشته بود و گفته بود که اگر دیه شتر را بگیرد حقوق الهی را به پردازد؛ ولی پس از گرفتن دیه به تعهدش عمل نکرد؛
۲. نظر دوم این است که ثعلبه مالی در شام داشت و نذر کرد که اگر به شام برگشت، از آن صدقه بدهد؛ اما زمانی که به شام رسید، از انجام تعهدش امتناع کرد؛
۳. نظر سوم که صحیح ترین نظر است، این است که ثعلبه بن حاطب انصاری که پیش از این نامش ذکر شد، به رسول خدا عرض کرد: برای من دعا کن که خداوند مالی بدهد تا صدقه دهم...

ابن العربی، أبو بكر محمد بن عبد الله (متوفى ٥٤٣هـ)، أحكام القرآن، ج ٢، ص ٥٤٧، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الفكر

للطباعة والنشر - لبنان.

ابن جوزی در باره اقوالی که در شان نزول آیه وجود دارد می گوید:

قوله تعالى: (ومنهم من عاهد الله) في سبب نزولها أربعة أقوال: أحدها: أن ثعلبة بن حاطب الأنصاري، أتى رسول الله فقال: يا رسول الله، ادع الله أن يرزقني مالا، فقال: " ويحك يا ثعلبة، قليل تؤدي شكره، خير من كثير لا تطيقه " قال: ثم قال مرة...

والثاني: أن رجلا من بني عمرو بن عوف، كان له مال بالشام، فأبطأ عنه، فجهد له جهدا شديدا، فحلف بالله لئن آتانا من فضله... والثالث: أن ثعلبة ومعتب بن قشير، خرجا على ملأ، فقالا: والله لئن رزقنا الله لنصدقن... والرابع: أن نبتل بن الحارث، وجد بن قيس، وثعلبة بن حاطب، ومعتب بن قشير، قالوا: لئن آتانا الله من فضله لنصدقن. فلما آتاهم من فضله بخلوا به فنزلت هذه الآية، قاله الضحاك.

ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای ۵۹۷هـ)، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۳، ص ۳۲۱، ناشر: المکتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۴هـ.

طبق آن چه ابن جوزی نقل کرده است، در هر چهار صورت آیه در باره ثعلبه نازل شده است. در نظر اول، سوم و چهارم صراحتاً اسم او آمده و در نظریه دوم نیز می‌تواند منظور از «رجلاً من بنی عمرو بن عوف» ثعلبه باشد؛ زیرا وی نیز از همین قبیله بوده و عمرو بن عوف از اجداد وی است. سخنان و اقوال دیگر مفسران از بزرگان اهل سنت در تفسیر این آیه متنوع و فراوان است که به جهت پرهیز از تکرار و طولانی شدن، فقط به نام افرادی که به صراحت گفته‌اند این آیه در باره ثعلبه نازل شده است بسنده و به ذکر آثارشان بسنده می‌کنیم:

أسباب نزول الآيات، الواحدی النیسابوری، ص ۱۷۰ و الإیتقان فی علوم القرآن، السیوطی، ج ۲ ص ۳۸۷ و التسهیل لعلوم التنزیل، الغرناطی الکلبی، ج ۲ ص ۸۱ و الدر المنثور، جلال الدین السیوطی، ج ۳، ص ۲۶۱ و السیرة النبویة - ابن هشام الحمیری - ج ۴ ص ۹۷۸ و المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، ابن عطیة الأندلسی، ج ۳، ص ۶۱ و تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۶، ص ۱۸۴۷ و تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۸۸ و تفسیر أبی السعود، ج ۴، ص ۸۵ و تفسیر البحر المحیط، أبی حیان الأندلسی، ج ۸ ص ۲۷۶ و تفسیر البغوی، ج ۲، ص ۳۱۲ و تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۱۵۹ و تفسیر الثعالبی، ج ۳ ص ۱۹۹ و تفسیر الثعلبی، ج ۵ ص ۷۲ و تفسیر الجلالین، المحلی، السیوطی، ص ۲۵۳ و تفسیر السمرقندی، ج ۲، ص ۷۵ و تفسیر السمعانی، ج ۲، ص ۳۳۱ و تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۱۰۰ و تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، الفیروز آبادی، ص ۱۶۲ و فتح القدیر، الشوکانی، ج ۲، ص ۳۸۵ و معانی القرآن، النحاس، ج ۳، ص ۲۳۵ و...

این سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خصوص مانعین زکات که حکم ارتداد را درباره او جاری نکرد و یا بر خود حکومتی و نظامی نکردند و حتی خود شیخین و عثمان نیز طبق روش پیامبر صلی الله علیه و آله با ثعلبه برخورد کردند ولی از قبایل عرب بخاطر عدم پرداخت زکات بر علیه آنها لشکر کشی کردند اگر قتل مانعین زکات واجب می بود بر آنان لازم بود اول کار ثعلبه را بکشند سپس بقیه را؟!!

آیا کشتن مانعین زکات که زیاد هم بودند، نشان از سیاست آنها برای سرکوب مخالفین حکومت نیست؟!!

بیعت و خلافت ابوبکر چگونه بیعتی بود؟

بیعت ابوبکر دارای این ویژگی‌ها بود:

۱. بیعت نسنجیده و ناگهانی (فلته)

خود ابوبکر طی خطبه‌ای اعتراف می‌کند که بیعت او نسنجیده و ناگهانی بوده است.

بلاذری در این باره می‌گوید:

ألا وإني قد وليتكم ولست بخيركم. ألا وقد كانت بيعتي فلتة.

آگاه باشید من فرمانروای شما شده‌ام با اینکه بهترین شما نیستم آگاه باشید که بیعت من ناگهانی و نسنجیده بود.

البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفى ۲۷۹هـ)، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۵۵، طبق برنامه الجامع الكبير.

صالحی شامی در سبیل الهدی و الرشاد این جمله را از زبان ابوبکر چنین می‌نویسد:

قال : أما بعد أيها الناس ، فإنني قد وليت عليكم ولست بخيركم وقد كانت بيعتي فلتة.

ای مردم من فرمانروای شما شده‌ام با اینکه بهترین شما نیستم و بیعت من ناگهانی و نسنجیده بود.

الصالحی الشامی، محمد بن يوسف (متوفى ۹۴۲هـ)، سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، ج ۱۲، ص ۳۱۵، تحقیق: عادل أحمد عبد

الموجود وعلى محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۴هـ

بنابراین اقرار خود ابوبکر به این بیعت، نشان از عدم لیاقت وی به خلافت را دارد.

عمر نیز در یک خطبه‌ای، بیعت ابوبکر را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله کاری ناگهانی و نیخته دانسته است.

بخاری در این باره چنین نقل می‌کند :

فلا يَغْتَرَنَّ امْرُؤٌ أَنْ يَقُولَ إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فُلْتَةً وَتَمَّتْ أَلَا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ

وَلَكِنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا.

وَلَيْسَ فَيْكُمْ مَنْ تَقَطَّعَ الْأَعْنَاقُ إِلَيْهِ مِثْلُ أَبِي بَكْرٍ مِنْ بَايَعِ رَجُلًا مِنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

فَلَا يَتَابِعُ هُوَ وَلَا الَّذِي تَابِعَهُ تَغَرَّةً أَنْ يُقْتَلَ.

عمر گوید: مردی فریب نخورد و بگوید: بیعت ابوبکر سرسری و بی فکر و تدبیر بود منتها جا افتاد، آگاه باشید

که این سخن درست است ؛ ولی خدا از شر آن ما را حفظ کرد.

کسی از شما نباشد که مثل ابوبکر به خلافت و حکومت چشم داشته باشد، هر کس با شخص دیگری بدون

مشورت با مسلمانان بیعت کند، از او اطاعت ن می‌شود، (زیرا) هم کسی که بیعت کرده و هم کسی با او بیعت شده،

خود را در معرض کشتن قرار می‌دهند.

البخاری الجعفی، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل (متوفى ۲۵۶هـ)، صحيح البخارى، ج ۶، ص ۲۵۰۵، تحقیق د. مصطفى ديب البغا، ناشر:

دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

این روایت نشان می‌دهد که بیعت با ابوبکر، بدون فکر قبلی و بدون مشورت با مسلمانان بوده

است.

ابن ابی الحدید این روایت را دال بر طعن و سرزنش بیعت ابوبکر دانسته و گوید:

ثم ما شاع وأشتهر من قول عمر : كانت بيعة أبي بكر فلتة ، وقى الله شرها ؛ فمن عاد إلى مثلها فاقتلوه ؛ وهذا طعن في العقد ، وقدح في البيعة الأصلية .

سپس آنچه که از قول عمر شایع و مشهور است که بیعت ابوبکر ناگهانی بوده خدا شرش را ننگه دارد و از این به بعد اگر کسی مثل این کار را کرد بکشیدش، این طعن و سرزنشی در عقد و بیعت اصلی است.

إبن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ٢٠، ص ١٢، تحقيق محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.

آمدی نیز در ذیل این روایت، مقصود از فلتة را بیعت بدون مشورت دانسته و این طور تفسیر می کند:

والذي يدل على ذلك قول عمر رضي الله عنه ألا إن بيعة أبي بكر كانت فلتة وقى الله شرها فمن عاد إلى مثلها فاقتلوه أي إن بيعة أبي بكر من غير مشورة وقد وقى الله شرها فلا نعود إلى مثلها.

قول عمر که گفت: بیعت ابوبکر ناگهانی بوده خدا شرش را ننگه دارد و از این به بعد اگر کسی مثل این کار را کرد بکشیدش، دلالت بر این دارد که بیعت ابوبکر بدون مشورت صورت گرفته است

الآمدی ، علی بن ابي علی بن محمد بن سالم متوفاس : ٦٣١ ، غاية المرام في علم الكلام ج ١، ص ٣٦٨، تحقيق : حسن محمود عبد اللطيف ، دار النشر : المجلس الأعلى للشئون الإسلامية - القاهرة - ١٣٩١،

بدرالدین عینی در شرح صحیح بخاری از داودی نقل کرده که منظور از فلتة در روایت ، عدم مشورت در امر بیعت با کسانی است که شایستگی مشورت دارند و گوید:

وقال الداودي : معنى قوله : قوله : كانت فلتة أنها وقعت من غير مشورة مع جميع من كان ينبغي أن يشاوروا .

داودی گفت : معنی فلتة یعنی اینکه آن بیعت بدون مشورت با تمام کسانی که لیاقت مشورت را داشتند واقع شد.

العيني الغيتابي الحنفي، بدر الدين ابومحمد محمود بن أحمد (متوفى ٨٥٥ هـ)، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، ج ٢٤، ص ١٠، ناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت.

و از ابن حبان نیز در این باره چنین نقل می کند:

وقال ابن حبان : معنى قوله : قوله : كانت فلتة أن ابتداءها كان عن غير ملأ كثير .

ابن حبان گفت: معنی کانت فلتة این است که آغاز این خلافت ابوبکر با افراد زیاد اتفاق نیفتاد.

العيني الغيتابي الحنفي، بدر الدين ابومحمد محمود بن أحمد (متوفى ٨٥٥ هـ)، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، ج ٢٤، ص ١٠، ناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت

معنی فلتة

فراهیدی در باره این کلمه گوید:

والفلته الامر الذي يقع من غير إحكام.

فلته امر آن چنانی است که بدون استحکام واقع شده باشد.

الفراهیدی ، الخلیل بن أحمد (متوفای ۱۷۵هـ) ، کتاب العین ، ج ۸ ، ص ۱۲۲ ، تحقیق : د مهدی المخزومی / د ابراهیم السامرائی ، ناشر

: دار ومکتبه الهلال

ابن قتیبه درباره لغت فلتة گوید:

والفلتات جمع فلتة وهي هاهنا الزلة والسقطة وكل شيء فعل أو قيل على غير روية وثبت

فقد افتلت.

فلتات جمع فاته است وآن در اینجا به معنی اشتباه و ساقط شدن است و هرکاری و یا هر گفتاری که بدون

رویه و فکر و استحکام انجام شود، به تحقیق ساقط شده است.

الدينوري، عبد الله بن مسلم بن قتيبة أبو محمد متوفى: ۲۷۶ ، غريب الحديث لابن قتيبة ج ۱ ، ص ۵۰۶ ، دار النشر : مطبعة العاني -

بغداد - ۱۳۹۷ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. عبد الله الجبوري

در کتاب المحکم و المحيط الاعظم نیز درباره معنی این کلمه چنین آمده است:

والفلته: الأمر يقع من غير إحكام . وفي حديث عمر: (أن بيعة أبي بكر كانت فلتة وقى

الله شرها).

فلته به امری گویند که بدون استحکام واقع شده باشد.

المرسی، ابوالحسن علی بن إسماعيل بن سیده (متوفای ۴۵۸هـ)، المحکم والمحیط الأعظم، ج ۹ ، ص ۴۹۴ ، تحقیق: عبد الحمید هنداوی،

ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۲۰۰۰م.

۲. بیعت ناحق و اعتراف به حق علی (ع)

در اینکه خلافت حق حضرت علی علیه السلام بود، حتی شیخین و عامه مهاجرین و انصار

اعتراف داشتند.

اعتراف ابوبکر و عمر بر حقانیت علی علیه السلام

شیخین از جمله افرادی بودند که در مرحله اول بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله بر در

خانه حضرت علی علیه السلام آمدند تا با حضرت بیعت کنند که این اعتراف به حقانیت خلافت برای

حضرت علی علیه السلام است اما بخاطر اغراض دنیوی چشم از حق فرو بسته و از بیعت حضرت

علی علیه السلام اعراض کرده و به سقیفه رفتند.

جوهری در کتاب السقیفه و الفدک در این باره می نویسد:

سمعت أبا زيد عمر بن شبة ، يحدث رجلا بحديث لم أحفظ إسناده ، قال : مر المغيرة بن شعبة ، بأبي بكر ، وعمر ، وهما جالسان على باب النبي حين قبض ، فقال : وما يقعدكما ؟ قالوا : ننتظر هذا الرجل يخرج فبنايعه ، يعنيان عليا ، فقال : أتريدون أن تنظروا حبل الحيلة من أهل هذا البيت ، وسموها في قريش تتسع . قال : فقاما إلى سقيفة بني ساعدة ، أو كلاما هذا معناه .

مغیره از کنار ابو بکر و عمر می گذشت در حالی که آنان بر در خانه رسول خدا- صلی الله علیه و آله- نشسته بودند و آن وجود مبارک تازه از دنیا رحلت نموده بود، مغیره به آنان گفت: اینجا چه کار می کنید؟ گفتند: منتظر این مرد (امیر المؤمنین) هستیم تا از خانه بیرون آمده با او بیعت کنیم. مغیره به آنان گفت: خلافت را در میان قریش گسترش دهید تا توسعه یابد. پس آنان برخاسته و به سقیفه بنی ساعده رفتند.

الجوهري متوفى ٣٢٣ ، السقيفة وفدك ص ٧٠ ، تحقيق : تقديم وجمع وتحقیق : الدكتور الشيخ محمد هادي الأميني چاپ : الثانية سال چاپ : ١٤١٣ - ١٩٩٣ م چاپخانه : شركة الكتيبي للطباعة والنشر - بيروت - لبنان ناشر : شركة الكتيبي للطباعة والنشر - بيروت - لبنان

ابن ابی الحدید نیز این جریان را نقل کرده است:

إبن أبي الحدید المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغة ج ٦، ص ٢٨، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

بنابراین ابوبکر و عمر با نشستن بر در خانه حضرت علی علیه السلام جهت بیعت، بطور عملی نشان دادند که خلافت فقط از آن حضرت علی علیه السلام بوده است. همچنین اصفهانی در کتاب محاضرات الأدباء درباره اعتراف عمر به خلافت حضرت علی علیه السلام چنین می نویسد:

وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال كنت أسير مع عمر بن الخطاب في ليلة و عمر على بغل على بغل وأنا على فرس ، فقرأ آية فيها ذكر علي بن أبي طالب فقال : أما والله يا بني عبد المطلب لقد كان علي فيكم أولى بهذا الأمر مني ومن أبي بكر . فقلت في نفسي : لا أقالني الله إن أقلته فقلت : أنت تقول ذلك يا أمير المؤمنين وأنت وصاحبك وثبتما وافترعتما الأمر منا دون الناس فقال : إليكم يا بني عبد المطلب أما أنكم أصحاب عمر بن الخطاب فتأخرت وتقدم هنيهة فقال سر لا سرت . وقال : أعد علي كلامك فقلت إنما ذكرت شيئاً فرددت عليك جوابه ولو سكت سكتنا فقال : إنا والله ما فعلنا الذي فعلنا عن عداوة ولكن استصغرناه وخشينا أن لا تجتمع عليه العرب وقريش لما قد وترها قال فأردت أن أقول : كان رسول الله يبعثه فينطح كبشها فلم

يستصغره أفتستصغره أنت وصاحبك؟ فقال لا جرم، فكيف ترى والله ما نقطع أمرا دونه ولا نعمل شيئا حتى نستأذنه.

ابن عباس گفت: شبی با عمر براهی می‌رفتم، و عمر بر قاطری و من بر اسبی سوار بودیم، در این موقع (عمر) آیه‌ای را قرائت کرد که در آن از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شده، سپس گفت: سوگند بخدا ای اولاد عبد المطلب، بطور تحقیق علی علیه السلام در میان شما اولی باین امر (خلافت) بود از من و ابی بکر. ابن عباس گوید: من با خود گفتم: خدا مرا نبخشد اگر من او را ببخشم (خدا مرا رها نکند اگر دست از او بدارم)، پس باو گفتم: یا امیر المؤمنین آیا تو چنین سخنی را می‌گوئی؟ در حالیکه تو و رفیقت برجستید و امر خلافت را شما از ما سلب نمودید، نه سایر مردم!! عمر گفت: دور شوید (یا- از این سخن خود داری کنید) ای اولاد عبد المطلب: همانا شما یاران عمر بن خطاب هستید، (ابن عباس گوید) پس از این سخن او، من خود را بعقب افکندم و او زمانی اندک جلو افتاد سپس (چون تعلق مرا در طی راه احساس نمود) مرا (با تعرض و نکوهش امر به همراهی در روش نمود) گفت: راه بیا از راه و امانی، و گفت: سخن خود را بر من تکرار کن، گفتم: مطلبی را یادآور م: مطلبی را یادآور شدی، و من پاسخ آنرا رد نمودم، و اگر تو سکوت می‌کردی، ما نیز ساکت بودیم. عمر گفت: بخدا قسم ما نکردیم آنچه را که کردیم از روی عداوت و لیکن ما او را کوچک شمردیم و ترسیدیم که عرب بسبب کشتارهایی که (در غزوات) از آنها کرده به خلافت او تن ندهند و با او هم داستان و متحد نشوند، (ابن عباس گوید) خواستم (در پاسخ او) بگویم: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اعزام مینمود (بقبائل عرب و میدانهای جنگ) و او بزرگان و رؤسای آنها را در هم می‌شکست و زبون می‌ساخت و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن مأموریت‌ها علی را کوچک نمی‌شمرد، مع الوصف تو و رفیقت (ابو بکر) او را کوچک می‌شماری؟! سپس عمر گفت: شد آنچه شد، در عین حال تو چگونه می‌بینی؟ بخدا قسم، ما در هیچ امری بدون او (علی علیه او) (علی علیه السلام) تصمیم نمی‌گیریم و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی‌دهیم.

الأصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد بن المفضل، محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، ج ۲، ص ۴۹۶، تحقیق: عمر الطباع، ناشر: دار القلم - بیروت - ۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹م.

عمر با اعتراف به اینکه منصب خلافت تنها شایسته حضرت علی علیه السلام است، خلافت ابوبکر و بعدها خلافت خود را غاصبانه دانسته و غیر مشروع بودن خلافت خود را ثابت کرد.

اعتقاد عامه مهاجرین و انصار بر حق علی علیه السلام

ابن ابی الحدید در این باره اعتراف صحابه مهاجر و انصار به حق حضرت علی علیه السلام می‌نویسد:

وروی الزبیر بن بکار، قال: روی محمد بن إسحاق أن أبا بکر لما بویع افتخرت تیم بن

مرة - قال: وكان عامة المهاجرین وجل الأنصار لا يشکون أن علیاً هو صاحب الأمر بعد رسول

الله، صلی الله علیه وسلم.

در حالی که عموم مهاجران و انصار تردیدی در اینکه علی پس از پیامبر صاحب این منصب است نداشتند. همانگونه که این مطلب در شرح نهج البلاغه از روایت زبیر بن بکر از محمد بن اسحاق آمده است. ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

اعتراف معاویه بر غصبی بودن خلافت شیخین

در طی نامه‌ای که بین محمد بن ابوبکر با معاویه در باره حقانیت حضرت علی علیه السلام رد و بدل شده است، معاویه به صراحت به غصبی بودن خلافت شیخین اعتراف کرده و خلافت را حق مسلم حضرت علی علیه السلام دانسته است.

مسعودی و ابن ابی الحدید در این باره می‌نویسند:

فکتب إليه معاوية: من معاوية بن صخر، إلى الزاري علي أبيه محمد بن أبي بكر. أما بعده: فقد أتاني كتابك تذكر فيه ما الله أهله في عظمته وقدرته وسلطانه، وما اصطفى به رسول الله صلى الله عليه وسلم، مع كلام كثير لك فيه تضعيف، ولأبيك فيه تعنيف، ذكرت فيه فضل ابن أبي طالب، وقديم سوابقه، وقرابته إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، ومواساته إياه في كل هول وخوف، فكان احتجاجك عليّ وعيبك لي بفضل غيرك لا بفضلك، فاحمد رباً صرف هذا الفضل عنك، وجعله لغيرك، فقد كنا وأبوك فينا نعرف فضل ابن أبي طالب وحقه لازماً لنا مبروراً علينا، فلما اختار الله لنبیه عليه الصلاة والسلام، ما عنده، وأتم له ما وعده، وأظهر دعوته، وأبلى حجته، وقبضه الله إليه صلوات الله عليه، فكان أبوك وفاروقه أول من ابتزّه حقه، وخالفه على أمره، على ذلك اتفقا واتسقا، ثم إنهما دعواهُ إلى بيعتهما فأبطا عنهما، وتلكأ عليهما، فهما به الهموم، وأرادا به العظيم، ثم إنه بايع لهما وسلّم لهما، وأقاما لا يشركانه في أمرهما، ولا يُطْلَعانه على سرهما، حتى قبضهما الله، ثم قام ثالثهما عثمان فهدى بهديهما وسار بسيرهما، فعبته أنت وصاحبك حتى طمع فيه الأقباصي من أهل المعاصي، فطلبتما له الغوائل، وأظهرتما عداوتكما فيه حتى بلغتما فيه منّاكما، فخذ حذرک يا ابن أبي بكر، وقس شبرک بفترك، يقصر عن أن توازي أو تساوي من يزن الجبال بحلمه، لا يلين عن قسر قناته، ولا يدرك ذو مقال أناته أبوك مهد مهاده، وبني لملكه وسادة، فإن يك ما نحن فيه صواباً فأبوك استبد به ونحن شركاؤه، ولولا ما فعل أبوك من قبل ما خالفنا ابن أبي

طالب، ولسلمنا إليه، ولكن رأينا أباك فعل ذلك به من قبلنا فأخذنا بمثله، فعب أباك بما بدا لك أودع ذلك، والسلام على من أناب.

معاویه در پاسخ نامه محمد بن ابی بکر چنین نگاشت: «اما بعد؛ نامه تو به دستم رسید، در نامهات از فضائل علی بن ابی طالب و سوابق درخشان او در تاریخ اسلام، و نصرت و مواسات او نسبت به رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- یاد کرده بودی ... ما و پدر تو در زمان حیات رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- با هم بودیم و لزوم مراعات حق پسر ابی طالب و فضیلت و بزرگی او بر همه ما ثابت و مسلم بود تا این که رسول خدا پس از اتمام دعوت و ابلاغ رسالتش بدرود حیات گفت، پس در آن هنگام پدر تو و فاروق او (عمر) اولین کسانی بودند که حق او (امیر المؤمنین) را از او گرفته و در امر خلافت با او به مخالفت برخاسته، در این باره با یکدیگر عهد و پیمان بستند. و سپس او را به بیعت با خود تکلیف نموده ولی او نپذیرفت تا این که او را تحت فشار قرار داده به او قصد سوء نمودند پس بناچار با آنان بیعت کرد، ولی تصمیم گرفتند که او را در کار خود (خلافت) شرکت ندهند، و بر اسرار خود مطلع نسازند تا این که مرگشان فرا رسید حال اگر این قدرتی که ما در دست داریم حق و صواب است پس پدر تو آغازگر آن بوده، و اگر باطل و ناحق است بازهم پدر تو ریشه و اساس آن بوده و ما، همکاران و شرکای او، که از او پیروی نموده‌ایم. و اگر آن اعمال و رفتار پدر تو نبود ما هرگز با پسر ابی طالب مخالفت نمی‌کردیم؛ بلکه مطیع و تسلیم او بودیم، ولی ما کارهای پدر تو را دیدیم پس قدم بر جای قدم او نهاده به او اقتدا کردیم، بنابراین، اگر ایراد و انتقادی داری باید بر پدرت وارد سازی، وگرنه درگذر».

المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای ۳۴۶هـ)، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۵۳، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن ابی‌الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص

۱۱۱، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

عاصمی ملکی نیز این عبارت را از مسعودی نقل کرده و در تایید حرف او گوید:

كذا ذكره المسعودي وهو من كبار الجماعة.

اینچنین مسعودی ذکر کرده و او از کبار جماعت است.

العاصمی المکی، عبد الملك بن حسین بن عبد الملك الشافعی (متوفای ۱۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج ۳، ص

۱۵، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیة.

بلاذری نیز این مطلب را این چنین آورده است:

أما بعد فقد أتاني كتابك تذكر فيه ما الله أهله وما اصطفى له رسوله، مع كلام لفقته وصنعتة لرايك فيه تضعيف ولك فيه تعنيف، ذكرت حق ابن أبي طالب وسوابقه وقرابته من رسول الله ونصرتة إياه، واحتججت علي بفضل غيرك لا بفضلك، فاحمد إلهاً صرف عنك ذلك الفضل وجعله لغيرك، فقد كنا وأبوك معنا في حياة من نبينا نرى حق ابن أبي طالب لنا لازماً وفضله علينا

مبرزاً، فلما اختار الله لنبيه ما عنده، وأتم له وعده وافلج حجته، وأظهر دعوته؛ قبضه الله إليه، فكان أبوك - وهو صديقه - وعمر - وهو فاروقه - أول من أنزله منزله عندهما، فدعواه إلى أنفسهما فبايع لهما لا يشركانه في أمرهما ولا يطلعانه على سرهما حتى مضيا وانقضى أمرهما، ثم قام عثمان ثالثاً يسير بسيرتهما ويهتدي بهديهما، فعبته أنت وصاحبك حتى طمع فيه الأقصي من أهل المعاصي وظهرت له بالسوء وبطنتما حتى بلغت ما فيه منكما، فخذ - يا بن أبي بكر - حذرک وقس شبرک بفترك تقصر عن أن تسامي أو توازي من يزن الجبال حلمه، ويفصل بين أهل الشك علمه، ولا تلين على فسر قناته. أبوك مهد مهاده وثنى لملكه وساده فإن كان ما نحن فيه صواباً فأبوك أوله، وإن كان خطأ فأبوك أسسه ونحن شركاؤه، برأيه اقتدينا وفعله احتدينا، ولولا ما سبقنا إليه أبوك وانه لم يره موضعاً للأمر؛ ما خالفنا علي بن أبي طالب ولسلمنا إليه، ولكننا رأينا أباك فعل أمراً اتبعناه واقتفونا أثره، فعب أباك ما بدا لك أو دع، والسلام على من أجاب، ورد غوايته وأتاب.

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفى 279هـ)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 359، طبق برنامہ الجامع الكبير.

بنابراین معاویه به صراحت اعتراف و اقرار می کند که خلافت حق علی علیه السلام بود ولی شیخین به اجبار حق حضرت را گرفته و به زور و اجبار از ایشان بیعت گرفتند. این اعتراف از طرف دشمن حضرت علی علیه السلام غیر مشروع بودن خلافت را ثابت می کند.

اعتراف یزید بر غصب کردن حق حضرت علی علیه السلام

در نامه ای که بین عبدالله بن عمر با یزید درباره فجایع روز عاشوراء رد و بدل شده است یزید به مسئله غصب کردن خلافت حضرت علی علیه السلام اعتراف می کند.

علامه مجلسی در این باره از بلاذری این چنین نقل کرده است:

کتب عبد الله بن عمر إلى يزيد بن معاوية: " أما بعد فقد عظمت الرزية وجلت المصيبة ذوحدث في الاسلام حدث عظيم ولا يوم كيوم الحسين " فكتب إليه يزيد " أما بعد يا أحمق فإننا جئنا إلى بيوت منجدة ، وفرش ممهدة ، ووسائد منضدة ، فقاتلنا عنها فانيكن الحق لنا فعن حقنا قاتلنا ، وإن كان الحق لغيرنا فأبوك أول من سن هذا وابتز واستأثر بالحق على أهله "

در کتاب «انساب» بلاذری آمده: هنگامی که حسین - علیه السلام - به شهادت رسید عبد الله بن عمر به یزید بن معاویه چنین نوشت: «اما بعد؛ مصیبت حسین مصیبتی بزرگ و حادثه ای عظیم بود، و هیچ روزی مانند روز حسین نخواهد بود». یزید در پاسخش نوشت: «اما بعد؛ ای مرد نادان! بدان که ما وارث نظام و حکومتی هستیم که از حریم آن

دفاع نموده با دشمنانش نبرد کرده‌ایم، اگر در این مبارزه حق با ما بوده پس از حق خود دفاع نموده‌ایم، و اگر حق با دشمن ما بوده پس پدر تو اول کسی بوده که این گونه رفتار نموده و حق را از صاحبانش گرفته است».

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۳۲۸، تحقیق: محمد الباقر الیهودی، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م.

اعتراف یزید نشانگر غصبی بودن خلافت خود و بنیان این خلافت است.

۳. بیعت اجباری

اهل سقیفه با زور و اجبار، مردم را به بیعت ابوبکر وادار می‌کردند و با زور دست مخالفان بیعت را بر دست ابوبکر می‌کشیدند.

ابی الحدید و ابوسعید منصور در این باره می‌نویسند:

روی أحمد بن أبي طاهر في كتاب 'المتثور والمنظوم' بإسناد له عن البراء ابن عازب قال : لم أزل لبني هاشم محبا ؛ فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم تخوفت أن تتمالأ قريش على إخراج هذا الأمر من بني هاشم ؛ فأخذني ما يأخذ الواله العجول مع ما في نفسي من الحزن لوفاة النبي صلى الله عليه وسلم - وقد ملأ الهاشميون بيتهم ، فكنت أتردد بينهم وبين المسجد أتفقد وجوه قريش ، فإني لكذلك إذ فقدت أبا بكر وعمر ، ثم لم ألبث إذ أنا بأبي قد أقبل في أهل السقيفة ، وهم يحتجزون الأزر الصنعانية ، لا يمرون بأحد إلا خطبوه ، فإذا عرفوه قدموه فمدوا يده ، فمسحوها على يد أبي بكر ، وقالوا له : بايع . شاء ذلك أو أبي ، فأنكرت عند ذلك عقلي ، وخرجت مسرعا حتى انتهيت إلى بني هاشم - والباب مغلق - فضربت الباب عليهم ضربا عنيفا ، وقلت : قد بايع الناس أبا بكر بن أبي قحافة . فقال العباس : ترحت أيديكم إلى آخر الدهر ؛ أما إني قد أمرتكم فعصيتموني . قال البراء : فمكثت أكابد ما في نفسي ، ورأيت في الليل المقداد بن الأسود ، وعبادة بن الصامت ، وسلمان الفارسي ، وأبا ذر وأبا الهيثم بن التيهان ، وحذيفة بن اليمان . وإذا هم يريدون أن يعود الأمر شورى بين المهاجرين .

براء بن عازب می‌گوید: «پیوسته دوستدار بنی هاشم بودم. چون پیامبر صلی الله علیه وآله درگذشت، ترسیدم که قریش به رد خلافت از بنی هاشم آهنگ کنند، این احتمال بر سرگشتگی و پریشانی من از مرگ پیامبر صلی الله علیه وآله ، می‌افزود. پیوسته میان بنی هاشم - که نزدیک پیکر رسول خدا (ص) در حجره (مسجد) بودند- و سران قریش آمد و شد داشتم که ناگاه ابو بکر و عمر ناپدید شدند و گوینده‌ای خبر داد که قوم در سقیفه بنی ساعده‌اند. دیگری گفت: با ابو بکر بیعت کرده‌اند. دیری نگذشت که ابو بکر به همراهی عمر، ابو عبیده و گروهی از حاضران سقیفه پیش

آمد. جامه‌های صنعانی بر تن کرده بودند و با هر کس رویارو می‌شدند او را به جبر می‌کشیدند و دستش را برای بیعت بر دست ابو بکر می‌نهادند، خواسته یا ناخواسته.

برای بن عازب می‌گوید: از شدت ناراحتی عقل از کف داده بودم، اضافه بر مصیبتی که در باره پیامبر صلی الله علیه و آله داشتم. لذا به سرعت بیرون آمده نزد بنی هاشم رفتم در حالی که درب بسته بود. درب را به شدت زدم و گفتم: «ای اهل خانه!» مردم با ابو بکر بیعت کردند! عباس گفت: «دستان تا آخر روزگار از آن غبار آلود شد. من شما را امر نمودم، ولی شما سرپیچی نمودید». برای گوید: من مکشی نمودم و آنچه در درونم می‌گذشت تحمل کردم. در شب دیدم مقداد، ابو ذر، سلمان، عمار بن یاسر، عباد بن صامت، حذیفه بن یمان و اباهیشم که می‌خواستند مسأله را بصورت شورا بین مهاجرین و انصار برگردانند.

الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین (متوفای ۴۲۱هـ)، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۷، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوظ، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱ ص ۱۳۷ تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

علامه مجلسی (ره) نیز درباره مجبور کردن حضرت علی علیه السلام به بیعت، چنین نقل می‌کند:

فوجهوا إلى منزله فهجموا عليه وأحرقوا بابه ، واستخرجوه منه كرها ، وضغطوا سيدة النساء بالباب ، حتى أسقطت محسنا ، وأخذوه بالبيعة فامتنع ، وقال : لا أفعل : فقالوا نقتلك فقال : إن تقتلوني فاني عبد الله وأخو رسوله ، وبسطوا يده فقبضها ، وعسر عليهم فتحها ، فمسحوا عليه وهي مضمومة.

آنگاه آن مردم متوجه منزل علی علیه السلام شده و بر آن بزرگوار هجوم کردند، درب خانه او را سوزانیدند، آن برگزیده خدا را بدون رضایت او از منزل خارج کردند، فاطمه زهراء را بوسیله لنگه درب طوری فشردند که محسن خود را سقط کرد.

پس از این جنایات خواستند از علی علیه السلام بیعت بگیرند ولی علی علیه السلام قبول نکرد و فرمود: من این کار را نمی‌کنم، گفتند: ترا خواهیم کشت، فرمود: اگر مرا بکشید من بنده خدا و برادر رسول او صلی الله علیه و آله هستم، خواستند مشت علی علیه السلام را باز کنند ولی آن حضرت مشت خود را بست و آنان نتوانستند آن را باز کنند پس از روی ناچاری با پشت دست آن حضرت در صورتی که بسته بود بیعت و مسح کردند.

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۸، ص ۳۰۹، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م

همچنین چگونگی برخورد با علی علیه السلام در ماجرای بیعت را از یکی از نامه‌های حضرت به معاویه می‌توان حدس زد آنجا که به معاویه می‌نویسد:

وزعمت أني لكل الخلفاء حسدت وعلى كلهم بغيت : فإن يكن ذلك كذلك فليس الجناية عليك فيكون العذر إليك ، وتلك شكاة ظاهر عنك عارها

فأجابه أمير المؤمنين (ع) برسالة جاء فيها: «و قلت: اني كنت أقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى أبايع». و لعمر و الله لقد أردت أن تدم فمدحت، و أن تفضح فافتضحت. و ما على المسلم من غضاضة في أن يكون مظلوما، ما لم يكن شاكا في دينه وهذه حجتني إلى غيرك قصدها.

تو گمان کردی که من بر همه خلفا حسد ورزیدم و ستم کردم، اگر چنین است پس باز خواست آن بر تو نیست که پیش تو عذرخواهی شود- و آن شکایتی است که ننگ و عارش از تو، دور است و اما آنچه در نامه خود نوشته‌ای که مرا مانند شتری که چوب در استخوان بینی او نموده و او را مهار کرده باشند برای بیعت می‌کشیدند سوگند به خدا که خواستی مرا بدین سرگذشت مذمت و عیب کنی لکن نفهمیده مرا ستایش نموده و تمجید کرده‌ای، و خواستی مرا رسوا کنی و ندانسته خود را رسوا کرده‌ای (چون عدم بیعت من از روی اختیار، دلیل بر بطلان آنهاست و تو که خود را تابع آنها می‌دانی بر بطلان خود و سیره خود اعتراف نموده و خود را رسوا کرده‌ای). بدان که برای مسلمان هیچ نقص و خواری نیست در اینکه مظلوم واقع شود مادامی که از آن ستم شکی در دین او پیدا نشود و در یقین او ریب و شکی داخل نگردد (بلکه خواری و مذلت برای ظالم است در دنیا به لعن و طعن و در آخرت به رسوائی جزا و عقوبت). و این حجّت و دلیل من است برای غیر تو از گروه ستمکاران.

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای ۶۰۸هـ)، التذكرة الحمدونية، ج ۷، ص ۱۶۵-۱۶۶، تحقیق: إحسان عباس، بکر عباس، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۶م

إبن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۱۰۶، تحقیق محمد عبد الكريم النمری، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

النويری، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب (متوفای ۷۳۳هـ)، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۷، ص ۱۸۴، تحقیق مفید قمحيه وجماعة، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م.

الفزاري القلقشندی، أحمد بن علی بن أحمد (متوفای ۸۲۱هـ)، صبح الأعشى فی کتابة الإنشاء، ج ۱، ص ۲۷۶، تحقیق عبد القادر زكار ناشر: وزارة الثقافة - دمشق - ۱۹۸۱.

نامه معاویه به علی علیه السلام و پاسخ آن حضرت به او دلالت دارد که رفتار خشونت‌آمیزی بر ضدّ علی علیه السلام به کار گرفته و او را به زور برای بیعت، آوردند.

در اجبار کردن مردم به بیعت با ابوبکر همین بس که قبیله اسلم (هم پیمانان حزب سقیفه) تمام شهر مدینه را تحت کنترل خود داشتند تا جایی که عمر بعد از آمدن این قبیله به مدینه، اعتراف به پیروزی می‌کند .

طبری در این باره می‌نویسد:

وأقبلت أسلم بجماعتها حتى تضايقت بهم السكك فبايعوه، فكان عمر يقول: ما هو إلا أن رأيت أسلم فأيقنت بالنصر.

قبيله اسلم همگی در مدینه گردآمدند تا با ابوبکر بیعت کنند، آنقدر جمعیت زیاد بود که حتی بازارها نیز گنجایش ایشان را نداشت. عمر گفت: قبيله اسلم را که دیدم یقین به پیروزی پیدا کردم.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۴، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت؛
الماوردی البصری الشافعی، علی بن محمد بن حبیب (متوفای ۴۵۰هـ)، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی وهو شرح مختصر
المزنی، ج ۱۴، ص ۹۹، تحقیق الشیخ علی محمد معوض - الشیخ عادل أحمد عبد الموجود، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان، الطبعة:
الأولى، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۹ م؛

النوری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای ۷۳۳هـ)، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۱۹، ص ۲۱، تحقیق مفید قمحیة
وجماعة، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م

ابن ابی الحدید با صراحت کامل چنین می گوید:

وجاءت أسلم فبايعت ، فقوي بهم جانب أبي بكر.

اسلم آمدند و با ابوبکر بیعت کردند و بخاطر آنها جانب ابوبکر قوت گرفت.

إبن أبی الحدید المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۵،
تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م

روز سقیفه، بیعت کنندگان با ابوبکر سعد را که با ابوبکر بیعت نکرد، هجوم بردند که نشان از بیعت اجباری دارد.

بخاری به نقل از عمر گوید:

وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَّادَةَ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عَبَّادَةَ فَقُلْتُ قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ
عَبَّادَةَ.

بر سعد بن عباده هجوم بردیم، یکی از آنها گفت: سعد را کشتید. من گفتم: خدا سعد را بکشد بخدا ما هیچ کاری بهتر و نیرومندتر از بیعت ابی بکر ندیدیم.

البخاری الجعفی، ابو عبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۰۶، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر:
دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

طبری در این باره می نویسد:

قلت لأبي بكر ابسط يدك أبايعك فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون وبايعه الأنصار ثم

نزونا على سعد حتى قال قائلهم قتلتم سعد بن عبادة فقلت قتل الله سعدا وإنا والله ما وجدنا أمرا

هو أقوى من مبايعة أبي بكر خشينا إن فارقنا القوم ولم تكن بيعة أن يحدثوا بعدنا بيعة فإما أن

تتابعهم على ما نرضى أو نخالفهم فيكون فساد.

عمر گوید: من به ابی بکر گفتم: دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم او هم دست داد و من با او بیعت نمودم و مردم هم بیعت کردند. سپس بر سعد بن عباده هجوم بردیم، یکی از آنها گفت: سعد را کشتید. من گفتم: خدا سعد را بکشد به خدا ما هیچ کاری بهتر و نیرومندتر از بیعت ابی بکر ندیدیم زیرا ترسیدیم از آن مردم جدا شویم و کار بیعت را یکسره نکنیم آنها بیعت دیگری را انجام دهند آنگاه ما ناگزیر خواهیم بود بچیزی که پسند ما نباشد از آنها پیروی کنیم یا با آنها بستیزیم آن وقت فتنه بر پا و فساد ظاهر و غالب میشود.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کنیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۵، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۵، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

ابن ابی الحدید نیز در این باره چنین نقل می کند:

ووطی الناس فراش سعد، فقیل : قتلتم سعدا .فقال عمر : قتل الله سعدا !

مردم سعد را زیر پا لگد مال کردند به آنها گفته شد سعد را کشتید عمر گفت : خدا سعد را کشت.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۲۶، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

۴. خلافت بدون مشورت و مراعات حقوق دیگران

مسعودی در مروج الذهب درباره غاصبانه بودن خلافت ابوبکر از زبان حضرت علی علیه السلام چنین نقل می کند:

خرج علي فقال: أفسدت علينا أمورنا، ولم تستشر، ولم ترعَ لنا حقاً، فقال أبو بكر: بلی، ولكني خشيت الفتنة.

در روز سقیفه علی - علیه السلام - از خانه بیرون شد و به او فرمود: در امر خلافت بر ما ظلم کردی، و مشورت نکردی و حق ما را در نظر نگرفتی! ابوبکر در جواب گفت: بلی از فتنه ترسیدم و این کار را کردم.

المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای ۳۴۶هـ)، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۹۰، طبق برنامه الجامع الكبير

۵. خلافت با غصب حق

امام علی علیه السلام خلافت را حق خود می دانست که از او غصب کرده اند در نهج البلاغه در این باره می فرماید:

فوالله ما زلت مدفوعا عن حقي مستأثرا علي منذ قبض الله نبيه صلى الله عليه وسلم حتى

يؤم الناس هذا.

به خدا سوگند که از زمانی که خداوند روح پیغمبرش را قبض نمود تا این زمان پیوسته از حق خود محروم و برکنار شده بوده ام، دیگران حق مرا ربوده خود را جلو انداخته و مرا ممنوع نموده اند.

ابن ابی‌الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز‌الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۹، تحقیق محمد عبد‌الکریم النمزی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

و همچنین در نقل ابن ابی‌الحدید آمده که حضرت فرمود:

اللهم إني أستعديك على قریش ، فإنهم قطعوا رحمي ، وغصبوني حقي ، وأجمعوا على منازعتي أمراً كنت أولى به وغصبوني حقي ، وأجمعوا على منازعتي أمراً كنت أولى به.

خدایا من درباره قریش از تو یاری می‌جویم زیرا آنها پیون خویشاوندی را قطع کرده و حق مرا غصب کردند و در امر خلافت که از همه شایسته تر بودم با من به نزاع برخاستند .

ابن ابی‌الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز‌الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۲، تحقیق محمد عبد‌الکریم النمزی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

در جای دیگر حضرت نه تنها به حق غصب شده خود اشاره می‌کند؛ بلکه غاصبان خلافت را چنین نیز نفرین می‌کند:

اللهم أخز قریشاً فإنها منعتني حقي وغصبتني أمري.

خداوندا قریش را خوار و ذلیل کن زیرا آنها از حق من امتناع کرده و امرم را غصب کردند.

ابن ابی‌الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز‌الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۶، تحقیق محمد عبد‌الکریم النمزی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

بلکه حضرت خلافت را تنها حق خود و اهل بیت می‌دانست.

درباره سزوار بودن خود به خلافت چنین می‌فرماید:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأُسَلِّمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَا سَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زُبْرَجِهِ.

همانا می‌دانید که سزوارتر از دیگران به خلافت من هستم، سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می‌نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد، و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیوری که بدنبال آن حرکت می‌کنید، پرهیز می‌کنم.

نهج البلاغه خطبه ۴۷

و در باره حق اهل بیت بودن خلافت نیز چنین بیان می‌کند:

ولهم خصائصُ حقِّ الولاية، وفيهم الوصيةُ والوراثةُ.

ولایت حق مسلم آل محمد است ، و این ها وصی و وارث رسول اکرم صلی الله علیه وآله هستند .
نهج البلاغه خطبه ۲

به خاطر همین بود که حضرت خود را مظلوم دانسته و می فرماید:

ما زلت مظلوماً منذ قبض الله رسوله حتى يوم الناس هذا

و پیوسته من از روزی که رسول خدا صلی اله علیه وآله رحلت کرد مظلوم بوده‌ام.

این **أبي الحديد المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)**، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۶، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

اما حضرت علت سکوت و قبول مظلومیت را تفرقه، و برگشت کفر چنین ذکر می کند.

عبد البر در این باره از زبان علی علیه السلام چنین نقل می کند:

وأيم الله لولا مخافة الفرقة وأن يعود الكفر ويوء الدين لغيرنا فصبرنا على بعض الألم.

اگر ترس تفرقه و برگشت به کفر و نابودی دین نبود، هرآینه وضعیتی را تغییر می دادم ولی برای مصیبات صبر کردم.

این **عبد البر النمری القرطبی المالکی، ابو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳ هـ)**، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۲، ص ۴۹۷، تحقیق: **علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ**

بنابراین، حضرت علی علیه السلام برای خلافت خلفای گذشته مشروعیتی قائل نیست و آنان را غاصب خلافت حق خود می دانست.

۶. خلافت ابوبکر، افترا به پیامبر:

وقتی ابو بکر قنغد را نزد علی (علیه السلام) فرستاد و به او گفت :

یدعوکم خلیفة رسول الله (ص).

خلیفه پیامبر تو را احضار کرده است.

علی علیه السلام در پاسخ فرمود :

لسریع ما کذبتم علی رسول الله (ص)

چه زود بر پیامبر گرامی (ص) دروغ بستید و خود را خلیفه او نامیدید.

الدینوری، ابو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ هـ)، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۶، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م

و در خلافت دروغ ابوبکر همین بس که امام علی علیه السلام او را دروغگو، گنهکار، خائن و غادر می دانست:

مسلم در صحیح مسلم این موضوع را از زبان عمر چنین می نویسد :

فَلَمَّا تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ فَرَأَيْتُمَاهُ كَادِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا ...

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دنیا رفت ، ابوبکر گفت من جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم ، شما دو نفر آمدید و (تو ای عباس) میراث پسر بردارت (پیامبر) را طلب کردی و این (علی علیه السلام) میراث همسرش از پدرش را طلب می کرد . ابوبکر گفت که رسول خدا فرموده است : " ما ارث به جای نمی گذاریم ، هر آنچه از ما باقی می ماند صدقه است " شما دو نفر ابوبکر را دروغ گو ، گناه کار ، پیمان شکن و خائن می دانستید .

النيسابوري القشيري ، ابوالحسين مسلم بن الحجاج (متوفای ۲۶۱هـ)، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۸، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر:

دار إحياء التراث العربي - بيروت

۷. خلافت فاجرانه

حضرت علی علیه السلام در طی جمله‌ای، نتیجه حکومت اهل سقیفه را فجور، فسوق و تکبر و هلاکت دانسته است:

ابن ابی الحدید در این باره چنین از حضرت نقل می‌کند:

زرعوا الفجور، وسقوه بالغرور، وحصدوا الثبور.

تخم گناه کاشتند، و با آب تکبر و غرور آبیاری‌اش کردند، و عذاب و هلاکت درو کردند.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۸۹،

تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

به این فراز از سخن حضرتش توجه کنیم، که چگونه نقاب از چهره‌ی غاصبین بر می‌افکند.

۸. خلافت استبدادی

حضرت امیر (علیه السلام) خلافت خلفا را مبتنی بر اساس دموکراسی نمی دانست؛ بلکه

صراحت دارد که حکومت را به استبداد قبضه کردند؛ همان طوری که در خطاب به ابوبکر فرمود:

ولكنك استبددت علينا بالأمر وكنّا نرى لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم نصيباً

حتی فاضت عینا بی بکر .

تو در حق من استبداد کردی و بخاطر جایگاه من با رسول اکرم ، خلافت حق مسلم من بود، که قطرات

اشک ابوبکر با شنیدن این سخن علی سرازیر گشت.

البخاری الجعفی، ابو عبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

۹. بیعت و خلافت کمر شکن

شاعر مشهور عرب ابو ملیکه ابن اوس بن مالک من بنی عبس معروف بالحطیئة در شعری جریان مخالفان بیعت با ابوبکر را در قالب شعری در آورده و بیان می کند که بیعت و خلافت ابوبکر از نظر مخالفان کمر شکن بوده است.

صفدی در الوافی بالوفیات چنین از این شاعر نقل می کند.

«اطعنا رسول الله ما كان بيننا

فيا عجا ما كان ملك ابوبکر»

«انوتی ابوبکر اذا قام بعده

فتلك لعمر الله قاصمه الظهر»

ما رسول خدا را تا زمانی که در قید حیات بود متابعت و پیروی کردیم، پس شگفتا که ابوبکر زمام حکومت را در دست گیرد، آیا ما ابوبکر را که بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به خلافت رسیده متابعت کنیم؟ پس به ذات خدا قسم این ماجرا کمر شکن است.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن ائیک (متوفای ۷۶۴هـ)، الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۵۴، تحقیق أحمد الأرنؤوط وترکی مصطفی، ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - ۱۴۲۰هـ - ۲۰۰۰م

۱۰. اقرار ابوبکر به عدم شایستگی برای بیعت

ابن ابی داود سجستانی در کتاب الزهد، در روایتی که تمام راویان آن از روات بخاری یا مسلم هستند، نقل کرده است که:

نا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَدَلِيُّ أَبُو مَعْمَرٍ، نا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ قَيْسٍ، قَالَ: خَطَبَنَا أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: " وَكَيْتُ أَمْرِكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، فَإِنْ أَنَا أَحْسَنْتُ فَأَعِينُونِي وَإِنْ أَنَا أَسَأْتُ فَسَدُّوْنِي، فَإِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي ...

از قیس نقل شده است که ابوبکر برای ما خطبه خواند و گفت: من امر شما را بر عهده گرفتم؛ در حالی که بهترین شما نیستم، اگر درستکار بودم، یاریم کنید؛ اگر بد کردم، جلوی مرا بگیرید؛ چرا که من شیطانی دارم که همواره مرا گول می زند.

السجستانی الأزدي، ابوداود سليمان بن الأشعث (متوفای ۲۷۵هـ)، الزهد، ص ۵، ح ۸، ناشر: دار المشكاة - القاهرة، الطبعة: الأولى،

۱۹۹۳م.

بلاذری در انساب الأشراف، ابن قتیبه دینوری در عیون الأخبار، طبری و ابن کثیر در تاریخشان و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت، نقل کرده اند که وقتی ابوبکر به خلافت رسید، در نخستین سخنرانی خود به همه مردم اعلام کرد که من بهترین شما نیستم:

لَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، خَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ فَقَدْ وُلِّيتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ.

و چون ابوبکر به خلافت رسید برای مردم سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم من رهبر شما شده ام؛ ولی بهترین شما نیستم.

البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای ۲۷۹هـ) أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۵۴؛

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶هـ)، عیون الأخبار، ج ۱، ص ۳۴؛

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای ۳۱۰هـ)، تاریخ الطبری، ص ۲۳۷ - ۲۳۸، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

این خطبه با سند های صحیح نقل شده است؛ ابن کثیر دمشقی سلفی، بعد از نقل این خطبه می نویسد:

وهذا إسناد صحیح.

سند این حدیث صحیح است.

القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء (متوفای ۷۷۴هـ)، البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۰۱، ناشر: مكتبة المعارف - بیروت.

محمد بن سعد با سند معتبر نقل می کند که ابوبکر گفت: من از هیچ یک از صحابه برتر نیستم:

قال أخبرنا وهب بن جرير قال أخبرنا أبي سمعت الحسن قال لما بويع أبو بكر قام خطيباً...:

وإنما أنا بشرٌ ولست بخيرٍ من أحدٍ منكم فراعوني فإذا رأيتموني استقمتم فاتبعوني وإن رأيتموني زغت فقوموني واعلموا أن لي شيطاناً يعتريني...

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای ۲۳۰هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۱۲، ناشر: دار - بیروت.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (متوفای ۳۱۰هـ)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۴، ناشر: دار الکتب العلمیة -

بیروت.

الصنعانی، ابوبکر عبد الرزاق بن همام (متوفای ۲۱۱هـ)، المصنف، ج ۱۱، ص ۳۳۶، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب

الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۳هـ

ابن الجوزی الحنبلی، جمال الدين ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (متوفای ۵۹۷هـ)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج ۴،

ص ۶۹، ناشر: دار - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۳۵۸.

ابن تیمیة الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحلیم (متوفای ۷۲۸هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۲۶۶، تحقیق: د. محمد رشاد

سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ

السيوطی، جلال الدين أبو الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفای ۹۱۱هـ)، تاریخ الخلفاء، ج ۱، ص ۷۱، تحقیق: محمد محی الدين عبد

الحمید، ناشر: مطبعة السعادة - مصر، الطبعة: الأولى، ۱۳۷۱هـ - ۱۹۵۲م.

ابوبکر از بیعتی که برای او انجام شده بود، اظهار پشیمانی و ناراحتی می‌کرد و خود را لایق این بیعت نمی‌دانست. ابن ابی الحدید در این بار می‌گوید:

فكثير من الناس رواها: أقيلوني فلست بخيركم.

عده زیادی از مردم روایت کرده اند که ابوبکر می‌گفت: یعنی مرا رها کنید که بهترین شما نیستم.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۰۶، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

عبد الرزاق صنعانی، پشیمانی ابوبکر و اعترافش به تسلط شیطان بر او را این چنین بیان می‌کند:
أما والله ما أنا بخيركم ، ولقد كنت لمقامي هذا كارها ، ولوددت لو أن فيكم من يكفيني ، فتظنون أنني أعمل فيكم سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا لا أقوم لها ، إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعصم بالوحي ، وكان معه ملك ، وإن لي شيطانا يعتريني ، فإذا غضبت فاجتنبوني ، لا أؤثر في أشعاركم ولا أبشاركم ، ألا فراعوني ! فإن استقمت فأعينوني . إن زغت فقوموني .

«هان به خدا سوگند، من بهترین شما نیستم و البته به راستی من نشستن بر این جایگاهم را ناخوش می‌داشتم، و دلم می‌خواست کسی از میان شما به جای من برای این کار بسنده می‌بود، شما می‌پندارید من در میان شما با برنامه رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتار می‌کنم در حالی که من استقامت بر این کار را ندارم رسول خدا صلی الله علیه وآله به وسیله وحی از لغزش‌ها بر کنار می‌ماند و با او فرشته‌ای بود ولی من شیطانی دارم که کار مرا فرا می‌خواند پس چون به خشم آمدم از من دوری کنید تا بر پوست و موی شما جای پائی نگذارم، آگاه باشید که باید مراقب من اگر به راه راست رفتم یاری‌ام کنید و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آرید.

الصنعانی، ابوبکر عبد الرزاق بن همام (متوفای ۲۱۱هـ)، المصنف، ج ۱۱، ص ۳۳۶، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتبة الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۳هـ.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبدالله البصري (متوفای ۲۳۰هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۳ ص ۲۱۲ ناشر: دار صادر - بيروت

همچنین در باره اعتراف عملی ابوبکر و عمر به عدم شایستگی‌شان بر خلافت، قبلا از کتاب السقیفه و الفدک جوهری ذکر شد که آنها بر در خانه پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته بودند تا با حضرت علی علیه السلام بیعت کنند.

، وهما جالسان علی باب النبي حين قبض.

الجوهري متوفای ۳۲۳، السقیفه و فدک ص ۷۰، تحقیق: تقديم و جمع و تحقیق: الدكتور الشيخ محمد هادی الأمینی چاپ: الثانية سال چاپ: ۱۴۱۳ - ۱۹۹۳ م چاپخانه: شركة الكتی للطباعة والنشر - بيروت - لبنان ناشر: شركة الكتی للطباعة والنشر - بيروت - لبنان

بنابراین آیا کسی که که اعتراف به عدم شایستگی و تسلط شیطان بر خود را دارد، شایستگی

خلافت و برپایی حکومت اسلامی را دارد؟

۱۱. پشیمانی ابوبکر از بیعت و خلافت

در مواردی ابوبکر به پشیمانی از بیعت اقرار کرده است که این نشان از عدم لیاقت وی برای خلافت است

ابن قتیبه در رابطه با پشیمانی ابوبکر بعد از اذیت فاطمه - سلام الله علیها می گوید:
وهي تقول والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصلها ثم خرج باکیا فاجتمع إليه الناس
فقال لهم بیعت کل رجل منکم معانقا حللته مسرورا بأهله وترکتونی وما أنا فيه لا حاجة لي في
بیعتکم أقبولني بیعتي.

خطاب به او فرمود: قسم به خدا در هر نماز تو را نفرین خواهم کرد. گفته است، سپس ابوبکر در حالی که گریه می کرد از خانه فاطمه - سلام الله علیها - خارج شد و مردم اطراف وی جمع شدند. ابوبکر خطاب به مردم گفت: هر کدام از شما با همسران تان شادمان شب را می خوابید و مرا رها کرده اید در کاری که من سزاوار آن نیستم و من نیاز به بیعت شما ندارم، مرا رها کنید و بیعت تان را پس بگیرید، و من می خواهم بیعت شما را پس دهم!

الدینوری، ابو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶هـ)، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۷، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م.

در جای دیگر ابوبکر ناراحتی و پشیمانی خود را بطور صریح از سه چیز اعلان می کند که یکی پشیمانی از بیعت و خلافت است:

فأما الثلاث اللاتي وددت أني تركتهن فوددت أني لم أكشف بيت فاطمة عن شيء وإن
كانوا قد غلقوه على الحرب ووددت أني لم أكن حرقت الفجاءة السلمي وأنني كنت قتلته سريحا
أو خليته نجیحا ووددت أني يوم سقيفة بني ساعدة كنت قذفت الأمر في عنق أحد الرجلين يريد
عمر وأبا عبيدة فكان أحدهما أميرا وكنت وزيرا.

اما سه کاری که انجام دادم و ای کاش انجام نمی دادم: دوست داشتم که کشف خانه ی فاطمه - سلام الله علیها - نکرده بودم، و کسی را بر در خانه ی وی نمی فرستادم، اگر چه با من محاربه می کردند و کار به جدال و جنگ می کشید، ای کاش وقتی ایاس بن عبدالله را نزد من آوردند او را نمی سوزاندم، با شمشیر او را می کشتم و یا اینکه او را آزاد می کردم. ای کاش در روز سقیفه کار خلافت را به یکی از دو نفر (عمر و ابی عبيده) وا می گذاشتم و خودم به عنوان وزیر کار می کردم.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۵۳، ناشر: دار الکتب العلمیة -

بیروت.

این روایت را ابن زنجویه در الأموال، ابن قتیبه دینوری در الإمامة والسیاسة، ابن عبد ربّه در العقد الفرید، مسعودی در مروج الذهب، طبرانی در المعجم الکبیر، مقدسی در الأحادیث المختاره، شمس الدین ذهبی در تاریخ الإسلام با اندک اختلافی نقل کرده‌اند:

الخرسانی، أبو أحمد حمید بن مخلد بن قتیبة بن عبد الله المعروف بابن زنجويه (متوفای ۲۵۱هـ) الأموال، ج ۱، ص ۳۸۷؛

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶هـ)، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۱، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار

الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م، با تحقیق شیری، ج ۱، ص ۳۶، و با تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۴؛

الأندلسی، أحمد بن محمد بن عبد ربّه (متوفای ۳۲۸هـ)، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۴، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان،

الطبعة: الثالثة، ۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹م؛

المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسين بن علی (متوفای ۳۴۶هـ) مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۹۰؛

الطبرانی، سلیمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۲، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی،

ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م؛

العاصمی المکی، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعی (متوفای ۱۱۱هـ)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج ۲،

ص ۴۶۵، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود - علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م.

این روایت را سعید بن منصور که از بزرگان حدیث در قرن سوم هجری است در سنن خود نقل کرده و گفته که این روایت «حسن» است.

جلال الدین سیوطی در جامع الأحادیث و مسند فاطمة و متقی هندی در کنز العمال پس از نقل این روایت می‌گویند:

أبو عبيد في كتاب الأموال، عق وخيشمة بن سليمان الطرابلسي في فضائل الصحابة، طب،
كر، ص، وقال: إِنَّهُ حَدِيثٌ حَسَنٌ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ عَنِ النَّبِيِّ.

این روایت را ابو عبید در کتاب الأموال، عقیلی، طرابلسی در فضائل الصحابه، طبرانی در معجم الکبیر، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و سعید بن منصور در سنن خود نقل کرده‌اند و سعید بن منصور گفته: این حدیث «حسن» است؛ مگر این که در آن سخنی از رسول خدا نیست.

السيوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفای ۹۱۱هـ)، جامع الاحادیث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، ج ۱۳، ص ۱۰۱ و ج ۱۷، ص ۴۸؛

السيوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفای ۹۱۱هـ) مسند فاطمه، ص ۳۴ و ۳۵، ناشر: مؤسسة الکتب الثقافیة - بیروت، الطبعة الأولى.

الهندي، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين (متوفای ۹۷۵هـ)، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج ۵، ص ۲۵۲، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م.

طبق آن چه که سیوطی و متقی هندی در مقدمه کتابشان گفته‌اند، مقصود از (ص) سعید بن منصور در سنن او است؛ چنانچه می‌گوید:

(ص) لسعيد ابن منصور في سننه.

السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفى ٩١١هـ)، *الشمائل الشريفة*، ج ١، ص ١٦، تحقيق: حسن بن عبيد باحيشي، ناشر: دار طائر العلم للنشر والتوزيع؛

القاسمي، محمد جمال الدين (متوفى ١٣٣٢هـ)، *قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث*، ج ١، ص ٢٤٤، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م؛

الهندي، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين (متوفى ٩٧٥هـ)، *كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال*، ج ١، ص ١٥، تحقيق: محمود عمر الدمياطي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م.

بعد از این اعترافات، آیا چنین شخصی را می توان به عنوان حاکم دینی قبول کرد؟ و یا اینکه مطیع او بود؟

اقداماتی که اهل سقیفه برای خلافت ابوبکر انجام دادند

اهل سقیفه برای اینکه حکومت را از دست ندهند و جلوی شورش مردم را بگیرند، اقداماتی را انجام دادند که شایسته یک دولت اسلامی نیست

١. تطمیع مردم (رشوه و پیشنهاد مقام و منصب)

از جمله کارهای که اهل سقیفه برای حفظ موقعیت خود انجام دادند، رشوه دادن به مردم و وعده مقام و منصب برای مخالفان بود، تا آنها را به نفع خود بخرند

رشوه به مردم :

یکی از کاری هایی که ابوبکر برای استقرار و استحکام خلافت خود کرد، رشوه دادن به مردم بود .

ابو سفیان، یکی از مخالفان سرسخت خلافت ابوبکر بود و هرگز راضی نمی شد که کسی غیر از بنی امیه خلافت را به دست بگیرد . رسول خدا صلی الله علیه وآله او را برای جمع آوری صدقه به یکی از قبایل اطراف مدینه فرستاده بود . وقتی برگشت، عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد که هر چه از صدقه آورده، به او ببخش تا دست از مخالفت بردارد . ابن ابی الحدید می نویسد:

قال أبو بكر أحمد بن عبد العزيز : وذكر الراوي - وهو جعفر بن سليمان - أن أبا سفیان

قال شيئاً آخر لم تحفظه الرواة ؛ فلما قدم المدينة قال : إني لأرى عجاجة لا يطفئها إلا الدم قال :

فكلم عمر أبو بكر ، فقال : إن أبا سفیان قد قدم ، وإنا لا نأمن شره ، فدع له ما في يده ، فترکه

فرضي .

احمد بن عبد العزيز از جعفر بن سليمان نقل کرده است که ابوسفیان وقتی به مدینه برگشت، گفت: من آتشی می بینم که تنها خون می تواند آن را خاموش کند. راوی گوید: عمر با ابوبکر صحبت کرد و گفت: ابوسفیان برگشته است، ما از شر او در امان نیستیم، پس هر آن چه در دست او است، رها کن. ابوبکر همین کار را کرد و ابوسفیان راضی شد.

ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۷، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

البته ابوسفیان زمانی ساکت شد که رشوه بزرگ؛ یعنی حکومت شام به فرزند او یزید بن ابی سفیان داده شد.

رشوه دادن تنها به ابوسفیان منحصر نمی شد، حاکمان وقت به دیگر مخالفان نیز رشوه می دادند. بلاذری در این باره می نویسد:

حدثنا أبو الربيع سليمان بن داود الزهراني، ثنا حماد بن زيد، أنبا يحيى بن سعيد، عن القاسم بن محمد قال..... فلما اجتمع الناس على أبي بكر، قسّم بينهم قسما، فبعث إلى عجز من بني عدي بن النجار بقسمها مع زيد بن ثابت. فقالت: ما هذا؟ قال: قسم قسمه أبو بكر. فقالت: أترشوني عن ديني؟ قال لا. قالت: أتخافوني أن أذع ما أنا عليه؟ قال: لا. قالت: فوالله لا آخذ منه شيئا. فرجع زيد إلى أبي بكر، فأخبره بما قالت. فقال: ونحن والله لا نأخذ مما أعطيناها شيئا أبداً.

و چون مردم با ابو بکر بیعت کردند، پولی میان مردم تقسیم کرد و چون سهم پیرزنی از قبیله بنی نجار را همراه زید بن ثابت برایش فرستادند، پرسید این چیست؟ گفتند: تقسیمی است که ابو بکر برای زنها انجام داده است، گفت: آیا در دین من به من رشوه می پردازید؟ گفتند: نه، گفت: آیا می ترسید بیعتی را که بر گردنم هست رها کنم؟ گفتند: نه، گفت: پس در این صورت به خدا سوگند هرگز چیزی از آن را نمی پذیرم. زید نزد ابو بکر برگشت و آنچه را پیرزن گفته بود به او خبر داد. ابو بکر گفت: ما هم هرگز چیزی را که به او بخشیده ایم پس نمی گیریم.

البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای ۲۷۹ هـ)، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۵، طبق برنامه الجامع الكبير.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبدالله البصري (متوفای ۲۳۰ هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۸۲، ناشر: دار صادر - بيروت.

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱ هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها

وتسمية من حلها من الأمثال، ج ۳۰، ص ۲۷۵، تحقیق: محب الدین ابی سعید عمر بن غرامة العمری، ناشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵.

رشوه به زنان مهاجرین وانصار :

در همین رابطه، ابن ابی الحدید، درباره رشوه دادن ابوبکر به زنان چنین می گویند:

فلما اجتمع الناس علي ابوبكر، قسم قسما بين نساء المهاجرين والانصار فبعث الي امرأه من بني عدي ابن النجار قسمها مع زيد بن ثابت، فقالت: ما هذا؟ قال: قسم قسمة ابوبكر للنساء: قالت: اترشوني عن ديني! والله الا اقبل منه شيئا فردته عليه.

وقتی که ابوبکر بر سر کار آمد پولی را در میان زنان مهاجر و انصار تقسیم کرد، در این بین قدری پول را برای زنی از انصار بردند. زن پرسید: این پول برای چیست؟ گفتند: پولی است که ابوبکر به همه داده و سهمی هم به تو رسیده است. زن گفت: آیا می‌خواهید در امر دین به من رشوه دهید؟! به خدا سوگند هرگز چیزی از آن را نخواهم پذیرفت و همه‌ی آن را به ابوبکر رد کرد.

إبن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۳۳، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبدالله البصري (متوفای ۲۳۰ هـ)، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۸۲، ناشر: دار صادر - بيروت.

بلادری نیز می‌نویسد:

حدثنا أبو الربيع سليمان بن داود الزهراني، ثنا حماد بن زيد، أنبأ يحيى بن سعيد، عن القاسم بن محمد قال.... فلما اجتمع الناس على أبي بكر، قسم بينهم قسما، فبعث إلى عجوز من بني عدي بن النجار بقسمها مع زيد بن ثابت. فقالت: ما هذا؟ قال: قسم قسمة أبو بكر. فقالت: اترشوني عن ديني؟ قال لا. قالت: أتخافوني أن أدع ما أنا عليه؟ قال: لا. قالت: فو الله لا آخذ منه شيئا. فرجع زيد إلى أبي بكر، فأخبره بما قالت. فقال: ونحن والله لا نأخذ مما أعطيناها شيئا أبداً.

و چون مردم با ابو بکر بیعت کردند، پولی میان مردم تقسیم کرد و چون سهم پیرزنی از قبیله بنی نجار را همراه زید بن ثابت برایش فرستادند، پرسید این چیست؟ گفتند: تقسیمی است که ابو بکر برای زنها انجام داده است، گفت: آیا در دین من به من رشوه می‌پردازید؟ گفتند: نه، گفت: آیا می‌ترسید بیعتی را که بر گردنم هست رها کنم؟ گفتند: نه، گفت: پس در این صورت به خدا سوگند هرگز چیزی از آن را نمی‌پذیرم. زید نزد ابو بکر برگشت و آنچه را پیرزن گفته بود به او خبر داد. ابو بکر گفت: ما هم هرگز چیزی را که به او بخشیده‌ایم پس نمی‌گیریم.

البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای ۲۷۹ هـ)، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۵۰، طبق برنامه الجامع الكبير.

ابن عساكر نیز در این باره گوید:

أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الباقي أنا الحسن بن علي أنا أبو عمر بن حيوية أنا أحمد بن معروف أنا الحسين بن الفهم نا محمد بن سعد نا عارم بن الفضل نا حماد بن زيد عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد.... فلما اجتمع الناس على أبي بكر قسم بين الناس قسما فبعث إلى عجوز من بني عدي بن النجار بقسمها مع زيد بن ثابت فقال ما هذا قال قسم قسمة أبو بكر للنساء

فقلت أترشوني عن ديني فقالوا لا فقلت أتخافون أن أدع ما أنا عليه فقالوا لا قالت فوالله لا آخذ منه شيئاً أبداً فرجع زيد إلى أبي بكر فأخبره بما قالت فقال أبو بكر ونحن لا نأخذ مما أعطيناها شيئاً أبداً.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱هـ)، تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ۳، ص ۲۷۵ - ۲۷۶، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵.

معنی رشوه:

متقی هندی در کنزالعمال بعد از نقل حدیث:

«لعن الله الراشي والمرثي والرائشي».

خدا رشوه دهنده و گیرنده رشوه و ساعی (واسطه) بین آن دو را لعنت کرده است.

می گوید:

فالراشي من يعطى الذي يعينه على الباطل والمرثي الآخذ، والرائش الذي يسعى بينهما

يستزيد لهذا ويستنقص لهذا.

راشی؛ یعنی کسی که چیزی را می بخشد تا او را بر باطل کمک کند، و مرثی همان گیرنده رشوه است، و رایش یعنی آن کسی که تلاش می کند تا از مال راشی کم کند و به مال مرثی بیفزاید.

الهندي، علاء الدين على المتقى بن حسام الدين (متوفای ۹۷۵هـ)، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج ۵، ص ۲۴۳، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م.

حکم رشوه:

در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه واله درباره رشوه نقل شده است، رشوه دهنده و گیرنده و واسطه رشوه مورد لعن قرار گرفته است.

عبدالرزاق صنعانی در این باره چنین نقل می کند:

قال أخبرنا معمر عن بن أبي ذئب عن الحارث بن عبد الرحمن أو قال عن خاله الحارث

عن عبد الله بن عمرو أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعنة الله على الراشي والمرثي.

ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمودند: خداوند رشوه دهنده و رشوه گیرنده را لعن

می کند.

الصنعاني، ابوبكر عبد الرزاق بن همام (متوفای ۲۱۱هـ)، المصنف، ج ۸، ص ۱۴۸، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب

الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۳هـ

بدرالدین عینی نیز چنین نقل می کند:

وقد روى عبد الله بن عمرو عن النبي (ص) لعن الله الراشي والمرثشي والرائش.

العيني الغيتابي الحنفى، بدر الدين ابو محمد محمود بن أحمد (متوفى ٨٥٥هـ)، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، ج ٢٣، ص ١٦٥،

ناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت.

حاكم نيشابورى نیز حدیثی درباره رشوه، با سند صحیح چنین نقل کرده است:

أخبرنا أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبي ثنا أحمد بن سيار ثنا القعنبى وأحمد بن

يونس قال ثنا بن أبي ذئب عن الحارث بن عبد الرحمن عن أبي سلمة عن عبد الله بن عمرو رضي

الله عنهما قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم الراشي والمرثشي.

الحاكم النيسابورى، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفى ٤٠٥ هـ)، المستدرک على الصحيحين ج ٤، ص ١١٥، تحقيق: مصطفى عبد

القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.

در ادامه حدیث می گوید :

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

این حدیث صحیح الاسناد است ولى بخارى و مسلم نقل نکرده اند.

الحاكم النيسابورى، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفى ٤٠٥ هـ)، المستدرک على الصحيحين ج ٤، ص ١١٥، تحقيق: مصطفى عبد

القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.

احمد حنبل نیز روایتی صحیح در مسند خود این چنین نقل می کند:

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ (حَدَّثَنَا عَفَّانُ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَّانَةَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي

هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ فِي الْحُكْمِ.

پیامبر صلی الله علیه وآله رشوه دهند و رشوه گیرنده در حکم را لعن کرده است.

الشیبانی، ابو عبد الله أحمد بن حنبل (متوفى ٢٤١هـ)، مسند أحمد بن حنبل ج ٢، ص ٣٨٧، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

محقق کتاب مسند، حمزه احمد الزین در ذیل این روایت گوید:

اسناده صحيح.

الشیبانی، ابو عبد الله أحمد بن حنبل (متوفى ٢٤١هـ)، مسند أحمد بن حنبل ج ٩، ص ٨٠، شرحه و صنع فهارسه حمزه احمد الزین

، دار احديث ، قاهره

ترمذی نیز در حدیث صحیحی در این باره چنین نقل می کند:

حدثنا أبو موسى محمد بن المثنى حدثنا أبو عامر العقدي حدثنا بن أبي ذئب عن خاله

الحارث بن عبد الرحمن عن أبي سلمة عن عبد الله بن عمرو قال لعن رسول الله صلى الله عليه

وسلم الراشي والمرثشي.

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۶۲۳، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون،
ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

وی بعد از نقل این روایت می نویسد:

قال أبو عیسی هذا حدیث حسنٌ صحیحٌ.

ابو عیسی گفته است این روایت حسن و صحیح است

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۶۲۳، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون،
ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

بنابراین با این روایات صحیح در باره حرمت و لعن رشوه دادن، حزب سقیفه کار (رشوه) خود را چطور توجیه می کنند؟ آیا اطاعت از این افراد که با رشوه دادن مصداق لعن خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله شده اند، جایز است؟!

پیشنهاد پست و مقام به عباس عموی پیامبر(ص):

بعد از اینکه ابوبکر و حزیش خبردار شد که عده‌ای از صحابه بعد از مشورت با هم تصمیم گرفته‌اند که خلافت را به مهاجرین برگردانند، به این نتیجه رسیدند تا با پیشنهاد پست و نصیبی از خلافت به عباس و فرزندانش، او را از حمایت علی علیه السلام منصرف کرده و برای حق بودن خلافت خودشان دلیل و حجتی در بین صحابه و مردم بتراشند و اینکه از این راه، راحت تر و آسانتر بر حضرت علی علیه السلام غالب شوند.

یعقوبی در این باره می نویسد:

فأرسل أبو بكر إلى عمر بن الخطاب وأبي عبيدة بن الجراح والمغيرة بن شعبة فقال ما

الرأي قالوا الرأي أن تلقى العباس بن عبد المطلب فتجعل له في هذا الأمر نصيباً يكون له ولعقبه

من بعده فتقطعون به ناحية علي بن أبي طالب حجة لكم على علي إذا مال معكم فانطلق أبو بكر

وعمر أبو عبيدة بن الجراح والمغيرة حتى دخلوا على العباس ليلاً فحمد أبو بكر الله وأثنى عليه ثم

قال إن الله بعث محمداً نبياً وللمؤمنين ولياً فمن عليهم بكونه بين أظهرهم حتى اختار له ما عنده

فخلى على الناس أمورا ليختاروا لأنفسهم في مصلحتهم مشفقين فاختاروني عليهم واليا ولأمورهم

راعياً فوليت ذلك وما أخاف بعون الله وتشديده وهنا ولا حيرة ولا جبن وما توفيقى إلا بالله عليه

توكلت وإليه أئيب وما انفك يبلغني عن طاعن يقول الخلاف على عامة المسلمين يتخذكم لجأ

فتكون حصنه المنيع وخطبه البديع فإما دخلتم مع الناس فيما اجتمعوا عليه وإما صرفتموهم عما

مالوا إليه ولقد جئناك ونحن نريد أن لك في هذا الأمر نصيبا يكون لك ويكون لمن بعدك من

عقبك إذ كنت عم رسول الله وإن كان الناس قد رأوا مكانك ومكان صاحبك عنكم وعلى رسلكم

بني هاشم فإن رسول الله منا ومنكم

فقال عمر بن الخطاب إي والله وأخرى إنا لم نأتكم لحاجة إليكم ولكن كرها أن يكون

الطعن فيما اجتمع عليه المسلمون منكم فيتفاهم الخطب بكم وبهم فانظروا لأنفسكم...

خبر (اجتماع صحابه در مخالفت با خلافت ابوبکر) به ابو بکر و عمر رسید. سراغ ابو عبیده بن جرّاح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان نظر خواستند. مغیره گفت: نظر من این است که با عباس بن عبد المطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در این امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند. و بدین وسیله فکر خود را در باره علی بن ابی طالب راحت کنید، چرا که اگر عباس بن عبد المطلب با شما باشد دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی طالب به تنهایی بر شما آسان می شود.

ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن جرّاح و مغیره بن شعبه آمدند و در شب دوم از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عباس بن عبد المطلب وارد شدند.

ابو بکر سخن آغاز کرد و خداوند عز و جل را حمد و ثنا نمود، و سپس چنین گفت: خداوند محمد را برای شما بعنوان پیامبر و برای مؤمنین بعنوان صاحب اختیار مبعوث نمود و بر آنان منت نهاد که او را در میان ایشان قرار داد. تا آنکه برای او پیشگاه خود را اختیار کرد و امر مردم را به خودشان سپرد تا مصلحت خویش را با اتفاق - نه به اختلاف - برای خود انتخاب کنند. مردم هم مرا بعنوان حاکم بر خود و مسئول امورشان انتخاب کردند. من هم آن را بر عهده گرفتم و به کمک خداوند از سستی و حیرت و وحشت، ترسی ندارم و توفیق من جز از خداوند نیست.

ولی من طعن زنده‌ای دارم که خبرش به من می رسد و بر خلاف عموم مردم سخن می گوید او شما را پناهگاه خود قرار داده، و شما هم قلعه محکم او و شأن و مقام تازه او شده‌اید. شما باید همراه مردم در آنچه بر آن اجتماع کرده‌اند داخل شوید و یا آنها را از آنچه بدان تمایل نشان داده‌اند منصرف کنید.

ما نزد تو آمده‌ایم و می خواهیم برای تو در این امر خلافت نصیبی قرار دهیم که برای تو و نسل بعد از خودت باشد، چرا که تو عمومی پیامبر هستی! اگر چه مردم مقام تو و رفیقت را دیدند و با این حال امر خلافت را از شما دو نفر منصرف کردند.

عمر گفت: «ای و الله شما ای بنی هاشم آرام باشید که پیامبر از ما و از شما است، و ما از این جهت که به شما احتیاج داشته باشیم نزد شما نیامده‌ایم، بلکه کراهت داشتیم که در آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کرده‌اند مخالفتی باشد و در نتیجه کار بین شما و آنان بالا بگیرد. پس به صلاح خود و عموم مردم فکر کنید». سپس عمر ساکت شد.

البيقوبي، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفى ٢٩٢هـ)، تاريخ البيقوبي، ج ٢، ص ١٢٤-١٢٦، ناشر: دار صادر -

بيروت

همین جریان را ابن ابی الحدید و ابن قتیبہ دینوری نیز آورده‌اند.

ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۱۳۸، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

الدینوری، ابو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ هـ)، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۸-۱۹، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م.

الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین (متوفای ۴۲۱ هـ)، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۷، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوظ، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م.

آیا این جریان پرده از غیر مشروع بودن خلافت ابوبکر بر نمی‌دارد؟ و این را نمی‌رساند که جذب سقیفه با چنگ دندان تلاش می‌کردند تا هر طوری شده خلافت غصبی را حفظ کنند؟ و آیا رد شدن پیشنهاد آنان توسط عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، دلیل بر این نیست که ابوبکر نه تنها لیاقت خلافت را ندارد، بلکه خلافتش غیر شرعی و حرام است؟

۲. ایجاد رعب و وحشت در بین مردم (با همکاری بنی اسلم)

در ایجاد رعب و وحشت بین مردم هنگام بیعت گرفتن برای ابوبکر همین بس که عمر به پیروزی در بیعت ابوبکر با آمدن قبیله اسلم (هم پیمانانشان) اعتراف می‌کند.

طبری در این باره می‌نویسد:

وأقبلت أسلم بجماعتها حتى تضایقت بهم السكك فبايعوه، فكان عمر يقول: ما هو إلا أن رأيت أسلم فأيقنت بالنصر.

قبیله اسلم همگی در مدینه گردآمدند تا با ابوبکر بیعت کنند، آنقدر جمعیت زیاد بود که حتی بازارها نیز گنجایش ایشان را نداشت. عمر گفت: قبیله اسلم را که دیدم یقین به پیروزی پیدا کردم.

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای ۳۱۰ هـ)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۴، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت؛

الماوردی البصری الشافعی، علی بن محمد بن حبيب (متوفای ۴۵۰ هـ)، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی وهو شرح مختصر المنزی، ج ۱۴، ص ۹۹، تحقیق الشیخ علی محمد معوض - الشیخ عادل أحمد عبد الموجود، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۹ م؛

التویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای ۷۳۳ هـ)، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۱۹، ص ۲۱، تحقیق مفید قمحیة وجماعة، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م

در تایید این حرف که جذب سقیفه با کمک قبیله بنی اسلم توانستند بر مردم غلبه کنند و ایجاد رعب و وحشت کنند، این حرف است که ابن ابی الحدید نقل می‌کند:

وجاءت أسلم فبايعت ، فقوي بهم جانب أبي بكر.

اسلم آمدند و با ابوبکر بیعت کردند و به خاطر آنها جانب ابوبکر قوت گرفت.

ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۵، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م

۳. استخدام اعراب جهت بیعت گرفتن اجباری از مردم

شیخ مفید در کتاب الجمل در باره رشوه دادن عمر به اعراب و استخدام آنها جهت بیعت گرفتن از مردم برای ابوبکر چنین می نویسد:

رواه أبو مخنف لوط بن يحيى الأزدي عن محمد إسحاق الكلبي وأبي صالح ورواه أيضا عن رجاله زائدة بن قدامة عن أبي بأسناده قال: كان جماعة شوه من الأعراب قد دخلوا المدينة ليتماروا منها، فشغل الناس عنهم بموت رسول الله صلى الله عليه وآله فشهدوا البيعة و حضروا الأمر. فأنفذ إليهم عمر و استدعاهم و قال لهم: «خذوا بالحظ من المعونة على بيعة خليفة رسول الله و اخرجوا إلى الناس و احشروهم ليباعوا، فمن امتنع فاضربوا رأسه و جبينه». قال: و الله، لقد رأيت الأعراب تحزّموا و اتّشحوا بالأزر الصناعيّة و أخذوا بأيديهم الخشب و خرجوا حتّى خبطوا الناس خبطا و جاءوا بهم مكرهين للبيعة.

عدهای از اعراب وارد مدینه شده بودند تا لوازم زندگی برای خود بخرند. مردم بخاطر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از معامله با آنها مشغول به این امور شدند. آنان هم در بیعت و مسأله خلافت حضور یافتند.

عمر سراغ آنان فرستاد و ایشان را فرا خواند و گفت: «مبلغی برای بیعت خلیفه پیامبر بردارید و به سراغ مردم بیرون روید و آنان را دست جمعی بفرستید تا بیعت کنند، و هر کس امتناع ورزید به سر و پیشانی بزنید». راوی می گوید: بخدا قسم اعراب را می دیدم که لباسهای صنعانی به کمر بسته بودند و مسلح شده بودند و چوب بدست گرفته بیرون آمدند و مردم را زدند و به اجبار برای بیعت آوردند.

الشیخ المفید، (وفات: ۴۱۳) الجمل، ص ۵۹، ناشر: مکتبه الداوری - قم - ایران

همچنین ابن ابی الحدید درباره بیعت گرفتن اجباری از مردم برای ابوبکر چنین نقل می کند:

روی أحمد بن أبي طاهر في كتاب 'المنثور والمنظوم' بإسناد له عن البراء ابن عازب قال: لم أزل لبني هاشم محبا؛ فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم تخوفت أن تتمالأ قريش على إخراج هذا الأمر من بني هاشم؛ فأخذني ما يأخذ الواله العجول مع ما في نفسي من الحزن لوفاة النبي صلى الله عليه وسلم - وقد ملأ الهاشميون بيتهم، فكنت أتردد بينهم وبين المسجد.

أتفقد وجوه قريش، فإني لذلك إذ فقدت أبا بكر وعمر، ثم لم ألبث إذ أنا بأبي قد أقبل في أهل السقيفة، وهم يحتجزون الأزر الصناعيّة، لا يمرون بأحد إلا خطبوه، فإذا عرفوه قدموه فمدوا يده، فمسحوها على يد أبي بكر، وقالوا له: بايع. شاء ذلك أو أبي، فأنكرت عند ذلك عقلي، وخرجت مسرعاً حتى انتهيت إلى بني هاشم - والباب مغلق - فضربت الباب عليهم ضرباً

عنيفاً، وقلت: قد بايع الناس أبا بكر بن أبي قحافة. فقال العباس: ترحت أيدكم إلى آخر الدهر؛ أما إنني قد أمرتكم فعصيتموني. قال البراء: فمكثت أكابد ما في نفسي، ورأيت في الليل المقداد بن الأسود، وعبادة بن الصامت، وسلمان الفارسي، وأبا ذر وأبا الهيثم بن التيهان، وحذيفة بن اليمان. وإذا هم يريدون أن يعود الأمر شورى بين المهاجرين.

براء بن عازب می گوید: «پیوسته دوستدار بنی هاشم بودم. چون پیامبر درگذشت، ترسیدم که قریش به رد خلافت از بنی هاشم آهنگ کنند، این احتمال بر سرگشتگی و پریشانی من از مرگ پیامبر، می افزود. پیوسته میان بنی هاشم - که نزدیک پیکر رسول خدا در حجره بودند - و سران قریش آمد و شد داشتم که ناگاه ابو بکر و عمر ناپدید شدند و گوینده‌ای خبر داد که قوم در سقیفه بنی ساعده‌اند.

دیگری گفت: با ابو بکر بیعت کرده‌اند. دیری نپایید که ابو بکر نزد حاضران سقیفه آمد. جامه‌های صنعانی بر تن کرده بودند و با هر کس رویارو می شدند او را به جبر می کشیدند و دستش را برای بیعت بر دست ابو بکر می نهادند، خواسته یا ناخواسته وقتی چنین دیدم از شدت اندوه و با توجه به غم حاصله از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، بکلی هوش از سرم رفت. با سرعت از میان جمع بیرون پریدم تا که به مسجد رسیدم، سپس نزد بنی هاشم آمدم، در خانه به رویشان بسته بود، به شدت در زدم و فضل بن عباس در را برویم گشود، گفتم: مردم با ابو بکر بیعت کردند.

عباس گفت: «آه! تا ابد دست‌هاتان بر خاک باد، بشما دستور دادم چه کنید ولی مخالفتم کردید». در آن حوالی درنگ کردم تا دردی که در جانم بود تحمل نمایم. چون شب شد مقداد و ابو ذر و سلمان و عمار بن یاسر و عباده بن صامت و حذیفه بن یمان و زبیر بن عوام، هیثم بن تیهان را دیدم که می خواهند امر خلافت به عنوان شورا بین مهاجرین بر گردد.

ابن ابی‌الحدید المدائنی المعتزلی، ابو‌حامد عز‌الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۱۳۸، تحقیق محمد عبد‌الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.
الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین (متوفای ۴۲۱ هـ)، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۷۷، تحقیق: خالد عبد‌الغنی محفوظ، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م.

۴. تهدید و ضرب و شتم صحابه

یکی دیگر از برنامه‌هایی که حزب سقیفه با مخالفین انجام داد، تهدید و ضرب و شتم افراد بود که به مواردی اشاره می‌کنیم:

تهدید حضرت علی علیه السلام به قتل و نقشه ترور آن حضرت :

از دیدگاه اهل سنت ، آن طور که در کتاب هایشان موجود است، امیر المومنین علیه السلام در شش ماه اول حکومت ابوبکر با او بیعت نکردند و تنها زمانی که حضرت صدیقه طاهره به شهادت رسیدند ، این بیعت آن هم از روی اجبار و اکراه و تهدید به قتل صورت گرفته است .
ابن قتیبه دینوری در این باره می نویسد:

فقالوا له : بايع . فقال : إن أنا لم أفعل فمه ؟ ! قالوا : إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب

عنقك ! قال : إذا تقتلون عبدالله وأخا رسوله . وأبو بكر ساكت لا يتكلم .

وقتی آقا امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد شد ، گفتند با ابوبکر بیعت کن . حضرت فرمود : اگر من بیعت نکنم ، چه می شود ؟ گفتند : قسم به خدای که شریک ندارد ، گردنت را می زنیم . حضرت فرمود : در این هنگام بنده خدا و برادر پیامبر را کشته‌اید . ابوبکر ساکت شد و چیزی نگفت .

الدینوری، ابو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶هـ)، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۶، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م.

همچنین نقل شده است که ابوبکر قصد ترور حضرت علی علیه السلام را داشته است ولی موفق به این کار نشد.

سمعانی از علمای بزرگ اهل سنت می نویسد :

وروی عنه (یعقوب الرواجنی شیخ البخاری) حدیث ابي بكر رضي الله عنه : أنه قال : «لا يفعل خالد ما أمر به». سألت الشريف عمر ابن إبراهيم الحسيني بالكوفة عن معنى هذا الأثر فقال : كان أمر خالد بن الوليد أن يقتل علياً ، ثم ندم بعد ذلك ، فنهى عن ذلك.

از او (یعقوب رواجنی استاد بخاری) کلام ابو بکر روایت شده است که گفت : «خالد آنچه را به او دستور داده شده است انجام ندهد» از عمر بن ابراهیم حسینی در کوفه پرسیدم که معنی این روایت چیست ؟ او گفت : به خالد دستور داده بود که علی علیه السلام را بکشد ؛ اما از این کار پشیمان شده و از آن نهی کرد

السمعانی ، أبو سعيد عبد الكريم بن محمد ابن منصور التميمي (متوفای ۵۶۲هـ) ، الأنساب ، ج ۳، ص ۹۵، تحقیق : عبد الله عمر البارودي ، ناشر : دار الفكر - بیروت ، الطبعة : الأولى ، ۱۹۹۸م

احتمال ترور و کشته شدن حضرت علی علیه السلام چنان مشهود بود که ابن ابی الحدید از زنده ماندن حضرت تعجب می کند و از استادش علت جان سالم بدر بردن علی علیه السلام را جویا می شود.

ابن ابی الحدید در این رابطه چنین از استادش می پرسد:

سألت النقيب أبا جعفر يحيى بن أبي زيد رحمه الله ، فقلت له : إني لأعجب من علي عليه

السلام كيف بقي تلك المدة الطويلة بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم ، وكيف ما اغتيل وفتك به في جوف منزله ، مع تلظي الأكباد عليه .

فقال : لولا أنه أرغم أنفه بالتراب ، ووضع خده في حضيض الأرض لقتل ، ولكنه أخمل نفسه ، واشتغل بالعبادة والصلاة والنظر في القرآن ، وخرج عن ذلك الزي الأول ، وذلك الشعار ونسي السيف ، وصار كالفاتك يتوب ويصير سائحاً في الأرض ، أو راهباً في الجبال ، ولما أطاع القوم الذين ولوا الأمر ، وصار أذل لهم من الحذاء ، تركوه وسكتوا عنه ، ولم تكن العرب لتقدم عليه إلا بمواطأة من متولي الأمر ، وباطن في السر منه ، فلما لم يكن لولاة الأمر باعث وداع إلى قتله وقع الإمساك عنه ، ولولا ذلك لقتل ، ثم أجل بعد معقل حصين .

من در تعجبم از این که چگونه علی - علیه السلام - در مدت ۲۵ سال که خانه نشین شد، توانست از کشته شدن و ترور جان سالم بدر ببرد؟! او کشته نشد و در منزل باقی ماند، با اینکه قلبها متوجه او بود. استادش می گوید: اگر او کوتاه نمی آمد و کناره گیری نمی کرد، کشته می گردید. او از حضور در محافل سیاسی و رقم زدن مقدرات کشور و دولت، خودداری کرد و به نماز و قرآن روی آورد و به آباد کردن نخلستانها پرداخت و از روش گذشته خود در زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دست برداشت و اسلحه و شمشیرش را به کنار گذاشت و خود را سیاح زمین و عبادتگر در کوهها نشان داد و حتی از خلفا اطاعت می کرد، لذا آنها از او دست برداشتند و در مورد او سکوت کردند و دیگر دلیل و علتی برای کشتن او نداشتند و اگر رفتار او غیر از اینها بود کشته می شد.

إبن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۱۸۲، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

در اینجا استاد ابن ابی الحدید پرده از جو خفقان آن زمان پرده برداشته و ثابت می کند که حکومت ابوبکر برای پایداری خلافت، متوسل به قتل و ترور امیرمؤمنان علیه السلام می شدند با این حساب آیا کسی که برای پایداری و ثبات خلافت خود به تهدید و اذیت و ترور شخصیت ها به ویژه حضرت علی علیه السلام می پردازند، لیاقت حکمرانی را دارد؟

تهدید به آتش کشیدن خانه حضرت زهراء علیها السلام:

حزب سقیفه بعد از اتمام کار در سقیفه ، شروع به بیعت گرفتن از مخالفین حکومت کردند و کسانی را که در خانه حضرت فاطمه علیه السلام تحصن کرده بودند و از بیعت امتناع می کردند، مورد تهدید و یا مورد ضرب و شتم قرار گرفتند .

ابن ابی شیبیه در المصنف می نویسد:

حدثنا محمد بن بشر نا عبید الله بن عمر حدثنا زيد بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بُويِعَ لأبي بكرٍ بعدَ رسولِ الله (ص) كانَ عليٌّ والزبيرُ يَدْخُلانِ على فاطمة بنتِ رسولِ الله (ص) فيشاورونها ويترجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلكَ عمرُ بنُ الخطابِ خرجَ حتى دخلَ على فاطمة، فقال: يا بنتَ رسولِ الله (ص) ما من الخلقِ أحدٌ أحبُّ إلينا من أبيك، وما من أحدٍ أحبُّ إلينا بعدَ أبيك منك، وإيمُ الله ما ذاكَ بمانعيٍّ إن اجتمع هؤلاءُ النَّفرُ عندك أن أمرَ بهم أن يُحرقَ عليهم البيتُ، قالَ فلما خرجَ عمرُ جاؤوها فقالت: تعلمون أن عمرَ قد جاءني وقد حلفَ بالله لئن عُدتُّم ليُحرقنَّ عليكم البيتَ، وإيمُ الله ليمضينَّ ما حلفَ عليهِ.

فأنصرفوا راشدين، فرؤوا رأيكم ولا ترجعوا إليّ، فأنصرفوا عنها ولم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي بكرٍ.

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو و مشاوره پرداخته بودند، این خبر به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا! محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و پس از او خودت!!! ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

این جمله را گفت و بیرون رفت، هنگامی که علی (علیه السلام) و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر به علی (علیهم السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شماها بسوزانند، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد! »

ابن ابی شیبۃ الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای ۲۳۵ هـ)، کتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۷، ص ۴۳۲، ح ۳۷۰۴۵، کتاب المغازی، باب ما جاء فی خلافة ابی بکر وسیرته فی الرده، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹هـ

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر، جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوانده والجامع الکبیر)، ج ۱۳، ص ۲۶۷. الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین (متوفای ۹۷۵هـ)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۵، ص ۲۵۹، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م.

بلاذری در انساب الأشراف می نویسد:

المدائنی، عن مسلمة بن محارب، عن سلیمان التیمی وعن ابن عون إن أبابکر ارسل إلي علي يريد البيعة، فلم يبايع، فجاء عمر و معه قيس. فتلقته فاطمة علي الباب فقالت فاطمة: يا ابن الخطاب! أتراك محرّقا عليّ بابي؟! قال: نعم، و ذلك أقوي فيما جاء به أبوك.

ابو بکر کسی را دنبال علی فرستاد تا بیعت کند؛ اما علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سربچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد، عمر با شعله آتش به طرف خانه فاطمه (علیها السلام) رفت. فاطمه (علیها

السلام) پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا تویی که می خواهی در خانه را آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد.

البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای ۲۷۹هـ)، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۵۲.

طبری در تاریخ خود می نویسد:

حدثنا ابن حُمَيْدٍ قال حدثنا جرير عن مغيرة عن زياد بن كليب قال أتى عمر بن الخطاب منزل علي وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال والله لأحرقن عليكم أو لتخرجن إلي البيعة فخرج عليه الزبير مصلتا بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه.

عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. به آنان گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم؛ مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد درحالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفای ۳۱۰هـ)، تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۲۳۳، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت.

ابن ابی الحديد در این باره چنین نقل می کند

جاء عمر إلى بيت فاطمة في رجال من الأنصار ونفر قليل من المهاجرين ، فقال : **والذي**

نفسی بیده لتخرجن إلى البيعة أو لأحرقن البيت طيكم . فخرج إليه الزبير مصلتاً بالسيف ، فاعتنقه

زياد بن لبید الأنصاري ورجل آخر ، فندر السيف من يده ، فضرب به عمر الحجر فكسره.

عمر بن خطاب به منزل فاطمه عليها السلام آمد که عده ای از مهاجرین و انصار در آنجا بودند عمر گفت به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم یا اینکه جهت بیعت خارج می شوید زبیر در خانه ی علی بود و از خانه بیرون آمد و شمشیر به دست داشت، زیاد بن لبید انصاری با مرد دیگری او را کتک زدند و شمشیرش را گرفتند. در آخر ابن ابی الحديد می گوید: او را به ضرب و زور و کتک به طرف ابوبکر بردند.

إبن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۳۱،

تحقيق محمد عبد الكريم النمری، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

همچنین ابن ابی الحديد درباره تهدید عمر، پناهندگان به خانه زهراء عليها السلام را به ویژه

بنی هاشم را چنین می نویسد:

وعمر هو الذي شيد بيعة أبي بكر ووقم المخالفين فيها فكسر فكسر سيف الزبير لما جرده ،

ودفع في صدر المقداد ، ووطئ في السقيف سعد بن عبادة ، وقال : اقتلوا سعداً ، قتل الله سعداً

وحطم أنف الحباب بن المنذر الذي قال يوم السقيفة : أنا جذيلها المحكك ، وعذيقها المرجب .

وتوعد من لجا إلى دار فاطمة عليها السلام من الهاشميين ، وأخرجهم منها. ولولاه لم يثبت لأبي بكر أمر.

عمر کسی بود که بیعت ابوبکر را محکم کرد و مخالفین ابوبکر را هم به بیعت کشاند و شمشیر زبیر را در وقتی که آن را از غلاف بیرون آورده بود شکست و مقدار را در سقیفه به شکمش زد و گفت: سعد را بکشید، خدا او را بکشد، و نیز دماغ حباب بن منذر را به خاک مالید و دهانش را پر از خاک نمود، حباب کسی بود که در سقیفه گفته بود من مرد با تجربه هستم و سرد و گرم‌ها را دیده‌ام، و در مقابل طوفان‌ها مثل درخت خرما محکم هستم، و از بنی‌هاشم کسانی که به خانه فاطمه - سلام‌الله‌علیها- پناه برده بودند به آنها وعده و وعید داد و آنها را از خانه بیرون آورد، و اگر عمر نبود خلافت به ابوبکر نمی‌رسید و استوانه‌های حکومتش محکم نمی‌شد.

ابن‌ابی‌الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز‌الدین بن‌هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۷، ص ۱۳۰، تحقیق محمد عبد‌الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م

ضرب و شتم زبیر:

اطرافیان ابوبکر نه تنها مخالفین را تهدید می‌کردند بلکه پا را فراتر گذاشته و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند از جمله صحابی که مورد کتک کاری واقع شد زبیر بود. ابن قتیبه نیز در این باره می‌نویسد:

وأما علي والعباس بن عبد المطلب ومن معهما من بني هاشم فانصرفوا إلى رحالهم ومعهم الزبير بن العوام فذهب إليهم عمر في عصابة فيهم أسيد بن حضير وسلمة بن أسلم فقالوا انطلقوا فبايعوا أبا بكر فأبوا فخرج الزبير بن العوام رضي الله عنه بالسيف فقال عمر رضي الله عنه عليكم بالرجل فخذوه فوثب عليه سلمة بن أسلم فأخذ السيف من يده فضرب بن الجدار وانطلقوا به فبايع وذهب بنو هاشم أيضا فبايعوا.

الدینوری، ابومحمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ هـ)، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۵، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م

در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید چنین آمده است:

جاء عمر إلى بيت فاطمة في رجال من الأنصار ونفر قليل من المهاجرين ، فقال : والذي نفسي بيده لتخرجن إلى البيعة أو لأحرقن البيت طيكم . فخرج إليه الزبير مصلتاً بالسيف ، فاعتنقه زياد بن لبيد الأنصاري ورجل آخر ، فندر السيف من يده ، فضرب به عمر الحجر فكسره.

عمر بن خطاب به منزل فاطمه عليها السلام آمد که عده‌ای از مهاجرین و انصار در آنجا بودند عمر گفت به خدا قسم یا خانه را بر شما می‌سوزانم یا اینکه جهت بیعت خارج می‌شوید زبیر در خانه ی علی بود و از خانه بیرون

آمد و شمشیر به دست داشت، زیاد بن لبید انصاری با مرد دیگری او را کتک زدند و شمشیرش را گرفتند. در آخر ابن ابی الحدید می گوید: او را به ضرب و زور و کتک به طرف ابوبکر بردند.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۳۱، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

لگد مال کردن سعد بزرگ قبیله خزرج:

روز سقیفه، بیعت کنندگان با ابوبکر، سعد را زیر دست و پا له کردند. بخاری در این باره چنین

نقل می کند:

فَأَخَذَ عُمَرُ بِيَدِهِ فَبَايَعَهُ وَبَايَعَهُ النَّاسُ فَقَالَ قَائِلٌ قَتَلْتُمْ سَعْدًا فَقَالَ عُمَرُ قَتَلَهُ اللَّهُ.

البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۴۱، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

جوهری در این باره می نویسد :

وأخبرنا أبو زيد عمر بن شبة ، قال : حدثني زيد بن يحيى الأنماطي ، قال : حدثنا صخر بن جويرية ، عن عبد الرحمن بن القاسم ، عن أبيه قال ...، ووطئ الناس فراش سعد ، فقیل : قتلتم سعدا ، فقال عمر : قتل الله سعدا ، فوثب رجل من الأنصار ، فقال : أنا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب ، فأخذ ووطئ في بطنه ودسوا في التراب.

مردم سعد را زیر پا لگد مال کردند به آنها گفته شد سعد را کشتید عمر گفت : خدا سعد را کشت به مردی از انصار(حباب منذر) برخوردند که می گفت: من مرد کار آزموده و سرد و گرم چشیده و طوفان دیده ام، او را گرفته، لگد کوبش کردند و دهانش را پر از خاک نمودند.

الجوهري متوفای ۳۲۳ ، السقیفة وفدک ص ۶۶، تحقیق : تقدیم وجمع وتحقیق : الدكتور الشيخ محمد هادی الأمینی چاپ : الثانية سال چاپ : ۱۴۱۳ - ۱۹۹۳ م چاپخانه : شركة الكتبی للطباعة والنشر - بیروت - لبنان ناشر : شركة الكتبی للطباعة والنشر - بیروت - لبنان

طبری نیز در تاریخش می نویسد:

حدثنا عبیدالله بن سعد قال حدثنا عمي قال أخبرنا سيف بن عمر عن سهل وأبي عثمان عن الضحاک بن خليفة قال لما قام الحباب بن المنذر انتضى سيفه وقال أنا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب أنا أبو شبل في عريسة الأسد يعزى إلى الأسد فحامله عمر فضرِب يده فندر السيف فأخذه ثم وثب على سعد ووثبوا على سعد وتتابع القوم على البيعة وباع سعد وكانت فلتة كفلتات الجاهلية قام أبو بكر دونها وقال قائل حين أوطئ سعد قتلتم سعدا فقال عمر قتله الله إنه منافق واعترض عمر بالسيف صخرة فقطعه.

آن گاه عمر به جانب حباب بن منذر حمله برد، بردست او ضربه ای زد که شمشیرش افتاد، پس عمر شمشیر او را برداشت و از روی سعد بن عباده (که بر زمین نشسته بود) پرید و دست بیعت به ابوبکر داد، دیگران نیز از روی سعد بن عباده می پریدند و چنین می کردند.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (متوفای ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۴، ناشر: دار الکتب العلمیة -

بیروت.

ووطی الناس فراش سعد ، فقیل : قتلتم سعدا .فقال عمر : قتل الله سعدا !

مردم سعد را زیر پا لگد مال کردند به آنها گفته شد سعد را کشتید عمر گفت : خدا سعد را کشت.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۲۶،

تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

ضرب و شتم حباب منذر صحابی بزرگ:

حباب بن منذر آن صحابی بزرگ و مجاهد جنگ بدر را با آن همه سابقه‌ی درخشان به جرم اینکه در سقیفه در برابر ابوبکر شمشیر کشیده بود و خلافت او را قبول نکرده بود، در همان سقیفه او را گرفته و دهانش را پر از خاک کردند.

جوهری در این باره می نویسد :

وأخبرنا أبو زید عمر بن شبة ، قال : حدثني زيد بن يحيى الأنماطي ، قال : حدثنا صخر بن

جویریة ، عن عبد الرحمن بن القاسم ، عن أبيه، قال ...، ووطی الناس فراش سعد ، فقیل :

قتلتم سعدا ، فقال عمر : قتل الله سعدا ، فوثب رجل من الأنصار ، فقال : أنا جذيلها المحكك

وعذيقها المرجب ، فأخذ ووطی في بطنه ودموا في التراب.

مردم سعد را زیر پا لگد مال کردند به آنها گفته شد سعد را کشتید عمر گفت : خدا سعد را کشت به مردی از

انصار(حباب منذر) برخوردند که می گفت: من مرد کار آزموده و سرد و گرم چشیده و طوفان دیده‌ام، او را گرفته، لگد کوبش کردند و دهانش را پر از خاک نمودند.

الجوهري متوفای ۳۲۳ ، السقیفة وفدک ص ۶۶، تحقیق : تقدیم وجمع و تحقیق : الدكتور الشیخ محمد هادی الأمینی چاپ : الثانية سال

چاپ : ۱۴۱۳ - ۱۹۹۳ م چاپخانه : شركة الكتبی للطباعة والنشر - بیروت - لبنان ناشر : شركة الكتبی للطباعة والنشر - بیروت - لبنان

طبری نیز در تاریخش می نویسد:

حدثنا عبیدالله بن سعد قال حدثنا عمي قال أخبرنا سيف بن عمر عن سهل وأبي عثمان عن

الضحاک بن خلیفة قال لما قام الحباب بن المنذر انتضى سيفه وقال أنا جذيلها المحكك وعذيقها

المرجب أنا أبو شبل في عريسة الأسد يعزى إلى الأسد فحامله عمر فضرب يده فندر السيف

فأخذه ثم وثب على سعد ووثبوا على سعد وتتابع القوم على البيعة وباع سعد وكانت فلتة

كفلتات الجاهلية قام أبو بكر دونها وقال قائل حين أوطئ سعد قتلتم سعدا فقال عمر قتله الله إنه منافق واعترض عمر بالسيف صخرة فقطعه.

آن گاه عمر به جانب حباب بن منذر حمله برد، بردست او ضربه ای زد که شمشیرش افتاد، پس عمر شمشیر او را برداشت و از روی سعد بن عباد (که بر زمین نشسته بود) پرید و دست بیعت به ابوبکر داد، دیگران نیز از روی سعد بن عباد می پریدند و چنین می کردند.

الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (متوفى ٣١٠)، تاريخ الطبري، ج ٢، ص ٢٤٤، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت.

ابن ابى الحديد مى گويد:

فوثب رجل من الانصار ، فقال : أنا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب . فأخذ ووطئ في بطنه ودسوا في فيه التراب .

به مردی از انصار برخوردند (حباب منذر) که می گفت: من مرد کار آزموده و سرد و گرم چشیده و طوفان دیده‌ام، او را گرفته، لگد کوبش کردند و دهانش را پر از خاک نمودند!!

إبن أبى الحديد المدائنى المعتزلى، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ٦، ص ٢٦، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

ابن ابى الحديد در جای دیگر مى نویسد:

وعمر هو الذي شيد بيعة أبي بكر ووقم المخالفين فيها فكسر فكسر سيف الزبير لما جرده ، ودفع في صدر المقداد ، ووطئ في السقيف سعد بن عباد ، وقال : اقتلوا سعداً ، قتل الله سعداً وحطم أنف الحباب بن المنذر الذي قال يوم السقيفة : أنا جذيلها المحكك ، وعذيقها المرجب . وتوعد من لجأ إلى دار فاطمة عليها السلام من الهاشميين ، وأخرجهم منها . ولولاه لم يثبت لأبي بكر أمر.

عمر کسی بود که بیعت ابوبکر را محکوم کرد و مخالفین ابوبکر را هم به بیعت کشاند و شمشیر زبیر را در وقتی که آن را از غلاف بیرون آورده بود شکست و مقداد را در سقیفه به شکمش زد و گفت: سعد را بکشید، خدا او را بکشد، و نیز دماغ حباب بن منذر را به خاک مالید و دهانش را پر از خاک نمود، حباب کسی بود که در سقیفه گفته بود من مرد با تجربه هستم و سرد و گرم‌ها را دیده‌ام، و در مقابل طوفان‌ها مثل درخت خرما محکم هستم، و از بنی هاشم کسانی که به خانه فاطمه - سلام‌الله‌علیها- پناه برده بودند به آنها وعده و وعید داد و آنها را از خانه بیرون آورد، و اگر عمر نبود خلافت به ابوبکر نمی‌رسید و استوانه‌های حکومتش محکم نمی‌شد.

إبن أبى الحديد المدائنى المعتزلى، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى ٦٥٥ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ١١٠، تحقيق محمد عبد الكريم النمرى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

ضرب و شتم مقداد در سقیفه :

مقداد که از اصحاب معروف و بزرگ پیامبر صلی الله علیه و اله بود، با کمال بی احترامی شکم او را با لگد مورد ضرب و شتم قرار دادند.

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد:

وعمر هو الذي شيد بيعة أبي بكر ووقم المخالفين فيها فكسر فكسر سيف الزبير لما جرده ،
ودفع في صدر المقداد ، ووطئ في السقيف سعد بن عبادة ، وقال : اقتلوا سعداً ، قتل الله سعداً
وحطم أنف الحباب بن المنذر الذي قال يوم السقيفة : أنا جذيلها المحكك ، وعذيقها المرجب .
وتوعد من لجأ إلى دار فاطمة عليها السلام من الهاشميين ، وأخرجهم منها . ولولاه لم يثبت لأبي
بكر أمر.

عمر کسی بود که بیعت ابوبکر را محکوم کرد و مخالفین ابوبکر را هم به بیعت کشاند و شمشیر زبیر را در
وقتی که آن را از غلاف بیرون آورده بود شکست و مقداد را در سقیفه به شکمش زد و گفت: سعد را بکشید، خدا او
را بکشد، و نیز دماغ حباب بن منذر را به خاک مالید و دهانش را پراز خاک نمود، حباب کسی بود که در سقیفه گفته
بود من مرد با تجربه هستم و سرد و گرمها را دیده‌ام، و در مقابل طوفانها مثل درخت خرما محکم هستم، و از
بنی هاشم کسانی که به خانه فاطمه - سلام الله علیها- پناه برده بودند به آنها وعده و وعید داد و آنها را از خانه بیرون
آورد، و اگر عمر نبود خلافت به ابوبکر نمی رسید و استوانه های حکومتش محکم نمی شد.

إبن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۱۰،
تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

ضرب و شتم بریده :

سلیم بن قیس درباره کتک زدن بریده بعد از دفاع از حق حضرت علی علیه السلام توسط عمر

چنین نقل می کند:

فَقَامَ بُرَيْدَةُ فَقَالَ يَا عُمَرُ أَلَسْتَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انْطَلِقَا إِلَى
عَلِيٍّ فَسَلِّمَا عَلَيْهِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُمَا أَعَنْ أَمْرَ اللَّهِ وَأَمْرَ رَسُولِهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَدْ كَانَ
ذَلِكَ يَا بُرَيْدَةُ وَلَكِنَّكَ غِيبْتَ وَشَهِدْنَا وَالْأَمْرُ يُحَدَّثُ بَعْدَهُ الْأَمْرُ فَقَالَ عُمَرُ وَمَا أَنْتَ وَهَذَا يَا بُرَيْدَةُ - وَمَا
يُدْخِلُكَ فِي هَذَا فَقَالَ بُرَيْدَةُ وَاللَّهِ لَا سَكَنَتْ فِي بَلَدَةٍ أَنْتُمْ فِيهَا أُمَّرَاءُ فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ فَضُرِبَ وَ أُخْرِجَ .

بریده برخاست و گفت: ای عمر! آیا شما آن دو نفر نیستید که پیامبر صلی الله علیه و اله به شما گفت:

«نزد علی بروید و به عنوان امیر المؤمنین بر او سلام کنید»، و شما دو نفر گفتید: آیا این از دستور خدا و

دستور پیامبرش است؟ و آن حضرت فرمود: آری.

ابو بکر گفت: ای بریده! این جریان درست است؛ ولی تو غایب شدی و ما حاضر بودیم، و بعد از هر مسأله ای مسأله دیگری پیش می‌آید! عمر گفت: ای بریده! تو را به این موضوع چه کار است؟ و چرا در این مسأله دخالت می‌کنی؟! بریده گفت: «بخدا قسم در شهری که شما در آن حکمران باشید سکونت نخواهم کرد».

عمر دستور داد او را زدند و بیرون کردند!

سليم بن قيس الهلالي الكوفي، كتاب سليم بن قيس ٣٨٨، تحقيق: محمد باقر الأنصاري الزنجاني چاپخانه: نگارش ناشر: دليل ما

چاپ: الأولى سال چاپ: ١٤٢٢ - ١٣٨٠ ش

٥. پر خاشگري عمر به سلمان

سليم در كتاب خود درباره بي احترامی و پر خاشگري حزب سقيفه به سلمان اين چنين روايت می‌کند:

ثُمَّ قَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ اتَّقِ اللَّهَ وَكُفُّوا يَدَيْكُمْ عَنْ هَذَا الْمَجْلِسِ وَدَعُوهُ لَأَهْلِهِ يَأْكُلُوا بِهِ رَغَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَخْتَلِفُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ سَيْفَانٌ فَلَمْ يُجِبْهُ أَبُو بَكْرٍ فَأَعَادَ سَلْمَانُ [فَقَالَ] مِثْلَهَا فَانْتَهَرَهُ عُمَرُ وَقَالَ مَا لَكَ وَلِهَذَا الْأَمْرِ وَمَا يُدْخِلُكَ فِيْمَا هَاهُنَا فَقَالَ مَهَلًا يَا عُمَرُ كُفُّوا يَدَيْكُمْ عَنْ هَذَا الْمَجْلِسِ وَدَعُوهُ لَأَهْلِهِ يَأْكُلُوا بِهِ وَاللَّهِ خُضْرًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنْ أَبَيْتُمْ لَتَحُلِبَنَّ بِهِ دِمَاءٌ وَلَيَطْمَعَنَّ فِيهِ الطُّلُقَاءُ وَالطُّرْدَاءُ وَالْمُنَافِقُونَ وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي أَدْفَعُ ضِيْمًا أَوْ أُعْزِلُ لِلَّهِ دِينَأً لَوَضَعْتُ سَيْفِي عَلَى عَاتِقِي ثُمَّ ضَرَبْتُ بِهِ قَدُمًا أَتَثْبُونَ عَلَى وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَبْشِرُوا بِالْبَلَاءِ وَأَقْنَطُوا مِنَ الرَّخَاءِ.

سپس سلمان برخاست و گفت: «ای ابو بکر، از خدا بترس و از این جایی که نشسته ای برخیز، و آن را برای

اهلش واگذار که تا روز قیامت به گوارائی از آن استفاده کنند، و دو شمشیر بر سر این امت اختلاف نکنند».

ابو بکر به او پاسخی نداد. سلمان دو باره همان سخن را تکرار کرد. عمر بر سر سلمان داد کشید و گفت: تو را به این کار چه، چرا داری دخالت می‌کنی؟ سلمان گفت: ای عمر آرام بگیر! و گفت ای ابو بکر! از این جایی که نشسته ای برخیز و آن را برای اهلش واگذار تا به خدا قسم به خوشی تا روز قیامت از آن استفاده کنند. و اگر قبول نکنید از همین طریق خون خواهید دوشید و آزادشدگان و پردشدگان و منافقین در خلافت طمع خواهند کرد. بخدا قسم! اگر من می‌دانستم که می‌توانم ظلمی را دفع کنم یا دین را برای خداوند عزت دهم شمشیرم را بر دوش می‌گذاردم و با شجاعت با آن می‌زدم. آیا بر جانشین پیامبر خدا حمله می‌کنید؟! بشارت باد شما را بر بلا و از آسایش ناامید باشی.

سليم بن قيس الهلالي الكوفي، كتاب سليم بن قيس ٣٨٩، تحقيق: محمد باقر الأنصاري الزنجاني چاپخانه: نگارش ناشر: دليل ما

چاپ: الأولى سال چاپ: ١٤٢٢ - ١٣٨٠ ش

۶. اخراج ام ایمن (دایه پیامبر) از مسجد

عمر در جریان به خلافت رسیدن ابوبکر نه تنها با مردان صحابی که از حق حضرت علی علیه السلام دفاع می کردند بر خود تندی داشت بلکه به زنان صحابی و مورد احترام پیامبر صی الله علیه و آله هم رحم نمی کرد.

سلیم در این باره چنین نقل می کند:

وَأَقْبَلَتْ أُمُّ أَيْمَنَ النَّوْبِيَّةَ حَاضِنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَتْ يَا عَتِيقُ مَا أَسْرَعَ مَا أَبْدَيْتُمْ حَسَدَكُمْ لِأَلِ مُحَمَّدٍ فَأَمَرَ بِهِمَا عُمَرُ أَنْ تُخْرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالَ مَا لَنَا وَاللِّسَاءِ.

ام ایمن نوبیه - که در کودکی پرستار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده - و نیز ام سلمه پیش آمده و گفت: ای عتیق! چه زود حسد خود را نسبت به آل محمد علیهم السلام آشکار ساختید.

عمر دستور داد آن دو را از مسجد خارج کنند و گفت: «ما را با زنان چه کار است!»

سلیم بن قیس الهلالی الکوفی، کتاب سلیم بن قیس ۳۸۹، تحقیق: محمد باقر الأنصاری الزنجانی چاپخانه: نگارش ناشر: دلیل ما

چاپ: الأولى سال چاپ: ۱۴۲۲ - ۱۳۸۰ ش

۷. اخراج ام سلمه از مسجد

سلیم بن قیس درباره اخراج ام سلمه بخاطر اعتراض به حزب سقیفه چنین نقل می کند:

وَأَقْبَلَتْ أُمُّ أَيْمَنَ النَّوْبِيَّةَ حَاضِنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَتْ يَا عَتِيقُ مَا أَسْرَعَ مَا أَبْدَيْتُمْ حَسَدَكُمْ لِأَلِ مُحَمَّدٍ فَأَمَرَ بِهِمَا عُمَرُ أَنْ تُخْرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالَ مَا لَنَا وَاللِّسَاءِ.

ام ایمن نوبیه - که در کودکی پرستار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده - و نیز ام سلمه پیش آمده و گفت: ای عتیق! چه زود حسد خود را نسبت به آل محمد علیهم السلام آشکار ساختید.

عمر دستور داد آن دو را از مسجد خارج کنند و گفت: «ما را با زنان چه کار است!»

سلیم بن قیس الهلالی الکوفی، کتاب سلیم بن قیس ۳۸۹، تحقیق: محمد باقر الأنصاری الزنجانی چاپخانه: نگارش ناشر: دلیل ما

چاپ: الأولى سال چاپ: ۱۴۲۲ - ۱۳۸۰ ش

۷. جلوگیری از خروج صحابه از مدینه (بازداشت خانگی)

یک از کارهای حزب سقیفه، ممنوع الخروج قرار دادن صحابه و افراد سرشناس بود پس از برنامه سقیفه، عمر، به بهانه‌ی این که می ترسم اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در میان مردم پراکنده شوند و باعث گمراهی مردم گردند!! خروج صحابه را از مدینه ممنوع کرد که در حقیقت اصحاب در مدینه در بازداشت خانگی بودند.

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد:

«ها اني ممسك بباب هذا الشعب ان يتفرق اصحاب محمد في الناس فيضلوهم...» الي «و لا انكروا ايضا علي محمد قوله في اصحاب رسول الله - صلي الله عليه و آله و سلم-: انهم يريدون اضلال الناس و يهمون به..»

عمر گفت: بدانيد همانا من در اين شهر را می بندم تا اصحاب رسول خدا (محمد) در بين مردم پراکنده نشوند و مردم را گمراه نکنند... تا اينکه ابن ابی الحديد می گوید: شيعه انکار نمی کنند سخن عمر.
ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة ج ۲۰، ص ۱۲، تحقيق محمد عبد الكريم النمری، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

خطیب بغدادی نیز می گوید:

جاء الزبير الي عمر: ائذن لي ان اخرج فاقتل في سبيل الله، قال حسبك قد قاتلت مع رسول الله - صلي الله عليه و آله - و سلم فانطلق الزبير و هو يتذمر، فقال عمر: من يعذرني من اصحاب محمد - صلي الله عليه و آله و سلم -؟ لولا اني امسك بفم هذا الشعب لاهلك امه محمد - صلي الله عليه و آله و سلم.

زبير آمد پهلوی عمر و از او اجازه خواست تا برای جنگ در راه خدا از مدینه خارج شود، عمر در جواب گفت: همان مقدار جنگهایی که در راه خدا در کنار رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- انجام داده ای بس است (یعنی اینکه اجازه نمی دهم) زبير در حالی که ناراحت بود از پهلوی عمر رفت و فاصله گرفت، بعد عمر گفت: کیست که مرا از خروج اصحاب رسول خدا معذور دارد؟ و اگر من درهای این شعب (مدینه) را نبندم و مراقبت نکنم هر آینه امت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- هلاک می شود.

البغدادی، ابوبکر أحمد بن علی بن ثابت الخطیب (متوفای ۴۶۳هـ)، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۵۳، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت
ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱هـ)، تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأمائل، ج ۱۸، ص ۴۰۳، تحقيق: محب الدين أبی سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵

با توجه به این سخنان معلوم است که حکومت سقیفه روش اختناق و سلب آزادی را در پیش گرفته بوده است که حتی اصحاب و یاران پیامبر اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- در خانه خود بازداشت بودند و از تماس گرفتن با مردم ممنوع بوده و اینکه حقایق را به مردم بگویند، تحت نظر داشته اند. و اگر عمر این کار را نمی کرد، بالاخره حقایق را به مردم می گفتند.

۸. قتل و کشتار مخالفان

یکی از روش های حزب سقیفه برای مقابله با مخالفین، کشتار آنها بود که با این کار در دل عموم مردم ایجاب رعب، ترس، و وحشت می کردند. نمونه هایی از کشتار حزب سقیفه را نام می بریم:

سعد بن عبادہ کہ بزرگ قبیله خزرج کہ با ابوبکرو عمر بیعت نکرد، به دستور ابوبکر به قتل رسید.

در همین رابطه ابن ابی الحدید می گوید:

«انه كتب الي خالد بن الوليد و هو علي الشام يامرہ ان يقتل سعد بن عبادہ، فکمن له هو و آخر معه ليلا، فلما مر بهما ريماء فقتلاه، و هتف صاحب خالد في ظلام الليل بعد ان القيا سعدا في بئر هنا فيها ماء بيتي:

«نحن قتلنا سيد الخزرج سعد بن عبادہ»

«و رميناه بسهمين فلم تخط فواده»

یوهم ان ذلك شعر الجن و ان الجن قتلت سعدا، فلما اصبح الناس فقدوا سعدا، وقد سمع قوم منهم ذلك الهاتف فطلبوه، فوجدوه بعد ثلاثة ايام في تلك البئر، وقد اخضر، فقالوا: هذا مسس الجن، و قال شيطان الطاق لسائل ساله: ما منع عليا ان يخاصم ابوبكر في الخلافه؟ فقال: يابن اخي، خاف ان تقتله الجن»

ابن ابی الحدید در بحث مطاعن در «الطعن الثالث عشر» گفته است: همانا او (ابوبکر) به خالد بن ولید که در شام بود نامه نوشت و او را مامور کرد که سعد بن عبادہ را بکشد، بعد از رسیدن نامه‌ی خالد هم با یک نفر دیگر در کمین سعد بودند، تا اینکه در شب وقتی که سعد بن عبادہ از کنار آنها عبور می‌کرد او را با تیر زدند و کشتند و در چاه آب انداختند و فردی که همراه خالد بود در تاریکی شب بعد از آن که سعد را در چاه آب انداخت دو بیت شعر را به صدای جن انشاء کرد: ما سید و بزرگ قبیله خزرج را کشتیم و دو تیر درست به قلب او زدیم، همه گمان کردند که آن دو سطر شعر جن می‌باشد و همانا جن او را کشته است، وقتی که صبح شد مردم سعد را پیدا نکردند و این هاتف و صدا را شنیدند و به سراغ سعد برآمدند و بعد از سه روز او را در چاه آب پیدا کردند، در حالی که نابود شده بود و گفتند که این کار جن است».

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۷، ص ۱۳۰، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م

مدارک دیگر این مطلب قبلا گذشت .

قتل مالك بن نویره و تجاوز به همسرش:

مالك بن نویره که از اصحاب رسول خدا-صلی الله علیه و آله بود و از طرف آن حضرت مامور جمع آوری زکات بود، از آنجا که سران سقیفه را حق نمی دانست و زکات را به آنها نداد، او را زدند و کشتند.

عبدالرزاق صنعانی نیز در کتاب المصنف در این باره می نویسد:

أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهري أن أبا قتادة قال خرجنا في الردة حتى إذا أنتهينا إلى أهل أبيات حتى طلعت الشمس للغروب فأرشفنا إليهم الرماح فقالوا من أنتم قلنا نحن عباد الله فقالوا ونحن عباد الله فأسروهم خالد بن الوليد حتى إذا أصبح أمر أن يضرب أعناقهم قال أبو قتادة فقلت اتق الله يا خالد فإن هذا لا يحل لك قال اجلس فإن هذا ليس منك في شيء قال فكان أبو قتادة يحلف لا يغزو مع خالد أبدا قال وكان الأعراب هم الذين شجعوه على قتلهم من أجل الغنائم وكان ذلك في مالك بن نويرة.

الصنعانی، ابوبکر عبد الرزاق بن همام (متوفای ۲۱۱هـ)، المصنف، ج ۱۰، ص ۱۷۴، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۳هـ

سران سقیفه که اعتراف داشتند که مالك بن نویره مسلمان است و گناه او این بود که خلیفه را بر حق نمی دانست، و از دادن زکات به حکومت خودداری کرد، او را این چنین در منزلش در کنار زن و بچه اش مظلومانه کشتند. آیا این مصداق حکومت استبدادی و استکباری و ظالمانه نیست؟! آیا اطاعت از این حکومت جایز است!؟

کشتار دسته جمعی قبایل توسط حزب سقیفه:

یکی دیگر از کشتارهای حزب سقیفه، کشتار دسته جمعی قبیله بنی سلیم بود که علت آنها بخاطر عدم پرداخت زکات به ابوبکر بود
ابن اثیر می گوید:

فمثل بهم و حرقهم و رضخهم بالحجارة و رمی بهم من الجبال و نکسهم فی الآبار و خزق بالنبال و أرسل إلى أبي بكر يعلمه ما فعل و أرسل إليه قره بن هبيرة و نفرا موثقين و زهير أيضا.

آنها را بعد از آن که مثله کرد زنده در آتش سوزاند و خانه ها را بر سرشان خراب کرد و سنگسارشان نمود و کوهها را بر سرشان انداخت، جریان را به ابوبکر اعلام کرد و ابوبکر قره بن هبیره را با عده ای به طرف او فرستاد.

ابن أثير الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن على بن محمد (متوفى ٦٣٠هـ) الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٢١١، تحقيق عبد الله القاضي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الثانية، ١٤١٥هـ
النويري، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب (متوفى ٧٣٣هـ)، نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ١٩، ص ٤٥، تحقيق مفيد قمحية وجماعة، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م.

٩. جعل حديث و تراشیدن ادله باطل

اهل سقيفه برای پشبرد اهداف خود و راضی نگه داشتن مردم درباره خلافت ابوبکر، دست به جعل روایت زدند که نمونه‌ای از آن را ذکر می‌کنیم:

سید هاشم بحرانی از کتاب «سليم بن قيس» روایتی را مفصلاً ذکر می‌کند در محاجه حضرت امیرالمومنین علیه السلام با ابوبکر ذکر می‌کند که حضرت پس از اثبات غصبی بودن خلافت، ابوبکر را ملزم می‌کنند بر حقایق خود و حق خود، تا به اینجا می‌رسد که ابوبکر می‌گوید: آنچه تو گفتی همه اش حق است ولیکن پس از آن، من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت:

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اصْطَفَانَا اللهُ تَعَالَى وَاخْتَارَ لَنَا الْاُخْرَةَ عَلَي الدُّنْيَا، فَإِنَّ اللهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعْ لَنَا
أَهْلَ الْبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ!

«به درستی که ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی ما را برگزیده است، و برای ما آخرت را بر دنیا اختیار کرده است، و البته خداوند چنین نیست که برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را با هم جمع نماید!»
امیرالمومنین علیه السلام به ابوبکر گفتند:

هل أحد من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) شهد هذا معك؟

آیا شاهدی بر این حدیث از اصحاب رسول خدا داری؟! که او هم با تو این حدیث را شنیده باشد؟!
عمر گفت:

صدق خليفة رسول الله قد سمعته منه كما قال، قال: وقال أبو عبيدة وسالم مولى حذيفة

ومعاذ بن جبل قد سمعنا ذلك من رسول الله (صلى الله عليه وآله)

خليفة رسول خدا راست می‌گوید، من هم شنیدم که رسول خدا چنین گفت. و ابو عبیده حذاء و سالم پسر

خوانده حذیفه، و معاذ بن جبل هم گفتند: ما هم از رسول خدا همگی شنیدیم!

تا اینکه حضرت فرمود:

لقد وفيتم بصحيفتكم التي تعاهدتم عليها في الكعبة، إن قتل الله محمدا أو مات لتزوون هذا

الأمر عنا أهل البيت.

بنابراین شما به صحیفه خود که در کعبه نوشته اید، و بر آن عهد بسته اید که : اگر محمد بمیرد و یا کشته شود ما نمی گذاریم که امر خلافت در اهل بیت او قرار گیرد وفا کرده اید!

البحرانی الموسوی ، أبو المکارم السید هاشم بن السید سلیمان بن السید إسماعیل (متوفای ۱۱۰۷هـ)، غایة المرام وحجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص والعام ، ج ۵، ص ۳۱۸، تحقیق العلامة السید علی عاشور.

و در مناظره مفصلی که بین ابن عباس و عمر در باره خلافت اتفاق افتاد، عمر برای توجیه کار خلافتشان به این حدیث جعلی که نبوت و خلافت در اهل بیت جمع نمی شود، تمسک کرد و گفت:

كَرَهُوا أَنْ يَجْمَعُوا لَكُمْ النُّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ فَتَبَجَّحُوا عَلَي قَوْمِكُمْ بَجَاحٍ فَاخْتَارَتْ قَرِيشٌ لَأَنْفُسِهَا فَاصَابَتْ وَوَفَّقَتْ.

عمر گفت : قوم شما ناپسند داشتند که : در خاندان شما نبوت و خلافت با هم مجتمع آیند تا شما صاحبان خلافت ، بر قوم خود فخریه و مباحات کنید ؛ و بنابراین قریش خودش برای خود خلیفه تعیین کرد ؛ و در این نظریه و تعیین ، به هدف رسید و موفق آمد.

اما پاسخ قاطع ابن عباس به عمر در عدم جمع بین نبوت و خلافت چنین بود:

قلت يا امير المؤمنين إن تأذن لي في الكلام وتمط عني الغضب تكلمت فقال تكلم يا ابن عباس فقلت أما قولك يا امير المؤمنين اختارت قریش لأنفسها فأصابت ووفقت فلو أن قریشا اختارت لأنفسها حيث اختار الله عز وجل لها لكان الصواب بيدها غير مردود ولا محسود وأما قولك إنهم كرهوا أن تكون لنا النبوة والخلافة فإن الله عز وجل وصف قوما بالكرهية فقال) ذلك بأنهم كرهوا ما أنزل الله فأحبط أعمالهم.

ابن عباس می گوید: من گفتم : ای امیر مؤمنان ! اگر در سخن گفتن به من اجازه می دهی ، و غَضَب و خَشَمَت را از من دور نگه می داری ، من سخن گویم ! عمر گفت : ای پسر عباس ! سخن بگو. و من گفتم : اما جواب گفتار تو ای امیر مؤمنان که گفتمی : قریش برای خود خلیفه اختیار کرد و موفق شد و به هدف رسید، اینست که :

اگر قریش برای خود اختیار می کرد همان کسی را که خداوند عزوجل برای او اختیار کرده است ، در این صورت کار درست و راستین در دست قریش بود، و هیچگاه این عمل مورد رد و ایراد واقع نمی شد، و مورد حسد نیز قرار نمی گرفت .

و اما جواب اینکه گفتمی : قریش ناپسند داشت که نبوت و خلافت هر دو از آن ما باشد، آنست که : خداوند در قرآن مجید، گروهی را به این ناپسندی و ناخوشایندی توصیف می کند، و می گوید : **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرَهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ** . «آن دسته ای که کافر شده اند پس مرگ و هلاکت بر آنها باد، و کردارشان گم و نابود) و این به جهت آنست که ایشان ناپسند داشتند آنچه را که خداوند بر آنها نازل کرده است ؛ پس بنابراین همه اعمالشان را خداوند حبط و نابود کرد.»

عمر گفت :

هیهات والله یابن عباس قد کانت تبلغنی عنک اشیاء کنت أکره أن أفرك عنها فتزیل منزلتک

منی

هیهات! ای پسر عباس ، سوگند به خدا از تو مطالبی و قضایائی برای من نقل شده است که من ناپسند دارم
پرده از روی آن بردارم تا منزلت تو در نزد من ساقط شود!

ابن عباس گوید :

فقلت وما هی یا امیر المؤمنین فإن کانت حقاً فما ینبغی أن تزیل منزلتی منک وإن کانت

باطلاً فمثلی أماط الباطل عن نفسه

من گفتم : آنها چیست ، ای امیر مؤمنان؟! اگر حق است ، سزاوار نیست که منزلت مرا در نزد تو ساقط کند!
و اگر باطل است ، پس ، همچو منی البتّه باطل را از خود دور می گرداند.

عمر گفت :

بلغنی أنك تقول إنما صرفوها عنا حسدا وظلما

به من چنین رسیده است که تو می گوئی : ایشان خلافت را از ما خاندان بنی هاشم از روی ظلم و حسد
برگردانیدند!

ابن عباس گوید:

فقلت أما قولک یا امیر المؤمنین ظلماً فقد تبین للجاهل والحلیم وأما قولک حسداً فإن

إبلیس حسد آدم فنحن ولده المحسودون

من گفتم : ای امیر مؤمنان! اما اینکه گفتمی : از روی ظلم ؛ این امری است که بر هیچکس اعمّ از جاهل و
عافل پوشیده نیست و واضح و آشکار است! و اما اینکه گفتمی : از روی حسد؛ به جهت اینست که ابلیس به آدم حسد
برد؛ و ما نیز فرزندان آدم هستیم که مورد حسد قرار گرفتیم!

عمر گوید:

هیهات أبت والله قلوبکم یا بنی هاشم إلا حسداً ما یحول وضعنا وغشا ما یزول

هیهات ؛ سوگند به خدا که در دل های شما ای بنی هاشم چیزی نیست جز حسدی که تغییر نمی پذیرد، و
جز کینه و غشی که زوال پیدا نمی کند!

ابن عباس گوید :

فقلت مهلاً یا امیر المؤمنین لا تصف قلوب قوم أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً

بالحسد والغش فإن قلب رسول الله من قلوب بنی هاشم.

من گفتم : قدری آرام باشد ای امیر مؤمنان ؛ دل‌های قومی را که خداوند هرگونه رجس و پلیدی را از آن زدوده است ، و به مقام طهارت مطلقه رسانیده است به حسد و غش و کینه توصیف مکن . زیرا که دل رسول خدا صلی الله علیه (وآله) سلم از دل‌های بنی هاشم است !
عمر گوید:

إليك عني يابن عباس فقلت أفعلم فلما ذهب لأقوم استحيا مني فقال يابن عباس مكانك فوالله إنني لراع لحقك محب لما سرك.

دور شو از من ای پسر عباس ! من گفتم : دور می شوم ، و همین که خواستم برخیزم ، از من شرم کرد و گفت : سر جای خود بنشین ای پسر عباس ! سوگند به خدا که من مراعات کننده حق تو هستم ، و دوستدار آنچه تو را خشنود کند!
ابن عباس گفت:

فقلت يا أمير المؤمنين إن لي عليك حقا وعلى كل مسلم فمن حفظه فحظه أصاب ومن أضاعه فحظه أخطأ ثم قام فمضى.

گفتم : ای امیر مؤمنان به درستی که من بر تو حقی دارم و بر هر مسلمانی حقی دارم ! هر کس آن حق را حفظ کند، خودش به بهره و نصیب خود رسیده ؛ و هر کس آن را ضایع و خراب کند، خودش به خطا افتاده است . سپس عمر برخاست و رفت.

الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب (متوفى ۳۱۰)، تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۵۷۸، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت

ابن خلدون نیز در بحث مبدأ دولت شیعه گوید:

وفيما نقله أهل الآثار أن عمر قال يوما لابن العباس إن قومكم يعني قريشا ما أرادوا أن يجمعوا لكم يعني بني هاشم بين النبوة والخلافة فتحموا عليهم وأن ابن عباس نكر ذلك وطلب من عمر إذنه في الكلام فتكلم بما عصب له

وظهر من محاورتهما أنهم كانوا يعلمون أن في نفوس أهل البيت شيئا من أمر الخلافة والعدول عنهم بها.

و در آنچه ناقلان اخبار و آثار روایت کرده اند، چنین آمده است که : روزی عمر به ابن عباس گفت : قوم شما یعنی قُرَیش نخواستند که در شما یعنی بنی هاشم بین نبوت و خلافت جمع کنند، تا اینکه شما برایشان غضب کنید و سلطه یابید! و ابن عباس سخن عمر را مُنکَر شمرده ، و از او اجازه در جواب و سخن خواست ؛ و در پاسخ چنان بیان کرد که عُمر به غضب آمد. و از محاوره و گفتگوی ابن عباس با عُمر پیداست که : ایشان می دانسته اند که : اهل بیت توجّه به خلافت دارند و قصد دارند که آن را از غاصبان برگردانند.»

ابن خلدون الحضرمی، عبد الرحمن بن محمد (متوفای ۸۰۸ هـ)، مقدمه ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۱۵، ناشر: دار القلم - بیروت - ۱۹۸۴،

الطبعة: الخامسة

هدف خلفاء از جعل این حدیث از دیدگاه جرجی زیدان

جرجی زیدان مسیحی، حرفهای عمر درباره خلافت را چنین تفسیر می کند:

وَالظَّاهِرُ مِنْ أَقْوَالِ عُمَرَ وَغَيْرِهِ فِي مَوَاقِفَ مُخْتَلَفَةٍ أَنَّهُمْ رَأَوْا بَنِي هَاشِمٍ قَدِ اعْتَزَلُوا بِالنَّبُوَّةِ لِأَنَّ النَّبِيَّ مِنْهُمْ، فَلَمْ يَسْتَحْسِنُوا أَنْ يُضَيِّفُوا إِلَيْهَا الْخِلَافَةَ.

«آنچه از کلمات عمر و غیر او در جاهای مختلف ظاهر می شود آن است که: آنها دیدند که بنی هاشم به واسطه نبوت عزت پیدا کردند؛ چون پیغمبر از بنی هاشم بود؛ فلذا نیکو نشمردند که خلافت را هم برای آنها به روی نبوت اضافه کنند».

جرجی زیدان، تاریخ التمدن السلامی ج ۱، ص ۵۸، بیروت، دارالمکتبة الحیاء

جواب از استدلال خلفاء به عدم جمع نبوت و خلافت:

همچنان که گفته شد حزب سقیفه برای توجیه خلافت، به لسان بنی هاشم درباره عدم جمع نبوت و

خلافت در یک جا، دروغ می بستند؛ زیرا این حرف برخلاف قرآن، سنت، است.

در قرآن آیهی است که خداوند نبوت و خلافت را در آل ابراهیم جمع کرده است:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا.

«بلکه حسد می برند بر مردم بر آنچه خداوند از فضل خود به ایشان داده است؛ پس به تحقیق که ما به آل

ابراهیم کتاب و حکمت را داده ایم؛ و به ایشان حکومت و امارت عظیمی را داده ایم.»

سوره نساء آیه ۵۴

در این آیه به این مطلب اشاره شده است که: خداوند به آل ابراهیم کتاب و حکمت را که

عبارت است از نبوت، و همچنین ملک عظیم را که عبارت است از خلافت و حکومت، بخشیده است

همچنین این حرف ابوبکر و عمر با سنت پیامبر صلی الله علیه وآله نیز مخالف است.

أبو نعیم اصفهانی با سند خود از حذیفه یمانی آورده که او گفت:

قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا؟ قَالَ: إِنْ تَوَلَّوْا عَلَيَّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا يَسْأَلُكُمْ

الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ.

«گفتند: ای رسول خدا، آیا تو علی را خلیفه خود می کنی؟! رسول خدا فرمود: اگر علی را والی ولایت کنید

او را هدایت کننده هدایت شده خواهید یافت که شما را در راه مستقیم حرکت می دهد!»

الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰هـ)، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۱، ص ۶۴، ناشر: دار الکتاب العربی - بیروت، الطبعة: الرابعة، ۱۴۰۵هـ

همچنین در جای دیگر با سند دیگر خود از حُدَیْفَه آورده است که او گفت :

قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ : إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلِيًّا - وَ مَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ -
تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَحْمِلُكُمْ عَلَيَّ.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر شما علی را خلیفه خود بنمائید - و من نمی بینم که شما این کار را بکنید - او را هدایت کننده هدایت شده خواهید یافت که شما را بر جاده روشن و سفید حمل می کند.

الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰هـ)، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۱، ص ۶۴، ناشر: دار الکتاب العربی - بیروت، الطبعة: الرابعة، ۱۴۰۵هـ

بنابراین طبق این دو روایت و نصوص قطعی ، مانند آیه ولایت ، و حدیث غیر، و حدیث ثقلین ، و حدیث حقّ، و حدیث منزلت ، و حدیث سفینه ، و حدیث دعوت عشیره اقریبین ، که درباره خلافت حضرت علی (ع) است، آیا می شود گفت نبوت و خلافت در بنی هاشم جمع نمی شود؟ آیا این مخالفت با سیره پیامبر صلی الله علیه وآله نیست که علی علیه السلام را که از بنی هاشم بود به عنوان خلیفه انتخاب کرد؟

همچنین عدم جمع نبوت و خلافت در بنی هاشم ، با آنچه که از حضرت علی علیه السلام درباره مستحق بودن به خلافت ، نقل شده است، در تعارض است.

ابن ابی الحدید از حضرت چنین نقل می کند :

زرعوا الفجور ، وسقوه الغرور ، وحصدوا الثبور ، لا يقاس بآل محمدٍ صلى الله عليه وآله من هذه الأمة أحد ، ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبداً . هم أساس الدين ، وعماد اليقين ، إليهم يفىء الغالي ، وبهم يلحق التالي ، ولهم خصائص حق الولاية ، وفيهم الوصية والوراثة . الآن إذ رجع الحق إلى أهله ، ونقل إلى منتقله.

کردار قبیح و شنیع خود، تخم فجور و زشتی ها را کاشتند، و با إمهال نفس و اغترارشان که مکوجب آرامش نفوسشان بدین کردارها شد، آن زرع را سیراب کردند، و در سر خرمن ، هلاکت و نابودی را به عنوان ثمره از آن کشت خود برداشت کردند. یک نفر از این امت با آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم قابل قیاس نیست ، و هیچکس از آن کسانی که پیوسته نعمت وجود و فیض آل محمد بر او جاری است ، با آل محمد قابل برابری و سنجش نیست . ایشانند پایه دین ، و ستون یقین ؛ سیره و روش آن اهل بیت چون بر صراط مستقیم است فلهدا کسی که در دینش غلّو کند، و از حدود جاده استقامت تعدی و افراط کند ، نجاتش در آنست که به سیره آل محمد برگردد، و از سایه

وجود آنها برخوردار شود. و کسی که در سیر و روشش کوتاهی کند، و از روش آل محمد عقب بماند، هیچ راه خلاص و چاره ندارد بجز آنکه در نهوض و قیام برای وصول به روش آل محمد بکوشد و به دنبال ایشان حرکت کند. امتیازات و خصائصی که به حق، مقام ولایت داراست از آن ایشان است، و وصیت و وراثت رسول الله در ایشان است. الان، آن وقتی است که حق به سوی اهلش بازگشت کرد، و به همانجائی که از آنجا رفته بود مراجعت کرد».

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۹، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م

بنابراین با مخالفت‌هایی که از طرف صحابه درباره بیعت ابوبکر بود، معلوم می‌شود که اجماعی در بیعت ابوبکر رخ نداده است و اگر هم عده‌ای بعداً بیعت کردند بی شک بخاطر تهدید و جو اختناقی بوده است که حزب سقیفه به راه انداخته بودند و برای توجیه خلافت خود احادیثی جعل می‌کردند که با قرآن و روایات تعارض دارد.

نکته‌ای که باید به آن اشاره شود، این است که اگر این روایت را عمر خودش قبول داشت و به عمل به آن مقید بود چرا حضرت علی علیه السلام را که از بنی هاشم بود، جزء شورای شش نفره به عنوان خلیفه پیشنهادی معرفی کرد؟!

جلوگیری از نقل روایات پیامبر (ص)

یکی از کارهایی که ابوبکر بعد از ارتحال پیغمبر صلی الله علیه و اله برای استحکام خلافت خود انجام داد، این بود که مردم را از نقل روایت پیامبر صلی اله علیه و اله منع می‌کرد. عبدالرحمان بن یحیی معلی یمانی در کتاب الانوار الکاشفه روایتی را در این باره از کتاب تذکره الحفاظ ذهبی چنین نقل می‌کند:

قال «روی الحفاظ الذهبي في تذكرة الحفاظ قال: ومن مراسيل ابن أبي مليكة أن أبا بكر جمع الناس بعد وفاة نبيهم فقال: إنكم تحدثون عن رسول الله أحاديث تختلفون فيها والناس بعدكم أشد اختلافاً، فلا تحدثوا عن رسول الله شيئاً، فمن سألكم فقولوا: بيننا وبينكم كتاب الله فاستحلوا حلاله وحرموا حرامه».

از مراسیل ابن ابی ملیکه این است که ابوبکر مردم را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و اله جمع کرد و گفت: شما احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله بیان می‌کنید که در آنها اختلاف دارید! و پس از شما مردم دچار اختلاف شدیدتری خواهند شد. بنابراین، چیزی را از رسول خدا حدیث ننمائید! و هر کس از شما مسئله‌ای پرسید بگوئید: در میان ما و میان شما کتاب الله موجود است، حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام بشمارید!

المعلمی الیمانی، عبد الرحمن بن یحیی بن علی (متوفی: ۱۳۸۶هـ) الأنوار الکاشفة لما فی کتاب "أضواء علی السنة" من الزلزل والتضلیل والمجازفة، ص ۵۳، الناشر: المطبعة السلفية ومکتبتها / عالم الکتب - بیروت سنة النشر: ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م

وی بعد از نقل این روایت گوید:

فإن کان لمرسل بن أبی ملیکة أصل فکونه عقب الوفاة النبویة یشعر بأنه یتعلق بأمر الخلافة، کأن الناس عقب البیعة بقوا یتخلفون یقول أحدهم: أبو بکر أهلها لأن النبی صلی الله علیه وسلم قال کیت وکیت. فیکول آخر «وفلان قد قال له النبی صلی الله علیه وسلم کیت وکیت، فأحب أبو بکر صرفهم عن الخوض فی ذلك وتوجیهم إلی القرآن وفیه «وأمرهم شورى بینهم».

اگر مرسل ابن ابی ملیکه اصل و اساسی داشته باشد، این مسئله (منع حدیث) مربوط به بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد که اشاره به مسئله خلافت دارد گویا مردم درباره بیعت با خلیفه با هم اختلاف داشتند که یکی می گفت: ابوبکر اهلیت خلافت دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه واله چنین و چنان گفت، دیگری می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به فلانی چنین و چنان گفت که در اینجا ابوبکر دوست داشت مردم از فرو رفتن به این صحبتها (روایت پیامبر) منصرف کند و آنها را به قرآن متوجه کند که در آن «وأمرهم شورى بینهم» هست.

المعلمی الیمانی، عبد الرحمن بن یحیی بن علی (متوفی: ۱۳۸۶هـ) الأنوار الکاشفة لما فی کتاب "أضواء علی السنة" من الزلزل والتضلیل والمجازفة، ص ۵۴، الناشر: المطبعة السلفية ومکتبتها / عالم الکتب - بیروت سنة النشر: ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م

بنابراین، ابوبکر وقتی فهمید که مردم در باره خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایاتی را از حضرت درباره جانشینی خودش نقل می کنند، از نقل این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله که بر خلاف میل ابوبکر بود، جلوگیری کرده و آنها را به قرآن ارجاع می داد.

نتیجه گیری نهایی

انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه، با اجماع مسلمانان و حتی با اجماع اهل حل و عقد نبوده است. با توجه به این که اجماع صحابه یا اهل حل و عقد، تنها دلیل مشروعیت خلافت ابوبکر به حساب می آید، اثبات نبودن چنین اجماعی، اصل مشروعیت خلافت ابوبکر نیز زیر سؤال می رود و هیچ دلیلی برای مشروعیت این خلافت وجود ندارد.

موفق باشید

گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)